

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتُبُوهُ حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد نهم	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
معرفی مؤلف	۱۲
زندگینامه مؤلف	۱۲
کتابخانه ناصریه	۱۶
اشاره	۱۶
کتاب تحفه اثنا عشریه	۱۶
معرفی کتاب تحفه	۱۶
ردیه های تحفه	۱۸
معرفی کتاب عبارات الانوار	۲۰
اشاره	۲۰
۱- موضوع و نسخه شناسی	۲۰
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال	۲۲
۳- قدرت علمی	۲۳
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث	۲۳
۵- شیوه ردّ کردن	۲۴
ابعاد مختلف عبارات	۲۶
۱- بعد علمی	۲۶
۲- بعد اجتماعی	۲۶
۳- بعد دینی	۲۶
۴- بعد اخلاص	۲۷
۵- بعد اقتدا	۲۷

۲۸	تقریظات عبقات
۲۹	جلد نهم
۲۹	اشاره
۲۹	ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت)
۲۹	«وجوه عدیده در رد شاه‌صاحب و فخر رازی»
۲۹	اشاره
۳۵	فروق کلمات مترادفه
۳۸	قیاس در لغت جایز نیست
۳۸	شهادت بر نفی مردود است
۴۱	لفظ فعل التفضیل بدون کلمه «من» در قرآن بسیار است
۴۶	رد گفتار فخر رازی
۵۲	بطلان قول رازی در اینکه بزرگان اولویت را در معانی «مولی» نقل نکرده‌اند
۵۳	قدح و جرح کتاب «العین»
۶۰	«شبهه رازی در شعر لبید»
۶۵	وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (ع)
۶۵	دلیل اول:
۶۵	اشاره
۶۵	روایت ابن ابی حاتم در رابطه با غدیر
۶۵	اشاره
۶۶	ترجمه ابن ابی حاتم رازی
۷۱	«روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی»
۷۱	اشاره
۷۲	ترجمه ابو بکر شیرازی
۷۳	«روایت ابن مردویه»

۷۳ اشاره
۷۴ «جلالت ابن مردویه»
۸۰ «روایت ثعلبی نيسابوری»
۸۲ «روایت أبو نعیم اصفهانی»
۸۴ «روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدي»
۸۴ اشاره
۸۶ «جلالت واحدی در کتب اهل سنت»
۹۰ «روایت أبو سعید مسعود بن ناصر السجستانی»
۹۰ «روایت حسکانی»
۹۱ «روایت ابن عساکر»
۹۱ اشاره
۹۷ «نزل آیه تبليغ به نقل فخر رازی»
۹۸ «ترجمه فخر رازی»
۱۰۱ «روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشي النصیبی»
۱۰۱ اشاره
۱۰۱ «ترجمه ابن طلحه شافعی»
۱۰۲ «روایت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی»
۱۰۲ اشاره
۱۰۲ ترجمه رسعنی حنبلی
۱۰۵ «روایت نظام الدين القمی»
۱۰۵ اشاره
۱۰۷ «جلالت نظام الدين نيسابوری»
۱۱۲ «روایت سيد علی بن شهاب الدين الهمدانی»
۱۱۳ «روایت ابن صباغ مالکی»

- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۴ ترجمه ابن صباغ مالکی
- ۱۱۵ «روایت بدر الدین عینی»
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۷ «ترجمه علامه عینی»
- ۱۲۰ «روایت سیوطی»
- ۱۲۵ «روایت محمد محبوب عالم»
- ۱۲۶ «روایت حاج عبد الوهاب»
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ ترجمه عبد الوهاب بخاری
- ۱۲۸ «روایت عطاء الله شیرازی»
- ۱۳۰ «روایت شهاب الدین احمد»
- ۱۳۲ «روایت بدخشانی»
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ جلالت بدخشانی در کتب اهل سنت
- ۱۳۴ «دلالت آیه تبلیغ بر امامت»
- ۱۳۷ دلیل دوم «نزول آیه اکمال در غدیر خم»
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ «نزول آیه اکمال بروایت ابن مردویه»
- ۱۳۸ «نزول آیه اکمال بروایت ابو نعیم اصفهانی»
- ۱۳۸ نزول آیه اکمال بروایت ابن مغازلی شافعی»
- ۱۳۹ «نزول آیه اکمال بروایت اخطب خوارزم»
- ۱۳۹ «نزول آیه اکمال بروایت ابو الفتح نطنزی»
- ۱۴۰ «نزول آیه اکمال بروایت صالحانی»

- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ جلالت صالحانی از نظر اهل سنت
- ۱۴۱ «نزول آیه اکمال بروایت حموینی»
- ۱۴۲ «کلام ابن کثیر در تکذیب نزول آیه اکمال در غدیر»
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۳ «بطلان کلام بی‌نظام ابن کثیر»
- ۱۵۰ «بطلان گفتار ابن کثیر در صوم غدیر»
- ۱۵۳ «فضل صوم أيام رجب»
- ۱۵۴ «فضل صوم عرفة»
- ۱۵۶ «جواب معارضه روایت با حدیث صحیحین»
- ۱۵۷ «ثواب صوم غدیر بنقل اهل سنت»
- ۱۵۸ دلیل سوم: «شعر حسان فی الغدیر»
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ «روایت احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی»
- ۱۵۹ «روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی»
- ۱۶۰ «اشعار حسان بروایت ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم»
- ۱۶۰ «اشعار حسان بروایت أبو الفتح بن ابراهیم النطنزی»
- ۱۶۳ «اشعار حسان بروایت شمس الدین سبط ابن الجوزی»
- ۱۶۴ «اشعار حسان بروایت صدر الدین الحموینی»
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۷ ترجمه حموینی و جلالت او در کتب اهل سنت
- ۱۶۹ «اشعار حسان بروایت ابو عبد الله یوسف الکنجی»
- ۱۷۱ «اشعار حسان بروایت جلال الدین سیوطی»
- ۱۷۱ اشاره

- ۱۷۲ «عظمت سیوطی در نزد اهل سنت»
- ۱۷۵ «جلالت ابن مکتوم نزد اهل سنت»
- ۱۷۷ «دلالت اشعار حسان بر ولایت و امامت»
- ۱۸۱ دلیل چهارم «شعر قیس بن سعد»
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۲ فضائل قیس بن سعد در کتب رجال اهل سنت
- ۱۸۶ دلیل پنجم «شعر امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث غدیر»
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۹ «دلالت ابیات مأثوره از امیر المؤمنین علیه السلام بر امامتش»
- ۱۹۱ «ترجمه میبذی شارح دیوان»
- ۱۹۲ دلیل ششم: «نزول آیه سأل سائل در واقعه غدیر»
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ «شأن نزول سأل سائل بروایت ابو اسحاق ابراهیم الثعلبی»
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ «محامد ثعلبی»
- ۲۰۰ «تفسیر ثعلبی از تفاسیر مقبوله است»
- ۲۰۵ «شأن نزول سأل سائل بروایت سبط ابن الجوزی»
- ۲۰۶ «شأن نزول سأل سائل بروایت ابراهیم وصابی»
- ۲۰۸ «شأن نزول سأل سائل بروایت زرنندی»
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ ترجمه زرنندی و جلالت او
- ۲۱۰ «درر السمطین» تالیف زرنندی از مصادر معتبره است
- ۲۱۷ «شأن نزول سأل سائل بروایت شهاب الدین دولت آبادی»
- ۲۱۷ اشاره

- ۲۱۷----- ترجمه شهاب الدین دولت‌آبادی
- ۲۲۰----- «شأن نزول سأل سائل بروایت سمهودی»
- ۲۲۰----- اشاره
- ۲۲۱----- ترجمه سمهودی و فضائل او در کتب اهل سنت
- ۲۲۷----- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الطهار جلد نہم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور : عقبات الانوار فی اثبات امامہ الائمہ الطہار / تالیف میر حامد حسین الموسوی الکھنوی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر : قم الجماعہ المدرسین فی الحوزہ العلمیہ بقم موسسہ النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست : (موسسہ النشر الاسلامی التابعہ لجماعہ المدرسین بقم المشرفہ ۸۰۱)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱ ؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت : کتاب حاضر ردیہ ای و شرحی است بر کتاب التحفہ الاثنی عشریہ اثر عبدالعزیز بن احمد دہلوی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامہ عنوان دیگر : التحفہ الاثنی عشریہ شرح موضوع : دہلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفہ الاثنی عشریہ -- نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیہا و ردیہا

موضوع : امامت -- احادیث موضوع : محدثان شناسہ افزودہ : دہلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفہ الاثنی عشریہ شرح شناسہ افزودہ : مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسہ افزودہ : جامعہ مدرسین حوزہ علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگرہ : BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامہ مؤلف

سید میر حامد حسین ہندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیمترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم ہجری قمری در بلده میرہ لکھنؤ ہند بہ تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ہ. ق بہ دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن بہ مکتبخانہ و پیش شیخی بہ نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاہی پدر ایشان خود عہدہ دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را بہ وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات بہ سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نہج البلاغہ را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیہ را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - کہ ہر دو از علماء بزرگ شیعہ در ہند بودند - و علوم عقلیہ را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب بہ خلاصۃ العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب منہاج التدقیق را کہ از تصنیفات عالیہ استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد کہ حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

بہ ہر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل بہ امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینہ ابتداء بہ تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جملہ فتوحات حیدریہ، رسالہ تقیہ و تشیید المطاعن پرداخت و سالہای سال را صرف تصحیح و مقابلہ

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عقیقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیّه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندانزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمیم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئله الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عبقات الأنوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواه آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- الزهّه الاثنی عشریه فی الردّ علی التحفه الاثنی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزّبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبه الفاخره فی الردّ علی الأشاعره را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّه الاثنی عشریه به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّلات چاپی الزهّه الاثنی عشریه نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزّه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعه بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزّه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزّه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزّه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزّه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزّه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیه المتعه اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
- ۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از باب هفتم
- کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:
- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است- این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ داده است.
- ۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.
- ۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)
- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.
- ۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی
- ۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

اشاره

(۱) کتاب عظیم عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

عِبَقَاتُ در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است. وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است. میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است. وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است. منهج نخست: در آیات از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره کرده است) (۱) [عِبَقَاتُ به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامید المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلَى تَنْزِيلِهِ». از این دفتر هم پانوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن

نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلاً اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً زمانی که درباره حدیث طبر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة]

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعضی استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند. لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عبقات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عبقات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عبقات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عبقاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد نهم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت)

«وجوه عدیده در رد شاهصاحب و فخر رازی»

اشاره

پنجم: آنکه چنانچه بطلان این شبهه رازی، و شبهه شاهیه از افاده حضرت شاهصاحب ثابت و مبرهن کردیم، همچنان بحمد الله بطلان آن از افاده خود حضرت رازی محقق و مبین می‌گردانیم:

بیانش آنکه رازی عمده الفحول در کتاب «محصول» دست از لجاج نامعقول، و مخالفت دلائل منقول برداشته بامر حق قائل گردیده، یعنی اختیار نموده که حق همین است که قیام احد المترادفین مقام آخر واجب نیست.

جلال الدین محمد بن احمد المحلی [۱] الشافعی در شرح «جمع الجوامع» تصنیف تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی [۲] الشافعی گفته: [۱] جلال الدین المحلی: محمد بن احمد بن محمد الشافعی المصری المتوفی سنه (۸۶۴).

[۲] السبکی: عبد الوهاب بن علی الدمشقی المتوفی سنه (۷۷۱).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴

[و الحق وقوع کل من الردیفین، أى اللفظین المتحدی المعنی مکان الآخر ان لم یکن تعبد بلفظه، أى یصح ذلک فی کل ردیفین بأن یؤتی بکل منهما مکان الآخر فی الکلام، إذ لا مانع من ذلک، خلافا للامام الرازی فی نفيه ذلک مطلقا، أى من لغتین أو لغة. قال: لانک لو أتیت مکان «من» فی قولک مثلا: «خرجت من الدار» بمرادها بالفارسیه، أى «از» (بفتح الهمزة و سکون الزای) لم یستقم الکلام، لان ضم لغة الی اخرى بمثابة ضم مهمل الی مستعمل.

قال: و إذا عقل ذلک فی لغتین، فلم لا- یجوز مثله فی لغة؟ أى لا مانع من ذلک، و قال: ان القول الاول، أى الجواز، الاظهر فی أول النظر، و الثانی الحق [۱].

از این عبارت، ظاهر است که حضرت رازی در وقوع احد الردیفین مکان آخر مطلقا، خواه از یک لغت باشند خواه از دو لغت، خلاف کرده، و نفی لزوم علی العموم نموده، و تصریح کرده بآنکه هر گاه [۱] محمد اشرف بن أبی محمد العباس البردوانی در «شرح سلم» گفته: و لا یجب فیہ أى المرافة قیام کل من المترادفین مقام المترادف الآخر، و ان کانا أى المترادفین من لغة واحدة هل یجب صحه اقامه کل المترادفین مقام المترادف الآخر أم لا؟ ففی حال التعداد من غیر عامل ملفوظ أو مقدر یصح اتفاقا، و أما فی حال الترتیب فقیل: یجب، و هو الاصح عند ابن الحاجب، و قیل: لا یجب، و هو ما صححه الامام فی «المحصول»، و قیل:

يجب ان كانا من لغة واحدة و الا- لا يجب، و المختار عند المصنف عدم الوجوب في حال التركيب و ان كانا من لغة، فان صحة الضم، أى ضم أحد المترادفين الى آخر، سواء كان ذلك الآخر محكوما عليه او به من العوارض المفارقة للترادف و ليس بلازم له، يقال: صلى الله عليه، و لا يقال: دعا عليه، مع ان الصلوة بحسب اللغة هي الدعاء.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵

اتيان بلفظ «از» مقام «من» در قول قائل: «خرجت من الدار» بمثابة ضم مهمل بسوى مستعمل باشد، محتمل است که همین حال در لغت واحده هم باشد، يعنى جائز است که در لغت واحده هم اتيان مراد في مقام آخر در تركيب مثل ضم مهمل با مستعمل، و موجب خطا و زلل، و عين و صمت و خطل باشد، و همین مذهب حق است، گو جواز اظهار در أول نظر باشد.

و اعجابه که رازی در مقام تحقيق بأمر حق معترف می شود، و مخالفت نظر ظاهرینان بتأمل و امعان می نماید، و بمقابله اهل حق، تدبر و تأمل و انصاف را پس پشت گذاشته، مخالفت حق و تشييد باطل باهتمام تمام اختيار می نماید، و امری را که خود تضعیف و توهين و رد آن نموده، ايتار می فرماید، هل هذا الا تحکم صريح و تهافت قبيح لم يعتضد بشيء من اسباب الترجيح؟! و از افاده ملا محب الله بهاری در حاشیه «سلم العلوم» و افادات مولوی محمد اشرف، و ملا حسن، و مولوی مبین در شروح «سلم» هم واضحست که مذهب فخر رازی، عدم لزوم قیام احد المترادفين مقام آخر است.

ششم: آنکه از غرائب امور این است که رازی بعد این تطویل لا طائل و اسهاب لا حاصل، در آخر همین عبارت «نهاية العقول» بر رو افتاده، و دست از این تلفیق و تزویق و تخدیع و تلمیع برداشته، عدم تمامیت این شبهات، بلکه بطلان این هفوات خود ظاهر کرده، یعنی افاده کرده که در این وجه نظری هست که مذکور است در اصول، و مرادش از این نظر، همان نظر است که در رد لزوم وقوع احد المترادفين مقام الآخر در «محصول» وارد فرموده.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۶

پس هر گاه این وجه حسب افاده خودش منظور فيه، و معلول و مردود و مدخول و غیر مسلم و غیر مقبول باشد، ذکر آن باین استبشار و افتخار و ابتهاج و انتعاش، از غرائب محیره عقول و عجائب خط و ذهول، و طرائف تهافت و غفول است.

و مزید حیرت آنست که شمس الدین [۱] اصفهانی، و عضد الدین [۲] ایجی و شریف [۳] جرجانی، و ابن حجر [۴] مکی، و محمد بن عبد الرسول [۵] برزنجی، و حسام الدین سهارنبوری، این شبهه رازیه غیر مرضیه را در «تشییذ القواعد» و «شرح طوابع» و «مواقف» و «شرح مواقف» و «صواعق» و «نوافض» و «مرافض»، ذکر کردند و همه آنها از ذکر نظر مذکور در «اصول» که رازی مخدوم الفحول حواله بآن نموده، با وصف تقلید غیر سدید او در ذکر اصل شبهه، دل دزدیدند و زبان بریدند، و طریق ازاله همج رعاع بوجه کامل برگزیدند، و شرم از مخالفت رازی هم نکردند، که او با آن همه گاو تازی، هر چند اطناب و اسهاب در این باب بغایت قصوی [۱] شمس الدین الاصفهانی: ابو الثناء محمود بن عبد الرحمن المتوفی سنه (۷۴۹) هـ.

[۲] الایجی: عضد الدین عبد الرحمان المتوفی مسجوناً بقلعة کرمان سنه (۷۵۶) هـ.

[۳] الشریف الجرجانی: السید علی بن محمد المتوفی سنه (۸۱۶) هـ.

[۴] ابن حجر المکی: احمد بن محمد الهیتمی المصری المتوفی بمكة المكرمة سنه (۹۷۲) هـ.

[۵] البرزنجی: محمد بن عبد الرسول الشافعی المتوفی سنه (۱۱۰۳) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۷

رسانیده، لکن بمزید هول و خوف مؤاخذه، از ذکر نظر در این وجه خود را باز نداشته.

و همچنین شاهصاحب بتقلید این مقلدین ذکر شبهه رازیه نمودند، و اغماض نظر و غض بصر از ذکر نظر در آن فرمودند، و در کتمان حق، گوی مسابقت بر رازی ربودند، و خواجه کابلی بوهن و سماجت شبهه رازیه پی برده، ذکر آن را موجب استهزاء و طعن

ارباب عربیت دانسته، جان خود را از مؤاخذه و دار و گیر سلامت برده، و اصلاً گرد ذکر آن نگردیده.

و شاه صاحب کابلی را در این باب مقصر گمان بردند، و تشبث بعظام رمیمه، بذکر همان شبهه رازیه که خودش هم رد آن کرده، آغاز نهادند.

هفتم: آنکه چنانچه مذهب رازی همین است که وقوع احد المترادفین مقام آخر لازم نیست، همچنین دیگر محققین سنی هم، همین مذهب را اختیار کرده‌اند، و بدلیل و برهان بس متین، نفی این لزوم ثابت فرموده.

ملا- علی بهاری که از اکابر محققین و اجله معروفین ایشانست و غلام علی آزاد بلگرامی [۱] در «سبحه المرجان» [۲] او را بمدائح عظیمه و مناقب [۱] بلگرامی غلام علی آزاد بن نوح الحسینی المتوفی فی آورنک آباد بالهند سنه (۱۲۰۰).

[۲] قال فی سبحة المرجان: القاضی محب الله البهاری بحر من العلوم و بدر بین النجوم، جاب دیار الغروب فی عنفوان الشباب و قرع فی طلب العلم کثیرا من الابواب، و أخذ أوائل الكتب الدرسية من مواضع شتی، ثم انقطع برمته الی حوزة درس المولوی قطب الدین الشمس آبادی و بدلالة هذا القطب قطع

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۸

فخیمه ستوده، در «سلم العلوم» گفته:

[و تكثر اللفظ مع اتحاد المعنی مرادفة، و ذلك واقع لتكثر الوسائل و التوسع فی محال البدائع، و لا يجب قیام كل مقام الآخر و ان كانا من لغة، فان صحة الضم من العوارض، یقال: صلی علیه، و لا یقال: دعا علیه .

و نیز ملا محب الله در حاشیه «سلم» در حاشیه این مقام: کما فی «شرح السلم» للقاضی محمد مبارک، گفته:

[هل يجب صحة اقامة كل من المترادفين مقام الآخر، ففي حال التعداد من غير عامل ملفوظ، أو مقدر یصح اتفاقا، و اما فی حال التركيب، فقيل: يجب و هو الاصح عند ابن الحاجب، و قيل: لا يجب و صححه الامام فی «المحصول» و قيل: يجب إن كانا من لغة واحدة و الا فلا].

و نیز ملا محب الله در کتاب «مسلم الثبوت» گفته:

[مسئلة يجوز اقامة كل مقام آخر فی حال التعداد اتفاقا، اما فی التركيب فلا يجب و هو الحق، و قيل: يجب، و علیه ابن الحاجب، و قيل: يجب ان كانا من لغة، و اختاره فی «المنهاج».

لنا ان صحة الضم من العوارض و اتحاد المعنی لا- يستلزم الاتفاق فیها، و استدل لو صح لصح «خدا اکبر» و أجب بأن الحنفية يلتزمونه، و بأن المنع شرعی، و النزاع فی الصحة لغة، و بأن اختلاط اللغتين لعله ممنوع لغة الا بالتعريب، فلا مسافة الاغتراب و انتهى الی اقصی حدود الاكتساب و بعد ما تحلی بالفضائل و برع فی الاماثل قصد الدیار الجنوبیة من الهند المعبر عنها بالدکن ... الی ان قال: و من مصنفاته: «سلم العلوم» فی المنطق و «مسلم الثبوت» فی اصول الفقه و تاریخ تألیفه هذا الاسم، و «الجواهر الغرر» و هی رسالة فی مسئلة الجزء الذی لا یتجزى و التصانيف الثلاثة مقبولة متداولة فی مدارس العلماء.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۹

یلزم المنع فی اللغة الواحدة، قالوا: المعنی واحد و لا حجر فی التركيب لغة، قلنا: ممنوع خصوصا من لغتين .

و ملا نظام الدین در «شرح سلم» که موسوم است به «فوائد عظمی» گفته:

[مسئلة يجوز اقامة كل من المترادفين مقام الآخر فی حال التعداد اتفاقا، یعنی أن الترادف من حيث هو هو لا يمنع الاقامة فی التعداد، و ان لم یجز بالنظر الی معنی مانع کقصص التجنیس مثلا، و وجهه ظاهر، فان المقصود فی تلك الحال انما هو تعداد معانی متعددة بوساطة اللفظ، و فيه كل على السواء کما تشهد به الضرورة و اما فی التركيب فلا يجب اقامة كل مقام الآخر على سبيل الکلیة، و الحاصل أن الترادف من حيث هو هو لا یصح الاقامة، و الوقوع فی بعض المواد لامر خارج، هکذا فی الحاشیة، و هو الحق، و قيل:

يجب الاقامة جوازا، و عليه ابن الحاجب، و قيل: يجب ان كانا، «أى المترادفان» من لغة واحدة، و اختاره البيضاوى [۱] فى «المنهاج» لنا أن صحة الضم من العوارض، و اتحاد المعنى لا يستلزم الاتفاق فيها، يعنى أن الترادف من صفات الالفاظ المفردة من حيث أوضاعها، و صفة التركيب عارضة، و الترادف الملزوم لاتحاد المعنى لا يستلزم الاتفاق فى العوارض، و إذا لم يستلزم فحينئذ يجوز أن لا يصح التركيب الذى فى أحد المترادفين فى الآخر لمانع.

و التفصيل أن من جوز قيام كل مقام الآخر ان أراد أنه لا يتمتع بالنظر الى الترادف من حيث هو هو، فالترادف علة مصححة، و الامتناع ان كان فبالخارج، كما يشير إليه التحرير، فلا ينفيه الدليل، و ان أراد أن أحدهما ان اقيم مقام الآخر [۱] البيضاوى: ناصر الدين عبد الله بن عمر الشافعى المفسر المتوفى سنة (۶۸۵).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۰

لصح التركيب و ما أدى الى فساد لغوى أصلا، فالدليل ناف له، فان الحاصل أن التركيب و اعتباراته من العوارض الغريبة، و لعلها مع بعض المترادفات لا تتأتى نحو جميع و قاطبة و أسماء الظروف اللازمة الاضافة و الظروف التى ليست كذلك و غير ذلك و كصلات الافعال نحو «صلى عليه» و «دعا عليه».

ثم الظاهر ان المذهب مذهبان: الجواز مطلقا، و عدم الجواز، و أما الوجوب فعمل المراد منه الجواز بطريق الوجوب، أو وجوب الحكم به، و الا فلا معنى له، كما لا يخفى، و فى كلام ناظرى اصول ابن الحاجب اشعار به.

الى أن قال: قالوا: المعنى واحد و لا حجر فى التركيب، قلنا: مم خصوصا من لغتين، هذا الاستدلال أورده جماعة قائلون بوجوب جواز القيام الا- لمانع، و منهم صاحب «التحرير» [۱]، و حاصله ان الهيئات التركيبية موضوعات بأوضاع نوعية، و لم يشترط فيها أن يكون المحكوم عليه ذلك اللفظ أو غيره، فالتركيب بما هو هو لا- حجر فيه، و لذلك تراهم لا يتوقفون فى الاطلاقات إذا عبروا على لفظ موضوع لمعنى، ثم انك قد عرفت أن التجوز و المشترك سواء فى ذلك، فان احتمال عدم قيام لفظ مجاز فى معنى مقام لفظ حقيقة فى ذلك المعنى قائم، و مع هذا لا يتوقف أحد فى الاطلاقات، و الضرورة قضت بانعدام التفرقة بين المجاز و الحقيقة، و هذا يدل البتة على ان التركيب لا حجر فيه، فالمانع ان كان لكان من الخارجيات، و هذا مما لم ينكره المخالف.

فان قلت: يجوز «صلى الله عليه و آله و سلم»، و لا يصح «دعا».

قلت: كان صحيحا بالنظر الى الترادف، و انما امتنع لايجاب اهل اللغة صلته بغير «على» و تغير معناه عند لحوق «على»، فقدم المانع و حينئذ خرج النزاع [۱] التحرير: فى اصول الفقه لكمال الدين محمد بن عبد الواحد الشهير بابن همام الحنفى المتوفى سنة (۸۶۱).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۱

الى اللفظ و لا وجه للجواب، و أورده من اطلق الجواز فحينئذ إن كان مقصوده ظاهره فالجواب ظاهر[.

و از ملا-حظه شروح «سلم» مولوى محمد اشرف بن أبى محمد العباسى البردوانى، و قاضى محمد مبارك، و مولوى احمد على سندىلى، و مولوى عبد العلى بن نظام الدين، و ملا حسن، و مولوى مبین هم صحت عدم لزوم قيام احد المترادفين مقام آخر ظاهر و واضح است، من شاء فليرجع إليها.

هشتم: آنکه چنانچه از افادات أهل اصول و ارباب منطق، عدم لزوم قيام احد المترادفين مقام آخر ثابت است. همچنان عدم لزوم از افادات اکابر نحويين و لغويين قروم واضح و معلوم، و از تحقیقات ایشان ظاهر و مفهوم است، آنفا دانستی که خالد بن عبد الله الازهرى در «تصريح شرح توضيح» تصريح کرده بآنکه اعتراض صاحب [۱] «مغنى» بر ابن مالک که قائل است بآنکه «من» که بعد اسم تفضيل می آید، برای مجاوزت است، دفع کرده شد بآنکه صحت وقوع مرادف موقع مرادف نمی باشد مگر وقتی که منع نکند از آن مانعى، و این جا منع کرده است از آن مانعى و آن استعمال است، زیرا که اسم تفضيل مصاحبت نمی کند از حروف جر مگر «من» را خاصه، و این افاده دلالت صریحه دارد بر آنکه قيام احد المرادفين مقام آخر على سبيل الكلية و العموم نیست، بلکه در بعض

مواضع یکی از مرادفین مقام آخر قائم نمی شود بسبب مانعی. [۱] صاحب (مغنی): ابن هشام عبد الله بن یوسف بن احمد الحنبلی النحوی المتوفی سنه (۷۶۱) ه.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲

و نیز از آن ظاهر است که استعمال از موانع اقامه احد المرادفین مقام آخر می باشد، پس بنابر این اگر چه «مولی» مرادف «اولی» است، لکن چون استعمال عرب مانع است از مقارنت «من» با «مولی»، بخلاف «اولی» گفتن «مولی من فلان» بجای «اولی من فلان» جائز نباشد.

و محتجب نماند که خالد ازهری صاحب فضل زاهر و حاوی نبل فاخر، و ممدوح بر زبان اکابر است، چنانچه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی در کتاب «ضوء لامع لاهل القرن التاسع» گفته:

[خالد بن عبد الله بن أبی بکر بن محمد بن أحمد الجرجی ثم الازهری الشافعی النحوی، و يعرف بالوقاد.

ولد تقریباً سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائة بجرجه من الصعيد، و تحول و هو طفل مع أبویه الى القاهرة، فقرأ القرآن و «العمدة» و «مختصر» أبی شجاع [۱] و تحول الى الازهر، فقرأ فيه «المنهاج» و قرأ فی العربیة علی يعيش المغربي [۲] نزل سطحه، [۱] أبو شجاع: أحمد بن الحسين بن أحمد الاصفهانی الشافعی المتوفی سنه (۵۰۰) و مختصره فی الفروع شرحه المنوفی أحمد بن محمد بن عبد السلام الشافعی المتوفی سنه (۹۳۱) و سماه الاقتاع ثم اختصر منه شرحاً آخر و سماه تشیيف الاسماع بحل الفاظ مختصر أبی شجاع، و شرحه أيضاً تقی الدین أبو بکر ابن محمد الحصنی الدمشقی المتوفی سنه (۸۲۹).

[۲] يعيش المغربي: بن ابراهيم بن يوسف الاموی الاندلسی المتوفی نحو سنه (۸۹۵).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳

و داود المالکی [۱]، و السنهوری [۲]، و عنه أخذ ابن الحاجب الاصلی، و العضد، و لازم الامین الاقصرائی [۳] فی العضد و حاشيته، و التقی الحصنی فی المعانی و البیان و المنطق و الاصول و الصرف و العربیة، و کذا أخذ قليلاً عن الشمی [۴]، و داوم تقسیم العبادی سنین، و کذا المقسی، بل و المناوی، و قرأ علی الجوجری [۵]، و ابراهيم العجلونی [۶]، و الزین الانباسی [۷]، و أخذ الفرائض و الحساب عن السيد علی [۸] تلميذ ابن المجدی [۹]، و الیسیر عن الشهاب السجینی [۱۰]، و البدر الماردانی، [۱] داود المالکی: بن محمد بن علی الفیومی المصری المتوفی سنه (۸۷۲).

[۲] السنهوری: علی بن عبد الله بن علی القاهری الازهری النحوی المتوفی سنه (۸۸۹).

[۳] الامین الاقصرائی: یحیی بن محمد بن ابراهيم الحنفی المتوفی بالقاهرة سنه (۸۸۰).

[۴] الشمی: أحمد بن محمد الحنفی المتوفی سنه (۸۷۲).

[۵] الجوجری: محمد بن عبد المنعم القاهری الشافعی المتوفی سنه (۸۸۹).

[۶] ابراهيم العجلونی: بن أحمد بن الحسن بن أحمد المقدسی الشافعی المتوفی سنه (۸۸۵).

[۷] الزین الانباسی: عبد الرحیم بن ابراهيم بن حجاج القاهری الشافعی المتوفی سنه (۸۹۱).

[۸] السيد علی: بن عبد القادر الشافعی الفرضی الحاسب المتوفی سنه (۸۷۰).

[۹] ابن المجدی: أحمد بن رجب بن طبغا القاهری الحنفی أبو المحاسن المتوفی سنه (۸۷۴).

[۱۰] السجینی: احمد بن عبيد الله بن محمد الشهاب المصری الفرضی المتوفی سنه (۸۸۵).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴

و سمع منی یسیراً، و برع فی العربیة و شارک فی غیرها، و اقرأ الطلبة، و لازم تغری بردی القادری [۱]، فقرره فی المسجد الذی بناه الدواداربخان الخلیلی، و مشی حاله به و بغیره قلیلاً و نزل فی سعید السعداء و غیرها، و شرح «الجرومیة» و غیرها، و کتب علی

«التوضیح» لابن هشام، و هو انسان خیر، رأیت کراسه بخط الحلیبی انتقدہ فیہا و قرضہا لہ الکافیاجی و غیرہ [۲].

و محمد الملقب بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمی المکی [۳] در ذیل «ضوء لامع» که بخط خود بر هامش نسخه حاضره «ضوء لامع» نوشته، بعد عبارت «ضوء لامع» گفته:

[أقول و بعد المؤلف: انفراد فی جامع الازهر باقراء العربیة و اشتهر شرحاه علی «التوضیح» و «الجرومیه» و اعرابها، و حصلها الافاضل فی حیاته و بعدها و مات و هو ذاهب من الحج مع الحاج فی البرکة بالقاهرة عام أربع و تسعمائة رحمه الله و ايانا].

کمال حیرت است که جناب شاهصاحب، نه نظر بر «مسلم» و «سلم» که از کتب مختصره اصول و منطق است، انداختند، و نه دیگر کتب اصول محققین فحول را ملاحظه ساختند، و نه حظی از ملاحظه کتاب «تصریح» که نهایت مشهور است، و امثال آن برداشتند، و بی محابا دست بر این شبهه سخیفه انداختند، و بمزید صدق و ورع آن را بجمهور اهل عربیت منسوب ساختند، فلا حول و لا قوة الا بالله. [۱] تغری بردی: الظاہری القادری الخازنداری المولود قبیل سنه (۸۳۰).

[۲] الضوء اللامع ج ۳/۱۷۱.

[۳] جار الله بن فهد: المکی الهاشمی المتوفی سنه (۹۵۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۵

و شیخ رضی [۱] طاب ثراه در «شرح کافیہ» فرموده:

[و لا یتوهم ان بین «علمت» و «عرفت» فرقا من حیث المعنی، کما قال بعضهم فان معنی «علمت أن زیدا قائم»، و «عرفت ان زیدا قائم» واحد، الا ان «عرف» لا ینصب جزئی الاسمیة، کما ینصبهما «علم» لا لفرق معنوی بینهما، بل هو موکول الی اختیار العرب، فانهم قد یخصون احد المتساویین فی المعنی بحکم لفظی دون الآخر] [۲].

از این عبارت واضح است که «علمت و عرفت» بمعنی واحد است، و فرق معنوی در آن نیست، لکن «عرف» نصب نمی کند هر دو جزء اسمیه را، چنانچه نصب می کند «علم» آن را، و این معنی نه بسبب فرق معنوی است در آن، بلکه آن موکول است بسوی اختیار عرب، که ایشان گاهی مختص می سازند یکی از متساویین را در معنی بحکمی لفظی و متساوی دیگر را آن حکم نمی دهند.

پس از این عبارت بصراحت تمام ثابت است که اقامت مرادف مقام مرادف هر جا صحیح نیست، و احد المرادفین گاهی بحکمی لفظی مخصوص می شود که دیگری را از آن حظی حاصل نمی شود، و این تخصیص و تمیز نه بسبب فرق معنوی می باشد، بلکه آن باختیار عرب موکول و بترجیح ایشان معلول است.

و نیز شیخ رضی در «شرح کافیہ» بعد ذکر الحاق افعال عدیده بصار گفته:

[و لیس الحاق مثل هذه الافعال بصار قیاسا، بل سماعا أ لا تری ان «انتقل» [۱] الرضی الأسترآبادی محمد بن الحسن نجم الائمه المتوفی سنه (۶۸۶) هـ.

[۲] شرح الکافیة فی النحو للشارح الرضی ج ۲/۲۷۷ مبحث أفعال القلوب.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶

لا یلحق به مع انه بمعنی تحول [۱].

از این عبارت ظاهر است که «انتقل» با آنکه بمعنی تحول است، ملحق بصار نمی شود، یعنی چنانچه بر اسم و خبر می آید، و رفع اسم و نصب خبر می کند، مثل صار همچنان «انتقل» باین طور مستعمل نمی شود.

نهم: آنکه چنانچه عدم لزوم قیام احد المترادفین مقام آخر، از عدم جواز اقامت «دعا» مقام «صلی» در صلی الله علیه، که بهاری بآن متمسک شده، و عدم اقامت «عرف» مقام «علم» در نصب هر دو جزء جمله اسمیه و عدم قیام «عن» مقام «من» در استعمال افعال التفضیل، و عدم قیام «انتقل» مقام «تحول» و مثل آن ظاهر و باهر است، همچنان عدم این لزوم بتفحص دیگر اطلاقات و ملاحظه

فروق در الفاظ مترادفه که اکابر محققین و اعظام مهره حذاق ضبط آن کرده‌اند، واضح و لائح است، و لکن چون اطلاع بر این فروق موقوف است بر مناسبت بعلم لسان، و رازی و اتباع او را حظی از آن حاصل نیست این فروق را هم ندیدند، و طریق خط و خلط قبیح بر گزیدند، و ما بطور انموذج ذکر بعض فروق اجمالاً می‌نمائیم.

پس از آن جمله است فروق «حتی والی» که هر دو دلالت بر غایت می‌کنند لکن «حتی» بر مضمّر داخل نمی‌شود، بخلاف «الی».

و نیز «الی» در موضع خبر واقع می‌شود، مثل «و الامر إلیک» بخلاف «حتی».

و نیز واجب است که مجرور «حتی» آخر جزء ما قبل یا ملاقی آن باشد بخلاف «الی». [۱] شرح الکافیة للرضی ج ۲/۲۹۱ مبحث الافعال الناقصة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۷

و نیز ما بعد «حتی» نمی‌باشد مگر از جنس ما قبل آن بخلاف «الی»، کذا يظهر من «المغنی» لابن هشام و «الاشباه» للسيوطی

فروق کلمات مترادفه

و از آن جمله است فروق «حتی» عاطفه و «واو» عاطفه که سه تا است:

یکی آنکه برای معطوف «حتی» سه شرط است: یکی آنکه ظاهر باشد نه مضمّر، ذکره ابن هشام الخضراوی.

دوم آنکه یا بعض باشد از جمعی که قبل آن باشد، یا جزء از کل، یا مثل جزء.

سوم آنکه غایت ما قبل حتی باشد.

و فرق دوم آنست که «حتی» عطف جمل نمی‌کند.

و فرق سوم آنست که هر گاه «حتی» عطف می‌کند بر مجرور، اعاده کرده می‌شود خافض، کما فی «المغنی» لابن هشام و «الاشباه» للسيوطی نقلاً عنه.

و از آن جمله است فروق «الا» و «غیر» که هر دو بمعنی واحد است.

قال السيوطی فی «الاشباه و النظائر»:

[ذکر ما افترق فيه «الا» و «غیر»].

قال أبو الحسن الابن [۱] فی «شرح الجزولیه»: افترت «الا» و «غیر» فی ثلثة أشياء:

أحدها ان «غیراً» یوصف بها حیث لا یتصور الاستثناء، و «الا» لیست كذلك، فتقول: عندی درهم غیر جید، و لو قلت: عندی درهم الا

جید لم یجز. [۱] ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن علی بن محمد التنوخی أبو الحسن الابن المتوفی سنه (۸۲۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۸

الثانی: أن الا إذا كانت مع ما بعدها صفة لم یجز حذف الموصوف، و اقامه الصفة مقامه، فتقول: قام القوم الا زید، و لو قلت: قام الا

زید لم یجز، بخلاف «غیر» إذ تقول: قام القوم غیر زید، و قام غیر زید.

و سبب ذلك ان «الا» حرف لم تتمکن فی الوصفیه، فلا تكون صفة الا تابعا کما ان «أجمعین» لا یستعمل فی التأكيد الا تابعا.

الثالث: أنك إذا عطفت علی الاسم الواقع بعد الا، کان اعراب المعطوف علی حسب المعطوف علیه، و إذا عطفت علی الاسم الواقع

بعد غیر، جاز الجر و الحمل علی المعنی [۱].

و از آن جمله است فروق «عند» و «لدن» و «لدى» که همه بمعنی نزدیک است، و فرق است در آن به شش وجه، کما فی «الاشباه و

النظائر» [۲].

و از آن جمله است فروق مصدر و «أن» مع صله آن که بمعنی مصدر می‌باشد، و در هر دو دوازده فرق است، کما يظهر بالرجوع الى

«الاشباه و النظائر» [۳] للسيوطی.

و از آن جمله است فروق «أم» و «أو» که هر دو برای تردید می‌آید، سیوطی در «اشباه» از ابن العطار نقل کرده که او در «تقید الجمل» گفته: که فرق در «أم» و «أو» بچار وجه است [۴]. [۱] الاشباه و النظائر ج ۴/۵۲ ط بیروت مؤسسه الرسالة.

[۲] الاشباه و النظائر ج ۴/۴۶.

[۳] الاشباه و النظائر ج ۴/۶۲.

[۴] الاشباه و النظائر ج ۴/۹۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۹

و از آن جمله است فروق عدیده در الفاظ «اغرا» و «امر» ذکرها سیوطی فی «الاشباه» نقلا عن الاندلسی [۱].

و از آن جمله است فروق «هل» و «همزه استفهام» که در «اشباه» [۲] از ابن هشام نقل کرده و آن ده فرق است.

و از آن جمله است فروق «ایان» و «متی» یظهر من «الاشباه» آنها ثلثة [۳].

و از آن جمله است فروق «کم» و «کاین» که از «معنی» ظاهر است که در آن پنج فرق است، و سیوطی هم این فروق را در «اشباه» [۴] از «معنی» نقل کرده.

و از آن جمله است فروق «أی» و «من» در «اشباه» [۵] نقل کرده که در «بسیط» شش فرق در آن ذکر نموده.

و اکثر این فروق برای ابطال استیصال توهم رازی کافی و وافی است و علاوه بر این، فروق در الفاظ متحدة المعنی بسیار است که از «اشباه» و «معنی» و تتبع کتب لغات توان دریافت.

و اگر کسی توهم کند که نظائر مذکوره بحسب ماده اشتراک ندارند، بخلاف «مولی و أولى».

پس مدفوعست بآنکه کلام رازی بحیث اشتراک در ماده نیست، [۱] الاشباه و النظائر ج ۴/۱۰۷.

[۲] الاشباه و النظائر ج ۴/۱۱۸.

[۳] الاشباه و النظائر ج ۴/۱۱۹.

[۴] الاشباه و النظائر ج ۴/۱۲۴.

[۵] الاشباه و النظائر ج ۴/۱۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰

و کلام او دلالت صریحه دارد بر آنکه لزوم اتحاد استعمال مترادفین بسبب اتحاد معنی است، و اشتراک ماده را در این باب دخلی نداده، و لنعم ما افید فی «البوارق الموبقة» بعد ذکر بعض النظائر الرادة لزوم اتحاد استعمال المترادفین.

و توهم نشود که «مولی» و «أولی» اشتراک دارند بحسب ماده بخلاف تلك الشواهد، زیرا که این فرق فائده ندارد، چه کلام در اتحاد معنی بوده نه اشتراک بحسب ماده، و إحدى قائل نشده که اتحاد معنی با اشتراک مادی موجب صحت اقتران احدهما بما یقترن به الآخر است پس فرق غیر مفید باشد- انتهى.

و علاوه بر این، حقیر فقیر با وصف قصور باع و قلت اطلاع، بمحض عنایت ربانی و تأیید آسمانی ثابت می‌گردانم که حسب تصریح ائمه لغوین در بعض لغات مترادفه که اشتراک در ماده دارند، نیز اقامت احد المترادفین مقام آخر صحیح نیست.

در «صحاح» جوهری [۱] مذکور است:

[و یقال: یا نومان للكثیر النوم، و لا یقال: رجل نومان، لانه یختص بالنداء].

از این واضح است که نومان بمعنی کثیر النوم است و آن مختص است به نداء، و اطلاق آن بنهج دیگر مثل وصف و اخبار و حالیت و غیر آن جائز نیست، و حال آنکه «نومه» که مرادف «نومان» است، و هر دو در ماده مشترک اختصاص به نداء ندارد، و اطلاق آن

بترکیب وصفی و اخباری و غیر آن جائز است، در «صحاح» مذکور است: [۱] الجوهری: اسماعیل بن حماد أبو نصر الفارابی اللغوی المتوفی سنه (۳۹۳).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۱

[و رجل نومه بفتح الواو، أى نومه و هو الكثير النوم .

از این عبارت، ظاهر است که «نومه» بمعنی کثیر النوم است و وصف رجل بآن جائز است.

پس بحمد الله و حسن توفیقه بکمال ظهور و وضوح ثابت شد که «نومان» و «نومه» با آنکه مترادف اند و معنای هر دو یکی است، استعمال هر دو مختلف است و اقامت یکی مقام دیگری ناجائز است.

و نیز در «صحاح» جوهری مذکور است: [و قولهم فى النداء: «يا فل» مخففا انما هو محذوف «من يا فلان» لا على سبيل الترخيم، و لو كان ترخيما لقالوا: يا فلا، و ربما قيل ذلك فى غير النداء للضرورة. قال أبو النجم [۱]:

فى «لجئ»: أمسك فلانا عن فل .

از این عبارت، ظاهر است که «فل» مخفف «فلان» است لا على جهة الترخيم و مستعمل نمی شود مگر در «نداء»، یعنی استعمال آن بترکیب دیگر جائز نیست الا فى ضرورة الشعر، و ظاهر است که لفظ «فلان» اختصاصی به نداء ندارد.

پس ثابت شد که با وصف اشتراک «فلان» و «فل» در ماده، بلکه مأخوذ بودن «فل» از «فلان»، که «فل» مخفف «فلان» است و این نهایت تقارب است، استعمال هر دو یکسان نیست.

پس اگر استعمال «مولی» و «أولی» هم با وصف اشتراک در ماده یکسان نباشد، اصلا جای تعجب و تحیر نگردد، و هرگز افتراق استعمال هر دو دلالت نکند بر آنکه هر دو بیک معنی نیست.

پس کمال عجب است که شاه صاحب مثل رازی و مقلدین او اصلا حظی [۱] أبو النجم: الفضل بن قدامة الراجز العجلی الکوفی المتوفی سنه (۱۳۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲

از تفحص استعمالات لغات، و افادات و تحقیقات ائمه عالی درجات نبرداشتند و در گرداب سوء فهم و ازدحام و هم، چنان سر فرو بردند که اصلا بچپ و راست ننگریستند و باین شبهه سخیفه پارینه، دست آویختند و غبار تشکیک رکیک مردود انگیزتند، و بتنبیه بر بطلان و هوان آن متنبه نشدند! مگر نمی دانی که در «احقاق الحق» هم رد آن بوجه شافی و وافی مسطور است.

و هذه عبارة فى وجوه رد كلام صاحب «المواقف»:

[و منها ان مجيء مفعول بمعنى افعال، مما نقله الشارح الجديد للتجريد عن أبي عبيدة من ائمة اللغة، و انه فسر قوله تعالى: هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱] بأولاكم، و

قال النبى صلى الله عليه وسلم: «ايماء امرأة نكحت بغير اذن مولاها»،

أى الاولى بها و المالك لتدبيرها، و مثله فى الشعر كثير، و بالجملة استعمال المولى بمعنى المتولى و المالك للامر، و الاولى بالتصرف شائع فى كلام العرب، منقول عن ائمة اللغة و المراد انه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزلة الاولى، ليعترض بأنه ليس من صيغة اسم التفضيل، و انه لا يستعمل استعماله.

و أيضا كون اللفظين بمعنى واحد لا يقتضى صحة اقتران كل منهما فى الاستعمال بما يقتضيه به الآخر، لان صحة اقتران اللفظ من عوارض الالفاظ، لا من عوارض المعانى، و لان الصلوة مثلا بمعنى الدعاء، و الصلوة انما تقتضيه بعلى و الدعاء باللام يقال: «صلى عليه» و «دعا له»، و لو قيل: «دعا عليه» لم يكن بمعناه.

و قد صرح الشيخ الرضى بمرادفة العلم و المعرفة مع ان العلم يتعدى الى مفعولين دون المعرفة، و كذا يقال: «انك عالم»، و لا يقال:

«ان انت عالم»، مع ان المتصل و المنفصل ههنا مترادفان، كما صرحوا به و امثال ذلك كثير [۲]. [۱] الحديد: ۱۵.

[۲] احقاق الحق ج ۲/۴۹۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۳

و در «عماد الاسلام» مسطور است:

[قد صرح الشيخ الرضى بمرادفة العلم و المعرفة مع ان العلم يتعدى الى مفعولين دون المعرفة، و كذا يقال: «انك عالم»، و لا يقال: «ان أنت عالم»، مع ان المتصل و المنفصل ههنا مترادفان، كما صرحوا به و امثال ذلك كثير. و بوجه آخر قد مر فی مبحث الرؤية من كتاب «التوحيد» ما يندفع به كلام الرازي هذا، و حاصله ان اقتران اللفظ باللفظ من عوارض الالفاظ لا- من عوارض المعنى، فيجوز أن يكون من عوارض لفظ الانتظار ما لم يكن من عوارض النظر الذى هو بمعناه، و هكذا بالعكس لتحقيق التغير اللفظي بينهما.

و أيضا جاء «بصر بى» و لم يجىء «نظر بى» و «رأى بى»، و هكذا على قول الاشاعرة جاء «نظر إليه» و لم يجىء «بصر إليه». و أيضا لو تم دليلك لزم أن يصح نظرتة، كما صح رأيتة، و الحال أن الرازي حكم بطلانه فى مبحث الرؤية و صح «ان أنت عالم»، كما صح «انك عالم»، و صح «جاءنى الا زيد»، كما صح «جاءنى غير زيد» و جاز «عندى درهم الا جيد» كما صح «عندى درهم غير جيد» مع ان الا بمعنى غير فى الامثلة، و صرح بعدم صحتها صاحب «المغنى»، بالجملة لا يلىق بمن يكون ملقبا بامام الاشاعرة أن يدعى أمرا خلافا للواقع ترويجا لمذهبه

قياس در لغت جايز نيست

دهم: آنكه مذهب محققين جليل الاخطار، و مختار منقدين كبار آنست كه قياس در لغت روانيست، چنانچه بر ناظر كتب اصول و واقف تحقيقات فحول مخفى نيست.

سيوطى در «مزهر» گفته:

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴

[قال الكيا الهراسى [۱] فى تعليقه: الذى استقر عليه آراء المحققين من الاصوليين ان اللغة لا تثبت قياسا و لا يجرى القياس فيها] [۲]- الخ.

و هر گاه قياس در اثبات لغت روا نباشد، بقياس فاسد الاساس ابطال معنائى كه بتصريح ائمه و ثقات لغويين ثابت باشد، چگونه جائز گردد.

يازدهم: آنكه بالفرض اگر قياس را در اثبات مدخلی باشد، باز هم اين وجه ناموجه بكار نمى خورد، زيرا كه غايت اين وجه غير متين، محض ظن و تخمين است، و مفاد تصريحات مثبتين مجىء «مولى» بمعنى «أولى» قطع و يقين، و لا يعارض الظن القطع قطعا، و چنانچه اجتهاد بمقابله نص در احكام شرعيه مردود است، همچنين دفع تصريحات لغويين بأوهام و قياسات و استنباطات فرضيه ظنيه نامقبول و نامحمود، و الحمد لله الودود المعين لاناثة الحق الابليج، ببركة شفعاء يوم الورود

شهادت بر نفى مردود است

دوازدهم: آنكه حاصل اين شبهه رازى و شبهه سابقه او، و حاصل تفصيل غير قابل التعويل كه عنقريب مى آيد، نفى مجىء «مولى» بمعنى «أولى» است، و شهادت بر نفى حسب افاده خودش در مثل اين مقام نامقبول و مردود.

رازی در رساله «فضائل شافعی» گفته:

[عابوا علیه، أی علی الشافعی قوله: الباء فی قوله تعالى: وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ

[۳] تفید التبعض، و نقلوا عن أئمة اللغة أنهم قالوا: لا فرق بین [۱] الکیا الهراسی: علی بن محمد بن علی أبو الحسن الطبری الشافعی المتوفی سنه (۵۰۴).

[۲] المزهر ج ۱/۳۷.

[۳] المائدة: ۶.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۵

وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ

و بین قوله: وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ

و الجواب قول من قال:

انه ليس فی اللغة ان الباء للتبعض شهادة علی النفی فلا تقبل - الخ.

از ملاحظه این عبارت، ظاهر است که عائبین قول شافعی که قائل بافاده «با» برای تبعض است، از ائمه لغت نقل کرده‌اند که در

امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ

[۱] و امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ

فرق نیست، و فخر رازی بجواب آن ارشاد نموده: که قول کسی که گفته: که در لغت، «با» برای تبعض نیست، شهادت بر نفی است، پس مقبول نباشد.

پس هر گاه رد نفی ائمه لغت بسبب آنکه شهادت بر نفی است مردود و نامقبول باشد، نفی فخر رازی مجیء مولی را باولی و آن هم بلا نقل از ائمه لغت، و آن هم بمقابله اثبات اساطین عالی درجات، بأولویت بسیار موهون و مخدوش و مدخول و معلول و مردود و نامقبول خواهد بود.

و ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادی [۲] در کتاب «هدایة السعدا» در بیان وجوه رد بیت صاحب «لامیه» که متضمن ذم لعن یزید [۳] است، [۱] المائدة: ۶.

[۲] شهاب الدين دولت آبادی: أحمد بن عمر الزاولی الحنفی الهندی المتوفی سنه (۸۴۹).

[۳] یزید: بن معاویة بن أبی سفیان الاموی ثانی ملوک الدولة الامویة فی الشام، ولد لعنه الله علیه بالمطرون سنه (۲۵) و ولی الخلافة سنه (۶۰) و مدته فيها ثلاث سنين و تسعة أشهر الا ایاما و هلك فی حوارین سنه (۶۴) و فی أيامه المشثومة أمر بقتل السبط الشهيد الحسين علیه السلام و سبی نسائه و حریمه و قتل من كان معه من الرجال الا زکیاء، و أمر فی سنه (۶۳) بقتل أهل المدينة و استباحة أموالهم و نسائهم.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۶

می‌فرماید:

[چهاردهم: آنکه اگر اقامت کند دلیل لم یأمر القوم بقتله، فنقول: جوابه «لم یأمر القوم» خبر النفی، و شهادة النفی مردود باتفاق الروایات، فدلّیه مردود] انتهى.

از این عبارت، ظاهر است که شهادت نفی مردود است باتفاق روایات و اگر بر نفی دلیلی هم اقامت کنند مردود است، و قابل اعتناء و التفات نیست.

پس بحمد الله مردود بودن نفی مجیء «مولی» بمعنی «أولی» باتفاق روایات، اگر دلیلی هم بر آن قایم شود، ثابت گردید.

سیزدهم: آنکه عدم جواز «هو اولی و هما اولیان» مسلم نیست بدو وجه:

اول: آنکه هر گاه بنای ترکیب نزد رازی بر محض عقل است، و وضع و واضع را در آن دخلی نیست، پس ظاهر است که عقل هرگز ابائی و استنکافی از گفتن «هو اولی و هما اولیان» ندارد، و هیچ استحاله عقلی در این اطلاق لازم نمی آید. پس بعد این همه زور و شور در نفی اقتران بعضی الفاظ ببعض بوضع و منوط ساختن آن بمحض عقل، تمسک به اینکه «هو اولی و هما اولیان» چون مسموع نیست ناجائز باشد، وجهی از صحت ندارد.

دوم: آنکه عدم جواز «هو اولی و هما اولیان»، حسب قاعده لسان، و تصریحات ائمه نحویین اعیان، و افادات محققین عالی شأن هم ممنوع است.

و عجب که رازی آیات قرآن شریف را، که زعم تفسیر آن می نماید،

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۷

و اتباعش بر این زعم گردن کبر و افتخار می افرازند، و مباهات و استبشار تمام بر آن دارند، هم بعین بصیرت ندیده، که بملاحظه آن بطلان زعم بطلان این استعمال بوجه ابلغ ظاهر می شود، که اسم تفضیل در چند آیات مجرد از «من» و اضافت و حرف تعریف، مستعمل شده، ففی سورة البقرة: وَ الَّذِینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ

[۱].

و ایضا فی سورة البقرة: ذَلِکُمْ اَزْکٰی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ

[۲].

و فی سورة الانعام: قُلْ اَیُّ شَیْءٍ اَکْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ

[۳].

و فی سورة التوبة: وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِیْنَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِیْنَ فِیْهَا هِیَ حَسِیْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیْمٌ کَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ کَانُوا اَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً وَ اَکْثَرَ اَمْوَالًا وَ اَوْلَادًا

[۴].

و ایضا فی سورة التوبة: وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ

[۵].

و ایضا فی سورة التوبة: قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا

[۶].

و فی سورة بنی اسرائیل: وَ لِلْاٰخِرَةِ اَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ اَکْبَرُ تَفْضِیْلًا

[۷]. [۱] البقرة: ۱۶۵.

[۲] البقرة: ۲۳۲.

[۳] الانعام: ۱۹.

[۴] التوبة: ۶۸-۶۹.

[۵] التوبة: ۷۲.

[۶] التوبة: ۸۱.

[۷] الاسراء: ۲۱.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸

و فی سورة الکهف: اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مَالًا وَاَعَزُّ نَفَرًا [۱].

و فی سورة طه: وَلَتَعْلَمُنَّ اَیُّنَا اَشَدُّ عَذَابًا وَاَبْقٰی [۲].

و ایضا فی سورة طه: وَاللّٰهُ خَیْرٌ وَاَبْقٰی [۳].

و فی سورة القصص: وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَاَبْقٰی [۴].

و فی سورة الاعلی: وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ وَاَبْقٰی [۵].

بعد ملاحظه این آیات کریمه چگونه عاقلی دعوی عدم جواز ترکیب «هو اولی و هما اولیان» می توان کرد، که از این آیات شریفه استعمال اسم تفضیل بغیر «من» ثابت است، و «اولی» هم اسم تفضیل است، پس استعمال آن هم بغیر «من» روا باشد. و مع هذا استعمال لفظ «اولی» بالخصوص هم بغیر «من» در قرآن شریف وارد است: قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: وَ اُولُو الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ [۶].

پس حضرت رازی بزعم عدم جواز اطلاق «اولی» بغیر «من» در حقیقت بتقلید ثالث (معاذ اللّٰه) تخطیه قرآن شریف خواسته است. و صحت ترکیب «هو اولی و هما اولیان» بملاحظه تصریحات نحویین هم ظاهر است، که بتصریح تمام جواز حذف «من» مجرور آن بعد اسم [۱] الکهف: ۳۴.

[۲] طه: ۷۱.

[۳] طه: ۷۳.

[۴] القصص: ۶۰.

[۵] الاعلی: ۷.

[۶] الانفال: ۷۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۹
تفضیل بیان کرده اند و استشهاد بآیات قرآن شریف و اشعار عرب نموده

لفظ فعل التفضیل بدون کلمه «من» در قرآن بسیار است

خالد بن عبد اللّٰه الازهری [۱] در «تصریح شرح توضیح» گفته:
[و قد تحذف من مع مجرورها للعلم بهما نحو وَاْلآخِرَةُ خَیْرٌ وَاَبْقٰی [۲] اٰی من الحیوة الدنیا.

و قد جاء الاثبات و الحذف فی اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مَالًا وَاَعَزُّ نَفَرًا

[۳]، اٰی منک و الی ذلک اشار الناظم بقوله.

و افعّل التفضیل صله ابدًا تقدیرًا او لفظًا بمن ان جردًا

و أكثر ما تحذف «من» مع المفضول إذا كان افعَلَ خبراً في الحال، أو في الاصل، فيشمل خبر المبتدأ، و خبر كان، و ان، و ثاني مفعولى ظن، و ثالث مفاعيل اعلم نحو زيد افضل، و كان زيد افضل، و ان زيدا افضل، و ظننت زيدا افضل، و اعلمت زيدا عمرا افضل.

و يقل الحذف إذا كان افعَلَ حالا كقوله:

دنوت و قد خلناك كالبدر اجملا فظل فؤادى فى هواك مضللا

فاجمل حال من تاء المخاطبة فى دنوت، و كالبدر مفعول ثانٍ لخلناك، أى دنوت اجمل من البدر و قد خلناك مثله، قاله ابن مالك فى «شرح التسهيل».

أو إذا كان افعَلَ صفةً كقوله و هو احيحة بن الجلاح [٤]: [١] خالد بن عبد الله بن أبى بكر بن محمد الجرجاوى المصرى المتوفى سنة (٩٠٥) هـ.

[٢] الاعلى: ٧.

[٣] الكهف: ٣٤.

[٤] احيحة بن الجلاح: (احيحة مصغرا، و الجلاح بضم الجيم) الاوسى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣٠

تروحي أجدر أن تقيلى غدا بجنبى بارد ظليل

فاجدر صفةً لمحدوف، هو و عامله المعطوف على تروحي، أى تروحي و أتى مكانا اجدر من غيره بان تقيلى فيه غدا، قاله ابن مالك فى «شرح الكافية»:

و فيه اشارة الى ان الخطاب لناقته، و هو من التروح بمعنى الرواح وقت العشاء، و اجدر (بالجيم)، أى أحق، و تقيلى من القيلولة، و هو النوم وقت الظهيرة.

و قال العينى [١]: ان الخطاب الفسيل و هو صغار النخل من تروح النبت إذا طال، و انه كنى بالقيلولة عن نموها و زهوها و ادعى ان السوابق و اللواحق تشهد لذلك، و جنبى تشيةً جنب مضاف الى بارد و ظليل، و هما وصفان لموصوفين محدوفين، و الاصل لجنبى ماء بارد و مكان ظليل، و حذف العاطف [٢].

و شيخ رضى طاب ثراه در «شرح كافيته» گفت:

[و إذا علم المفضول جاز حذفه غالبا ان كان افعَلَ خبراً، كما يقال لك: أنت أسن، أم أنا؟ فتجيب بقولك: أنا أسن، و منه قوله: الله أكبر، و قوله:

ان الذى سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه أعز و أطول

و قوله: اختلفوا فى انه من الصحابة أو لا؟ انكر ابن عبد البرقى «الاستيعاب» صحبته بل قال:

هو أخو عبد المطلب من امه و لم يدرك الاسلام و من أراد التفصيل فليراجع الى اصابة ابن حجر و الاستيعاب و غيرهما.

[١] العينى: محمود بن أحمد بن موسى الحنفى بدر الدين المتوفى (٨٥٥).

[٢] شرح التصريح ج ٢/١٠٢.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣١

ستعلم أينما للموت أدنى إذا أدنيت لى الاسل

[١] الحرار [٢] و يجوز أن يقال فى مثل هذه المواضع: ان المحدوف هو المضاف إليه، أى أكبر كل شىء، و أعز دعامة، و لم يعوض منه التنوين لكون افعَلَ غير منصرف فاستبشع ذلك، و اما نحو «جوار» فقد ذكرنا قصدهم بتعويض التنوين فيه.

و يجوز ان يقال: ان «من» مع مجروره محذوف، أى أكبر من كل شيء، و يقل الحذف فى غير الخبر، نحو «جاءنى رجل أفضل» فى جواب من قال: ما جاءك رجل أفضل من زيد، كأنه لما كان حذف الخبر أكثر من حذف الوصل و الحال، كان حذف بعضه أيضا أكثر من حذف بعضهما [۳].

و از این عجیب تر آنست که رازی صیغه تکبیر را که افتتاح صلاه است، و در شب و روز اقلا پنج مرتبه بر زبان اهل اسلام می گذرد، و بلحاظ اذان و اقامت و تکبیرات مسنونه زیاده از آن، نیز لحاظ نکرده، که در آن لفظ اکبر بغیر (من) و اضافت و حرف تعریف مستعمل شده.

پس غفلت رازی از آیات الهیه و تصریحات نحویین چندان عجب نیست، که اشتغال بفنون و همیه او را از حقائق علم لسان، و تدبر در کلام ایزد منان دورتر افکنده، لکن غفلت از تکبیر صلاه، با وصف انتحال اسلام و ریاست و امامت مسلمین، خیلی عجیب و غریب است، که مگر رازی بسبب اشتغال بفنون جزافیه، ادای صلاه هم مثل آمدی کما فی [۱] الاسل: شجر، و يقال: کل شجر له شوک طویل فشوکه اسل، و یسمى الرماح اسلا.

[۲] الحرار: العطاش من حر الرجل یحر فهو حران من الحره بالكسر و هو العطش.

[۳] شرح الرضى للكافية: ج ۲/۲۱۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۲

«اللسان» نمی نمود، فوا عجباه و اسفاه!! چهاردهم: آنکه آنچه گفته: [و تقول: هو «مولى الرجل» و «مولى زيد» و لا تقول: «هو أولى الرجل» و «لا أولى زيد».

پس مخدوش است بچند وجه:

اول: آنکه در این استعمال هم حسب عقل استحاله لازم نمی آید، و هر گاه مدار ترکیب نزد رازی لیب، بر محض عقل است نه بر وضع و سماع، پس این استعمال صحیح خواهد بود، و عدم جواز بهیچ وجه مسلم نخواهد شد.

دوم آنکه در اضافه «اولی» به «الرجل» و «زید» حسب قاعده نحویه هم اصلا امتناعی و منعی نیست، زیرا که استعمال اسم تفضیل باضافت یکی از طرق استعمال آنست، کما صرح به النحویون باجمعهم من غیر خلاف.

پس اگر «اولی» را که آن هم اسم تفضیل است، مضاف نمایند بسوی «الرجل» یا «زید»، چرا جائز نباشد؟

سوم: آنکه بحمد الله و حسن توفیقه برای مزید تخجیل اتباع رازی و معتقدین کمال حذق و مهارت و طول باع و دقت نظر او ثابت می سازم که علاوه بر جواز اضافت «اولی» بسوی «الرجل» و «زید»، حسب قاعده نحو، بالخصوص اضافت لفظ «اولی» بسوی رجل در حدیث نبوی وارد شده، و این حدیث بمرتبه در صحت و ثبوت است که در «صحیحین» مذکور، و نزد محدثین و خدام ارشادات نبویه، نهایت معروف و مشهور.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۳

بخاری [۱] در باب (میراث الولد من أبیه و امه) از «کتاب الفرائض» گفته:

[حدثنا موسى بن اسماعيل [۲]، قال: حدثنا وهيب [۳]، قال: حدثنا ابن طاووس [۴]، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و آله قال: «الحقوا الفرائض بأهلها، فما بقى فهو لأولى رجل ذكر» [۵].

و نیز بخاری در باب «میراث الجد مع الاب و الاخوة» گفته:

[حدثنا سليمان بن حرب [۶]، قال: حدثنا وهيب، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «الحقوا الفرائض بأهلها فما بقى فلأولى رجل ذكر» [۷].

و نیز بخاری در باب «ابنی عم أحدهما أخ لام و الآخر زوج» گفته: [۱] البخاری: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم المتوفی سنه (۲۵۶).

[۲] موسی بن اسماعیل: ابو سلمة المنقری التبوذکی البصری المتوفی سنه (۲۲۳).

[۳] وهیب: بن خالد بن عجلان ابو بکر البصری المتوفی سنه (۱۶۵).

[۴] ابن طاوس: عبد الله بن طاوس بن کيسان ابو محمد الخولانی الیمانی المتوفی سنه (۱۳۲).

[۵] صحیح البخاری ج ۸/۱۸۷.

[۶] سلیمان بن حرب، ابو ایوب الراشعی الازدی البصری قاضی مکة المتوفی سنه (۲۲۴).

[۷] صحیح البخاری ج ۸/۱۸۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۴

[حدثني أمية بن بسطام [۱]، قال: حدثنا يزيد بن زريع [۲]، عن روح [۳]، عن عبد الله بن طاوس، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال: «الحقوا الفرائض بأهلها، فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر» [۴].

و مسلم در «صحیح» خود گفته:

[حدثنا عبد الاعلى [۵] بن حماد، وهو النرسی قال: نا وهیب، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم: «الحقوا الفرائض فما بقى فهو لاولى رجل ذكر [۶].»

حدثنا أمية بن بسطام العيشی، قال: نا يزيد بن زريع، قال: نا روح بن القاسم، عن عبد الله بن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس، عن

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «الحقوا الفرائض بأهلها فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر [۷].» [۱] أمية بن بسطام: أبو بکر

البصری، ترجمته توجد فی: التهذیب ج ۱/۳۷۰ و التقریب ج ۱/۸۳.

[۲] يزيد بن زريع: أبو معاوية العيشی البصری المتوفی سنه (۱۸۲).

[۳] روح: بن القاسم العنبری التمیمی البصری أبو غياث المتوفی سنه (۱۴۱) (۱۵۱).

[۴] صحیح البخاری ج ۸/۱۹۰.

[۵] عبد الاعلى بن حماد: بن نصر أبو يحيى النرسی البصری المتوفی سنه (۲۳۷).

[۶] صحیح مسلم ج ۵/۵۹.

[۷] صحیح مسلم ج ۵/۵۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵

حدثنا اسحاق بن ابراهيم [۱]، و محمد بن رافع [۲]، و عبد بن حميد [۳] و اللفظ لابن رافع، قال اسحاق: نا و قال الآخرون: انا عبد

الرزاق، قال: انا معمر، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «اقسموا المال بين أهل

الفرائض على كتاب الله تعالى فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر» [۴].

و اعجابه که رازی سابقا چندان مخالف افادات محققین و مهره علوم لسانیه بود که بنای ترکیب بر محض عقل می ساخت، و سماع و

نقل را کلیه پس پشت می انداخت، و این جا بلا فاصله طویل، چنان پابند سماع و نقل گردیده که ترکیبی را که حسب قاعده جائز و

سائغ است و در حدیث صحیح واقع، بمحض زعم عدم سماع، که کاشف از عدم اطلاع و قصور باع است، ناجائز می گرداند، و اگر

زعم عدم جواز اضافت «اولی» به «الرجل» و «زید»، بزعم عدم جواز اضافت اسم تفضیل بمفرد معرفه است، پس مخدوش است بآنکه

برای اسم تفضیل در وقت اضافت دو معنی است، و امتناع اضافت آن بمفرد معرفه بنابر احد المعنیین است نه معنی آخر.

ابن حاجب در «کافیه» گفته: [۱] اسحاق بن ابراهیم: بن مخلد و هو ابن راهویه المروزی النیسابوری المتوفی سنه (۲۳۸).

[۲] محمد بن رافع: بن أبی زید أبو عبد الله القشیری النیسابوری المتوفی سنه (۲۴۵).

[۳] عبد بن حميد: بن نصر الحافظ أبو محمد الکسی المتوفی سنه (۲۴۹).

[۴] صحیح مسلم ج ۵/۶۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۶

[فاذا اضيف فله معنيان: أحدهما و هو الاكثر ان تقصد به الزيادة على من اضيف إليه و شرطه أن يكون منهم، نحو «زيد أفضل الناس» و لا يجوز يوسف أحسن اخوته، و الثاني ان تقصد زيادة مطلقة و يضاف للتوضيح - الخ.

نور الدين عبد الرحمان بن احمد الجامي در «فوائد ضيائية» گفته:

[«و الثاني: أن يقصد زيادة مطلقة» أى ثانی معنیه زیاده مقصوده مطلقه غیر مقیده بأن يكون على المضاف إليه وحده و يضاف اسم التفضيل الى ما اضيف إليه للتوضيح، أى لتوضيح اسم التفضيل و تخصیصه كما يضاف سائر الصفات، نحو «مصارع مصر» و «حسن القوم» مما لا- تفضیل فيه فلا يشترط كونه بعض المضاف إليه فيجوز بهذا المعنى ان تضيفه الى جماعة هو داخل فيهم نحو قولك: «نبينا صلى الله عليه و سلم أفضل الناس من بين قريش» و ان تضيفه الى جماعة من جنسه ليس داخلا فيهم كقولك: «يوسف أحسن اخوته» فان يوسف لا- يدخل في جملة اخوة يوسف، و أن تضيفه الى غير جماعة نحو «فلان أعلم بغداد» أى أعلم مما سواه و هو مختص ببغداد لانها منشأه أو مسكنه .

و شيخ رضى در شرح اين عبارت فرموده:

[قوله: و الثاني أن يقصد زيادة مطلقة، أى يقصد تفضيله على كل من سواه مطلقا، لا على المضاف إليه وحده، و انما تضيفه الى شيء لمجرد التخصيص و التوضيح، كما تضيف سائر الصفات نحو «مصارع مصر» و «حسن القوم» مما لا تفضيل فيه، فلا يشترط كونه بعض المضاف إليه، فيجوز بهذا المعنى أن تضيفه الى جماعة هو داخل فيهم، نحو قولك: «نبينا صلى الله عليه و سلم أفضل قريش» بمعنى أفضل الناس من بين قريش، و ان تضيفه الى جماعة من جنسه ليس داخلا فيهم كقولك:

«يوسف أحسن اخوته» فان يوسف لا يدخل في جملة اخوة يوسف، بدليل انك لو سئلت عن عد اخوة يوسف لم يجز لك عده فيهم، بلى يدخل لو قلت: أحسن

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۷

الاخوة، أو أحسن بنى يعقوب، و ان تضيفه الى غير جماعة، نحو: «فلان أعلم بغداد» أى أعلم ممن سواه و هو مختص ببغداد لانها منشأه أو مسكنه، و ان قدرت المضاف أى أعلم أهل بغداد، فهو مضاف الى جماعة يجوز أن يدخل فيهم [۱].

از اين عبارت ظاهر است که هر گاه مراد از اسم تفضیل زیادت مطلقه باشد، یعنی مراد از آن تفضیل بر کل ماسوای او مطلقا باشد، نه بر صرف مضاف إليه، پس اضافت آن برای مجرد تخصیص و توضیح می باشد، مثل اضافت سائر صفات، مثل مصارع مصر و غیر آن، و در این صورت شرط نیست که مضاف بعض مضاف إليه باشد.

پس همچنین هر گاه مراد از «أولی» تفضیل او بر ماسوای او مطلقا مراد باشد، نه تفضیل او بر صرف مضاف إليه، در این صورت اضافت آن به «الرجل» و «زيد» برای تخصیص و توضیح جائز خواهد بود.

پانزدهم: آنکه آنچه گفته:

[و تقول: هما أولى رجلين، و هم أولى رجال، و لا تقول: هما مولى رجلين و لا هم مولى رجال .

پس جواب این توهم از افادات سابقه اکابر محققین ظاهر است، که از بودن لفظی بمعنای لفظی، مساوات آن در جمیع احکام لازم نمی آید با آنکه عقلا هیچ استحاله لازم نمی آید در گفتن «هما مولى رجلين» و «هم مولى رجال» بتأویل ارجاع «مولى» بهر واحد از جمله تشبیه، و از جمله جمع.

پس هر گاه نزد رازی عظیم الفضل فخیم النبیل، مدار ترکیب بر سماع [۱] شرح الکافیة للرضى: ج ۲/۲۱۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۸

و نقل نیست، چرا این اطلاق جائز و سائغ نباشد، که اصلاً استحاله عقلی در آن نیست، و اگر در حمل مفرد بر تشبیه و جمع استحاله عقلی لازم می‌آید، هما اولی رجلین و هم اولی رجال نیز جائز نمی‌شد و مؤید عدم استحاله عقلی است ملاحظه اطلاق لسان فارسی که در آن می‌توانند گفت: که فلان دو کس مولای فلان دو کس‌اند، و آن چند کس مولای چند کس فلان‌اند، پس در اینجا با وصف آنکه موضوع تشبیه و جمع است مولای محمول مفرد است، پس اگر در حمل مفرد بر جمع استحاله عقلی لازم می‌آمد در زبان فارسی هم این اطلاق روا نمی‌شد، و هر گاه از این اطلاق در زبان فارسی عدم استحاله عقلی ثابت شد، این اطلاق در زبان عربی هم حسب مزعوم رازی که بنای ترکیب بر عقل است نه سماع و وضع، جائز و سائغ خواهد بود.

شانزدهم: آنکه آنچه گفته:

[و یقال: هو مولاه و مولاک، و لا یقال: هو أولاه و أولاک .

پس پر ظاهر است که عدم جواز گفتن «هو اولاه و اولاک» نیز مسلم نیست، چه هر گاه مراد از اسم تفضیل، تفضیل او بر مضاف‌إلیه نباشد، اضافت آن بسوی مفرد معرفه هم برای محض توضیح و تخصیص جائز است، مثل اعلم بغداد، پس در اضافت آن بضمیر هم مانعی نیست.

و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح فقره «فما بقی فهو لاولی رجل ذکر» از حدیث ابن عباس که آنفا مذکور شده، نقلاً عن السهیلی [۱] گفته: [۱] السهیلی: عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد الملقی اللغوی المورخ الضریر المتوفی سنه (۵۸۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹

[فان قيل: کیف یضاف، أی أولی للواحد و لیس بجزء منه، فالجواب إذا کان معناه الاقرب فی النسب جازت اضافته و ان لم یکن جزءا منه

کقوله صلی الله علیه و سلم فی البر: ثم أباک، ثم أدناک [۱].

در این حدیث اضافت لفظ ادنی، که اسم تفضیل است، بضمیر واقع شده، و مع ذلک مدار ترکیب نزد رازی بر عقل محض است، و حسب عقل در اضافت اسم تفضیل بسوی ضمیر استحاله نیست

رد گفتار فخر رازی

و أما قوله: [و هذا الوجه فيه نظر مذکور فی الاصول .

فنقول أیها المجادل الغفول الاتی بكل کلام مدخول و وهم معلول و وجه مردول و بیان مغسول، إذا کان عندک فی هذا الوجه نظر مذکور فی الاصول فلم أتعبت النفس بتزویر هذا الهذر و الفضول الذی برده المنقول و تأباه العقول و یبطله افادات المحققین الفحول؟

قوله: [و هو باطل منکر بالاجماع .

أقول: فخر رازی در رساله «مناقب شافعی» در وجوه اثبات مجيء (با) برای تبعیض که مذهب شافعی است گفته:

[الثانی: النقل المستفیض حاصل بأن حروف الجر یقام بعضها مقام بعض فوجب أن یكون اقامة حرف الباء مقام «من» جائزا، و علی هذا التقدير یحصل المقصود].

از این عبارت، ظاهر است که نزد فخر رازی، نقل مستفیض حاصل است بآنکه بعض حروف جر، قائم کرده می‌شود مقام بعض آخر، پس لازم است که اقامت «با» مقام «من» جائز باشد، و چنانچه «من» برای تبعیض می‌آید، «با» هم برای تبعیض بیاید. [۱] فتح الباری ج ۱۵/۱۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰

پس همچنین می گوئیم که فلان مولی لک، بلا شبهه جائز است، و بنابر اقامت بعض حروف جر مقام بعض آخر لازم آید که اقامت «من» هم مقام «لام» صحیح باشد و «فلان مولی منک» بمعنای «فلان مولی لک» جائز باشد، و هر گاه «مولی منک» بمعنای «مولی لک» جائز گردد «مولی منک» بجای «اولی منک» هم جائز خواهد شد، چه پر ظاهر است که هر گاه «مولی منک» بمعنای «مولی لک» جائز شد، اصلاً بشاعت و نکات لفظی در «مولی منک» باقی نماند، و نکارت معنویه باین سبب مدفوع است که «مولی» بمعنی «اولی» است.

قوله: [و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است .

أقول: این کلام حیرت نظام مخدوش است بچند وجه:

اول: آنکه هرگز کسی از اهل عربیت نگفته که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است، موجد این شبهه فخر رازی است، اگر کسی باتباع او این حرف واهی بر زبان آورده باشد، او را بهره از عربیت نیست که ائمه سنیة نفی مهارت عربیت از خود رازی کرده اند، تا بمقلدین غیر متدبرین او چه رسد.

قاضی محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن الشحنة [۱] الحنفی الحلبی در کتاب «روض المناظر» در سنه ست و ستمائة گفته: [فیها توفی الامام فخر الدین محمد بن عمر خطیب الری بن الحسین بن حسن ابن علی التیمی البکری الطبرستانی الرازی المولد الفقیه الشافعی. [۱] ابن الشحنة: محمد بن محمد بن محمد بن محمود أبو الفضل الحلبی الحنفی المتوفی سنه (۸۹۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۱

قال ابن الاثیر [۱]: بلغنی ان مولده سنه ثلث و أربعین و خمسمائة، و کان یعظ الناس بالعربی و العجمی، و کانت له الید الطولی فی العلوم خلا العربیة، و سافر البلاد، و صحب الملوک، و جرت بسببه فتنه عظيمة [۲] - الخ.

دوم: آنکه اگر حمل تفاسیر ائمه لغویین و تصریحات محققین منقدین بر این محمل جائز است، پس ائمه عربیت حسب مزعوم مخاطب، چرا بگریبان ابو زید [۳] آویختند، و تخطئه او آغاز نهادند؟ و کلام او را چرا بر بیان حاصل معنی حمل نمودند؟! سوم: آنکه هر چند اصل این شبهه از فخر رازی است، لکن مخاطب تحریر با وصف أخذ و انتحال آن، گوی مسابقت بر رازی در تلمیع و تخدیع و تزویق و تعمیق و تدقیق ربوده، زیرا که رازی این تفسیر را نه تنها از ابو عبیده نقل کرده، بلکه بعد نقل آن از ابو عبیده، تصریح کرده که آن را اخفش، و زجاج، و علی بن [۴] عیسی هم ذکر کرده اند، و بر این هم اکتفا نکرده، این هم ذکر کرده که اینها بیت استشهاد کرده اند بیت لبید [۵].

و نیز از افاده رازی ظاهر است که اکثری از علماء تفسیر «مولی» [۱] ابن الاثیر: عز الدین علی بن محمد المتوفی سنه (۶۳۰).

[۲] روض المناظر فی حوادث سنه (۶۰۶).

[۳] أبو زید: سعید بن أوس بن ثابت الانصاری النحوی المتوفی سنه (۲۱۵) هـ.

[۴] علی بن عیسی أبو الحسن الرمانی المتوفی سنه (۳۸۴).

[۵] لبید: بن ربیعہ أبو عقیل العامری الصحابی الکوفی المتوفی سنه (۴۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۲

بأولی» در تفسیر آیه مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] یا آیه دیگر ذکر کرده اند.

قال الرازی فی «نهاية العقول» بعد العبارة السابقة:

[و أما الذی نقلوا عن أئمة اللغة ان المولى بمعنی الاولى، فلا حجة لهم، و انما یبین ذلك بتقدیم مقدماتین: إحداهما ان امثال هذا النقل لا یصلح ان یحتج به فی اثبات اللغة، فنقول: ان أبا عبیده و ان قال فی قوله تعالى: مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

معناه می اولی بکم، و ذکر هذا أيضا الاخفش، و الزجاج، و علی ابن عیسی، و استشهدوا بیت لید.

و لكن ذلك تساهل من هؤلاء الائمه لا تحقيق، لان الاكابر من النقلة مثل الخليل [۲] و اضرا به لم يذكروه، و الاكثرون لم يذكروه الا في تفسير هذه الآية، أو آية اخرى مرسله غير مسند، و لم يذكروه في الكتب الاصلية من اللغة، و ليس كل ما يذكرون في التفاسير كان ذلك لغة أصلية الا تراهم يفسرون اليمين بالقوة في قوله تعالى: وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

[۳] و القلب بالعقل في قوله: لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ

[۴] مع ان ذلك ليس لغة أصلية، فكذلك ههنا.

از این عبارت، بنهایت وضوح ظاهر است که تفسیر «مولی بأولی»، چنانچه أبو عبیده ذکر کرده، اخفش و زجاج و علی بن عیسی هم ذکر کرده‌اند و استشهدا بیت لید بر آن نموده. [۱] الحدید: ۱۵.

[۲] الخلیل: بن أحمد الادیب اللغوی العروسی المتوفی بالبصرة سنة (۱۷۰).

[۳] الزمر: ۶۷.

[۴] ق: ۳۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۳

و نیز از قول او: [و الا-کثرون لم يذكروه الا في تفسير هذه الآية] الخ واضحست که اکثر علما تفسیر «مولی بأولی» در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱] یا آیه دیگر ذکر کرده‌اند.

و از آنجا که فاضل مخاطب بکمال بهت و مکابره مشعوف، و طبع شریف او بانکار بدیهیات ظاهره و ابطال حقائق واضحه مألوف، و عنان توجه او باختراع غرائب مهملاست و ایجاد طرائف هفوات معطوف، و همت ارجمندش باختلاق عجائب افتراءات مصروف، و بمدارج عالیّه خلاعت و جسارت مترقی، و از تأمل و تدبیر و انصاف بالمره متوقی، نه از مؤاخذه خلق حذر، و نه از عذاب عاقبت خیر، بی محابا سر در بیابان کذب و بهتان، و مجازفت و عدوان، که موجب اقتحام انواع خطر و اصطلا بحریق شر است نهاده.

در این مقام بر تقریر رازی تحریر، اکاذیب عشره افزوده، و تصریح او را به اینکه اخفش، و زجاج، و علی بن عیسی، تفسیر «مولاکم بأولی بکم» نموده‌اند، کتمان نموده، و هم از ذکر اکثر علماء تفسیر «مولی را بأولی» که فخر رازی افاده آن نموده، اعراض فرمود.

اما ادعای فخر رازی که این تفسیر تساهل است نه تحقیق، پس این صریح تساهل و تغافل و مخالفت امعان و تحقیق است، چه عمده طرق اثبات معانی لغات تصریح ائمه عربیت، و نص ارباب لغت است، و هر گاه حسب این افاده بدیعه رازی، تصریح این حضرات لائق احتجاج و قابل استدلال نباشد، بنای مرصوص اثبات معانی لغات منهدم، و قصر مشید این فن شریف منخرم، و جبل متین آن منقصم، و عرق اصیل آن [۱] الحدید: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۴

منجذم، و مبنای رزین آن منحسم خواهد شد، چه بنابر مزعوم مذموم رازی رئیس القروم، هر کس را می‌رسد که در هر معنایی که ائمه لغت ذکر کرده‌اند، بگوید: که این تساهل است از این ائمه نه تحقیق، فیرتفع الاعتماد عن معانی اللغات رأساً، و يعد الركون إليه وسواسا.

و این انکار رازی در حقیقت مژده عظیم است برای ملحدین و جاحدین دین، که ایشان هر جا بخواهند می‌توانند گفت که فلان معنایی که اهل اسلام برای فلان لفظ ذکر می‌کنند، و تصریحات بآن از ائمه لغت نقل می‌نمایند، قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست که ائمه لغت آن را بطریق تساهل ذکر کرده‌اند، نه بطریق تحقیق.

بلکه ایراد اعتراض ملحدین و معاندین اسلام اقوی و ابلغ خواهد بود از ایراد رازی، زیرا که منکرین اسلام ائمه عربیت را در مذهب

مخالف، بخلاف رازی که هم مذهب اهل عربیت است، و هر گاه رازی با وصف موافقت در مذهب اهل عربیت، کلام ایشان را در افاده معنای «مولی» قابل اعتماد و اعتبار نمی گرداند، پس منکرین و جاحدین اسلام بأولویت تمام، متشبثا بکلام الرازی، رد معانی لغت که مخالف مذهب ایشانست خواهند کرد، و هدم بنای اصل اسلام، باین سر سبد اوهام خواهند کرد.

فلیک الباکون علی عقل الرازی حیث ما اکتفی بالرد علی الشیعه، حتی هدم اصل الاسلام و أزر ظهور الملاحده اللثام بأمر لا یصل إلیه افهام هؤلاء الاقزام [۱] و یستحی من التفوه به اولئک الاغاثم [۲].

و از رازی تأیید و تقویت جاحدین اسلام عجب نیست، که سابقا از [۱] الاقزام (بفتح الهمزة جمع القزم بفتح القاف و کسر الزای): اللثام.

[۲] الاغاثم (جمع الاغثم أى من لا یفصح فی کلامه).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۵

تصریح ذهبی دریافتی که او را تشکیکات است بر دعائم دین [۱]، و از عبارت «لسان المیزان» [۲] دریافتی که او ارشاد می کرد که نزد من چندین شبهه بر دین اسلام است [۳]، و نیز در تقریر مذاهب مخالفین و مبتدعین جد و جهد تمام می کند، که آن را بغایت تحقیق وارد می سازد، و در جوابشان براه تساهل می رود، و بیضه بطاس می افکند، و شانه خالی می کند.

و شناعت و فظاعت و رکاکت و سخافت این احتمال صریح الاختلال فخر رازی که بآن قصد ابطال استدلال اهل حقّ نموده، بمرتبه ظاهر و واضحست که علامه نیسابوری با وصف اتباع رازی در اکثر مقامات، در این جا دست از تصویب این شبهه واهیه برداشته، بلکه صراحة بطلان آن واضح ساخته، در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ

[۴] مذکور است:

[و فی لفظ المولی ههنا أقوال: أحدها: قال ابن عباس: مولاکم أى مصیرکم.

و تحقیقه: ان المولی موضع «الولی» و هو القرب، فالمعنی: ان النار هی موضعکم الذی تقرّبون منه و تصلون إلیه. [۱] میزان الاعتدال ج ۳/۳۴۰.

[۲] لسان المیزان ج ۴/۴۲۶.

[۳] ما وجدت فی لسان المیزان ادعاء الفخر ان عنده شبهات علی الاسلام، نعم قال: نقلوا عنه: انه قال: عندی کذا و کذا مائه شبهة علی القول بحدوث العالم.

[۴] الحديد: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۶

و الثانی: قال الکلبی [۱]: یعنی اولی بکم، و هو قول الزجاج، و الفراء [۲]، و أبی عبیده.

و اعلم ان هذا الذی قالوه معنی، و لیس بتفسیر اللفظ، لانه لو کان «مولی» و «أولی» بمعنی واحد فی اللغة، لصح استعمال کل واحد منهما فی مکان الآخر، فکان یجب أن یصح أن یقال: «هذا مولی من فلان»، كما یقال: «هذا أولی من فلان» و یصح أن یقال: هذا أولی فلان، كما یقال: هذا مولی فلان، و لما بطل ذلک، علمنا ان الذی قالوه معنی، و لیس بتفسیر.

و انما نبهنا علی هذه الدقیقة، لان الشریف المرتضی [۳] لما تمسک فی امامة علی

بقوله صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاہ، فعلى مولاہ».

قال: أحد معانی مولی انه أولی، و احتج فی ذلک بأقوال أئمة اللغة فی تفسیر هذه الآیة بان مولی معناه أولی، و إذا ثبت ان اللفظ محتمل له وجب حملة علیه، لان ما عدها اما بین الثبوت ککونه ابن العم و الناصر، أو بین الانتفاء کالمعتق و المعتقد، فیکون علی التقدير الاول عبثا، و علی التقدير الثانی کذبا، و اما نحن فقد بینا بالدلیل ان قول هؤلاء فی هذا الموضع معنی لا تفسیر و حیثئذ یسقط

الاستدلال به [۴].

قمولی [۵] متمم [۶] تفسیر رازی در این عبارت شبهه رازیه را از «نهایه [۱] الکلبی: محمد بن سائب المفسر النسابة المتوفی سنه (۱۴۶) بالكوفه».

[۲] الفراء: یحیی بن زیاد الکوفی النحوی المتوفی سنه (۲۰۷) هـ.

[۳] الشریف المرتضی: علی بن الحسین الموسوی المتوفی سنه (۴۳۶) هـ.

[۴] تفسیر الرازی ج ۲۹/۲۲۷-۲۲۸.

[۵] القمولی: أحمد بن محمد بن أبی الحرم القرشی المخزومی الشافعی المتوفی سنه (۷۲۷).

[۶] محتجب نماند که از کشف الظنون و غیر آن ظاهر است که مکمل تفسیر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۷

العقول» برداشته، بتلخیص ذکر کرده، بزعم خود سقوط استدلال جناب سید مرتضی طاب ثراه باقوال ائمه لغت در تفسیر «مولی بأولی» ثابت نموده، و با وصفی که علامه نسابوری تفسیر خود را از «تفسیر کبیر» ملخص نموده، در این مقام رو براه انصاف آورده، سقوط این سقوط مزعوم واضح نموده، چنانچه در «تفسیر غرائب القرآن» گفته:

هِيَ مَوْلَاكُمْ

، قبل: المراد انها تتولى أموركم، كما توليتم في الدنيا أعمال أهل النار، وقيل: أراد هي أولى بكم.

قال جار الله: حقيقته هي محراكم و مقيمكم، أي مكانكم الذي يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: هو مثله الكرم، أي مكان لقول القائل: انه لكرم.

قال في «التفسير الكبير»: هذا معنى و ليس بتفسير اللفظ من حيث اللغة، و غرضه ان الشریف المرتضی لما تمسك في امامة علی بقوله صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاه، فهذا علی مولاه».

احتج بقول الائمة في تفسير الآية ان المولى معناه الاولى، و إذا ثبت ان اللفظ محتمل له وجب حمله عليه، لان ما عداه بين الثبوت ككونه ابن العم و الناصر أو بين الانتفاء كالمعتق و المعتقد، فيكون علی التقدير الاول عبثا، و علی التقدير رازی دو كسند: یکی احمد بن الخليل الخويي، و دیگر نجم الدين احمد بن محمد قمولى، و مقدار تکميل هر دو را تعيين نکرده اند لکن از نسخ عديده تفسیر کبیر که همه آن نسخ عتيقه است و بخط عرب و بعنايات الهیه پیش حقیر حاضر، چنان واضح می شود که از سوره عنكبوت تا (یس) شمس الدين احمد بن الخليل الخويي تصنيف نموده، و پس از سوره صفات تا آخر قرآن شریف تصنيف نجم الدين احمد بن محمد القمولى باشد، و از اول قرآن تا سوره قصص تصنيف فخر رازی- مؤلف قدس سره-.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۸

الثاني كذبا.

قال: و إذا كان قول هؤلاء معنى لا تفسيراً بحسب اللغة سقط الاستدلال.

قلت في هذا الاسقاط بحث لا يخفى [۱].

از این عبارت ظاهر است که علامه نسابوری ابتهاج و استبشار و نازش و افتخار صاحب «تفسیر کبیر» را مبدل بملال و انضجار و کلال و انزجار نموده، سقوط و اسقاط صریح الاختباط او را مورد بحث ظاهر و کلام واضح گردانیده، بطلان و رکاکت آن ظاهر نموده، فلله دره و علیه أجره.

پس هر گاه این شبهه رکیکه سخیفه بمثابه شنيع و فطیع و واهی و بی ثبات باشد که علامه نسابوری با آن اتباع و موافقت «تفسیر کبیر» در جل کتاب خود، تاب موافقت و مساعدت و موازات و همداستانی آن نیابد، بلکه بطلان و سقوط آن واضح سازد، چگونه

عاقلی بآن گوش نهد و التفات بآن نماید.

و علاوه بر این همه توهم این معنی که تفسیر ائمه لغت «مولی» را به «أولی» تفسیر بحسب اللغة نیست، و نه از قبیل تحقیق، بلکه تساهل است، باطل است بوجوه عدیده:

اول آنکه ابن حجر مکی در «صواعق» کما علمت سابقا، تصریح کرده بآنکه لفظ «مولی» مشترک است در میان چند معنی، مثل معتق و عتیق، و متصرف فی الامر، و ناصر، و محبوب، و «مولی» حقیقت است در هر واحد از آن. و نیز ابن حجر در «صواعق» افاده نموده که گردانیدن او متصرف [۱] تفسیر النیسابوری ج ۲۷/۹۷. عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۹

فی الامر را از معانی مولا بنظر روایت «من کنت ولیه» است، حیث قال:

[و حیثند فانما جعلنا من معانی، أى المولى، المتصرف فی الامر، نظرا للروایة الاتیة: «من کنت ولیه»].

و غرض او از این کلام این است که چون بجای

«من کنت مولا»

در بعض طرق آن

«من کنت ولیه»

وارد است، و ولی بمعنی متصرف فی الامر است، پس بمفاد «الحديث یفسر بعضه بعضا» مولی بمعنی ولی باشد، و چون «ولی» در حدیث «من کنت ولیه» بمعنی متصرف فی الامر است، پس «مولی» هم بمعنی متصرف فی الامر باشد، و متصرف فی الامر از معانی حقیقه «مولی» باشد، و چون سابقا دریافتی که در روایت طبرانی [۱] «من کنت أولی به من نفسه»

بجای

«من کنت مولا»

وارد است، پس بعین افاده ابن حجر «أولی» معنای حقیقی «مولی» باشد.

دوم: آنکه جمعی از ائمه و اساطین و محققین علمای سنی، کما علمت سابقا «أولی» را از جمله معانی «مولی» ذکر کرده‌اند، و در سلک دیگر معانی حقیقه آن کشیده، فالفرق بین الاولی و غیره تحکم صریح و تهجس قبیح، بهر دلیلی که حقیقی بودن مثل معتق و معتق و غیر آن ثابت خواهند کرد بهمان دلیل بعینه، او أولی منه، حقیقی بودن «أولی» ثابت خواهیم کرد.

سوم: آنکه سابقا دانستی که مبرد [۲] در کتاب خود که موسوم است به [۱] الطبرانی: سلیمان بن أحمد بن یوب الحافظ الشامی المتوفی باصبهان سنة (۳۶۰).

[۲] المبرد: أبو العباس محمد بن یزید البصری النحوی المتوفی سنة (۲۸۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۵۰

«العبارة عن صفات الله» گفته: که اصل یا ولی ولی است که آن اولى است و احق، و مثل آن مولی است، و ظاهر است که غرض مبرد بیان معنای حقیقی لفظ ولی است چنانچه لفظ اصل دلالت بر آن دارد.

و هر گاه اصل معنای ولی اولى باشد و مولی هم مثل آنست، پس معنای حقیقی مولی هم اولى باشد.

چهارم: آنکه ابن الانباری [۱] تصریح کرده بآنکه «مولی» منقسم می‌شود در لغت بهشت قسم، و از جمله این اقسام اولى بالشیء را ذکر کرده، پس معلوم شد که اولى بالشیء از اقسام مولی است، و انقسام مولی بآن و غیر آن حسب لغت است، پس نفی تفسیر مولی بأولی بحسب لغت، کما تفوه به القمولى و زعم الرازی گونه تساهلا لا تحقیقا باطل محض است.

پنجم: آنکه محمد بن [۲] ابی بکر رازی در کتاب «غریب القرآن» کما علمت سابقا تصریح کرده بآنکه: مولی آن کسی است که او اولی است بالشیء، و بعد آن گفته: که مولی در لغت بر هشت وجه است، و از جمله آن اولی بالشیء ذکر کرده، پس این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه اولی معنای حقیقی مولی است، پس نفی تفسیر مولی به اولی حسب لغت کما تفوه به القمولى تقلیدا للرازی جزاف محض است.

ششم: آنکه از عبارات سابقه ظاهر است که جمعی در تفسیر مولی به اولی در کلام الهی و شرح شعر لبید اکتفاء بر تفسیر آن به اولی کرده‌اند پس اگر اولی معنای مجازی مولی می‌بود، با وصف امکان اراده بعض [۱] ابن الانباری: محمد بن القاسم اللغوی المتوفی سنه (۳۲۸) هـ.

[۲] محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی اللغوی المتوفی بعد سنه (۶۶۸).

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۵۱

دیگر معانی حقیقه، ترجیح مجاز بر حقیقت وجهی نداشت.

هفتم: آنکه بنابر اشتقاق مولی از اولی بحذف زوائد، کما ذکره الحلبي [۱]، و جار الله الإله آبادی، دلالت مولی بر معنای اولی بطور حقیقت خواهد بود نه بطریق مجاز، که معنای اصلی مشتق منه واجب الانحفاظ در مشتقات می‌باشد، چنانچه معنای اصل ضرب (مصدر) در ضرب «فعل» و ضارب «اسم فاعل» و مضروب «اسم مفعول» لازم است که محفوظ باشد، و دلالت همه بر آن اصل ضرب بطور حقیقت است، نه آنکه دلالت ضارب و مضروب و مثل آن بر اصل ضرب بطور مجاز است، پس هم چنین لازم است که دلالت مولی بر معنای اولی بحسب حقیقت باشد، و مجازی لازم نیاید، و اگر فرقی در مولی حادث شده است، صرف همین است که اولی دلالت می‌کند بر ذاتی که برای او زیادت در ولی حاصل باشد، و مولی دلالت می‌کند بر مکان اولی، یعنی مکان قول قائل: «انه اولی»، و مآل هر دو واحد است در دلالت بر حصول مزیت و زیادت در ولی.

هشتم آنکه از عبارت سابقه کشاف ظاهر است که دلالت مولی بر لفظ اولی بطور حقیقت است نه بطور مجاز، کما یدل علیه لفظ الحقیقه المضاف الی مولاکم فی قوله: [و حقیقه مولاکم محراکم .

و نیز از آن ظاهر است که دلالت مولاکم بر مکانکم الذی یقال فیه:

هو اولی بکم مثل دلالت مئنه الکریم بر مکان، لقول القائل: «انه لکریم» بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز، پس هم چنین دلالت «مولاکم» بر «مکانکم الذی یقال فیه: هو اولی بکم» بطریق حقیقت خواهد بود [۱] الحلبي: ابن سمين أحمد بن يوسف المتوفی سنه (۸۵۶).

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۵۲

نه بطریق مجاز.

نهم: آنکه عبارت عبد الله بن عمر بیضاوی هم که مثل عبارت زمخشری است سابقا شنیدی بتقریب ما تقدم دلالت دارد بر آنکه دلالت «مولاکم» بر «اولی بکم» بطور حقیقت است.

دهم: آنکه عبارت خفاجی هم مثل عبارت زمخشری و بیضاوی دلالت بر مقصود دارد

بطان قول رازی در اینکه بزرگان اولویت را در معانی «مولی» نقل نکرده‌اند

. اما آنچه رازی [۱] گفته:

[لأن الاکابر من النقلة مثل الخلیل و اضربه لم یذکروه.]

پس مدفوعست بچند وجه:

اول: آنکه هر گاه نفی صریح بمقابله اثبات، حسب افادات اعلام محققین کما سبق أنمودجها قابل اعتبار نباشد، محض عدم ذکر خلیل، اگر مسلم هم شود، کی نافی و منافی اثبات می تواند شد، و خود رازی در اثبات مجيء «با» برای تبعوض بمقام حمایت شافعی [۲] اقوال نافیه ائمه لغت را بسبب آنکه شهادت بر نفی است، قابل قبول ندانسته و این جا بمحض عدم ذکر دست می اندازد. [۱]

الرازی: الفخر محمد بن عمر بن الحسین الاشعری الشافعی الملقب بابن الخطیب المتوفی سنه (۶۰۶) هـ.

[۲] الشافعی: أبو عبد الله محمد بن ادريس امام الشافعية توفی سنه (۲۰۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵۳

دوم: آنکه احمد بن الحسن الجار بردی [۱] در «شرح شافیه» بعد ذکر شعری مشتمل بر لفظ «امهتی» گفته:

[و الهاء زائدة لان اما فعل بدليل الامومة في مصدره و امات في جمعه .

و بعد ذکر شعری مشتمل بر لفظ «امات» گفته:

[و اجيب عن ذلك بمنع أن اما فعل و الهاء زائدة، و سنده ان الهاء يجوز أن يكون أصلا لما نقل خليل بن أحمد في «كتاب العين» من قولهم: «تأمهت» بمعنى اتخذت اما، هذا يدل على اصالة الهاء].

و در مقام رد این جواب گفته:

[قال في «شرح الهادي»: الحكم بزيادة الهاء أصح، لقولهم: أم بينة الامومة، و قولهم: «تأمهت» شاذ مسترذل.

ثم قال في «كتاب العين»: من الاضطراب و التصريف الفاسد ما لا يدفع .

هر گاه اثبات صریح «تأمهت» که در «كتاب العين» مذکور است، مقبول نباشد، و «كتاب العين» موسوم گردد باضطراب و تصريف فاسد، محض عدم ذکر لغتی در آن، اگر مسلم هم باشد، چگونه قابل التفات خواهد بود؟

قدح و جرح کتاب «العين»

سوم: آنکه علاوه بر ما ذکر بسیاری از اکابر محققین اعلام و أجله اساطین فخام سنیه در «كتاب العين» قدح و جرح کرده اند، چنانچه از ملاحظه «مزهر» سیوطی [۲]، و «كشف الظنون» ظاهر است، پس تمسک و احتجاج [۱] الجار بردی: أحمد بن الحسن بن يوسف فخر الدين الشافعی المتوفی بتبريز سنه (۷۴۶) هـ.

[۲] سیوطی: جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر بن محمد المصري الشافعی المتوفی سنه (۹۱۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵۴

بجمیع ما فی «كتاب العين» نزد قادحین و جارحین آن، سمت جواز ندارد چه جا که تمسک و احتجاج بعدم ذکر لغتی یا عدم ذکر معنایی برای لغتی در آن توان نمود.

و هر چند سیوطی در «مزهر» حمایت «كتاب العين» نموده، و رد قدح و جرح آن نموده، لکن چون رازی خود اطلاق جمهور اهل لغت بر قدح در این کتاب افاده کرده، کما فی الوجه الاتی، لهذا برای الزام و افحام او ذکر قدح قادحین کافی است.

چهارم: آنکه خود فخر رازی هم، «كتاب العين» را بعین سخط دیده که اطلاق جمهور اهل لغت بر قدح آن ذکر فرموده.

سیوطی در «مزهر» گفته:

[أول من صنف في جمع اللغة الخليل بن أحمد، الف في ذلك كتاب «العين» المشهور.

قال الامام فخر الدين في «المحصول»: أصل الكتب المصنفة في اللغة كتاب «العين» و قد أطبق الجمهور من أهل اللغة على القدح فيه.

و قال السيرافي [۱] في «طبقات النحاة» في ترجمة الخليل: عمل أول كتاب «العين» المعروف المشهور الذي به يتهياً ضبط اللغة.

و هذه العبارة من السيرافي صريحة في ان الخليل لم يكمل كتاب «العين» و هو الظاهر لما سيأتي من نقل كلام الناس في الطعن فيه،

بل اکثر الناس انكروا كونه من تصنيف الخليل.

قال بعضهم: ليس كتاب «العين» للخليل، و انما هو لثب بن نصر بن سيار [۱] السيرافي: أبو سعيد الحسن بن عبد الله المتوفى سنة (۳۶۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵۵
الخراسانی [۱].

و قال الازهری: كان اللث رجلا صالحا عمل كتاب «العين» و نسبه الى الخليل لينفق كتابه باسمه و يرغب فيه .
و نیز در «مزهري» از ابو الطيب [۲] نقل کرده.

[اخبارنا محمد بن [۳] يحيى، قال: سمعت احمد بن يحيى ثعلب [۴] يقول: انما وقع الغلط في كتاب «العين» لان الخليل رسمه و لم يحشه، و لو كان هو حشاه ما بقى فيه شيء، لان الخليل رجل لم ير مثله، و قد حشا الكتاب ايضا قوم علماء على انه لم يؤخذ منهم رواية، و انما وجد بنقل الوراقين، فاختلف الكتاب لهذه الجهة].
و نیز در «مزهري» گفته:

[ذكر قدح الناس في كتاب «العين» تقدم في كلام الامام فخر الدين أن الجمهور من أهل اللغة اطبقوا على القدح فيه، و تقدم كلام ابن فارس [۵] في ذلك في المسئلة [۱] لث بن مظفر بن نصر بن سيار الخراساني كان جده نصر والي خراسان و هو الذي قتل يحيى بن زيد بن علي بن الحسين عليهم السلام، و كان اللث صاحب الخليل بن احمد، و كاتباً للبرامكة بصيرا بالشعر و الغريب و النحو.
[۲] ابو الطيب: عبد الواحد بن علي اللغوي الحلبي المقتول سنة (۳۵۱) هـ.

[۳] محمد بن يحيى: بن عبد الله بن العباس بن محمد بن صول المعروف بالصولي المتوفى بالبصرة سنة (۳۳۵).

[۴] ثعلب: ابو العباس احمد بن يحيى الشيباني بالولاء النحوي الكوفي المتوفى سنة (۲۹۱) هـ.

[۵] ابن فارس: ابو الحسين احمد بن فارس بن زكريا الرازي المتوفى سنة (۳۹۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵۶
الرابعة عشر.

و قال ابن جني [۱] في «الخصائص»: اما كتاب «العين» فيه من التخليط و الخلل و الفساد مالا يجوز على أصغر أتباع الخليل فضلا عن نفسه، و لا محالة ان هذا التخليط لحق هذا الكتاب من قبل غيره .. الخ.

و نیز در «مزهري» از ابو بكر محمد بن حسن زيبيدي [۲] مؤلف «مختصر عين» نقل کرده كه او در اول كتاب خود «استدراك الغلط الواقع في كتاب العين» گفته:

[و لو ان الطاعن علينا يتصفح صدر كتابنا «المختصر من كتاب العين» لعلم انا نزهنا الخليل عن نسبة المحال عليه، و نفينا عنه من القول مالا يليق به، و لم نعد في ذلك ما كان عليه اهل العلم و حذاق اهل النظر، و ذلك انا قلنا في صدر الكتاب:

و نحن نربأ بالخليل عن نسبة الخلل إليه او التعرض للمقاومة بل نقول: ان الكتاب لا يصح له و لا يثبت عنه، و اكثر الظن فيه أن الخليل سبب اصله، و ثقف كلام العرب، ثم هلك قبل كماله فتعاطى اتمامه من لا يقوم في ذلك مقامه، فكان ذلك سبب الخلل الواقع فيه و الخطأ الموجود فيه هذا لفظنا نصا، و قد وافقنا بذلك مقالة أبي العباس احمد بن يحيى ثعلب قبل أن نطالعها او نسمع بها حتى فيناها بخط الصولي في ذكر فضائل الخليل، قال الصولي: سمعت أبا العباس ثعلبا يقول: انما وقع الغلط في كتاب «العين» لان الخليل رسمه و لم يحشه، و لو ان [۱] ابن جني: ابو الفتح عثمان بن جني الموصلي النحوي المتوفى سنة (۳۹۲) هـ.

[۲] الزبيدي: ابو بكر محمد بن الحسن الاشيلي النحوي اللغوي المتوفى سنة (۳۷۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۵۷

الخليل هو حشاه ما بقى فيه شىء، لان الخليل رجل لم ير مثله، قال: و قد حشى الكتاب قوم علماء الا انه لم يؤخذ عنهم رواية، و انما وجد بنقل الوراقين فلذلك اختل الكتاب.

و من الدليل على ما ذكره أبو العباس من زيادات الناس فيه اختلاف نسخه و اضطراب رواياته الى ما وقع فيه من الحكايات عن المتأخرين و الاستشهاد بالمرذول من اشعار المحدثين، فهذا كتاب منذر بن سعيد [١] القاضى الذى كتبه بالقيروان، و قابله بمصر بكتاب ابن ولاد [٢]، و كتاب ابن أبى ثابت [٣] المنتسخ بمكة قد طالعهما فألفينا فى كثير من ابوابهما: اخبرنا المسعري [٤] عن أبى عبيد [٥]، و فى بعضها: قال ابن الاعرابي [٦]، و قال الاصمعي، هل يجوز ان يكون الخليل يروى [١] منذر بن سعيد: ابو الحكم منذر بن سعيد البلوطي الاندلسي النحوي المتوفى سنة (٣٥٥) هـ.

[٢] ابن ولاد: محمد بن الوليد بن ولاد التميمي ابو الحسين النحوي المصري المتوفى سنة (٢٩٨) هـ.

[٣] ابن أبى ثابت: ثابت بن أبى ثابت سعيد الكوفي ابو محمد اللغوي المتوفى حدود سنة (٢٢٥) او بعده.

[٤] المسعري: على بن محمد بن وهب صاحب أبى عبيد القاسم بن سلام.

[٥] أبو عبيد: القاسم بن سلام الهروي الخراساني البغدادي اللغوي الفقيه المتوفى سنة (٢٣٤) هـ.

[٦] ابن الاعرابي: محمد بن زياد أبو عبد الله مولى بنى هاشم كان من اكابر اهل اللغة توفي سنة (٢٣٠) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٥٨

عن الاصمعي [١] و ابن الاعرابي او أبى عبيد، فضلا عن المسعري، و كيف يروى الخليل عن أبى عبيد و قد توفي الخليل سنة سبعين و مائة. و فى بعض الروايات:

خمس و سبعين و مائة، و أبو عبيد يومئذ ابن ست عشرة سنة، و على الرواية الاخرى ابن احدى و عشرين سنة لان مولد أبى عبيد سنة اربع و خمسين و مائة و وفاته سنة اربع و عشرين و مائتين.

قال: و حدثنا اسماعيل بن القاسم البغدادي و هو أبو علي [٢] القالي لما ورد كتاب «العين» من بلد خراسان فى زمن أبى حاتم [٣] انكره أبو حاتم و أصحابه أشد الانكار، و دفعه بأبلغ الدفع و كيف لا ينكره ابو حاتم على أن يكون بريئا من الخل سليمان من الزلل و قد غير اصحاب الخليل بعد مدة طويلة لا يعرفون هذا الكتاب و لا يسمعون به، منهم النضر [٤] بن شميل و مؤرج [٥] و على بن نصر [٦]، [١] الاصمعي: عبد الملك بن قريش بن علي الباهلي راوية العرب المتوفى سنة (٢١٦).

[٢] ابو علي القالي: اسماعيل بن القاسم بن عيذون بن هارون البغدادي مولى عبد الملك بن مروان توفي سنة (٣٥٦) هـ.

[٣] ابو حاتم: الحافظ محمد بن ادريس الحنظلي الرازي المتوفى سنة (٢٧٧) هـ.

[٤] النضر بن شميل: بن خرشة بن يزيد بن كلثوم التميمي النحوي اللغوي المروزي البصري المتوفى سنة (٢٠٣).

[٥] مؤرج بن عمرو بن الحارث بن منيع السدوسي البصري النحوي من اعيان أصحاب الخليل، توفي سنة (١٩٥).

[٦] على بن نصر: الجهمي البصري كان من أصحاب الخليل توفي سنة (١٨٧) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٥٩

و أبو الحسن الاخفش [١] و أمثالهم، و لو ان الخليل ألف الكتاب لحمه هؤلاء عنه، و كانوا أولى بذلك من رجل مجهول الحال غير مشهور فى العلم انفراد به، و توحد بالنقل له، ثم درج أصحاب الخليل فتوفي النضر بن شميل سنة ثلث و مائتين، و الاخفش سنة خمس عشرة و مائتين، و مؤرج سنة خمس و تسعين بعد المائة و مضت بعد مدة طويلة ثم ظهر الكتاب بآخره فى زمان ابى حاتم و فى حال رياسته و ذلك فيما قارب الخمسين و المائتين لان أبا حاتم توفي سنة خمس و خمسين و مائتين فلم يلتفت أحد من العلماء إليه يومئذ و لا استجازوا رواية حرف منه، و لو صح الكتاب عن الخليل لبدر الاصمعي، و اليزيدي، و ابن الاعرابي، و أشباههم الى تزيين كتبهم و تحلية علمهم بالحكاية عن الخليل و النقل لعلمه، و كذلك من بعدهم كأبى حاتم، و ابى عبيد، و يعقوب [٢]، و غيرهم من

المصنفین، فما علمنا أحدا منهم نقل فی کتابه عن الخلیل من اللغة حرفا] - الخ.

پس کمال عجب است که خود رازی اطباق جمهور اهل لغت بر قدح «کتاب العین» تصنیف خلیل ثابت می‌سازد، و باز بدعوی عدم ذکر خلیل تفسیر «مولی» بأولی تشبث و تمسک می‌کند، حال آنکه حسب افاده او اثبات و ذکر «کتاب العین» قابل احتجاج و استدلال نیست، چه جا عدم ذکر لغتی و معنایی در آن! پنجم آنکه دعوی عدم ذکر اضراب خلیل تفسیر «مولی» بأولی کذب محض و بهت بحت است، که هرگز اضراب خلیل از ذکر این [۱] الاخفش: الاوسط أبو الحسن سعید بن مسعدة المتوفی سنة (۲۱۰) أو (۲۱۵).

[۲] یعقوب: بن اسحاق ابو یوسف بن السکیت الشہید قتله المتوکل سنة (۲۴۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۶۰

تفسیر نکرده‌اند، چه ابو زید از اضراب خلیل و معاصرین او است، بلکه افادات ائمه سنیہ، کما سبق نموذجها مثبت مزیت و ارجحیت او بر خلیل است و ابو زید قائل است بمجیء «مولی» بمعنی «اولی» حسب افاده مخاطب عالی تبار، فصارت شبهة الرازی علی شفا جرف هار.

و ابو عبیدہ نیز تفسیر «مولی بأولی» حسب اعتراف خود رازی نموده و ابو عبیدہ هم از اضراب خلیل و معاصرین او است، بلکه حسب افاده ابو الطیب لغوی، خلیل مثل ابو عبیدہ در لغت نبود، پس بنا بر این ابو عبیدہ افضل باشد از خلیل، و هر گاه افضل مثبت باشد، تمسک بعدم ذکر مفضول در صورت تسلیم و قبول هم موجب تحیر عقول.

و فراء هم «مولی» را «بأولی» تفسیر نموده، چنانچه قمولی تصریح بآن نموده کما سبق، و فراء هم معاصر خلیل است که وفات فراء حسب تصریح ابن [۱] خلکان، و یافعی [۲] و ذہبی [۳]، و غیر ایشان در سنہ سبع و مائتین است، و عمر او شصت سال بود، و وفات خلیل در سنہ خمس و سبعین و مائت، و قیل: سبعین، و قیل: ستین، کما فی «بغیة» السیوطی، پس گو خلیل اسن است از فراء، لکن در معاصرت هر دو ریبی نیست.

ششم: آنکه دانستی که محمد بن سائب کلبی «مولی» را بمعنی «بأولی» تفسیر کرده و وفات او در سنہ ست و اربعین و مائت بوده، پس او متقدم است بر خلیل، که وفات خلیل در سنہ خمس و سبعین و مائت، و قیل:

سبعین، و قیل: ستین واقع شده، کما فی «بغیة الوعاء» للسیوطی، و هر گاه [۱] ابن خلکان: أحمد بن محمد البرمکی المورخ المتوفی سنة (۶۸۱) هـ.

[۲] الیافعی: ابو محمد عبد الله بن اسعد الیمانی الشافعی المتوفی سنة (۷۶۸) هـ.

[۳] الذہبی: محمد بن أحمد الشافعی الدمشقی المتوفی سنة (۷۴۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۶۱

کلبی جلیل که متقدم از خلیل است، «مولی» را بأولی تفسیر کرده باشد، اگر خلیل ذکر آن نکرده باشد، چه ضرر می‌رسد؟

هفتم: آنکه سابقا دانستی که سوای ابو زید و ابو عبیدہ و فراء و کلبی، دیگر ثقات لغویین و أجله محققین نیز اثبات مجیء «مولی» بمعنی «اولی» نموده‌اند، و تفسیر کلام الهی و شعر لبید باین معنی از اساطین اثبات ثابت، پس بمقابلہ آن محض عدم ذکر خلیل ان سلم، هرگز دلیل عدم مجیء «مولی» بمعنی «اولی» نمی‌تواند شد.

هشتم: آنکه سابقا دریافتی که بخاری از معانی «مولی» پنج معنی ذکر کرده، و ابن حجر عسقلانی و غیر او افاده فرموده‌اند که اهل لغت سوای آن معانی دیگر ذکر [۱] کرده‌اند، پس هر گاه عدم ذکر بخاری این معانی را قادح در ثبوت آن نیست، همچنین عدم ذکر خلیل «اولی» را در معانی «مولی» بر تقدیر تسلیم عدم ذکر قادح در ثبوت آن نیست، که غیر او از اکابر و اعظم لغویین اثبات آن کرده‌اند.

اما آنچه گفته: [و الاکثرون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآية أو آیه اخرى الخ.

پس از این عبارت، ظاهر است که اکثری از علماء، تفسیر «مولی» بأولی در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۲]، بلکه آیه دیگر هم ذکر کرده‌اند، و فيه کفایة لاهل الدرایة، و ذکر ارسال محض اهمال و اغفال و هدم قواعد متینه کلام رب متعال، و افساد و ابطال مبانی رزینہ احادیث رسول رب ذو الجلال است، چه پر ظاهر است که معانی قرآن [۱] فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۸/۱۹۹.

[۲] الحديد: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۶۲

و حدیث بهمین نحو که ائمه عربیت مجیء «مولی» بمعنی «أولی» ذکر کرده‌اند، ذکر می‌نمایند، پس اگر حیلۀ ارسال و عدم اسناد در این جا کارگر افتد، برای ملاحظه و زنادقه در باب قدح و ابطال معانی قرآن و حدیث بالاولی این حیلۀ کارگر خواهد شد، فلیضحک قلیلا و لیبیک کثیرا.

و آخر رازی خود هم تفسیر کلام الهی نموده، این قدر تأمل نمی‌کند که در بیان معانی قرآن شریف، کجا معنی هر لفظ باسناد متصل ثابت کرده، و قول این ائمة خود سند است حاجت اسنادشان بدیگری نیست.

اما آنچه گفته: [و لم یذکروه فی الکتب الاصلیة من اللغة] پس مدفوع است بآنکه ابن الانباری کما علمت سابقا تصریح کرده بآنکه «مولی» منقسم می‌شود در لغت به هشت قسم، و از جمله این اقسام «أولی بالشیء» را ذکر کرده، پس حسب افاده ابن الانباری که از اکابر ائمه لغویین است مجیء «مولی» بمعنی «أولی» در لغت ثابت شد، و قصر تشکیک و وسواس امام المشککین منهدم، و حبل تخدیع و تلمیع او منصرم گردید، و لله الحمد علی ذلک.

و نیز سابقا دانستی که محمد بن ابی بکر رازی در کتاب «غریب القرآن» تصریح کرده بآنکه «مولی» در لغت بر هشت وجه است، و از جمله این اقسام «أولی بالشیء» را ذکر کرده، پس از این افاده هم مجیء «مولی» بمعنی «أولی بالشیء» حسب لغت ثابت گردید و بنای تو هم رازی بآب رسید.

و علاوه بر این کتاب «صحاح» جوهری بلا ارتیاب از کتب اصلیه لغت است، و تفسیر «مولی» بأولی در آن مذکور است، کما علمت سابقا، پس ادعای عدم ذکر این تفسیر در کتب اصلیه لغت، کذب صریح و بهت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۶۳

فضیح است.

اما آنچه گفته: «الا- تراهم یفسرون الیمین بالقوة» الخ، پس از این کلام صراحه و اضحت که استعمال «مولی» بمعنی «أولی» مثل استعمال یمین بمعنی قوت، و استعمال قلب بمعنی عقل جائز و سائغ است، و اگر این کلام را بطریق تنزل تسلیم هم کنیم، برای ثبوت مرام اهل حق کافی و وافی است، چه هر گاه اراده «أولی» از «مولی» صحیح باشد، و استعمال آن و لو مثل استعمال الیمین فی القوة و القلب فی العقل در قرآن شریف واقع، پس اراده «أولی» از «مولی» در کلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هم جائز باشد، و سخریه و استهزاء و انکار آن بنهایت مرتبه شنیع و فظیع و قبیح و فضیح خواهد بود که هیچ مسلمی بر آن جسارت نتواند کرد.

ثم قال الرازی فی «نهایة العقول»: [و ثانيهما ان أصل ترکیب (و ل ی) يدل علی معنی القرب و الدنو، یقال: ولیته، و ألیه، ولیا، أی دنوت منه، و أولیته ایه: أدنیته، و تباعدنا بعد ولی، و منه قول علقمة [۱]: «وعدت عواد دون ولیک تشعب»، و کل مما یلیک، و جلست مما یلیه، و منه الولی و هو المطر الذی یلی الوسمی، و الولیة البرذعة، لانها تلی ظهر الدابة، و ولی الیتیم و القتیل و ولی البلد، لان من تولی الامر، فقد قرب منه، و قوله تعالی: قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

[۲] من قولهم ولاه ركبته، أى جعله مما يليه، و اما ولى عنى إذا أدبر فهو من باب ما يثقل الحشو فيه للسلب، و قولهم: فلان أولى من فلان، أى أحق، افعال [۱] علقمة: بن عبدة بن ناسره بن قيس التميمي شاعر جاهلي من الطبقة الاولى توفي قبل الهجرة نحو سنة (۲۰). [۲] البقرة: ۱۴۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۶۴

التفضيل من الوالى أو الولي، كالادنى و الاقرب من الدانى و القريب، و فيه معنى القرب أيضا، لان من كان أحق بالشىء كان أقرب إليه، و المولى اسم لموضع الولي كالمرمى و المبنى لموضع الرمي و البناء].

و اين مقدمه اصلا با مطلوب او كه نفى مجيء «مولى» بمعنى «أولى» است، ربطی و مناسبتی ندارد، و از اين جا است كه اصلا وجه ارتباط بسبب مزيد اختباط بيان نكرده، بر محض توطئه و تمهيد غير سديد، كه از مقصود بمراحل قاصيه بعيد است، اكتفا كرده، و حاصل اين مقدمه آنست كه اصل تركيب «ولى» دلالت بر قرب دارد و «مولى» اسم است براى موضع «ولى»، و اين هر دو امر هرگز دلالت بر نفى مجيء «مولى» بمعنى «أولى» نمى كند، چه پر ظاهر است كه اگر مأخوذ بودن «مولى» از «ولى» دلالت كند بر نفى مجيء «مولى» بمعنى «أولى» لازم آيد كه ديگر معانى «مولى» مثل معتق و معتق و غير آن نيز از معانى «مولى» نباشد، بهمين دليل كه «مولى» مأخوذ از «ولى» بمعنى قرب است، و همچنين بودن «مولى» اسم موضع «ولى» اگر نفى مجيء «مولى» بمعنى «أولى» نمايد، لازم آيد كه نفى مجيء آن بمعنى معتق و معتق و مثل آن هم نمايد.

و مع ذلك هر گاه باعتراف رازى «مولى» اسم است براى موضع «ولى»، يعنى معنای «مولى» موضع قرب است، و احق را «أولى» بهمين سبب مى گویند، كه احق بالشىء اقرب بآن مى باشد، پس «مولى» گو بمعنى موضع قرب است، لكن اراده «أولى» از آن بهمين سبب صحيح خواهد شد، كه «أولى بالشىء» اقرب است بآن، پس «أولى» هم موضع قرب باشد، پس اراده «أولى» از «مولى» بهمين تقرير صحيح

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۶۵

باشد، پس تقرير اين تحرير مؤيد مطلوب ما است نه مضر بآن.

ثم قال الرازى: [و إذا ثبت هاتان المقدمتان فلنشرع فى التفصيل قوله: ان أبا عبيدة قال: فى قوله تعالى: مَاوَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱] معناه هى أولى بكم قلنا: ان ذلك ليس حقيقة بوجهين:

أحدهما ان ذلك يقتضى أن يكون للكفار فى الجنة حقا الا ان النار أحق، لان ذلك من لوازم افعال التفضيل، و انه باطل.

و ثانيهما لو كان الامر، كما اعتقدوا فى أن المولى ههنا بمعنى الاولى لقبل هى مولانكم، لان استواء التذكير و التأنيث من خصائص افعال التفضيل و لما بطل ما قالوه، فالواجب ان يجعل المولى هنا اسما للمكان و هى موضع الولي، و على هذا التفسير لا يلزمنا ما ألزمناه عليهم، لان اسم المكان إذا وقع خبرا للمؤنث لم يؤنث تقول: المدينة منشأ النبى عليه السلام و البصرة منشأ الحسن [۲] و لا تقول: مولدة و لا منشأة، و هذا هو التحقيق.

و قال صاحب «الكشاف»: على جهة التقريب، و حقيقة مولاكم محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: «هو منتهى للكرم» أى مكان لقول القائل: انه لكریم، و يجوز ان يراد هى ناصركم، أى لا ناصر لكم غيرها، و المراد نفى الناصر على البنات.

و عن الحسن البصرى: هى مَوْلَاكُمْ

، أى أنتم توليتموها فى الدنيا و عملتم أعمالها، يعنى انها تتولاكم كما توليتم أعمال أهلها فعل المولى بصاحبه.

و قيل أيضا: المولى يكون بمعنى العاقبة، فيكون المراد هى عاقبة أمرهم و لهذا قيل: بِئْسَ الْمَصِيرُ

[۱] الحديد: ۱۵.

[۲] الحسن: بن یسار أبو سعید التابعی البصری المتوفی سنه (۱۱۰).

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۶۶

این تفصیل علیل مبنی بر محض تخدیع و تسویل است، اما زعم فخر رازی که اگر «مولی» در آیه کریمه بمعنی «اولی» باشد، لازم آید که برای کفار در جنت حقی باشد مدفوع است بچند وجه:

اول آنکه: اولویت نار در حق کفار محتمل است که باین معنی باشد که نار جهنم اولی است باحراقشان از نار دنیا، نه آنکه مراد این است که نار اولی است به کفار از جنت.

دوم آنکه: چون زعم کفار آن بود که ایشان را استحقاق جنت است باین سبب اولویت نار از جنت هم برای ایشان ثابت می تواند شد.

نجم [۱] الاثمه در «شرح کافیه» فرموده:

[و لا یخلوا المجرور بمن التفضیلیه من مشارکة المفضل فی المعنی، اما تحقیقا نحو: زید أحسن من عمرو، أو تقدیرا

کقول علی علیه السلام: «لأن أصوم یوما من شعبان أحب الی من أن أفطر یوما من رمضان»

، لان افطار یوم الشک الذی یمكن أن یكون من رمضان محبوب عند المخالف فقدرة علیه السّلام محبوبا الی نفسه أيضا، ثم فضل صوم شعبان علیه، فکانه قال: هب انه محبوب عندی أيضا، أليس صوم یوم من شعبان أحب منه، و قال علیه السلام: «اللّهم ابدلنی بهم خیرا منهم، أی فی اعتقادهم لا فی نفس الامر، فانه لیس فیهم خیر، و ابدلهم بی شرا منی، أی فی اعتقادهم أيضا الا فلم یکن فیهِ علیه السلام شر، و مثله قوله تعالى: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّشْتَرَا [۲]

کأنهم لما اختاروا موجب النار اختاروا النار و یقال فی التهکم: أنت أعلم من الحمار، فکأنک قلت: ان أمکن أن یكون للحمار علم، فأنت مثله مع [۱] نجم الاثمه: هو الرضی الأسترآبادی المتوفی سنه (۶۸۶) تقدم ذکره.

[۲] الفرقان: ۲۴.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۶۷

زیاده، و لیس المقصود بیان الزیاده، بل الغرض التشریک بینهما فی شیء معلوم انتفاؤه من الحمار [۱].

سوم آنکه: از احادیث عدیده ظاهر است که برای هر مکلف مکانی در جنت است، و مکانی در نار، کما ذکر السیوطی فی «البدور السافرة فی امور الآخرة».

و خود فخر رازی در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

[۲] گفته:

[و ههنا سؤالان: السؤال الاول: لم سمی ما یجدونه من الثواب و الجنة بالمیراث مع انه سبحانه حکم بأن الجنة حقهم فی قوله: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ

[۳]؟ الجواب من وجوه: أحدها:

ما

روی عن الرسول صلی الله علیه و سلم، و هو أبین ما یقال فیهِ، و هو انه لا مکلف الا أعد الله له فی النار ما یتحققه ان عصی و فی الجنة ما یتحققه ان أطاع، و جعل لذلك علامه، فاذا آمن منهم البعض و لم یؤمن البعض صار منازل من لم یؤمن کالمنقول الی المؤمنین، و صار مصیرهم الی النار الذی لا بد معها من حرمان الثواب کموتهم، فسمى ذلك میراثا لهذا الوجه [۴].

هر گاه برای کفار در جنت منازل باشد، که بسبب عدم ایمان محروم از آن شدند، بنا بر این اگر النار را اولی از آن امکنه به کفار گویند اعتراض لازم ناید. [۱] شرح الکافیة.

[۲] المؤمنون: ۱۰-۱۱.

[۳] التوبة: ۱۱۱.

[۴] مفاتيح الغيب ج ۲۳/۸۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۶۸

اما قول فخر رازی: [ثانيهما لو كان الامر كما اعتقدوا في ان المولى ههنا بمعنى الاولى لقليل: هي مولاتكم الخ

«شبهه رازی در شعر لبید»

ثم قال الرازي في «نهاية العقول»:

[و اما بيت لبید فقد حکى عن الاصمعي فيه قولان:

أحدهما: ان المولى فيه اسم لموضع الولی، كما بينا أى كلا من الجانبين موضع المخافة و انما جاء مفتوح العين تغليبا لحكم اللام على الفاعل، على ان الفتح في المعتل الفاء قد جاء كثيرا، منه موهب، و موحد، و موضع، و موحل، و الكسر في المعتل اللام لم يسمع الا في كلمة واحدة و هي مأوى.

الثاني: انه أراد بالمخافة الكلاب و بمولاهها صاحبها، و اما قوله تعالى: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ

[۱] معناه وراثا يلون ما تركه الوالدان.

و قال السدي في قوله: وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي

[۲] أى العصبه، [۱] النساء: ۳۳.

[۲] مريم: ۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۷۳

و قيل: بنى العم، لانهم الذين يلونه في النسب و عليه قول الحارث [۱]:

زعموا ان من ضرب العير موال لنا و انا الولاء

و قال أبو عمرو [۲]: الموالى في هذا الموضع بنو العم.

و اما قول الاخطل [۳]: «فأصبحت مولاهما من الناس بعده»، و قوله: «لم يَأْشُرُوا فِيهِ إِذْ كَانُوا مَوَالِيَهُ»، و قوله: موالى حق يطلبون، فالمراد بها الاولياء.

و مثله

قوله عليه السلام: «مزينه و جهينه و اسلم و غفار موالى الله و رسوله».

و قوله عليه السلام: «أَيُّمَا امْرَأَةً تَزَوَّجْتَ بِغَيْرِ اِذْنِ مَوْلَاهَا»

فالرواية المشهورة مفسرة له.

و قوله: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا

أى وليهم و ناصرهم وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۴]، أى لا ناصر لهم.

هكذا روى عن ابن عباس [۵] و مجاهد [۶] و عامة المفسرين، فقد تلخص مما قلنا: ان لفظه المولى غير محتمل للاولى . [۱] الحارث

بن حلزة بن مكروه الشكرى الوائلى شاعر جاهلى من أصحاب المعلقات توفى نحو (۵۰ ق ه).

[۲] أبو عمرو: اسحاق بن مراد الشيبانى الكوفى توفى سنة (۲۰۵) أو بعدها و قد بلغ (۱۱۰) سنين.

[۳] الاخطل: غیاث بن غوث بن الصلت من بنی تغلب شاعر توفی سنه (۹۰) هـ.

[۴] محمد صلی الله علیه و آله: ۱۱.

[۵] ابن عباس: عبد الله بن العباس بن عبد المطلب المتوفی سنه (۶۸) هـ.

[۶] مجاهد: بن جبر أبو الحجاج المکی المخزومی التابعی المفسر المتوفی سنه (۱۰۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۷۴

باید دانست که کلام رازی در بیت لبید محض تطویل غیر سدید است و وهن آن ظاهر بچند وجه:

اول آنکه: محکی بودن دو قول از اصمعی در تفسیر این بیت منافاتی ندارد باستشهاد بآن بر مجیء «مولی» بمعنی «اولی»، زیرا که ابو عبیده که افضل است از اصمعی، استشهاد باین بیت بر مجیء «مولی» بمعنی «اولی» نموده، و افضلیت ابو عبیده از اصمعی باعتراف خود اصمعی سابقا گذشته.

دوم آنکه: علاوه بر ابو عبیده، زجاج، و اخفش، و رمانی [۱] هم حسب تصریح خود رازی، استشهاد باین بیت بر تفسیر «مولی» بأولی کرده‌اند، و ثعلب هم تفسیر «مولی» بأولی در این بیت نموده، كما صرح به الزوزنی [۲] فی «شرح السبع المعلقات» كما سبق.

پس تفسیری که پنج کس از ائمه عربیت بر آن اتفاق کرده باشند، اولی است بقبول، از تفسیری که تنها اصمعی بآن متفرد باشد. سوم آنکه: سابقا دانستی که جوهری هم در «صحاح» مولی را در این شعر بأولی تفسیر نموده، و همچنین ثعلبی [۳] «مولی» را در این شعر بر [۱] الرمانی: أبو الحسن علی بن عیسی بن علی النحوی المتوفی سنه (۳۸۴) تقدم ذکره.

[۲] الزوزنی: الحسين بن أحمد القاضي أبو عبد الله اللغوی المتوفی سنه (۴۸۶) هـ.

[۳] الثعلبی: أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم المفسر النيسابوري المتوفی سنه (۴۲۷) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۷۵

«اولی» حمل نموده، و عمر قزوینی [۱] هم تفسیر «مولی» در این شعر بأولی و احرى نموده، و وجوه دیگر را در شرح این بیت، خالی از ضعف معنی و لفظا ندانسته، و همچنین سعید چلبی [۲] و شهاب الدین خفاجی [۳] که از مشایخ اجازه شاه ولی الله است، «مولی» را در این شعر بأولی و احرى تفسیر نموده‌اند، و خفاجی تصریح کرده بآنکه وجوه دیگر در این بیت خالی از ضعف نیست، و غیر این حضرات نیز «مولی» را در این شعر بأولی تفسیر کرده‌اند كما سبق.

چهارم آنکه: این هر دو تفسیر که از اصمعی نقل کرده، با تفسیر ابو عبیده معارضه و منافات دارد یا نه؟ اگر منافات و معارضه با آن دارد، پس هر دو تفسیر خود او هم با هم متعارض خواهد شد، بخلاف تفسیر ابو عبیده، و زجاج، و اخفش، و رمانی، و ثعلب، و غیر ایشان، معارضی برای آن از قول ایشان ثابت نیست، و اگر هر دو تفسیر اصمعی منافات و معارضه با تفسیر ابو عبیده و امثال او ندارد، و نه هر دو با هم منافات دارد، بلکه جمع در میان همه این تفاسیر ممکن است، پس ذکر این هر دو تفسیر، قدحی در استشهاد باین بیت نخواهد داشت، بلکه عبث محض و تطویل لا طائل خواهد بود.

پنجم آنکه: خود رازی، اصمعی را بقدح و جرح بلیغ نواخته، یعنی [۱] عمر القزوینی: بن عبد الرحمن الفارسی المتوفی سنه (۷۴۵) هـ.

[۲] سعید چلبی: مفتی الروم صاحب حاشیه بیضاوی.

[۳] الخفاجی: شهاب الدین أحمد بن محمد بن عمر قاضی القضاء الحنفی المصری من أعيان القرن الحاديعشر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۷۶

در کتاب «محصول» كما فی «المزهر» للسيوطی أيضا در بیان اشکال بر نقل لغت بطریق آحاد، بعد ذکر این معنی که روات آن مجروح‌اند و سالم از قدح نیستند، و ذکر قدح کتاب سیبویه و «کتاب عین»، و نقل کلامی از ابن جنی در قدح اکابر او با بعض ایشان در بعض گفته:

[و أيضا فالاصمعى كان منسوباً الى الخلاعة و مشهوراً بأنه كان يزيد فى اللغة ما لم يكن منها].

اما قول رازى: [و الكسر فى المعتل اللام، لم يسمع الا فى كلمة واحدة و هى مأوى .

پس این افاده اش که بمحض الجاء حق ذکر کرده، بحمد الله و حسن توفيقه استبعاد و استنکار او مجىء «مولى» را بمعنی «اولى» بسبب عدم مجىء «مفعول» در دیگر مواد بمعنی «افعل» بباد مى دهد، و سیلاب ابطال و استیصال در عروق و هم سخیفش مى دواند، و اهل حق را از مؤنت توجه بتقیح و توهین این تشکیک رکیک و واهی مى رهند، و کفى الله المؤمنین القتال.

اما تفسیر موالى در آیه وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ [۱]

بوارث، پس سابقاً دانستی که حسب افاده خود رازى، ابو علی جبائى [۲] در تفسیر این آیه تفسیر «مولى» بوارث هو اولى به اى بالمتروک نموده حیث قال:

[و المعنى ان ما ترك الذين عاقدت ايمانكم فله وارث هو اولى به وسمى الله [۱] النساء: ۳۳.

[۲] ابو علی الجبائى: محمد بن عبد الوهاب بن سلام المعتزلى المتكلم المتوفى سنة (۳۰۳) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۷۷

تعالى الوارث المولى الخ.

و فخر رازى بعد ذکر این وجه و وجوه دیگر گفته:

[و كل هذه الوجوه حسنة محتملة].

پس حسن این وجه و محتمل بودن آن بنص فخر رازى ثابت شد، و تفسیر «موالى» بوارث که در «نهاية العقول» ذکر کرده، منافات باین وجه ندارد که وراث «اولى» بتصرف در متروک، و تعرض بآیه إِنِّى خِفْتُ الْمَوَالِىَ مِنْ وَرَائِى

[۱] وجهی ندارد، که اهل حق احتجاج بآن بر مجىء «مولى» بمعنی «اولى» نکرده اند، و همچنین تعرض بیت حارث عبث محض است، آرى جناب سید مرتضى طاب ثراه در «شافى» فرموده که غلام ثعلب [۲] در شرح این شعر در جمله اقسام «مولى» سید را اگر چه مالک نباشد، ذکر کرده، و نیز «مولى» را بولى تفسیر نموده، پس احتجاج آن جناب باین شعر نیست، بلکه باثبات بودن سید و ولى از معانى «مولى»، پس رازى جواب اصل مطلوب را ترک کرده، تعرض ببيان مراد از «موالى» در این بیت آغاز نهاده، داد تخلیط و تخدیع داده.

و اما حمل «مولى» در قول اخلط: «فأصبحت مولاها»، و قول او: «لم تاشروا فيه إذ كنتم موالیه»، و قول شاعر: «موالى حق يطلبون به» بر اولیاء، پس ضررى بما نحن فيه نمى رساند، که «ولى» هم بمعنی «اولى» است، كما صرح به المبرد.

و قرینه «اصبحت» و «بعده» دلالت دارد بر آنکه مراد از آن «اولى [۱] مریم: ۵.

[۲] غلام ثعلب: محمد بن عبد الواحد بن أبى هاشم أبو عمر الزاهد المطرز اللغوى المتوفى (۳۴۵).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۷۸

بالتصرف» است و نیز ما بعد این مصراع، كما فى «الشافى» این است:

«و احرى قریش ان تهاب و تحمدا»، و «احرى» بودن او بهیبت و حمد هم قرینه است بر آنکه مرادش از «مولى» اولى بالتصرف است.

اما قول شاعر: «موالى حق يطلبون به» که مصراع آخرش این است:

«فأدر كوه و ما ملوا و ما تعبوا».

پس قرینه لفظ «حق و طلب و ادراك» دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از «موالى حق» كسانى اند که «اولى» هستند بحق خود، و ذکر حدیث: «مزينه و جهينه و أسلم و غفار موالى الله و رسوله» عبث محض خارج از مبحث است، زیرا که اهل حق استدلال بآن نکرده اند، فالتعرض به لغو لا طائل تحته.

و حمل «مولى» در روایت: «أیما امرأة تزوجت بغير اذن مولاها» بر «ولى» بقرینه روایت مشهور منافی مقصود نیست، زیرا که مراد از «ولى» در آن «ولى امر» است، کما قال ابن الاثیر [۱] فى «النهاية»:

[و منه الحديث: «أیما امرأة نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل» و فى رواية وليها، أى متولى أمرها].

و تعرض بآیه ذلک بأنّ الله مؤلّى الذین آمنوا و أنّ الکافرین لا مؤلّى لهم [۲]

هم وجهی ندارد که اهل حق استدلال بآن بر مجیء «مولى» بمعنی «اولی» نکرده‌اند.

اما آنچه گفته: [۱] ابن الاثیر: المبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکريم أبو السعادات الجزرى المتوفى سنة (۶۰۶) هـ.

[۲] محمد صلى الله عليه و آله: ۱۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۷۹

[فقد تلخص بما قلنا ان لفظه المولى غير محتمل للاولى .

پس نفی احتمال صریح الاختلال است، و بطلان آن از حکم او بحسن وجهی که ابو علی جبائی در آیه وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي

[۱] الآیه ذکر کرده ظاهر است، و نیز بطلان آن از قول او در ما بعد:

[أليس ان أبا عبيدة، و ابن الانبارى حکما بأن لفظه المولى للاولى - الخ، صراحة ظاهر است.

قوله: [يعنى النار مفرکم و مصيرکم و الموضع اللائق بکم، نه آنکه لفظ مولى بمعنی اولی است .

اقول: کمال عجب است که ابو عبيدة بیچاره بتصریح صریح افاده می کند که مراد از «مولى» در آیه کریمه «اولی» است، و بر مجرد

این تفسیر اکتفا نکرده، استشهاد بر آن بیست لبید می نماید و ثابت می کند که در آن هم «مولى» بمعنی «اولی» است، پس اگر

متعصبین جاحدین بتصریح او گوش نهند و دفعا فی الصدر، و درء فی النحر گویند: که مراد ابو عبيدة مدلول کلام او نیست، بلکه

غرضش خلاف مدلول کلام او است، کدام عاقل بچنین تأویل رضا خواهد داد؟

قوله: [دوم آنکه اگر مولى بمعنی اولی باشد، صله او را بالتصرف قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد؟].

اقول: اگر مراد این است که اگر «مولى» بمعنی «اولی» باشد، پس صله آن بالتصرف قرار دادن ناجائز است که از لغت آوردن این

صله ثابت نمی شود.

پس این معنی از غرائب توهمات فضیحه و عجائب خزعبلات قبیحه [۱] النساء: ۳۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۰

است، چه مجیء «مولى» بمعنی «اولی» کافی است، و گردانیدن صله آن بالتصرف حسب قرینه مقام است، کما سیجیء انشاء الله

تعالی.

و علاوه بر این از افاده تفتازانی [۱]، و افاده قوشجی [۲] که صاحب «بحر المذهب» هم ذکر آن نموده صراحة واضحست که مجیء

«مولى» بمعنی «اولی بالتصرف» در کلام عرب شائع است، و از ائمه لغت منقول است.

و نیز مجیء «مولى» بمعنی متصرف فی الامر، و متولى امر، و ولى امر، و ملیک، که سابقا بتصریحات و افادات اساطین عالی درجات

مبین شده، برای اثبات مرام اهل حق و دفع توهم لجاج شاهصاحب کافی و وافى است.

و اگر غرض شاهصاحب آنست که اگر «مولى» بمعنی «اولی» هم باشد، پس بودن «مولى» بمعنی «اولی بالتصرف» در این حدیث از

کجا ثابت شود؟

پس جوابش آنست که مجمل واقعه غدیر که از روایات و احادیث حضرات اهل سنت ملخص می شود این ست که اولاً حق تعالی

وحی فرستاد بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که مولانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلق رساند و آن حضرت از

تبلیغ آن خوف نمود که مبادا مردم فساد و فتنه آغاز نهند، و از تنهائی خود بجهت قلت مخلصین تنگدل گردید، و بعلم الیقین

دانست که مردم بی‌یقین تکذیب آن جناب خواهند کرد.

پس بعرض پروردگار رسانید که چگونه من این رسالت را برسانم، حال آنکه من تنها هستم، پس حق تعالی در جواب این عرض آن حضرت [۱] التفتازانی: مسعود بن عمر بن عبد الله سعد الدین المتوفی سنه (۷۹۳) هـ.

[۲] القوشجی: علی بن محمد علاء الدین الفقیه الحنفی الفلکی المتوفی سنه (۸۷۹) هـ.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۱

ارشاد نمود که ای رسول برسان آنچه نازل کرده شد بسوی تو، و اگر نکردی پس تبلیغ نکردی رسالت او را، و خدا حفظ تو از مردم خواهد کرد، و چون این ارشاد هدایت بنیاد که غرض از آن اظهار نهایت عظمت و جلالت این رسالت بوده، نازل شد در خم غدیر که این موضع قابل نزول و توقف نبوده، که هوا در غایت حرارت و گرمی بوده، که مردمان استظلال بدواب و چادرها می‌کردند، جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و سلم بحکم الهی توقف فرمود، و نیز این مقام مشتمل بر کثرت آشواک و خس و خاشاک هم بوده، پس جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله حکم بصاف کردن این موضع فرمود، پس این موضع را صاف نمودند، و نیز منبری از کجاوه‌ها ترتیب دادند، و صحابه که در این وقت حاضر بودند، یک لک [۱] و بیست هزار بودند، و معلوم بود که مثل این اجتماع بعد از این نخواهد شد، که حج آخرین بود، و زمان قرب ارتحال نبوی از دار فانی بریاض قدس، پس آن جناب حکم باجتماع مردم داد، تا آنکه کسانی که پستر مانده بودند رسیدند، و آنکه پیشتر رفته بودند باز گردیدند و هر گاه مردم جمع شدند، بر این منبر تشریف برد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را برابر خود ایستاده فرمود، و آن جناب را بحدی بلند نمود که بیاض زیر بغل اقدس نمایان گردید، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را همه کس بدیدند، پس ارشاد نمود که:

ای مردم بتحقیق که خبر داد مرا خدای تعالی که زنده نمی‌ماند هیچ نبی مگر نصف عمر آن نبی که قبل او بوده باشد، و من گمان دارم که عنقریب خوانده شوم، پس اجابت دعوت او تعالی نمایم، و من سؤال کرده [۱] لک: یکصد هزار.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۲

خواهم شد و شما هم سؤال کرده خواهید شد، پس شما چه خواهید گفت؟

پس مردم بعرض رسانیدند: که گواهی می‌دهیم بتحقیق که تو تبلیغ کردی و کوشش فرمودی، و نصیحت نمودی، پس حق تعالی ترا جزای خیر دهد، چون باین معنی اعتراف کردند، آن حضرت ارشاد نمود که:

آیا گواهی نمی‌دهید که خدای نیست سوای خدای بر حق و محمد بنده و رسول او است، و جنت حق است، و نار حق است، و موت حق است و بعث بعد موت حق است، و روز قیامت آمدنی است، شکی نیست در آن، و بتحقیق که پروردگار مبعوث خواهد کرد مردگان را از قبور؟

مردم گفتند: که بلی گواهی می‌دهیم باین.

و هر گاه باین امور که مشتمل بر اصول دینیه جز امامت بود، اعتراف و اقرار از مردم گرفت، خطاب بسوی حق تعالی کرد و گفت که:

بار إلهای گواه باش، و باز خطاب بمردم کرده فرمود که: ای مردم بتحقیق که من اولی بشما از نفسهای شما نیستم؟ گفتند بلی، باز آن حضرت ارشاد نمود: که بتحقیق که حق تعالی مولای منست و من مولای مؤمنین هستم از ایشان بنفسهای ایشان، پس هر کسی که من مولای او هستم، پس علی مولای او است.

و باز دعا در حق معادیان و مبغضان جناب امیر المؤمنین علیه السلام بموالات و معادات نمود، و باز حکم بتمسک ثقلین اعنی قرآن شریف و اهلیت داد، و ارشاد فرمود: که ایشان بحکم الهی جدا نخواهند شد تا روز قیامت.

و هر گاه جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله این رسالت برسانید، آیه الْيَوْمَ عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۳

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

[۱] نازل شد، یعنی بجهت ابلاغ این رسالت حق تعالی فرمود: که امروز کامل کردم برای شما دین شما را، و اتمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما اسلام را از روی دین.

پس مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را موجب کمال دین و تمام نعمت و پسندیدن دین اسلام قرار داد، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بعد نزول این آیه ارشاد فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت، و راضی شدن رب برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد من.

پس نه می‌پندارم که هرگز عاقلی از عقلای عالم، و احدی از افراد بنی آدم جز حضرات سنیّه، این واقعه عظیمه را بر سوای امامت فرود آرد.

و هر گاه این کلام مجمل شنیدی، پس باید دانست که وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است، بعضی از آن در اینجا بمعرض عرض می‌آید، بسمع انصاف باید شنید و بطریق تحقیق و تنقید باید گروید، و سر از اعتراف بحق بلزوم تقلید نباید پیچید، و ایثار عار و نار، و اقتفاء و متابعت اسلاف والاتبار نباید ورزید

وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (ع)

دلیل اول:

اشاره

آنکه آیه [۱] المائدة: ۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۴

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

[۱] در واقعه غدیر خم نازل شده، و محدثین جلیل الشأن، و علمای اعیان، نزول این آیه را در این واقعه روایت فرموده‌اند، مثل ابن ابی حاتم عبد الرحمن بن محمد، و أحمد بن عبد الرحمن الشیرازی، و أحمد بن موسی بن مردویه و احمد بن محمد الثعلبی، و أبو نعیم أحمد بن عبد الله، و علی بن أحمد الواحدی، و مسعود بن ناصر السجستانی، و عبد الله بن عبيد الله الحسکانی و ابن عساکر علی بن الحسن، و محمد بن عمر الرازی، و محمد بن طلحة النصیبی، و عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی، و حسن بن محمد النیسابوری، و علی بن شهاب الدین الهمدانی، و علی بن محمد المعروف بابن الصباغ، و محمود بن أحمد العینی، و عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی و محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر، و حاجی عبد الوهاب بن محمد، و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی، و شهاب الدین أحمد، و میرزا محمد بن معتمد خان

روایت ابن ابی حاتم در رابطه با غدیر

اشاره

اما روایت ابو محمد عبد الرحمن بن محمد الشهير بابن أبی حاتم نزول آیه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

[۲] در واقعه غدیر، پس جلال الدین سیوطی که مجدد دین سنیّه در مائه تاسعه، كما فی «فتح المتعال» و غیره بوده، در تفسیر این آیه

در «در منشور» گفته:

[أخرج ابن أبي حاتم، و ابن مردويه، و ابن عساکر، عن أبي سعيد الخدری [۳] [۱] المائدة: ۶۷. [۲] المائدة: ۶۷. [۳] أبو سعيد الخدری: سعد بن مالک بن سنان الانصارى الصحابى المتوفى بالمدينة سنة (۷۴) هـ. عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۹، ص: ۸۵

قال: نزلت هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يوم غدیر خم فى على بن أبى طالب [۱]

ترجمه ابن أبى حاتم رازى

و محتجب نماند که ابن أبى حاتم از اجله محدثین اعظام، و اکابر معتمدین افاخم است، و بکمال جلالت و نبالت و حذق و مهارت، و نهایت ثقت و صیانت، و امانت و براعت موصوف و عوالی مدائح و محامد، و جلائل مناقب و محاسن او مثل جود حاتم مشهور و معروفست.

سابقا در جزء اول این مجلد شنیدی [۲] که شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در کتاب «سیر النبلاء» بمدح او گفته: [عبد الرحمن العلامة الحافظ یکنی أبا محمد، ولد سنة أربعين و مائتين، أو إحدى و أربعين. قال أبو الحسن على بن ابراهيم الرازی الخطیب [۳] فى ترجمه عملها لابن أبى حاتم: كان رحمه الله قد كساه الله نورا و بهاء يسر من نظر إليه ... الى ان قال: و كان بحرا لا تكدره الدلاء. [۱] الدر المنثور ج ۲/۲۹۸.

[۲] عبقات الانوار ج ۲/۱۴۶ - ۱۵۰ ط قم چاپخانه سيد الشهداء عليه السلام.

[۳] أبو الحسن على بن ابراهيم الرازی الخطیب المجاور بمكة المكرمة كان من معاصرى ابن أبى حاتم الرازی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۶

روى عنه ابن عدی [۱]، و حسین بن علی التمیمی [۲]، و القاضی یوسف [۳] المیانجی، و أبو الشیخ بن حیان [۴]، و أبو أحمد الحاکم [۵] و علی بن عبد العزیز ابن مردک [۶]، و أحمد بن محمد البصیر الرازی [۷]، و عبد الله بن محمد بن أسد الفقیه [۸]، و أبو علی حمد بن عبد الله الاصبهانی، و عبد الله بن محمد بن یزداد، و أخوه أحمد بن محمد بن یزداد، و ابراهیم بن محمد النصرآبادی [۹] و أبو سعید [۱] ابن عدی: أبو أحمد عبد الله بن عدی الجرجانی المتوفى سنة (۳۶۵) هـ.

[۲] التمیمی: الحافظ أبو أحمد الحسن بن علی بن محمد النیشابوری المشهور بحسینک المتوفى سنة (۳۷۵) هـ.

[۳] القاضی یوسف المیانجی بن القاسم بن یوسف أبو بكر الشافعی المتوفى سنة (۳۷۵) هـ.

[۴] أبو الشیخ: حافظ اصفهان عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان المتوفى سنة (۳۶۹) هـ.

[۵] أبو أحمد الحاکم: محمد بن محمد النیشابوری المتوفى سنة (۳۷۸) هـ.

[۶] ابن مردک: أبو الحسن علی بن عبد العزیز بن مردک (کمقعد) البزار المتوفى ببغداد سنة (۳۸۷) هـ.

[۷] البصیر الرازی: أبو العباس أحمد بن محمد بن الحسن الاعمى الحافظ المتوفى سنة (۳۹۹) هـ.

[۸] عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن أسد الرازی الشافعی نزیل مصر المتوفى بعد سنة (۳۸۰) هـ.

[۹] النصرآبادی: أبو القاسم ابراهیم بن محمد النیشابوری المتوفى سنة (۳۶۷) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۸۷

ابن عبد الوهاب الرازی، و علی بن محمد القصار [۱]، و خلق سواهم.

قال أبو یعلی الخلیلی [۲]: أخذ أبو محمد علم أبيه و أبی زرعة [۳]، و كان بحرا فى العلوم و معرفة الرجال، صنف فى الفقه، و فى

اختلاف الصحابة و التابعين و علماء الامصار.

قال: و كان زاهدا يعد من الابدال.

قلت: له كتاب نفيس في «الجرح و التعديل»، أربع مجلدات، و كتاب «الرد على الجهمية» مجلد ضخمة، انتخبت منه، و له «تفسير كبير» في عدة مجلدات، عامته آثار بأسانيده، من أحسن التفاسير.

قال الحافظ يحيى بن منده [۴]: صنف ابن أبي حاتم «المسند» في ألف جزء و كتاب «الزهد»، و كتاب «الكنى»، و كتاب «الفوائد الكبير»، و فوائد أهل الرى» و كتاب «تقدمة الجرح و التعديل».

قلت: و له كتاب «العلل» مجلد كبير.

و قال الرازى المذكور في ترجمه عبد الرحمن: سمعت على بن محمد [۱] القصار: أبو الحسن بن القصار على بن محمد بن عمر الرازى الفقيه الشافعى المتوفى سنة (۳۹۷) هـ.

[۲] أبو يعلى الخليلي: الخليل بن عبد الله بن أحمد القزويني الحافظ المتوفى سنة (۴۴۶) هـ.

[۳] أبو زرعة محمد بن عثمان بن ابراهيم بن زرعة الثقفى الدمشقى المتوفى سنة (۳۰۲) هـ.

[۴] يحيى بن منده: يحيى بن عبد الوهاب الاصفهاني أبو زكريا الحافظ المتوفى سنة (۵۱۱) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۸۸

المصرى [۱]، و نحن في جنازة ابن أبي حاتم، يقول: قلنسوة عبد الرحمن من السماء و ما هو بعجب، رجل منذ ثمانين سنة على و تيرة واحدة لم ينحرف عن الطريق.

و سمعت على بن أحمد الفرضي، يقول: ما رأيت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذكر عنه جهالة قط.

و سمعت عباس بن أحمد يقول: بلغني ان أبا حاتم قال: و من يقوى على عبادة عبد الرحمن! لا أعرف لعبد الرحمن ذنبا.

و سمعت عبد الرحمن يقول: لم يدعني أبى اشتغل في الحديث، حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان الرازى [۲]، ثم كتبت الحديث.

قال الخليلي: يقال ان السنة بالرى ختمت بابن أبي حاتم، و أمر بدفن الاصول من كتب أبيه و أبى زرعة، وقف تصانيفه و أوصى الى الدرستيني القاضى الى ان قال:

[قال عمر بن ابراهيم الهروى [۳] الزاهد: أنبا الحسين بن أحمد الصفار [۴] سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم يقول: وقع عندنا الغلاء، فأنفذ بعض أصدقائي حبوبا من اصفهان، فبعته بعشرين ألفا، و سألتني ان أشتري له دارا عندنا، فاذا جاء ينزل فيها، فأنفقتها فى الفقراء، و

كتبت إليه اشترت لك بها قصرا فى الجنة [۱] على بن محمد: أبو الحسن الواعظ المصرى البغدادى المتوفى سنة (۳۳۸) هـ.

[۲] الفضل بن شاذان بن عيسى أبو العباس الرازى المتوفى حدود سنة (۲۹۰) هـ.

[۳] عمر بن ابراهيم: أبو الفضل الهروى الزاهد المتوفى سنة (۴۲۵) هـ.

[۴] الحسين بن أحمد: الحافظ الشماخى أبو عبد الله الهروى الصفار المتوفى سنة (۳۷۲) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۸۹

فبعث يقول: رضيت، فاكتب على نفسك صكا، ففعلت فأريت فى المنام قد وفينا بما ضمنت و لا نعد لمثل هذا.

قال الامام ابو الوليد الباجى [۱]: عبد الرحمن بن ابى حاتم ثقة حافظ [۲] - الخ [۲].

و نیز ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[ابن أبى حاتم الامام الحافظ الناقد شيخ الاسلام ابو محمد عبد الرحمن بن الحافظ الكبير ابى حاتم محمد بن ادريس بن المنذر

التميمى الحنظلى الرازى و قيل: ان الحنظلى نسبة الى درب حنظلة بالرى.

ولد سنة اربعين و ارتحل به ابوه فادرك الاسانيد العالية.

سمع أبا سعيد الأشج [٣]، و علي بن المنذر الطريقي [٤]، و الحسن بن عرفة [٥] و احمد بن سنان القطان [٦]، و يونس بن عبد الأعلى [٧]، و محمد بن اسماعيل الاحمسي [٨] [١] ابو الوليد الباجي: سليمان بن خلف بن سعد القرطبي الفقيه المالكي المتوفى سنة (٤٧٤) هـ.

[٢] سير النبلاء ج ١٣/٢٦٣ - ٢٦٧.

[٣] أبو سعيد الأشج: الحافظ عبد الله بن سعيد الكوفي المتوفى سنة (٢٥٧) هـ.

[٤] الطريقي: علي بن المنذر المتوفى سنة (٢٥٦) هـ.

[٥] الحسن بن عرفة: ابو علي البغدادي المؤدب المتوفى سنة (٢٥٧) و له (١٠٧) سنين.

[٦] القطان: احمد بن سنان بن اسد بن حبان أبو جعفر الحافظ الواسطي المتوفى سنة (٢٥٦) أو (٢٥٨) هـ.

[٧] يونس بن عبد الأعلى: ابو موسى الصدفي الفقيه المصري المتوفى سنة (٢٦٤) هـ.

[٨] الاحمسي: محمد بن اسماعيل بن سمره الكوفي أبو جعفر السراج

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٩٠

و حجاج بن الشاعر [١]، و محمد بن حسان الازرق [٢]، و محمد بن عبد الملك بن زنجويه [٣]، و ابن واره [٤]، و ابا زرعة، و خلائق بالاقاليم، لكنه لم يرحل الى خراسان.

روى عنه حسينك التميمي، و يوسف الميانجي، و ابو الشيخ بن حيان، و علي بن مردك [٥]، و ابو احمد الحاكم، و أحمد بن محمد البصير و عبد الله بن محمد ابن اسد [٦]، و حمد بن عبد الله الاصفهاني، و ابراهيم و احمد [٧] ابنا محمد بن يزداد، و ابراهيم بن محمد النصير آبادي، و علي بن محمد القصار، و آخرون. المتوفى سنة (٢٦٠) هـ.

[١] حجاج بن الشاعر: بن يوسف بن حجاج الثقفي البغدادي المتوفى سنة (٢٥٩) هـ.

[٢] محمد بن حسان الازرق: بن فيروز الشيباني أبو جعفر البغدادي المتوفى سنة (٢٦٠) هـ.

[٣] ابن زنجويه: محمد بن عبد الملك الحافظ ابو بكر البغدادي المتوفى سنة (٢٥٨) هـ.

[٤] ابن واره: محمد بن مسلم بن عثمان الحافظ الرازي المتوفى سنة (٢٧٠) هـ.

[٥] علي بن مردك: تقدم بعنوان علي بن عبد العزيز بن مردك البزار المتوفى سنة (٣٨٧) هـ.

[٦] عبد الله بن محمد بن ابراهيم بن اسد ابو القاسم الرازي الفقيه الشافعي المتوفى سنة (٣٨٧) هـ.

[٧] احمد بن محمد بن يزداد بن رستم بن يزداد ابو جعفر الطبري النحوي سكن بغداد و سمع منه فيها سنة (٣٠٤) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٩١

قال أبو يعلى الخليلي: اخذ علم أبيه، و أبى زرعة، و كان بحرا في العلوم و معرفة الرجال، صنف في الفقه و اختلاف الصحابة و التابعين، و كان زاهدا يعد من الابدال.

قلت: كتابه في «الجرح و التعديل» يقضى له بالرتبة المنيفة في الحفظ، و كتابه في التفسير عدة مجلدات، و له مصنف كبير في الرد على الجهمية [١] يدل على امامته.

قال علي بن أحمد الفرضي: ما رأيت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذكر عنه جهالة قط، و يروى ان اباه كان يتعجب من تعبد عبد الرحمن و يقول: لا اعرف له ذنبا.

قال ابن أبي حاتم: لم يدعني ابي أطلب الحديث، حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان.

قال ابو الحسن علي بن ابراهيم الرازي الخطيب في ترجمة عملها لعبد الرحمن كان رحمه الله قد كساه الله بهاء و نورا يسر به من نظر

إليه، سمعته يقول: رحل بي أبي سنة خمس وخمسين، و ما احتلمت بعد فلما بلغنا ذا الحليفة احتلمت فسر أبي حيث ادركت. قال: و سمعت في هذه السنة من محمد بن أبي عبد الرحمن المقرئ.

و سمعت علي بن احمد الخوارزمي يحكي عن ابن أبي حاتم قال: كنا بمصر سبعة أشهر لم نأكل فيها مرقه، نهارنا ندور على الشيوخ، و بالليل ننسخ و نقابل [١] الجهمية: طائفة اعتقدوا ان الايمان هو المعرفة فقط دون سائر الطاعات و انه لا فعل لاحد على الحقيقة الا لله، و ان الانسان مجبر على افعاله، و ان الجنة و النار تفنيان ... و رأس هذه الطائفة جهم بن صفوان السمرقندي، قبض عليه نصر ابن سيار و قتله سنة (١٢٨) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٩٢

فأتينا يوما أنا و رفيق لي شيخا، فقالوا: هو عليل، فرأيت سمكه أعجبتنا فاشتريناها فلما صرنا الى البيت حضر وقت مجلس بعض الشيوخ، فمضينا فلم تزل السمكة ثلاثة أيام و كاد أن يتغير، فأكلناه نيئا لم نتفرغ نشويه، ثم قال: لا يستطيع العلم براحه الجسد. ثم قال ابو الحسن: رحل مع أبيه، و حج مع محمد بن حماد الطهراني [١]، و رحل بنفسه الى الشام و مصر سنة اثنتين و ستين، ثم رحل الى اصبهان سنة اربع و ستين.

قال لي ابو عبد الله القزويني: إذا صليت مع ابن أبي حاتم، فسلم نفسك إليه يعمل بها ما شاء.

قال ابو الوليد الباجي: ابن أبي حاتم ثقة حافظ [٢] - الخ.

و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوي [٣] الشافعي در «طبقات شافعية» در فصل ثاني از (باب الحاء) گفته:

[أبو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم الحنظلي الرازي، كان اماما في التفسير و الحديث و الحفظ زاهدا، أخذ عن أبيه و جماعة، و روى الكثير، و صنف الكتب النفيسة منها «كتاب في مناقب الشافعي» ذكره ابن الصلاح [٤] في طبقاته و لم [١] محمد بن حماد الطهراني: ابو عبد الله الحافظ الرازي المتوفى سنة (٢٧١) هـ.

[٢] تذكرة الحفاظ ج ٣/٨٢٩ - ٨٣١.

[٣] الاسنوي: جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علي المتوفى سنة (٧٧٢).

[٤] ابن الصلاح: تقى الدين شيخ الاسلام ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الكردى الموصلى المتوفى (٧٤٣) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٩٣

يؤرخ وفاته، توفي سنة سبع و عشرين و ثلاثمائة، ذكره الذهبي في «العبر» [١].

و نیز عبد الرحيم اسنوي بار دگر در «باب راء»، ابن أبي حاتم را بمحامد عظيمه و مدائح جليله و مآثر فخيمه و مفاخر جميله ستوده، حيث قال:

[أبو محمد عبد الرحمن بن الامام أبي حاتم محمد بن ادريس الرازي كان بحرا في العلوم و معرفة الرجال، زاهدا يعد من الابدال، أخذ عن جماعة من اصحاب الشافعي، و صنف في الفقه و غيره «كالجرح و التعديل» و «كتاب العلل» و «مناقب الشافعي»، و توفي سنة سبع و عشرين و ثلاثمائة و قد قارب التسعين. قاله الذهبي في «العبر» و ذكره ابن الصلاح و لم يؤرخ وفاته .

و تقى الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضي شعبة الاسدي [٢] شافعي در «طبقات فقهای شافعية» گفته:

[عبد الرحمن بن محمد بن ادريس ابو محمد بن أبي حاتم الحنظلي الرازي أحد الائمة في الحديث، و التفسير، و العبادة، و الزهد، و الصلاح، حافظ بن حافظ اخذ عن أبيه و ابي زرعه، و صنف الكتب المهمة كالتفسير الجليل المقدار في أربع مجلدات عامته آثار مسنده، و كتاب «الجرح و التعديل» و كتاب «العلل» المبوب على ابواب الفقه، و «مناقب الشافعي» و «مناقب احمد» و غير ذلك.

قال يحيى بن منده: صنف «المسند» في ألف جزء، و توفي في سنة سبع بتقديم السين و عشرين و ثلاثمائة، قارب التسعين [٣]. [١]

طبقات الشافعية للأسنوي ج ١/٤١٦.

[۲] ابن شهبه: تقی الدین ابو بکر بن احمد بن محمد بن عمر بن محمد الدمشقی المتوفی سنه (۸۵۱) هـ.

[۳] طبقات الشافعیه لابن قاضی شهبه ج ۱/۱۱۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۹۴

و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن ابی حاتم الامام الحافظ الناقد شیخ الاسلام ابو محمد عبد الرحمن بن الحافظ الکبیر محمد بن ادريس بن المنذر التیمی الحنظلی الرازی.

ولد سنه ۲۰۴، و رحل به أبوه، فأدرك الاسانید العالیه.

قال الخلیلی: أخذ علم أبیه و أبی زرعه، و كان بحرا فی العلوم و معرفه الرجال ثقة حافظ زاهد، يعد من الابدال، له «الجرح و التعديل» و التفسیر و «الرد علی الجهمیه» و كان قد كساه الله بهاء و نورا یسر به من نظر إلیه.

قال السبکی فی «الطبقات»: حکى انه لما هدم بعض سور طوس احتیج فی بنائه الى ألف دينار، فقال ابن أبی حاتم لاهل مجلسه، الذين كان یلقى إلیهم التفسیر:

من رجل یبني ما هدم من هذا السور و أنا ضامن له عند الله قصرا؟ فقام إلیه رجل من العجم، فقال: هذه ألف دينار، و اكتب لی خطک بالضممان، فكتب له رقعه بذلك، و بنى ذلك السور و قدر موت ذلك الاعجمی، فلما دفن دفنت معه تلك الرقعه، فجاءت ریح فحملتها و وضعت فی حجر ابن أبی حاتم، و قد كتب فی ظهرها قد وفینا بما وعدت و لا تعد الى ذلك، مات فی محرم سنه [۳۲۷] [۱].

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی [۲] در کتاب «تراجم الحفاظ» که آن را از «انساب» سمعانی [۳] استخراج کرده، گفته:

[ابن أبی حاتم محمد بن حمدون و ذکر غیر ابن أبی حاتم المشهور، فان ذاک اسمہ عبد الرحمن بن محمد بن ادريس و ليس له ذکر فی هذا الكتاب، یعنی «أنساب» السمعانی و هو صاحب کتاب «الجرح و التعديل»، و هو من كبار الحفاظ، مات سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه، و أبوه هو أبو حاتم الرازی الامام المشهور]. [۱] طبقات الحفاظ: ۳۴۵.

[۲] البدخشانی: الحافظ محمد بن معتمد خان المتوفی بعد سنه (۱۱۲۶) هـ.

[۳] السمعانی: عبد الکريم بن محمد المروزی المتوفی سنه (۵۶۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۹۵

و نیز جلال الدین سیوطی در «آلی مصنوعه» بعد ذکر حدیثی در کلام حق تعالی با موسی کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام، گفته:

[و أخرجه ابن أبی حاتم فی تفسیره و قد التزم أن یخرج فیہ أصح ما ورد و لم یخرج فیہ حدیثا موضوعا البتہ] - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که ابن أبی حاتم التزام کرده است که در تفسیر خود اصح ما ورد اخراج کند، و حدیثی موضوع البتہ در آن اخراج نکرده است.

و نیز جلال الدین سیوطی در «اتقان» بعد ذکر تفسیر سدی [۱] گفته:

[و لم یورد منه ابن أبی حاتم شیئا، لانه التزم أن یخرج أصح ما ورد] [۲].

از این عبارت ظاهر است که ابن أبی حاتم التزام کرده است که اخراج کند اصح ما ورد و بهمین سبب از تفسیر سدی چیزی وارد نکرده.

پس بحمد الله ثابت شد که روایت نزول: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْكَ

[۳] در واقعه غدیر که باعتراف خود سیوطی، ابن أبی حاتم اخراج کرده است اصح ما ورد، و معتبر، و معتمد، و معول علیه، و مستند

است، و قطعاً و حتماً و یقیناً و جزماً، موضوع و مجعول و مصنوع و منحول نیست، فما ذا بعد الحق الا الضلال وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

و نیز باید دانست که سیف الله ملتانی در کتاب «تبییه السفیه» که در حقیقت [۱] السدی: اسماعیل بن عبد الرحمن بن ابی ذویب المتوفی بالكوفه سنه (۱۲۷) هـ.

[۲] الاتقان فی علوم القرآن: ج ۲/۱۸۸.

[۳] المائدة: ۶۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۹۶

تمویه السفیه است!، بجواب روایت کشی [۱] طاب ثراه درباره زراره [۲] گفته:

و نیز در این روایت واقعست در مخاطبه زراره:

[فانک و الله احب الناس الى و من اصحاب ابی علیه السلام الى حیا و میتا، فانک افضل سفن ذلک البحر القمقام الى آخره .

حال آنکه ابن ابی حاتم از سفیان ثوری نقل کرده: که «ما رأی زرارة أبا جعفر» الخ.

از این عبارت ظاهر است که سفیه ملتانی باتباع و ساوس ظلمانی و هواجس نفسانی بروایت ابن ابی حاتم از سفیان [۳] ثوری که حال غرابت مآل و انحراف او از آل سابقا شنیدی، احتجاج و استدلال می کند بر کذب روایت کشی طاب ثراه، پس اندک شرم را بخود راه باید داد، و از جور و حیف و اعتساف و مخالفت انصاف برای ساعتی کناره باید گزید، و باید سنجید که چگونه می تواند شد که روایت ابن ابی حاتم بر اهل حق، و آن هم در تکذیب روایت شان حجت و برهان قاطع گردد، و روایت همین ابن ابی حاتم بر حضرات اهل سنت در باب فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که موافقت با روایات بسیاری از اساطین محققین شان، و هم معاضد آنست روایات عدیده اهل حق حجت نگردد. [۱] الکشی: محمد بن عمر بن عبد العزیز أبو عمرو المتوفی حدود سنه (۳۴۰) هـ.

[۲] زرارة: بن أعین بن سنسن من أصحاب الباقر و الصادق و کاظم علیهم السلام توفی سنه (۱۵۰) هـ.

[۳] الثوری: سفیان بن سعید الکوفی المتوفی سنه (۱۶۱) هـ بالبصرة

«روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی»

اشاره

اما روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی نزول: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

[۱] در واقعه غدیر، پس در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» ذکر کرده، چنانچه ابن شهر آشوب [۲] طاب ثراه که جلالت فضل و علو مرتبه او از افادات ائمه سنی، کما لا یخفی علی ناظر «الوافی بالوفیات» [۳] للصفدی [۴]، و «البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة» [۵] للفیروزآبادی [۶]، و «بغیة الوعاة» [۷] للسیوطی، ظاهر است، و صفدی تصریح فرموده بآنکه او صدق للهجة بود.

در کتاب «المناقب» علی ما فی بحار الانوار گفته:

[الواحدی فی «اسباب نزول القرآن» بأسناده عن الاعمش [۸]، و ابی [۱] المائدة: ۶۷.

[۲] ابن شهر آشوب: محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی المتوفی سنه (۵۸۸).

[۳] الوافی بالوفیات ج ۴/۱۶۴.

[۴] الصفدی: خلیل بن ایبک بن عبد الله الادیب المورخ المتوفی بدمشق سنه (۷۶۴).

[۵] البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة: ۲۴۰.

[۶] الفيروز آبادی: مجد الدین محمد بن یعقوب المتوفی سنه (۸۱۷) هـ.

[۷] بغية الوعاة: ۷۷.

[۸] الاعمش: سليمان بن مهران الكوفي المتوفی سنه (۱۴۸) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۹۸

الجحاف [۱]، عن عطية [۲]، عن أبي سعيد الخدري.

و ابو بكر الشيرازی فيما نزل من القرآن في امير المؤمنين عليه السلام بالاسناد

عن ابن عباس.

و المرزبانی [۳] في كتابه عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

يوم غدیر خم في علی بن أبي طالب [۴]

ترجمه ابو بكر شیرازی

و ابو بكر شیرازی از اجله أثبات، و معتمدین ثقات، و حفاظ ماهرین، و حذاق بارعین است.

ذهبی در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[الشیرازی الحافظ الامام الجوال ابو بكر احمد بن عبد الرحمن بن موسى الفارسی، صاحب كتاب «اللقاب» سمع أبا القاسم الطبرانی،

باصبهان، و ابا بحر البربهاری [۵]، و طبقته ببغداد، و عبد الله بن عدی بجرجان، و محمد بن الحسن السراج [۶] بنیساوور، و عبد الله بن

عمر بن علك [۷]، بمرو، و سعید بن القاسم المطوعی [۸] [۱] ابو الجحاف: داود بن ابی عوف.

[۲] عطية: بن سعد العوفی التابعی الكوفی المتوفی سنه (۱۱۱) هـ.

[۳] المرزبانى: أبو عبد الله محمد بن عمران بن موسى الخراسانى البغدادى المتوفی سنه (۳۷۸) هـ.

[۴] بحار الانوار ج ۳۷/۱۵۵ عن المناقب لابن شهر آشوب.

[۵] ابو بحر البر بهاری: محمد بن الحسن بن كوثر المتوفی سنه (۳۶۲) هـ.

[۶] السراج: محمد بن الحسن بن احمد بن اسماعیل النيسابوری المتوفی سنه (۳۶۶) هـ.

[۷] ابن علك: أبو عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن علك المروزی الجوهری المتوفی سنه (۳۶۰) هـ.

[۸] سعید بن القاسم: بن العلاء أبو عمرو البرذعی المتوفی سنه (۳۶۲) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۹۹

بیلاد الترك، و محمد بن محمد بن صابر [۱] ببخاری، و سمع بالبصرة، و واسط، و شیراز، و عدة مدائن.

روی عنه محمد بن عيسى الهمدانی، و ابو مسلم بن عروہ، و حمید بن المأمون و آخرون.

قال شیرویه [۲]: نا عنه ابو الفرج البجلي قال: كان صدوقا حافظا يحسن هذا الشأن جيدا خرج من عندنا سنه أربع و اربعمائه الى شیراز

و اخبرت انه مات في سنه احدى عشرة و اربعمائه، و ذكره جعفر المستغفری [۳] فقال: كان يفهم و يحفظ [۴] الخ.

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و اربعمائه گفته:

[و فيها توفي ابو بكر الشيرازی احمد بن عبد الرحمن الحافظ مصنف «اللقاب».

كان احد من عنى بهذا الشأن، و اكثر الترحال في البلدان، و وصل الى بلاد الترك و سمع من الطبرانی و طبقته.

قال عبد الرحمن بن منده [۵]: مات في شوال [۶].

و يافعى در «مرآة الجنان» در سنه سبع و اربعمائه گفته: [۱] محمد بن محمد بن صابر: الموزن البخارى المتوفى سنه (۳۶۹) هـ.

[۲] شيرويه: ابو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمى المتوفى سنه (۵۰۹) هـ.

[۳] المستغفرى: الحافظ أبو العباس جعفر بن محمد النسفى المتوفى سنه (۴۳۲) هـ.

[۴] تذكرة الحفاظ ج ۳/۱۰۶۵.

[۵] ابن منده: ابو القاسم عبد الرحمن بن منده الحافظ الاصفهاني المتوفى سنه (۴۷۰) هـ.

[۶] العبر فى خبر من غير ج ۳/۹۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۰

[و فيها توفى الحافظ ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الشيرازى مصنف كتاب «اللقاب»] [۱].

و سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[الشيرازى صاحب «اللقاب» الامام الحافظ الجوال ابو بكر احمد بن عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن موسى الفارسى.

سمع الطبرانى و طبقته، و كان صدوقا حافظا يحسن هذا الشأن جيدا، مات سنه ۴۰۷.

قال جعفر المستغفرى: كان يفهم و يحفظ [۲] - الخ

«روایت ابن مردویه»

اشاره

اما روايت ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصفهاني نزول آيه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ

[۳] الآية در واقعه غدیر، پس آنفا از عبارت «در منشور» دریافتی [۴].

و نیز در «در منشور» گفته:

[و أخرج ابن مردويه عن ابن مسعود [۵]، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

ان عليا مولى المؤمنين [۱] مرآة الجنان ج ۳/۲۰.

[۲] طبقات الحفاظ: ۴۱۵.

[۳] المائدة: ۶۷.

[۴] الدر المنثور ج ۲/۲۹۸.

[۵] ابن مسعود: عبد الله بن مسعود الهذلى الصحابى المتوفى سنه (۳۲) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۱

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

[۱] [۱].

و ميرزا محمد بن معتمد خان هم نزول آيه كريمه را در واقعه غدیر از ابن مردويه نقل کرده، كما سيجى فيما بعد انشاء الله تعالى

[۲]

«جلالت ابن مردویه»

و عظمت و رفعت و جلال، و تبحر و تمهر، و نبالت و مهارت و براعت و کمال اعتماد و اعتبار، و نهایت فضل و نبل و اشتها، و کثرت اطلاع و طول باع ابن مردویه بر ممارسین فن رجال مخفی و محتجب نیست، أما بنابر ازاله أوهام و تنبیه ذاهلین عوام، نبذی از محامد سنی، و برخی از فضائل جلیه او مذکور می شود:

شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد ذهبی در «تذکره الحفاظ» [۱] الدر المنثور ج ۲/۲۹۸.

[۲] و نیز ابن مردویه علی ما نقل در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان نزول آیه یا أئیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک در حق آن حضرت آورده:

عن زید بن علی، قال: لما جاء جبرئیل علیه السّلام بأمر الولاية ضاق النبی صلی الله علیه و آله و سلم بذلك ذرعا، و قال: قومی حدیثو عهد بجاهلیته فزلت. و نیز ابن مردویه علی ما نقل عنه باسناد خود در کتاب مناقب روایت کرده:

عن زر، عن عبد الله قال: كنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله: یا أئیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک أن علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس - منه قدس سره.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۲

گفته:

[ابن مردویه الحافظ الثبت العلامة أبو بکر أحمد بن موسى بن مردويه الاصبهانی، صاحب التفسیر، و التاریخ، و غیر ذلك.

روی عن أبی سهل بن زیاد القطان [۱] و میمون بن اسحاق الخراسانی [۲]، و محمد بن عبد الله بن علم الصفار [۳]، و اسماعیل الخطیبی [۴]، و محمد بن علی بن دحیم الشیبانی [۵] و أحمد بن عبد الله بن دلیل، و اسحاق بن محمد بن علی الکوفی، و محمد بن أحمد بن علی الاسواری [۶]، و أحمد بن عیسی الخفاف، و أحمد بن محمد بن عاصم الکرانی [۷]، و طبقتهم. [۱] أبو سهل القطان: أحمد بن محمد بن عبد الله بن زیاد البغدادی المتوفی سنه (۳۵۰) هـ.

[۲] میمون بن اسحاق الخراسانی: صاحب العطاردی المتوفی سنه (۳۵۱) هـ.

[۳] الصفار: أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن علم مسند بغداد المتوفی سنه (۳۴۰) هـ.

[۴] الخطیبی: أبو محمد اسماعیل بن علی بن اسماعیل البغدادی المتوفی سنه (۳۵۰) هـ.

[۵] الشیبانی: أبو جعفر محمد بن علی بن دحیم الکوفی المتوفی سنه (۳۵۱) هـ.

[۶] الاسواری: محمد بن أحمد بن محمد بن علی بن سابور الاصبهانی المتوفی سنه (۳۴۲) هـ.

[۷] الکرانی (بالراء المشدده) أبو علی أحمد بن محمد بن عاصم المحدث المتوفی سنه (۳۳۹) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۳

و روی عنه أبو القاسم عبد الرحمن بن منده، و أخوه عبد الوهاب [۱]، و أبو الخیر محمد بن أحمد بن درا [۲]، و أبو منصور محمد بن شکرویه [۳]، و أبو بکر محمد ابن الحسن بن محمد بن سلیم [۴]، و أبو عبد الله الثقفی [۵]، و أبو مطیع محمد بن عبد الواحد المصری [۶]، و خلق کثیر.

و عمل المستخرج علی «صحیح البخاری»، و کان قیما بمعرفه هذا الشأن بصیرا بالرجال، طویل الباع، ملیح التصانیف.

ولد سنه ۳۲۳ و مات لست بقین من رمضان سنه ۴۱۰، یقع عوالیه فی الثقفیات و غیرها [۷] - الخ. [۱] ابن منده: عبد الوهاب بن الحافظ محمد بن اسحاق أبو عمر و الاصبهانی المتوفی سنه (۴۷۵).

[۲] ابن درا: أبو الخیر محمد بن أحمد بن عبد الله بن درا الاصبهانی المتوفی سنه (۴۸۲) هـ.

[۳] أبو منصور: القاضی محمد بن أحمد بن علی بن شکرویه الاصفهانی المتوفی سنه (۴۸۲) هـ.

[۴] أبو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم القاضی المقرئ الاصبهانی کان حیا فی سنه (۴۸۴) هـ.

[۵] أبو عبد الله الثقفی: الحافظ القاسم بن الفضل بن أحمد الاصبهانی المتوفی سنه (۴۸۹) هـ.

[۶] أبو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصحاف المتوفی سنه (۴۹۷) هـ.

[۷] تذکره الحفاظ ج ۳/۱۰۵۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۰۴

از این عبارت واضحست که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقت است، و از اکابر و اعظم شیوخ محدثین مثل أبی سهل بن زیاد و دیگر اکابر نقاد روایت می کند، و أجله أساطین سنیه مثل عبد الرحمن ابن منده، و غیر او خلق کثیر و جم غفیر از او روایت می کنند، یعنی معالم دینی و آثار نبویه از او فرا می گیرند، و او قیم بود بمعرفت این شأن، و بصیر برجال، و طویل الباع، و ملیح التصانیف، و ناهیک بواحدۀ من هذه المحامد الزاهرة و المدائح الفاخرة، فکیف إذا اجتمعت و اتسقت و اینعت دوحۀ مناقبه و بسقت. و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در سنه عشر و اربعمائه گفته:

[فیها توفی أحمد بن موسی بن مردویه أبو بکر الحافظ الاصبهانی، صاحب التفسیر و التاریخ و التصانیف، لست بقین من رمضان، و قد قارب التسعين، سمع باصبهان، و العراق. و روی عن أبی سهل بن زیاد القطان و طبقته [۱].

و نیز ذهبی در «عبر» گفته:

[أبو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصحاف الناسخ عاش بضعا و تسعين سنه، و انتهى إليه علو الاسناد باصبهان.

روی عن أبی بکر بن مردویه و النقاش [۲]، و ابن عقیل الباوردی [۳]، و طائفة [۴]. [۱] العبر فی خبر من غیر ج ۳/۱۰۲ ط الکویت.

[۲] النقاش: أبو سعید محمد بن علی بن عمرو بن مهدی الحافظ الاصبهانی المتوفی سنه (۴۱۴) هـ.

[۳] الباوردی: أبو محمد عبد الله بن محمد بن عقیل نزیل أصبهان توفی بعد سنه (۴۱۰).

[۴] العبر فی خبر من غیر ج ۳/۳۴۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۰۵

از این عبارت واضحست که أبو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی که جلالت و عظمت او از فقره: [و انتهى إليه علو الاسناد باصبهان لمعان ظهور دارد، از ابن مردویه روایت کرده.

و نیز از عبارت «تذکره الحفاظ» ذهبی دریافتی که أبو القاسم عبد الرحمن ابن منده، و أخ او عبد الوهاب، و أبو الخیر محمد بن أحمد، و أبو منصور محمد بن شکرویه، و أبو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم، و أبو عبد الله ثقفی، و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند، و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه، دلیل وثوق و جلالت و عدالت مروی عنه می باشد، کما سبق.

و محمد بن أبی بکر المعروف بابن قیم [۱] الجوزیه الحنبلی در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته:

[هذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالته و فخامته و عظمته علی انه قد خرج من مشکاة النبوة لا يعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیره بن عبد الرحمن المدنی [۲]، رواه عنه ابراهیم بن ضمرة الزبیری، و هما من كبار أهل المدينة ثقتان یحتج بهما فی «الصحيح» احتج بهما امام الحدیث محمد بن اسماعیل البخاری، رواه أئمة السنه فی کتبهم، و تلقوه بالقبول، و قابلوه بالتسلیم و الانقیاد، و لم یطعن أحد منهم فیهِ، و لا فی أحد من رواه. [۱] ابن قیم الحنبلی: محمد بن أبی بکر بن آیوب الدمشقی المتوفی سنه (۷۵۱) هـ.

[۲] عبد الرحمن المدنی: بن المغیره بن عبد الرحمن بن عبد الله بن خالد ابن حکیم بن حزام الاسدی.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۰۶

فمن رواه الامام أبو عبد الرحمن عبد الله [۱] بن أحمد بن حنبل في «مسند» أبيه و في كتاب «السنة» و قال: كتب الى ابراهيم بن ضمره بن محمد بن ضمره ابن مصعب بن الزبير الزبيري: كتبت إليك بهذا الحديث و قد عرفته و سمعته على ما كتبت به إليك، فحدث به عنى.

و منهم الفاضل الجليل أبو بكر أحمد بن عمرو بن أبي عاصم النبيل [۲] في كتاب «السنة» له.
و منهم الحافظ أبو أحمد محمد بن أحمد بن ابراهيم بن سليمان العسال [۳] في كتاب «المعرفة».
و منهم حافظ زمانه و محدث أو انه أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني في كثير من كتبه.
و منهم الحافظ أبو محمد عبد الله بن محمد بن حيان أبو الشيخ الاصبهاني في كتاب «السنة».
و منهم الحافظ ابن الحافظ أبو عبد الله محمد بن اسحاق [۴] بن محمد بن يحيى بن منده حافظ أصبهان.
و منهم الحافظ أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه. [۱] أبو عبد الرحمن عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل الحافظ المتوفى سنة (۲۹۰) هـ.

[۲] ابن أبي عاصم النبيل: أبو بكر أحمد بن عمرو بن الضحاک الحافظ البصري المتوفى سنة (۲۸۷) هـ.

[۳] أبو أحمد العسال: محمد بن أحمد بن ابراهيم قاضى أصبهان المتوفى سنة (۳۴۹) هـ.

[۴] ابن منده: الحافظ أبو عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده الاصبهاني المتوفى سنة (۳۹۵).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۷

و منهم حافظ عصره أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهاني و جماعة من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم [۱].
از این عبارت كالشمس فی كبد السماء منجلی است كه ابن مردويه از كبار ائمه سنت، و اجله شیوخ ملت، و امثال حفاظ آثار، و افاحم خدام اخبار است، كه ابن القيم بروایت او این حدیث را در كتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین، احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از «مشكاه نبوت» می نماید.
و حسبك هذا دلالة على كمال الاعتماد و الوثوق و غاية الاعتبار و القبول.
و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن مردويه الحافظ الكبير العلامة ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني، صاحب التفسير، و التاريخ، و المستخرج على البخارى.

سمع ابا سهل بن زياد القطان، و خلقا، و كان قيما بهذا الشأن، بصيرا بالرجال طويل الباع، مليح التصانيف.

ولد سنة ۳۲۳ و مات لست بقين من رمضان سنة ۴۱۰ [۲].

از این عبارت توان دانست كه ابن مردويه حافظ كبير، و علامه جليل، و صاحب تصانيف عديده، مثل تفسير و تاريخ، و مستخرج و قيم بشأن حدیث و بصیر برجال و صاحب كمال و طويل الباع و كثير الاطلاع است.

و محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقاني [۳] المالكي المصري در [۱] زاد المعاد فی هدى خير العباد ج ۳/۵۶.

[۲] طبقات الحفاظ: ۴۱۲.

[۳] الزرقاني: محمد بن عبد الباقي بن يوسف المصري المالكي المتوفى سنة (۱۱۲۲) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۰۸

«شرح مواهب لدنيه» گفته:

[ابو بكر الحافظ احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني الثبت العلامة.

ولد سنة ثلث و عشرين و ثلاثمائة، و صنف التاريخ، و التفسير، و المسند، و المستخرج على البخارى، و كان قيما بهذا الشأن، بصيرا

بالرجال، طویل الباع ملیح التصنيف، مات لست بقین من رمضان سنه عشر و اربعمائه.

قال الحافظ ابن ناصر [۱] فی مشتبہ النسبة: مردویه (بفتح المیم) و حکى ابن نقطه کسرھا عن بعض الاصبهانیین و الرءء ساکنه و الدال المهملة مضمومه و الواو ساکنه و المثناة من تحت مفتوحة تليها هاء [۲] - انتهى.

از این عبارت کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار است که این مردویه حافظ ثبت، علامه و صاحب تاریخ و تفسیر و مستخرج، و قیم بشأن حدیث، و بصیر برجال و طویل الباع و ملیح التصنيف است.

و سابقا شنیدی [۳] که ابو نصر تاج الدین عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی ابن علی بن تمام السبکی در «طبقات شافعیه کبری» گفته:

[فأین اهل عصرنا من حفاظ هذه الشریعة أبی بکر الصدیق، و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین، و علی المرتضی، و الزبیر، و طلحه، و سعد، و عبد الرحمن بن عوف، و أبی عبيدة بن الجراح، و ابن مسعود، و أبی بن کعب، و سعد بن معاذ، و بلال بن رباح، و زید بن ثابت، و عائشة، و أبی هريرة، و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن عمر، و ابن عباس، و أبی موسى الاشعري، و من طبقه اخرى من التابعین] [۱] ابن ناصر: الحافظ شمس الدین محمد بن أبی بکر بن عبد الله الدمشقی الشافعی المتوفى سنه (۸۴۲) هـ.

[۲] شرح المواهب اللدنیة ج ۱/۶۸.

[۳] عقبات الانوار ج ۱/۱۱۲ ط قم مطبعة سيد الشهداء علیه السلام.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۰۹

[اویس القرنی .

الی ان قال:

[اخری و أبی عبد الله بن منده، و أبی عبد الله [۱] الحسین بن احمد بن بکیر، و أبی عبد الله الحاکم [۲]، و عبد الغنی بن سعید الازدی [۳]، و أبی بکر بن مردویه، و أبی عبد الله محمد بن احمد غنجار [۴]، و أبی بکر البرقانی [۵]، و أبی حازم العبدوی [۶] و حمزة السهمی [۷]، و أبی نعیم الاصبهانی .

الی ان قال:

[فهؤلاء مهرة هذا الفن، و قد أغفلنا كثيرا من الائمة، و أهملنا عددا صالحا من المحدثین، و انما ذکرنا من ذکرناه لنبه بهم علی من عداهم، ثم افضى الامر [۱] ابو عبد الله الحسین بن احمد بن عبد الله بن بکیر الحافظ البغدادی الصیرفی المتوفى سنه (۳۸۸).

[۲] الحاکم: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ النیسابوری المعروف بابن البیع المتوفى سنه (۴۰۵) هـ.

[۳] عبد الغنی بن سعید بن علی الحافظ النسابة أبو محمد الازدی المصری المتوفى سنه (۴۰۹) هـ.

[۴] غنجار الحافظ: محمد بن أحمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری المتوفى سنه (۴۱۲) هـ.

[۵] أبو بکر البرقانی: الحافظ أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الخوارزمی الشافعی المتوفى سنه (۴۲۵) هـ.

[۶] أبو حازم العبدوی: عمر بن أحمد بن ابراهیم بن عبدویه النیسابوری المتوفى سنه (۴۱۷) هـ.

[۷] السهمی: أبو القاسم حمزة بن یوسف الجرجانی المتوفى سنه (۴۲۷) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۱۰

الی طی بساط الاسانید رأسا، و عد الاکثار منها جهالة و وسواسا].

از ملاحظه این عبارت بچند وجه جلالت و عظمت و علو قدر و سمو فخر ابن مردویه ظاهر است:

اول آنکه: از آن واضحست که ابن مردویه مثل دیگر حضرات که سبکی، اسمای متبر که شان در این عبارت ذکر کرده، از اهل عصر او نهایت بالاتر و بلند، و فائق تر و سابقتر در جلالت و عظمت و حفظ و اتقان بودند، و اهل عصر سبکی بپایه و مایه شان هرگز

نمی‌رسند، و انی ذلک و این، فان ادعاء مساواتهم له فضلا عن تفضيلهم کذب بلامین.

دوم آنکه: از آن ظاهر است که ابن مردویه از حفاظ شریعت مقدسه بوده.

سوم آنکه: از آن واضحست که ابن مردویه از طبقه جلیله ابو عبد الله ابن منده، و ابی عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر، و ابی عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید الازدی، و ابی عبد الله محمد بن احمد غنجار، و ابی بکر البرقانی، و ابی حازم العبدوی، و حمزه السهمی، و ابی نعیم الاصبهانی بوده، و ظاهر است که این حضرات از اساطین دین، و ائمه متقدین، و مشایخ مقبولین، و اسلاف معظمین سنیه‌اند.

چهارم آنکه: از قول او: [فهؤلاء مهرة هذا الفن هویدا است که ابن مردویه مثل دیگر حضرات مذکورین از مهره فن حدیث، و حذاق ابن علم شریف است، و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می‌نازد.

پنجم آنکه: از آن ظاهر است که ابن مردویه مثل دیگر حضرات مذکورین بالاتر است از بسیاری از ائمه سنیه، که سبکی اغفال ذکرشان کرده،

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۱۱

و می‌باید که آدمی بذکر ابن مردویه و دیگران، تنبه بر دیگران حاصل سازد.

ششم آنکه: از این عبارت در کمال وضوح و ظهور لائح است که ابن مردویه در صفت جمیله حفظ شریعت، و مدیحت جلیله مهارت در فن حدیث، مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابه مکرمین داشته، و علم مساهمت شان، و لو بعد عدة طبقات، برافراخته.

و حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی در «انساب» بترجمه حمزه [۱] بن الحسین المؤدب الاصبهانی گفته: [روی عنه ابو بکر بن مردویه الحافظ]. [۲] و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر [۳] در تاریخ خود، در ذکر حدیث طیر گفته: [وقد جمع الناس فی هذا الحديث مصنفات مفردة، و منهم أبو بکر بن مردویه الحافظ، و أبو طاهر محمد بن أحمد بن حمدان [۴]، فیما رواه شيخنا الذهبي [۵].

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی الجلبی در «کشف الظنون» گفته:

[تفسیر ابن مردویه هو الحافظ أبو بکر أحمد بن موسى الاصبهانی المتوفى سنة عشرة و أربعمائه] [۶]. [۱] حمزه الاصبهانی: بن الحسین ابو عبد الله المتوفى قبل سنة (۳۶۰) هـ.

[۲] الانساب للسمعانی ج ۱/۱۷۵.

[۳] ابن کثیر: اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی المتوفى سنة (۷۷۴) هـ.

[۴] أبو طاهر: محمد بن احمد بن علی بن حمدان الحافظ الخراسانی المتوفى سنة (۴۴۱) هـ.

[۵] تاریخ ابن کثیر ج ۷/۳۵۳.

[۶] کشف الظنون ج ۱/۴۳۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۱۱۲

از این عبارت ظاهر است که سمعانی، و ابن کثیر، و کاتب چلبی ابن مردویه را بلقب حافظ ستوده‌اند، و جلالت شأن لقب حافظ، بر واقفین اصطلاحات فن رجال و درایت مخفی نیست.

نور الدین علی بن سلطان محمد القاری [۱] در «جمع الوسائل فی شرح الشمائل» گفته:

[الحافظ- المراد به حافظ الحدیث، لا القرآن، کذا ذکره میرک، و یحتمل انه کان حافظا للکتاب و السنة، ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة ألف حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدی الراغب فيه، و المحدث و الشیخ و الامام هو الاستاذ

الکامل، و الحجّة من أحاط علمه بثلاثمائة ألف حديث متنا و اسنادا و أحوال رواته جرحا و تعدیلا و تاریخا، و الحاكم هو الذى أحاط علمه بجميع الاحاديث المروية كذلك.

و قال الجوزقى [۲]: الراوى ناقل الحديث بالاسناد، و المحدث من تحمل روايته و اعتنى بدرايته، و الحافظ من روى ما يصل إليه و وعى ما يحتاج لديه [۳].

از این عبارت واضحست که در اصطلاح محدثین حافظ کسی است که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حدیث را از روی متن و اسناد.

و سابقا [۴] دانستی که شیخ أبو المواهب [۵] عبد الوهاب بن احمد الشعراوى [۱] على القارى: بن سلطان محمد الهروى الحنفى المتوفى سنة (۱۰۱۴) هـ.

[۲] الجوزقى: محمد بن عبد الله بن محمد بن زكريا الشيبانى الحافظ النيسابورى المتوفى سنة (۳۸۸) هـ.

[۳] جمع الوسائل فى شرح الشمائل: ۷.

[۴] عِبَقَاتُ الْانْوَارِ ج ۱/۷۳ ط مطبعة سيد الشهداء عليه السلام بقم.

[۵] ابو المواهب: عبد الوهاب بن احمد بن على الشافعى المتوفى سنة (۹۷۳) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فى اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۱۳

که از اجله مشایخ اجازه شاهصاحب [۱] است، و در ما بعد محامد و فضائل او خواهی شنید، در کتاب «لواقح الانوار فى طبقات السادة الاخيار» که سه تا نسخه عتیقه آن که یکی از آن محشى است بخط میرزا محمد ابن معتمد خان بدخشی و چهارمین نسخه مطبوعه مصر بعنایت پروردگار نزد این خاکسار موجود، بترجمه جلال الدین سیوطی گفته:

[و كان الحافظ ابن حجر يقول: الشروط التى إذا اجتمعت فى الانسان سمي حافظا هي: الشهرة بالطلب، و الاخذ من افواه الرجال، و المعرفة بالجرح و التعديل لطبقات الرواة و مراتبهم، و تمييز الصحيح من السقيم، حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره، مع استحفاظ الكثير من المتون، فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ] [۲].

پس بنابر این عبارت، ظاهر است که ابن مردویه از اکابر مشهورین بطلب و اخذ از افواه رجال، و معرفت بجرح و تعديل طبقات روات و مراتب شان، و تمييز صحيح از سقيم بوده، و مستحضرات او در این باب زائد از غیر مستحضرات او بوده. و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

[الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر فى فن الحديث، بخلاف المحدث [۳].

حسب این عبارت هم ظاهر است که ابن مردویه از اکابر ماهرین در [۱] شاهصاحب: عبد العزيز بن احمد دهلوى صاحب «التحفة» توفى سنة (۱۲۳۹) هـ.

[۲] لواقح الانوار شعراوى: ۱۹۹- الباب الاول من القسم الثالث.

[۳] تراجم الحفاظ: ۲۱۷ حرف الحاء المهملة من النسب و الالقاب.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فى اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۱۴

فن حديث بوده، و مرتبه او از أجله محدثین هم در گذشته.

و شمس الدین محمد بن محمد الجزرى [۱] در «حصن حصین» گفته:

[اما بعد حمد الله الذى جعل الدعاء لرد القضاء و الصلوة و السلام على سيد الانبياء و على آله و صحبه الاتقياء و الاصفياء، فان هذا الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين، و سلاح المؤمنين من خزائن النبى الامين، و الهيكل العظيم من قول الرسول الكريم، و الحرز المكنون من لفظ المعصوم المأمون، بذلت فيه النصيحة، و اخرجته من الاحاديث الصحيحة، ابرزته عدة عند كل شدة، و جردته جنة

تقی من شر الناس و الجنة، تحصنت به فيما دهم من المصيبة، و اعتصمت من كل ظالم بما حوى من السهام المصيبة، و قلت:

ألا قولوا لشخص قد تقوى على ضعفى و لا يخشى رقيه

خبأت له سهاماً فى الليالى و أرجو أن تكون له مصيبة

اسأل الله العظيم أن ينفع به، و أن يفرج عن كل مسلم بسببه، على انه مع اقتصاره و اختصار اختصاره لم يدع حديثاً صحيحاً فى بابه الا استحضره و أتى به و لما اكملت ترتيبه و تهذيبه طلبنى عدو لا يمكن أن يدفعه الا الله تعالى، فهربت منه مختفياً، و تحصنت بهذا الحصن، فرأيت سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم أنا جالس على يساره، و كانه صلى الله عليه و سلم يقول: ما تريد؟ فقلت له يا رسول الله: ادع الله لى و للمسلمين، فرفع صلى الله عليه و سلم يديه الكريمتين، و انا انظر إليهما، فدعا، ثم مسح بهما وجهه الكريم، و كان ذلك ليلة الخميس، فهرب العدو ليلة الاحد، و فرج الله عنى و عن المسلمين ببركة ما فى هذا الكتاب عنه صلى الله عليه و سلم.

و قد رمزت للكتب التى خرجت منها هذه الاحاديث بحروف تدل على ذلك [١] الجزرى: شمس الدين أبو الخير محمد بن محمد المتوفى سنة (٨٣٣) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٩، ص: ١١٥

سلكت فيها اخصر المسالك، فجعلت علامة «صحيح البخارى» (خ) و «مسلم» [١] (م) و «سنن أبى داود» [٢]، (د) و الترمذى [٣]، (ت) و النسائى [٤]، (س) و ابن ماجه القزوينى [٥] (ق) و هذه الاربعة (ع) و هذه الستة (ع) و صحيح ابن حبان [٦] (ح) و صحيح المستدرک (مس) و أبى عوانة [٧] (عو) و ابن خزيمة [٨] (مه) و الموطا (طا) و سنن الدارقطنى [٩] (قط) و مصنف ابن أبى شيبة [١٠] (مص) و مسند الامام احمد (أ) و البزار [١١] (ر) و أبى يعلى الموصلى [١٢] (ص). و الدارمى [١٣] (مى)، و معجم الطبرانى الكبير (ط) و الاوسط (طس) و الصغير (صط)، و الدعاء له (طب)، و لابن مردويه [١] مسلم: بن الحجاج النيسابورى المتوفى سنة (٢٦١) هـ. [٢] أبو داود: سليمان بن الاشعث الحافظ السجستانى المتوفى سنة (٢٧٥) هـ.

[٣] الترمذى: محمد بن عيسى المتوفى سنة (٢٧٩) هـ.

[٤] النسائى: أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب المتوفى سنة (٣٠٣) هـ.

[٥] ابن ماجه القزوينى: محمد بن يزيد الحافظ المتوفى سنة (٢٨٣) هـ.

[٦] ابن حبان: محمد أبو حاتم البستى المورخ المتوفى سنة (٣٥٤) هـ.

[٧] أبو عوانة: الوضاح بن خالد الشكرى الواسطى البزاز المتوفى سنة (١٧٦) هـ.

[٨] ابن خزيمة: محمد بن اسحاق بن خزيمة النيسابورى المتوفى سنة (٣١١) هـ.

[٩] الدارقطنى: أبو الحسن على بن عمر المتوفى سنة (٣٨٥) هـ.

[١٠] ابن أبى شيبة: الحافظ عثمان بن محمد المتوفى سنة (٢٣٩) هـ.

[١١] البزار: الحافظ أحمد بن عمرو البصرى المتوفى سنة (٢٩٢) هـ.

[١٢] أبو يعلى الموصلى: الحافظ احمد بن على المتوفى سنة (٣٠٧) هـ.

[١٣] الدارمى: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الحافظ المتوفى سنة (٢٥٥) هـ.

«روایت ثعلبى نيسابورى»

اما روايت ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى النيسابورى نزول: يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

– الآیة– در واقعه غدیر، پس در تفسیر او مسمی «بالكشف و البیان عن علوم القرآن»، که نسخه عتیقه آن بخط عرب مزین باجازات علماء اعیان، نزد این کثیر العصیان بعنایت رب منان موجود است و در تفسیر این آیه مذکور است:

[قال أبو جعفر محمد بن علی معناه بَلَّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

فی فضل علی بن ابی طالب، فلما نزلت هذه الآیة أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» أخبرنا أبو القاسم يعقوب بن أحمد ابن السرى، أنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد [۱]، نا أبو مسلم ابراهيم بن [۱] محمد بن عبد الله بن محمد بن اشته أبو بكر الاصفهانی المتوفى سنة (۳۶۰) أو قبلها. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۱۸

عبد الله الكجی [۱]، نا حجاج بن منهال [۲]، نا حماد [۳]، عن علی بن زید [۴]، عن عدی بن ثابت [۵]، عن البراء [۶]، قال: لما نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى حجة الوداع كنا بغدير خم فنأدى ان الصلوة جامعة و كسح للنبي صلى الله عليه وسلم تحت شجرتين، فأخذ بيد علی، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى يا رسول الله قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، قال: «هذا مولى من أنا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

قال: فلقیه عمر، فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة.

أخبرنى أبو محمد عبد الله بن محمد القائنى، نا أبو الحسين محمد بن عثمان النصيبى [۷]، نا أبو بكر محمد بن الحسن السيبى، نا على بن محمد الدهان و الحسين بن ابراهيم الجصاص، نا حسين بن حكم، نا حسن بن حسين، عن [۱] أبو مسلم الكجى: ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز البصرى المتوفى سنة (۲۹۲) هـ. [۲] حجاج بن منهال: أبو محمد الانماطى البصرى المتوفى سنة (۲۱۷) هـ. [۳] حماد: بن سلمة بن دينار الحافظ البصرى المتوفى سنة (۱۶۷) هـ. [۴] على بن زید: بن أبى مليكة زهير بن عبد الله بن جدعان أبو الحسن البصرى المتوفى سنة (۱۲۹) هـ. [۵] عدی بن ثابت: الانصارى الكوفى المتوفى سنة (۱۱۶) هـ. [۶] البراء: بن عازب بن الحارث الخزرجى الصحابى المتوفى سنة (۷۱) هـ. [۷] أبو الحسين محمد بن عثمان القاضى النصيبى البغدادى المتوفى سنة (۴۰۶) هـ. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۱۹

حَبان [۱]، عن الكلبي، عن أبى صالح [۲]، عن ابن عباس فى قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الآیة، قال: نزلت فى على أمر النبى صلى الله عليه وسلم أن يبلغ فيه، فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علی فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه .

و وثاقت و دیانت، و صلاح و امانت، و جلالت و نبالت، و سمو منزلت و علو مرتبت، و عظمت و ریاست، و توحید و براءت و امامت ثعلبی در منهج أول بجواب شبهات مخاطب بر آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

بتفصیل مبین شده، و باز در دلیل ششم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت، انشاء الله تعالى مذکور خواهد شد، و از زبان بلاغت ترجمان والد ماجد شاهصاحب هم محامد عظیمه، و مناقب فخریه ثعلبی که بعد ملاحظه آن أتباع و أشیاعشان را مجال دم زدن و گردن کبر دراز کردن باقی نماند بگوش تو خواهد رسید.

و از خطبه تفسیر ثعلبی، کما ستطلع علیه فیما بعد انشاء الله تعالى ظاهر است که ثعلبی حق را از باطل، و مفضول را از فاضل، و صحیح را از سقیم، و حدیث را از قدیم، و بدعت را از سنت، و حجت را از شبهت باز شناخته، و از اهل بدع و أهواء، که معوجه المسالك و الآراء اند، مجانبت گزیده، و مخالطت ایشان را نه پسندیده، و تورع از اقتداء بافعال و اقوالشان ورزیده، و نیز براه کسانی که خلط أباطیل مبتدعین بأقاویل سلف صالحین کرده اند، و جمع در میان تمره و بعره، و لو عثره و غفله، [۱] حَبان: بن علی العنزى الفقيه الكوفى المتوفى سنة (۱۷۱) هـ.

[۲] أبو صالح: ذكوان مولى جريره بنت الحارث الغطفانى توفى سنة (۱۰۱) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۲۰

لا عقدا و نية كرده‌اند، مثل قفال [۱] و ابی حامد مقری، اگر چه فقهای کبار و علمای اخیار بودند، لیکن تفسیر حرفه‌شان نه بود، و نه علم تأویل صنعت شان، نرفته، و هم طریقه کسانی که اقتصار بر روایت و نقل آغاز نهاده، و درایت و نقد را ترک داده‌اند، مثل اسحاق بن ابراهیم حنظلی [۲] و ابراهیم بن اسحاق انماطی [۳]، که از افاحم ائمه جلیل الشأن و أعظم ثقات اعیان‌اند، راضی نشده، یعنی نقد و تحقیق و تمیز و تحدیق بعمل آورده، و صرف بر بیع دوا اکتفا نکرده، بلکه طب و علاج و تفریق در استقامت و اعوجاج پیش نظر داشته، و نیز بصنیع کسانی که اسناد را که رکن و عماد است، پیش نهاد خاطر نداشته‌اند، و بنقل از صحف و دفاتر، و جریان علی هوس الخواطر همت گماشته، و از ذکر غث و ثمین و واهی و متین اعراض نکرده، خود را از عداد علما بدر ساخته‌اند، راضی نشده، و صیانت این کتاب از ذکرشان نموده، و قراءت و علم سنتی است که اخذ می‌کنند آن را أصاغر از اکابر، و اگر اسناد نمی‌بود، هر آینه می‌گفت هر کس آنچه می‌خواست، و این تفسیر او کتابیست شامل کامل و مهذب ملخص مفهوم منظوم، که استخراج کرده آن را از قریب صد کتاب مسموعات، علاوه بر أجزاء و تعلیقات، و نسق کرده آن را بأبلغ مقدور خود از ایجاز و ترتیب، و تلفیق نموده آن را بغایت فحوص و تنقیب و آن جامع محاسن خصال تصنیف و تألیفست. [۱] القفال: محمد بن علی بن اسماعیل الشافعی الشاشی المتوفی سنه (۳۶۵) هـ.

[۲] اسحاق بن ابراهیم: بن مخلد الحنظلی المروزی المتوفی سنه (۲۳۸) هـ.

[۳] الانماطی: ابراهیم بن اسحاق النیسابوری المتوفی سنه (۳۰۳) هـ.

«روایت ابو نعیم اصفهانی»

اما روایت حافظ ابو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی، نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر، پس در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» که فاضل رشید [۱] ذکر آن نقلا عن الشيخ علی المتخلص بحزین [۲] در «ایضاح لطافه المقال» نموده، علی ما نقل عنه بأسناد خود آورده:

[عن علی بن عامر، عن أبی الجحاف و الاعمش، عن عطیة قال: نزلت هذه الآية علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی علی بن أبی طالب: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ].

و مثل این روایت را حاجی عبد الوهاب بن محمد [۳] که از اکابر علمای سنی است، نیز از ابو نعیم نقل کرده، کما سیجیء. و بر مهره متبیین واضح و عیانست که ابو نعیم از علمای جلیل الشأن و محدثین اعیان و معتمدین ارکان و حذاق این شأن، و متمهرین ثقات و متبحرین اثبات، و أساطین معظمین و کبار منقذین و أجله محققین، و أعظم مستندین و أفاحم معتبرین، و أمائل مشهورین، و نحاریر معروفین است. [۱] فاضل رشید: خان دهلوی تلمیذ شاه‌صاحب و مؤلف ایضاح لطافه المقال.

[۲] حزین: محمد علی بن أبی طالب اللاهیجی المتوفی سنه (۱۱۸۰) أو (۱۱۸۱) هـ.

[۳] الحاج عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین أحمد البخاری المتوفی سنه (۹۳۲) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۲۲

ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[الحافظ ابو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور.

صاحب کتاب «حلیة الاولیاء»، کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات.

اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به.

و كتاب «الحلیة» من أحسن الكتب، و له كتاب «تاریخ اصبهان» نقلت منه ترجمة والده عبد الله، نسبة على هذه الصورة، و ذكر أن جده مهران أسلم اشارة الى انه اول من اسلم من اجداده، و انه مولى عبد الله [۱] بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب رضى الله عنهم، و سیأتی ذکر عبد الله بن معاوية انشاء الله تعالى.

و ذکر ان والده توفی فی رجب سنه خمس و ستین و ثلاثمائه، و دفن عند جده من قبل امه.

ولد فی رجب سنه ست و ثلاثمائه، و قیل: اربع و ثلاثین.

و توفی فی صفر و قیل: یوم الاثنين الحادی و العشرين من المحرم سنه ثلاثین و اربعمائه باصبهان، رحمه الله تعالى [۲].

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران ابو نعيم الحافظ [۱] عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب من شجعان الطالبیین و اجوادهم و شعرائهم مات أو قتل فی سجن أبی مسلم الخراسانی فی هراء سنه (۱۳۱) هـ.

[۲] وفيات الأعیان ج ۱/۲۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۲۳

سبط محمد بن يوسف بن البناء الاصبهانی [۱]، تاج المحدثین، و أحد اعلام الدین، له العلو فی الروایة و الحفظ و الفهم و الدراية، و كانت الرحال تشد إليه، أملی فی فنون الحديث كتبها سارت فی البلاد و انتفع بها العباد، و امتدت ایامه حتی الحق الاحفاد بالاجداد و تفرد بعلو الاسناد.

الى ان قال:

[و كان ابو نعيم اماما فی العلم و الزهد و الديانة.

و صنف مصنفات كثيرة منها: «حلیة الاولیاء» و «المستخرج علی الصحیحین» ذکر فیها احادیث ساوی فیها البخاری و مسلما، و احادیث علا علیهما فیها كأنهما سمعاها منه، و ذکر فیها حدیثا كأن البخاری و مسلما سمعاها ممن سمعه منه، و «دلائل النبوة» و «معرفة الصحابة» و «تاریخ» بلده، و «فضائل الجنة» و «صفة الجنة» و كثيرا من المصنفات الصغار، و بقى اربعة عشر سنه بلا نظیر، لا یوجد شرقا و لا غربا أعلى اسنادا منه و لا أحفظ و لما كتب كتاب «الحلیة» الى نيسابور بیع بأربع مائه دینار [۲] - الخ.

و محمد بن عبد الله الخطیب [۳] در «رجال مشكاة المصابیح» که در آخر آن تصریح کرده به اینکه عرض کرده آن را بر شیخ خود حسین بن [۱] محمد بن يوسف بن البناء: ابو عبيد الله الاصفهانی المتوفی سنه (۲۸۶).

[۲] الوافی بالوفیات ج ۷/۸۱.

[۳] الخطیب: محمد بن عبد الله ولی الدین التبریزی العمری المتوفی بعد سنه (۷۳۷) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۲۴

عبد الله بن محمد الطیبی [۱]، پس استحسان کرده آن را، چنانچه استحسان نموده «مشكاة» را، و استجاده نمود آن را، چنانچه استجاده نمود «مشكاة» را، گفته:

[أبو نعيم الاصفهانی هو أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهانی .

صاحب «الحلیة»، هو من مشايخ الحديث الثقات، المعمول بحديثهم، المرجوع الى قولهم، كبير القدر.

ولد سنه أربع و ثلاثین و ثلاثمائه. و مات فی صفر سنه ثلاثین و اربعمائه باصفهان، و له من العمر ست و تسعون سنه، رحمه الله تعالى

[۲]

«روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی»

اشاره

اما روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی، نزول آیه: یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ در واقعه غدیر:

پس حقیر در زمان سابق نسبت آن به «اسباب النزول» واحدی در کتاب «مطالب السؤل» محمد بن طلحه شافعی و «فصول مهمه» ابن الطیبی: الحسین بن عبد الله بن محمد شرف الدین المتوفی سنه (۷۴۳) - و هو فی کشف الظنون ج ۱/۷۲۰ «الحسن بن محمد بن عبد الله» و کذا فی شذرات الذهب ج ۶/۱۳۷ و بغیة الوعاة: ۲۲۸ - و علق مصحح الدرر الكامنة کما نبه علیه فی ذیل «الاعلام» ج ۲/۲۸۰ ان الطیبی سمی نفسه فی اول «شرح المشکاة» الحسین بن عبد الله بن محمد ...

[۲] الاکمال فی أسماء الرجال ط مع المشکاة ج ۳/۸۰۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲۵

الصباغ و غیر آن دیده بودم، و از عنایات و أطفاف غیبیه الهیه راجی بودم که اصل کتاب «اسباب النزول»، که ممدوح اکابر فحول است، بدست آید که بنظر خود هم در آن ملاحظه کنم، تا آنکه بتأییدات ربانیه و عنایات رحمانیه یک نسخه آن بخط عرب از «حدیده» وقت رجوع از حج خریدم، و بیک نسخه آن بعد رسیدن بلکهنو و رسیدم، و لله الحمد و المنه که این روایت را در آن یافتیم، و چه مسرتها که نه برداشتم:

[قال الواحدی فی «اسباب النزول»: قوله تعالى: یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ

قال الحسن: ان نبی الله صلی الله علیه و سلم قال: «لما بعثنی الله برسالته ضقت بها ذرعا، و عرفت أن من الناس من یکذبنی»، و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یهاب قریشا و اليهود و النصارى، فأُنزل الله هذه الآیة.

أخبرنا أبو سعید محمد بن علی الصفار [۱]، انا الحسن بن احمد المخلدی [۲]، انا محمد بن حمدون بن خالد [۳]، انا محمد بن ابراهیم الحلوانی [۴]، نا الحسن [۱] أبو سعید الصفار: محمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حبيب المعروف بخشاب النیشابوری المتوفی سنه (۴۵۶). [۲] الحسن بن أحمد المخلدی: أبو محمد النیشابوری المتوفی سنه (۳۸۹) ه. [۳] محمد بن حمدون بن خالد: بن یزید الحافظ أبو بکر النیشابوری المتوفی سنه (۳۲۰) ه. [۴] محمد بن ابراهیم الحلوانی: أبو بکر قاضی بلخ ساکن بغداد، ترجمه فی تاریخ بغداد ج ۱/۳۹۸. عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲۶

ابن حماد سجاده [۱]، انا علی بن عیاش [۲]، عن الاعمش، و أبی الجحاف، عن عطیة، عن أبی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیة: یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
یوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب رضی الله عنه [۳].

از این عبارت ظاهر است که واحدی وحید نزول آیه: یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ

روز غدیر در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام، بأسناد متصل از أبی سعید الخدری روایت کرده.

و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا جزیلا.

و در ثبوت مزید اعتماد و اعتبار این روایت مشرقة الانوار و بعد آن از خطا و عثار، بعد ملاحظه خطبه کتاب «اسباب النزول» واحدی عمده الکبار هیچ ربیبی و شکى باقی نمی ماند.

و هذه عبارة الواحدی فی الخطبة:

[و بعد هذا فان علوم القرآن غزيرة، و ضروبها جمعة كثيرة، يقصر عنها القول و ان كان بالغا، و يتقلص عنها ذيله و ان كان سابغا، و قد سبقت لي، و لله الحمد مجموعات تشتمل على أكثرها، و تنطوي على غررها، و فيها لمن رام الوقوف عليها مقنع و بلاغ، و عما عداها من جميع المصنفات غنية و فراغ، لاشتمالها على عظمها محققا، و تأديته الى متأمله متسقا، غير أن الرغبات اليوم عن علوم القرآن صادفة كاذبة فيها، و عجزت الامة عن تلافيها، فآل الامر بنا الى افادة المستهترين بعلوم الكتاب ابانة ما انزل فيه من الاسباب إذ هي أولى ما يجب الوقوف عليها، [۱] الحسن بن حماد: أبو علي الحضرمي سجادة البغدادی المتوفى سنة (۲۴۱) هـ.

[۲] علي بن عياش: أبو الحسن الالهاني الحمصي الحافظ المتوفى سنة (۲۱۹) هـ.

[۳] اسباب النزول للواحدی: ۱۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲۷

و أولى ما يصرف العناية إليها، لامتناع معرفة تفسير الآية و قصد سبيلها دون الوقوف على قصتها و بيان نزولها، و لا يحل القول في اسباب نزول الكتاب الا بالرواية و السماع ممن شاهد التنزيل، و وقفوا على الاسباب، و بحثوا عن علمها و جدوا في الطلاب و قد ورد الشرع بالوعيد للجاهل في العثار في هذا العلم بالنار.

انا أبو ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الواعظ [۱]، أنا أبو الحسين محمد بن أحمد ابن حامد العطار، انا أحمد بن الحسن بن عبد الجبار [۲]، انا ليث بن حماد، ثنا أبو عوانة، عن عبد الاعلى [۳]، عن سعيد بن جبیر [۴]، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «اتقوا الحديث الا ما علمتم فانه من كذب على متعمدا فليتبوا مقعده من النار».

و السلف الماضون رحمهم الله كانوا من أبعد الغاية احترازا عن القول في نزول الآية.

انا أبو نصر أحمد بن عبيد الله المخلدی [۵]، انا أبو عمرو بن نجيد [۶]، ثنا [۱] اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن حمويه أبو ابراهيم الواعظ الصوفي النيسابوري المتوفى سنة (۴۲۸).

[۲] أحمد بن الحسن بن عبد الجبار أبو عبد الله الصوفي المتوفى ببغداد سنة (۳۰۶) هـ.

[۳] عبد الاعلى: بن عامر الثعلبي المتوفى سنة (۱۲۹).

[۴] سعيد بن جبیر: الكوفي المقرئ المفسر الفقيه الشهيد سنة (۹۵) هـ.

[۵] أبو نصر المخلدی: أحمد بن عبيد الله بن أحمد بن محمد بن الحسن بن علي بن مخلد المزكي النيسابوري المتوفى (۴۲۷) هـ.

[۶] أبو عمرو بن نجيد: اسماعيل الصوفي النيسابوري المتوفى سنة (۳۶۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲۸

أبو مسلم، ثنا عبد الرحمن بن حماد [۱]، ثنا أبو عمر، عن محمد بن سيرين [۲] قال: سألت عبيدة السلماني [۳] عن آية من القرآن، فقال: «اتق الله» و قل سدادا ذهب الذين يعلمون فيما انزل القرآن، فأما اليوم فكل واحد يخترع للآية سببا، و يخلق افكا و كذبا، ملقيا زمامه الى الجهالة، غير مفكر في الوعيد لجاهل سبب الآية، و ذاك الذي حداني الى املاء هذا الكتاب الجامع للاسباب، لينتهي إليه طالبوا هذا الشأن، و المتكلمون في نزول القرآن، فيعرفوا الصدق، و يستغنوا عن التمويه و الكذب، و يجدوا في تحفظه بعد السماع و الطلب.

از اين عبارت ظاهر است که اسباب نزول قرآن شريف اولای آن چیزی است که واجب است وقوف بر آن، و اولای آن چیزی است که صرف کرده می شود عنایت بسوی آن، و ممتنع است تفسیر آیت و قصد سبیل آن بغیر وقوف بر قصه آن و بیان نزول آن، و حلال نیست قول در اسباب نزول کتاب مگر بروایت و سماع از کسانی که مشاهده کردند تنزیل را و واقف شدند بر اسباب، و بحث کردند از علم آن، و کوشش کردند در طلب، و وارد شده است شرع بوعید بنار برای جاهل بسبب عثار در این علم.

و سلف ماضین غایت احتراز از قول در نزول آیات داشتند، و چون ابنای عصر واحدی اختراع اکاذیب و خلق افتراءات در نزول

آیات [۱] عبد الرحمن بن حماد: بن شعیب أبو سلمة الشیخی المتوفی سنة (۲۱۲) هـ.

[۲] محمد بن سیرین: أبو بکر البصری المتوفی سنة (۱۱۰) هـ.

[۳] عبیده السلمانی: المرادی الفقیه الکوفی المتوفی سنة (۷۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۲۹

می کردند، و از القای زمام بسوی جهالت و عدم تفکر در وعید برای جاهل سبب آیت، باکی بر نمی داشتند، واحدی این کتاب را، که جامع اسباب است، املا نموده تا که انتها کنند بسوی آن طالبین این شأن، و متکلمین در نزول قرآن، یعنی آن را ملاذ و ملجای خود گردانند، و روی اعتبار و اعتماد بر آن آرند، پس بشناسند صدق را، و مستغنی شوند از تمویه و کذب، و جد کنند در تحفظ آن بعد سماع و طلب.

پس ثابت شد که روایت نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ**

در واقعه غدیر که واحدی تحریر در این کتاب فقیه النظر ذکر کرده، از آن جمله است که آن اولای آن امور است، که واجب است وقوف بر آن، و اولای آن اشیاء است که صرف کرده می شود عنایت بسوی آن، و مأخوذ است از بعض کسانی که مشاهده کرده اند تنزیل را و واقف شده اند بر اسباب، و بحث کرده اند از علم آن و کوشش کرده اند در طلب آن، و از وعید شدید که بسبب عثار در این علم جلیل المقدار وارد است برکنارند، و مثل آبای عصر واحدی نیستند، که معاذ الله اختراع اسباب بی اصل، و خلق انواع افک و کذب و هزل می نمودند، و القای زمام بسوی جهالت بلا تفکر در وعید برای جاهل سبب آیت می کردند. و نیز بحمد الله ثابت شد که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر حسب افاده واحدی عین حق و صدق، و محض صواب و لائق اعتماد و اعتبار طالبین شأن نزول کتاب، و مبائن تمویه و خطاء و کذب و افتراء، و سزاوار جد در تحفظ آن بعد سماع و طلب است

«جلالت واحدی در کتب اهل سنت»

و جلالت مرتبت و علو منزلت و سمو شأن و امامت و توحید و ریاست و احدی از عبارت ابن خلکان، که سابقا مذکور شده [۱] واضحست، که در آن تصریح کرده بآنکه او صاحب تفاسیر مشهوره است، و استاد عصر خود در نحو و تفسیر، و روزی یافته سعادت را در تصانیف خود، و اجماع کرده اند مردم بر حسن آن تصانیف، و ذکر کرده اند آن را مدرسین در دروس خود. و ابو الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری در «تاریخ کامل» در وقائع سنه ثمان و ستین و اربعمائه گفته:

[و فیها توفی ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن متویه الواحدی المفسر مصنف «الوسیط» و «الوجیز» فی التفسیر، و هو نیسابوری امام مشهور [۲]].

انتهی نقلا عن نسخه طبع بمصر، و اشتریتها فی تلك الايام بلطف الرب المنعم.

و محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در «سیر النبلاء» گفته:

[الامام العلامة الاستاذ ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی صاحب التفسیر و امام علماء التأویل، من اولاد التجار، و اصله من ساوه، لزم الاستاذ ابا اسحاق الثعلبی و اکثر عنه، و أخذ علم العربیة [۱] و فیات الأعیان ج ۳/۳۰۳. [۲] الکامل لابن الاثیر ج ۱۰/۱۰۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۱

عن أبی الحسن القهندزی الضریر [۱].

و سمع من أبی طاهر بن محمش [۲]، و القاضي أبی بکر الحیری [۳]، و ابی ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم الواعظ، و محمد بن ابراهیم

المزکی [۴]، و عبد الرحمن ابن حمدان النضروی [۵]، و احمد بن ابراهيم النجار، و خلق.

حدث عنه احمد بن عمر الارغیانی، و عبد الجبار بن محمد الخوارى [۶]، و طائفة اكبرهم الخوارى.

صنف التفاسیر الثلاثة: «البسيط» و «الوسيط» و «الوجيز»، و بتلك الاسماء سمي الغزالي تأليفه الثلاثة في الفقه، و لابی الحسن كتاب «اسباب النزول» [۱] القهندزی: علی بن محمد بن ابراهيم بن عبد الله ابو الحسن الضریر النیسابوری النحوی الادیب العروضی المتوفی حدود سنة (۴۲۰) هـ.

[۲] ابو طاهر بن محمش: محمد بن محمد الزیادی الفقیه النیسابوری المتوفی سنة (۴۲۳) هـ أو سنة (۴۱۰) كما فی منتخب السياق.

[۳] القاضي الحیری: ابو بكر احمد بن الحسن بن احمد الشافعی النیسابوری المتوفی سنة (۴۲۱) هـ.

[۴] المزکی: محمد بن ابراهيم بن محمد ابو عبد الله النیسابوری المتوفی سنة (۴۲۷) هـ.

[۵] النضروی: عبد الرحمن بن حمدان بن محمد ابو سعد النیسابوری المتوفی سنة (۴۳۳) هـ.

[۶] الخوارى: عبد الجبار بن محمد بن احمد ابو محمد المتوفی سنة (۵۳۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۲

مروى و كتاب «التحیر فی الاسماء الحسنی» و «شرح دیوان المتنبی» [۱] و كان طویل الباع فی العربیة و اللغات، و له أيضا كتاب «الدعوات» و كتاب «المغازی» و كتاب «الاغراب فی الاعراب» و كتاب «تفسیر النبی صلی الله علیه و سلم» و كتاب «نفی التحریف عن القرآن الشریف».

تصدر للتدریس مدة، و عظم شأنه، و قيل: كان منطلق اللسان فی جماعة من العلماء بما لا ینبغی، و قد كفر من الف كتاب «حقائق التفسیر»، فهو معذور.

و له شعر رائع.

قال عن نفسه: درست اللغة علی أبی الفضل احمد بن محمد بن یوسف العروضی [۲] و كان من ابناء التسعین.

روى عن الانزهری «تهذیبه» فی اللغة، و لحق السماع من الاصم [۳]، و له تصانیف، و اخذت التفسیر عن الثعلبی، و النحو عن أبی الحسن علی بن محمد الضریر، و كان من أبرع اهل زمانه فی لطائف النحو و غوامضه، علقت عنه قریبا من مائة جزء فی المشكلات، و قرأت القرآن علی جماعة.

قال ابو سعد السمعانی: كان الواحدی حقیقا بكل احترام و اعظام، لكن كان فیہ بسط لسان فی الائمة.

و قد سمعت احمد بن محمد بن بشار یقول: كان الواحدی یقول: صنف [۱] المتنبی: أبو الطیب احمد بن الحسین بن الحسن الجعفی الکوفی الشاعر المتوفی (۳۵۴) هـ.

[۲] ابو الفضل العروضی: احمد بن محمد بن عبد الله بن یوسف النهشلی الشافعی المتوفی بعد سنة (۴۱۶) هـ.

[۳] الاصم: أبو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل النیسابوری محدث خراسان توفی سنة (۳۴۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۳

السلمی [۱] كتاب «حقائق التفسیر» و لو قال: ان ذلك تفسیر القرآن لكفرته. قلت:

الواحدی معذور مأجور.

مات بنیسابور فی جمادی الآخرة سنة ثمان و ستین و اربعمائه و قد شاخ [۲].

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» گفته:

[ابو الحسن علی بن احمد الواحدی تلمیذ أبی اسحاق الثعلبی، و أحد من برع فی العلم.

روى فی كتبه عن ابن محمش، و ابی بكر الحیری، و طائفة.

و كان رأسا في الفقه و العربية. توفي في جمادى الآخرة، و كان من ابناء التسعين [۳].

و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردی [۴] در «تتمة المختصر» گفته:

[ابو الحسن علی بن احمد بن متويه الواحدی النیسابوری] له «البسيط» و «الوسيط» و «الوجيز» في التفسير. و يقال له: المتوى نسبة الى جده متويه [۵] [۱] السلمي: ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين النیسابوری المتوفى سنة (۴۱۲) هـ تفسيره مختصر على لسان التصوف و طعن فيه أيضا ابن الجوزی.

[۲] سير اعلام النبلاء ج ۱۸/۳۳۹ - ۳۴۲.

[۳] العبر في خبر من غير ج ۳/۲۶۷ في حوادث سنة (۴۶۸).

[۴] ابن الوردی: عمر بن المظفر الحلبي الشافعي المتوفى سنة (۷۴۹) هـ.

[۵] متويه: بفتح الميم و تشديد التاء المثناة من فوقها مضمومة و سكون الواو و بعدها ياء مفتوحة مثناة من تحتها، ثم هاء ساكنة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۴

و الواحدی نسبة الى الواحد بن مهرة [۱].

منه اخذ الغزالي [۲] اسماء كتبه الثلاثة، و كان استاذًا في التفسير و النحو.

و شرح «ديوان المتنبي» اجود شرح. و هو تلميذ الثعلبي، و توفي بعد مرض طويل بنيسابور [۳].

و عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» گفته:

[الامام المفسر أبو الحسن علی بن احمد الواحدی النیسابوری، استاذ عصره في النحو و التفسير. تلميذ أبي اسحاق الثعلبي، و أحد من برع في العلم.

و صنف التصانيف الشهيرة المجمع على حسنها و المشتغل بتدريسها و المرزوق السعادة فيها، و هي «البسيط» و «الوسيط» و «الوجيز» و منه أخذ أبو حامد الغزالي أسماء كتبه الثلاثة، و له كتب اخرى بعضها فيما يتعلق بأسماء الحسنی و كتاب «اسباب النزول» و شرح كتاب المتنبي شرحا مستوفى. قيل: و ليس في شروحه مع كثرتها مثله [۴] - الخ.

و شمس الدين محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته:

[علی بن احمد بن محمد ابو الحسن الواحدی النیسابوری المفسر، صاحب «الوجيز» و «الوسيط» و «البسيط» في التفسير و «اسباب النزول». امام كبير علامة. [۱] قال ابن خلكان في الوفيات ج ۳/۳۰۴: الواحدی بفتح الواو و بعد الالف حاء مهملة مكسورة و بعدها دال مهملة نسبة الى الواحد بن الدين بن مهرة ذكره أبو أحمد العسكري.

[۲] الغزالي: ابو حامد محمد بن محمد الشافعي المتوفى بطوس سنة (۵۰۵).

[۳] تتمه المختصر لابن الوردی في حوادث سنة (۴۶۸).

[۴] مرآت الجنان ج ۳/۹۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۵

روى القراءة عن علی بن احمد البستي و احمد بن محمد بن ابراهيم الثعالبي.

روى القراءة عنه ابو القاسم الهذلي [۱]. مات في سنة ثمان و ستين و اربعمائه بنيسابور [۲].

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شهبه در «طبقات فقهای شافعية» گفته:

[علی بن أحمد بن محمد أبو الحسن الواحدی كان فقيها اماما في النحو و اللغة و غيرهما، شاعرا.

و اما التفسير فهو امام عصره فيه، أخذ التفسير عن أبي اسحاق الثعلبي، و اللغة عن أبي الفضل العروضي صاحب أبي منصور الازهری، و النحو عن أبي الحسن القهндزی الضرير.

صنف «البسیط» فی نحو ستہ عشر مجلدا و «الوسیط» فی أربع مجلدات، و «الوجیز»، و منه أخذ الغزالی هذه الاسماء، و «اسباب النزول» و کتاب «نفی التحریف عن القرآن الشریف» و کتاب «الدعوات» و کتاب «التحجیر فی شرح اسماء الله الحسنی» و کتاب «تفسیر اسماء النبی صلی الله علیه و سلم» و کتاب «المغازی» و کتاب «الاغراب فی الاعراب» و «شرح دیوان المتنبی».

و أصله من ساوه، من أولاد التجار.

ولد بنیسا بور و مات بها بعد مرض طویل فی جمادی الآخرة سنة ثمان و ستین و اربعمائه. [۱] ابو القاسم الهذلی: یوسف بن علی بن جبارہ بن محمد المقرئ المتوفی سنة (۴۶۵) هـ.

[۲] غایة النهاية فی طبقات القراء ج ۱/۵۲۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۶

نقل عنه فی «الروضة» فی مواضع من کتاب «السير فی الکلام علی السلام».

و القهندزی (بضم القاف و الهاء و سکون النون و ضم الدال المهملة و فی آخرها الزای) [۱].

و قاضی حسین بن محمد الدیاربکری [۲] المالکی نزیل مکة المكرمة در «خمیس فی احوال النفس النفیس» گفته:

[و فی سنة ثمان و ستین و اربعمائه توفی أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد ابن متویه الواحدی، المفسر، مصنف «البسیط» و

«الوسیط» و «الوجیز» فی التفسیر، و هو نیسابوری امام مشهور [۳].

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «كشف الظنون» گفته:

[«اسباب النزول» للشيخ الامام أبي الحسن علی بن أحمد الواحدی، المفسر المتوفی سنة ثمان و ستین و اربعمائه.

و هو أشهر ما صنف فيه أوله الحمد لله الكريم الوهاب [۴].

و ولی الله [۵] والد شاه صاحب در «ازالة الخفاء» گفته:

[اندکی خاطر را باستقرای اشخاصی که مقتدای مسلمین اند، و سلسله اهتدای ایشان بآن اشخاص می رسد، و طوائف مسلمین بذکر

خیر ایشان رطب اللسان اند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می نمایند، مشغول [۱] طبقات الشافعية لابن قاضی شهبه ج ۱/۲۵۶.

[۲] الدیاربکری: القاضی حسین بن محمد المورخ المتوفی بمكة المكرمة سنة (۹۶۶) هـ.

[۳] تاریخ الخمیس ج ۲/۳۵۹.

[۴] كشف الظنون ج ۱/۷۶.

[۵] ولی الله الدهلوی: بن عبد الرحیم المتوفی سنة (۱۱۸۰) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۳۷

باید ساخت، تا ظاهر شود که ایشان از چند جنس بیرون نیستند:

پادشاهان عادل، که در اعلاى کلمه «الله» بجهاد أعداء الله و أخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده اند، و فتح بلدان و ترویج ایمان

بر دست ایشان واقع شده، تا مسلمانان از سایه ایشان در کھف امان آسوده اند، و اقامه حدود و احیای علوم دین از ایشان ظاهر شد.

و محققین فقهاء، که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند و عالمی از ایشان مستفید گشته، تقلید ایشان پیش گرفته اند، مانند فقهای

أربعة و ثقات محدثین، که حفظ حدیث خیر البشر صلی الله علیه و سلم نموده اند، و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند، مثل بخاری

و مسلم و امثالهما.

و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند، و در این باب گوی مسابقت از أقران

ربوده، مانند واحدی، و بغوی [۱]، و بیضاوی، و غیره - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که علامه واحدی از جمله اشخاصی است که مقتدای مسلمین اند، و سلسله اهتدای مسلمین بایشان

می‌رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان‌اند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می‌نمایند. و نیز از آن واضحست که واحدی از کبار مفسرین است، که تفسیر قرآن عظیم، و شرح غریب، و بیان توجیه، و ذکر اسباب نزول نموده‌اند، و در این باب گوی مسابقت از اقران ربوده، و مقدم بر بغوی، و بیضاوی، و غیر ایشان در اتصاف باین اوصاف جمیله بوده. [۱] البغوی: الحسین بن مسعود الفراء الشافعی المتوفی سنه (۵۱۶) هـ

«روایت أبو سعید مسعود بن ناصر السجستانی»

اما روایت أبو سعید مسعود بن ناصر السجستانی [۱]، نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

الآیه - در واقعه غدیر:

پس علی ما نقل عنه در کتاب «درایه حدیث الولایه» که ذکرش سابقا شنیدی، بأسناد خود از ابن عباس روایت کرده که او گفته: [أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبلغ بولايه علي، فأنزل الله عز وجل يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ الآیه، فلما كان يوم غدیر خم قام فحمد الله و أثني عليه، و قال صلى الله عليه وسلم: «أ لست أولى بكم من أنفسكم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال صلى الله عليه عليه: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه، و ابغض من أبغضه، و انصر من نصره و أعز من أعزّه و أعن من أعانّه .

و مسعود سجستانی از أجله حفاظ و أعظم محدثین و أكابر معتبرین و مشایخ معتمدين و سباق موثقین و حفاظ متقنین سنیه است، چنانکه سابقا دانستی که از عبارت «انساب» سمعانی ظاهر است که أبو سعید سجزی حافظ متقن و فاضل بوده و رحلت کرده بسوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز، و اکتار حدیث کرده و بجمع آن مشغول شده و جماعت کثیر از مشایخ سمعانی روایت کرده‌اند برای سمعانی از او در مرو و نيسابور و اصبهان [۲]. [۱] السجستانی: أبو سعید مسعود بن ناصر المتوفی سنه (۴۷۷) هـ.

[۲] انساب السمعانی: ۲۹۱ ط بغداد منشور دس مرجلیوث.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۳۹

و نیز سابقا از عبارت «عبر فی خبر من غبر» دریافتی که مسعود سجزی حافظست، و رحلت کرده و تصنیف نموده، و دقاق [۱] ارشاد کرده: که ندیدم جیدتری از روی اتقان و نه بهتر از روی ضبط از او [۲]

«روایت حسانی»

اما روایت أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله الحسکانی، نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در يوم غدیر:

پس در «مجمع البيان» در تفسیر این آیه، بعد نقل روایت عیاشی [۳] باین الفاظ:

[عن ابن [۴] أبي عمير، عن ابن اذينة [۵]، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن عبد الله بن عباس، و جابر [۶] بن عبد الله قالوا: أمر الله محمدا صلى الله عليه و آله أن ينصب عليا علما للناس، فيخبرهم بولايته، فتخوف رسول الله صلى الله عليه و آله أن يقولوا حابي [۷] ابن عمه، [۱] الدقاق: محمد بن عبد الواحد الاصبهاني الحافظ المتوفى سنه (۵۱۶) هـ

[۲] عبر فی خبر من غیر ج ۳/۲۸۹ ط الکویت.

[۳] العیاشی: أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السمرقندی من مشایخ الکشی.

[۴] ابن أبی عمیر: محمد بن زیاد بن عیسی البغدادی جلیل القدر توفی سنه (۲۱۷) هـ.

[۵] ابن اذینه: عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه البصری من ثقاء اصحاب الصادق علیه السلام.

[۶] جابر بن عبد الله: الانصاری الصحابی المتوفی سنه (۷۸) هـ.

[۷] حابی محاباة و حباء الرجل: نصره.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۴۰

و أن يطعنوا فی ذلك علیه، فأوحى الله إليه هذه الآية، فقام علیه السلام بولایته يوم غدیر

خم [۱]، گفت:

[و هذا الخبر بعينه قد حدثناه السيد أبو الحمد، عن الحاكم أبي القاسم الحسكاني [۲] بأسناده عن ابن أبی عمیر فی كتاب «شواهد

التنزيل» [۳] فی قواعد التفضیل

«روایت ابن عساکر»

اشاره

اما روایت ابو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر الدمشقی، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

[۴] در روز غدیر، پس سابقا در ذکر روایت ابن أبی حاتم از عبارت «در منشور» [۵] سیوطی دریافتی.

و علامه ابن عساکر از امثال اکابر، و اساطین و الا-مفاخر، و أركان عالی مآثر، و صاحب فضل زاهر، و حائز مجد باهر، و حاوی

کمال فاخر بوده و جلالت و نبالت، و امامت و ریاست، و ثقت و دیانت، و حفظ و أمانت، [۱] مجمع البیان ج ۲/۲۲۳.

[۲] أبو القاسم الحسكاني: عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بابن الحذاء توفی بعد سنه (۴۷۰) هـ.

[۳] شواهد التنزيل ج ۱/۱۸۷.

[۴] المائدة: ۶۷.

[۵] الدر المنثور ج ۲/۲۹۸- و تاریخ دمشق ج ۲/۸۶ فی ترجمه أمير المؤمنين علیه السلام.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۴۱

و علو مرتبت و سمو منزلت او در علوم معقول و منقول، و تمیز در صحیح و معلول، بر متبّع کتب اکابر نقاد لمعان ظهور دارد، و

بسماع محامد علیه و مدائح بهیه، و مناقب سنیه، و مفاخر و ضییه، که اساطین قوم برای او یاد کرده اند، عقل انسان حیران می شود.

یاقوت حموی [۱] در کتاب «معجم الأدباء» که نسخه عتیقه آن مزین بخط سیوطی، بدست این کثیر الخطاء افتاده، نقلا عن جزء عمله

ولد ابن عساکر می گوید:

[هو أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين أبو القاسم ابن أبی محمد بن أبی الحسن بن أبی محمد بن أبی

علی الشافعی الحافظ، أحد أئمة الحديث المشهورين و العلماء المذكورين.

ولد فی المحرم سنه تسع و تسعين و أربعمائه، و مات فی الحادی عشر من رجب سنه احدى و سبعين و خمسماية، و قد بلغ من السن

اثنتين و سبعين سنه و ستة أشهر و عشرة أيام و حضر جنازته بالمیدان و الصلاة علیه الملك الناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب

رحمه الله. قال العماد: و كان الغيث قد احتبس فی هذه السنه فدر و سح عند ارتفاع نعشه فكأن السماء بكت علیه و بله [۲] و طشه [۳]

[۴].

و ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته: [الحافظ أبو القاسم علی بن أبی محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين المعروف بابن عساكر [۱] الحموی: یاقوت بن عبد الله الرومی الحنفی المتوفی سنة (۶۲۶) هـ.

[۲] الوبل: المطر الشديد الضخم القطر.

[۳] الطش: المطر الضعیف.

[۴] معجم الادباء ج ۱۳/۷۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۲

الدمشقی الملقب ثقة الدين، كان محدث الشام في وقته، و من أعيان الفقهاء الشافعية، غلب عليه الحديث فاشتهر به، و بالغ في طلبه الى أن جمع منه ما لم يتفق لغيره، و رحل و طوف و جاب البلاد، و لقي المشايخ، و كان رفيق الحافظ أبی سعد عبد الكريم بن السمعانى في الرحلة، و كان حافظا دينا، جمع بين معرفة المتون و الاسانيد، سمع ببغداد سنة عشرين و خمسمائة من أصحاب البرمكى [۱] و التنوخى [۲] و الجوهري [۳]، ثم رجع الى دمشق، ثم رحل الى خراسان، و دخل نيسابور، و هراء، و اصبهان، و الجبال، و صنف التصانيف المفيدة، و خرج البخاري، و كان حسن الكلام على الاحاديث، محفوظا في الجمع و التأليف، صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدة، أتى فيه بالعجائب، و هو على نسق «تاريخ بغداد».

قال لي شيخنا الحافظ العلامة زكى الدين أبو محمد عبد العظيم المنذرى [۴] حافظ مصر ادام الله به النفع و قد جرى ذكر هذا التاريخ، و أخرج لي منه مجلدا و طال الحديث في أمره و استعظامه: ما أظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل على نفسه، و شرع في الجمع من ذلك الوقت، و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع فيه الانسان مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التنبه قال: و لقد [۱] البرمكى: أبو اسحاق ابراهيم بن عمر البغدادي الحنبلي المتوفى سنة (۴۵۵) هـ.

[۲] التنوخى: أبو علي الحسن بن علي بن محمد بن أبی الفهم المتوفى سنة (۳۸۴) هـ.

[۳] الجوهري: الحسن بن علي المقنعى الشيرازى المتوفى سنة (۴۵۴) هـ.

[۴] المنذرى: عبد العظيم بن عبد القوى الشافعى المصرى المتوفى سنة (۶۵۶) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۳

قال الحق من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول، و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله؟ و هذا الذى ظهر هو الذى اختاره، و ما صح له هذا الا بعد مسودات ما كاد ينضب حصرها، و له غيره تأليف حسنة و اجزاء ممتعة [۱] الخ.

و ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[ابن عساكر الامام الحافظ الكبير، محدث الشام، فخر الائمة، ثقة الدين أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين الدمشقى الشافعى.

صاحب التصانيف و الكتب.

ولد في أول سنة تسع و تسعين و أربعمائه. و سمع في سنة خمس و خمسمائة باعتناء أبيه و أخيه ضياء الدين .

الى أن قال:

[قال السمعاني: أبو القاسم حافظ ثقة متقن دين خير، حسن السميت، جمع بين معرفة المتن و الاسناد.

كان كثير العلم، غزير الفضل، صحيح القراءة متبنا.

رحل و تعب و بالغ في الطلب، و جمع ما لم يجمعه غيره، و أربى على الاقران دخل نيسابور قبلى بشهر سمعت منه «معجمه» و «المجالسة» للدينورى [۲]، و كان قد شرع في التاريخ الكبير لدمشق .

الی أن قال:

[۱] وقال المحدث بهاء الدين: القاسم [۳] كان أبي رحمه الله مواظبا على الجماعة [۱] وفيات الأعيان ج ۳/۳۰۹ - ۳۱۰.

[۲] الدينوري: أحمد بن مروان المالكي المتوفى سنة (۳۱۰) هـ.

[۳] القاسم بن الحافظ أبي القاسم علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي المتوفى سنة (۶۰۰) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۴۴

و التلاوة، يختم كل ليلة [۱] ختمه، و يختم في رمضان كل يوم، و يعتكف في المنارة الشرقية، و كان كثير النوافل و الأذكار، يحيي ليلة العيدين بالصلاة و الذكر.

و كان يحاسب نفسه على لحظة تذهب.

قال لي: لما حملت بي امي قيل لها في منامها: تلدين غلاما يكون له شأن، و حدثني ان أباه رأى رؤيا معناه يولد لك ابن يحيي الله به السنة.

و حدثني انه كان يقرأ على شيخ، فقال: قدم علينا أبو علي بن الوزير، فقلنا:

ما رأينا مثله، ثم قدم علينا ابن السمعاني، فقلنا: ما رأينا مثله، حتى قدم علينا هذا فلم نر مثله.

قال سعد الخير [۲]: ما رأيت في سن ابن عساكر مثله.

قال القاسم ابن عساكر: سمعت التاج المسعودي [۳] يقول: سمعت أبا العلاء الهمداني [۴] يقول لرجل استأذنه في الرحلة: ان عرفت أحدا أفضل مني حينئذ آذن لك أن تسافر إليه، الا أن تسافر الى ابن عساكر، فانه حافظ كما يجب.

و حدثني أبو المواهب بن صصري [۵] قال: لما دخلت همدان، قال لي الحافظ [۱] في المصدر المطبوع: يختم كل جمعة.

[۲] سعد الخير: أبو الحسن بن محمد بن سهل الانصاري الاندلسي البلسي المتوفى سنة (۵۴۱) هـ.

[۳] التاج المسعودي: محمد بن عبد الرحمن البنجديهي الخراساني الرحال المتوفى سنة (۵۸۴) هـ.

[۴] أبو العلاء الهمداني: الحافظ الحسن بن أحمد المقرئ المتوفى سنة (۵۶۹) هـ.

[۵] أبو المواهب بن صصري: الحسن بن هبة الله بن محفوظ الحافظ الكبير الدمشقي المتوفى سنة (۵۸۶) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۴۵

أبو العلاء: أنا أعلم انه لا- يساجل الحافظ أبا القاسم في شأنه أحد، فلو خالق الناس و مازجهم، كما ينبغي إذا لاجتمع عليه الموافق و المخالف.

و قال لي يوما: أي شيء فتح له، و كيف الناس له؟ قلت: هو بعيد من هذا كله، لم يشتغل منذ أربعين سنة الا بالجمع و التسميع، حتى في نزته و خلواته قال: الحمد لله هذا ثمرة العلم، الا انا حصل لنا هذا المسجد و الدار، و الكتب هذا يدل على قلة حظ أهل العلم في بلادكم، ثم قال: ما كان يسمى أبو القاسم الا شعله نار ببغداد من ذكائه و توقده و حسن ادراكه.

قال أبو المواهب: كنت إذا كرأ القاسم الحافظ عن الحفاظ الذين لقيهم، فقال:

أما بغداد فأبو عامر العبدري [۱]، و أما أصبهان فأبو نصر اليونارتي [۲]، لكن اسماعيل بن محمد [۳] الحافظ كان أشهر، فقلت: فعلى هذا ما كان رأى سيدنا مثل نفسه، قال لا تقل هذا، قال الله: فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ

[۴]، قلت: فقد قال: وَ أَمَّا نِعْمَةُ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

[۵]، فقال: لو قال قائل: ان عيني لم تر مثلي لصدق.

ثم قال أبو المواهب: لم أر مثله و لا- من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طريقة [۱] أبو عامر العبدري: محمد بن سعدون بن مرجا الميورقي المتوفى سنة (۵۲۴) هـ.

[۲] أبو نصر اليونارتی: الحسن بن محمد بن ابراهيم الحافظ الاصبهانی المتوفى سنة (۵۲۷) هـ.

[۳] اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ الكبير أبو القاسم التيمي الاصفهانی المتوفى سنة (۵۳۵) هـ.

[۴] النجم: ۳۲.

[۵] الضحى: ۱۱.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۶

واحدة مدة أربعين سنة، من لزوم الصلوة في الصف الاول الا من عذر، و الاعتكاف في رمضان و عشر ذى الحجة، و عدم التطلع الى تحصيل الاملاك و بناء الدور، قد أسقط ذلك عن نفسه، و أعرض عن طلب المناصب من الامامة و الخطابة و أباهها بعد ان عرضت عليه، و أخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا تأخذه في الله لومة لائم.

قال لى: لما عزمتم على التحديث و الله المطلاع انى ما حملنى على ذلك حب الرياسة و التقدم، بل قلت: متى أروى كل ما سمعت؟ و أى فائدة في كونى أخلفه في صحائف؟ فاستخرت الله و استأذنت أعيان شيوخي و رؤساء البلد و طفت عليهم فكلهم قالوا: من أحق بهذا منك؟ فشرعت في ذلك منذ ثلث و ثلثين و خمسمائة.

الى أن قال:

و كان شيخنا أبو الحجاج [۱] المزي يميل الى أن ابن عساكر ما رأى حافظا مثل نفسه.

قال الحافظ عبد القادر [۲]: ما رأيت أحفظ من ابن عساكر.

و قال ابن النجار [۳]: أبو القاسم امام المحدثين في وقته، انتهت إليه الرياسة في الحفظ و الاتقان و النقل و المعرفة التامة و به ختم هذا الشأن، فقرأت [۱] أبو الحجاج المزي: يوسف ابن الزكى عبد الرحمن بن يوسف الدمشقى الشافعى المتوفى سنة (۷۴۲) هـ.

[۲] الحافظ عبد القادر: بن عبد الله أبو محمد الرهاوى الحنبلى المتوفى سنة (۶۱۲) هـ.

[۳] ابن النجار: محب الدين محمد بن محمود بن الحسن البغدادي المتوفى سنة (۶۴۳) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۷

بخط الحافظ معمر بن الفاخر [۱] في معجمه: ثنا الحافظ أبو القاسم الدمشقى بمنى و كان أحفظ من رأيت من طلبه الحديث و الشأن، و كان شيخنا اسماعيل بن محمد الامام يفضله على جميع من لقيناهم، قدم أصبهان و نزل في دارى، و ما رأيت شابا أروع و لا أحفظ و لا- أتقن منه، و كان مع ذلك فقيها أديبا سنيا جزاه الله خيرا و كثر في الاسلام مثله، و انى كثيرا سألته عن تأخره عن المجيء الى أصبهان، فقال:

لم تأذن لى امى.

قال القاسم: توفى أبى في حادى عشر رجب سنة احدى و سبعين و خمسمائة.

و رثى له منامات حسنة، و رثى بقصائد و قبره يزار بباب الصغير [۲].

و نیز ذهبى در «عبر فى خبر من غبر» در سنة احدى و سبعين و خمسمائة گفته:

[فيها توفى الحافظ ابن عساكر صاحب «التاريخ» الثمانين مجلده، ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله الدمشقى، محدث الشام ثقة الدين.

ولد في اول سنة تسع و تسعين و اربعمائه، و أسمع سنة خمس و خمسمائه، و بعدها من النسب [۳]، و أبى طاهر الحنائى [۴] و طبقاتهما، ثم عنى بالحديث، و رحل فيه الى العراق و خراسان فاصبهان، و ساد اهل زمانه في الحديث و رجاله، و بلغ في ذلك الذروة العلياء و من تصفح تاريخه علم منزلة الرجل في الحفظ. توفى في [۱] الحافظ معمر: بن عبد الواحد بن رجاء بن عبد الواحد بن محمد ابن الفاخر الاصفهانی المتوفى سنة (۵۶۴).

[۲] تذكرة الحفاظ ج ۴/۱۳۲۸-۱۳۳۳.

[۳] النسب: ابو القاسم على بن ابراهيم بن العباس الحسيني الدمشقي الخطيب المتوفى سنة (۵۰۸) هـ.

[۴] هو محمد بن الحسين بن محمد الدمشقي المتوفى سنة (۵۱۰) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۸

حادی عشر رجب [۱].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» در سنه مذكوره گفته:

[و فيها توفي الفقيه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع، شيخ الاسلام و محدث الشام، ناصر السنة و قانع البدعة، زين الحفاظ و بحر العلوم الزاخر، رئيس المحدثين المقر له بالتقدم، العارف الماهر ثقة الدين ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عساكر الذي اشتهر في زمانه بعلو شأنه و لم ير مثله في أقرانه، الجامع بين المعقول و المنقول، و المميز بين الصحيح و المعلوم].

كان محدث زمانه و من اعيان الفقهاء الشافعية، غلب عليه الحديث و اشتهر به و بالغ في طلبه الى ان جمع منه ما لم يتفق لغيره.

رحل، و طوف، و جاب البلاد، و لقي المشايخ، و كان رفيق الحافظ أبي سعد عبد الكريم بن السمعانى في الرحلة.

و كان ابو القاسم المذكور حافظا ديناً، جمع بين معرفة المتون و الاسانيد.

سمع ببغداد في سنة عشر و خمسمائة من اصحاب البرمكى، و التنوخى، و الجوهري، ثم رجع الى دمشق، ثم رحل الى خراسان، و دخل نيسابور، و هراة و اصبهان، و الجبال.

و صنف التصانيف المفيدة، و خرج التواريخ، و كان حسن الكلام على الاحاديث، محظوظا على الجمع و التأليف.

صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدا أتى فيه بالعجائب، و هو على نسق «تاريخ بغداد». [۱] العبر في خبر من غير ج ۴/۲۱۲ ط الكويت.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۴۹

الى ان قال:

[قال بعض اهل العلم بالحديث و التواريخ: ساد أهل زمانه في الحديث و رجاله، و بلغ فيه الذروة العليا، و من تصفح تاريخه علم منزلة الرجل في الحفظ.

قلت: بل من تأمل تصانيفه من حيث الجملة علم مكانه في الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع، و جودة الفهم، و البلاغة، و التحقيق و الاتساع في العلوم، و فضائل تحتها من المناقب و المحاسن كل طائل، و من تأليفه الشهيرة المشتملة على الفضائل الكثيرة كتاب «تبيين كذب المفتري فيما نسب الى الشيخ الامام أبي الحسن الاشعري» [۱] جمع فيه بين حسن العبارة و البلاغة و الايضاح و التحقيق، و استيعاب الادلة النقليّة و طرقها مع اسناد كل طريق، و ذكر فيه أعيان أصحابه من زمان الشيخ أبي الحسن الى زمانه، و اوضح ماله من المناقب و المكارم و الفضائل و العزائم، ورد على من رماه و افترى عليه بالعظام.

الى ان قال:

[و كان ابن عساكر المذكور رضى الله عنه حسن السيرة و السريرة.

قال الحافظ الرئيس ابو المواهب: لم أر مثله، و لا- من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طريقة واحدة منذ أربعين سنة، من لزوم الصلوات في الصف الاول الا من عذر، و الاعتكاف في رمضان و عشر ذى الحجة، و عدم التطلع و تحصيل الاملاك و بناء الدور، قد اسقط ذلك عن نفسه، و اعرض عن طلب المناصب من الامارة و الخطابة، أباهما بعد ما عرضت عليه، و قلّة الالتفات أو قال عدم الالتفات بالامراء و أخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا تأخذه في الله لومة لائم.

ذكره الامام الحافظ ابن النجار في تاريخه، فقال: امام المحدثين في وقته [١] هو علي بن اسماعيل بن أبي بشر المتكلم البصري المتوفى سنة (٣٢٤) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٥٠

و من انتهت إليه الرياسة في الحفظ و الاتقان و المعرفة التامة و الثقة، و به ختم هذا الشأن.

و قال ابنه الحافظ أبو محمد القاسم: كان أبي رحمه الله مواظبا على صلاة الجماعة، و تلاوة القرآن يختم في كل جمعة، و في رمضان في كل يوم، و يحيى ليلة النصف و العيدين، و كان كثير النوافل و الاذكار، يحاسب نفسه على كل لحظة تذهب في غير طاعة.

سمع من جماعة كثيرين نحو من ألف و ثلاثمائة شيخ و ثمانين امرأة.

و حدث باصبهان، و خراسان، و بغداد، و غيرها من البلاد.

و سمع منه جماعة من كبار الحفاظ و خلق كثير و جم غفير.

و قال الحافظ عبد القادر الراوى: رأيت الحافظ السلفي [١]، و الحافظ ابا العلاء الهمداني، و الحافظ أبا موسى [٢] المديني، فما رأيت فيهم مثل ابن عساكر [٣].

و ابو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمي [٤] در «رجال مسند أبي حنيفة» كفته:

[علي بن عساكر الدمشقي: قال الحافظ ابن النجار في تاريخه: علي بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين الشافعي المعروف بابن عساكر من اهل دمشق، امام المحدثين في وقته .

الى ان قال:

[و عاد الى بغداد سنة ثلث و ثلاثين و خمسمائة، و كتب عنه جماعة، و عاد [١] هو ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد الاصبهاني المتوفى سنة (٥٧٢) هـ.

[٢] هو محمد بن أبي بكر عمر بن احمد المتوفى سنة (٥٨١) هـ.

[٣] مرآة الجنان ج ٣/٣٩٣- ٣٩٦ ط حيدرآباد الدكن.

[٤] هو ابن محمد بن الحسن المعروف بالخطيب المتوفى سنة (٦٥٥) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٥١

الى دمشق يحدث و يحكى و يصنف على امكن سير و احسن طريقة الى آخر عمره جمع تاريخ دمشق في خمسمائة و سبعين جزءا]- الخ.

و عبد الرحيم اسنوى در «طبقات فقهای شافعية» كفته:

[و منهم الحافظ ابو القاسم على اخو الصائين. المتقدم ذكره امام الشافعية.

صاحب «تاريخ دمشق» في ثمانين مجلدة و غير ذلك من المصنفات.

ولد في مستهل سنة تسع و تسعين و اربعمائة.

و أسمع أخوه الصائين [١] هبة الله في سنة خمس و خمسمائة، ثم رحل الى بغداد سنة عشرين، ثم رجع إليها و أقام بها خمس سنين، يحصل و يتفقه بالنظامية، ثم رجع الى دمشق بعلم كثير و سماعات، ثم رحل سنة تسع و عشرين الى خراسان و بقى نحو ستة سنين، و رجع بسماعات غزيرة و كتب عظيمة، لم تدخل الشام قبله منها: «مسند الامام أحمد» [٢] و «مسند أبي يعلى الموصلي».

و حدث أيضا في تلك الرحلة، فسمع منه أئمة، و كان رحمه الله دينا خيرا، حسن السمات، مواظبا على الاعتكاف في رمضان و عشر ذى الحجة، و على الجماعة في الصف الاول، و على ختم القرآن في كل جمعة، و أما في رمضان ففي كل يوم، كثير النوافل و الذكر، و يحيى ليلة النصف من شعبان و العيدين، معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه، كثير الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، قليل

الالتفات الى الامراء و أبناء الدنيا [۳] - الخ.

و قاضی تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه الدمشقی الاسدی در «طبقات شافعیه» گفته: [۱] هو ابن الحسن بن هبه الله بن عساكر الفقيه الشافعی المتوفی سنه (۵۶۳) هـ.

[۲] احمد بن محمد بن حنبل امام الحنابلہ المتوفی سنه (۴۱) هـ.

[۳] طبقات الشافعیه للأنسوی ج ۲/۲۱۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۲

[علی بن الحسن بن هبه الله بن عبد الله بن الحسين الحافظ الكبير ثقة الدين أبو القاسم ابن عساكر، فخر الشافعی، و امام أهل الحديث في زمانه و حامل لوائهم، صاحب «تاریخ دمشق» و غیر ذلك من المصنفات المفیده المشهوره.

مولده في مستهل سنه تسع و تسعين و أربعمائ، و رحل الى بلاد كثيره، و سمع الكثير من نحو ألف و ثلاثمائ شيخ و ثمانين امرأه، و تفقه بدمشق و بغداد.

و كان دينا خيرا. يختم القرآن في كل جمعه، و أما في رمضان ففي كل يوم، معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه، كثير الامر بالمعروف و النهی عن المنكر، قليل الالتفات الى الامراء و أبناء الدنيا.

قال الحافظ أبو سعد السمعاني في تاريخه: هو كثير العلم، غزير الفضل، حافظ ثقة متقن، دين خير، حسن السميت، جمع بين معرفه المتون و الاسانيد، صحيح القراءة، ثبت محتاط، رحل و بالغ في الطلب الى أن جمع بين ما لم يجمع غيره و أربى على أقرانه، و صنف التصانيف، و خرج التخاريج و شرع في تاريخ لدمشق.

و قال أبو محمد عبد القادر الرازي: رأيت الحافظ السلفی، و الحافظ أبا العلاء الهمداني، و الحافظ أبا موسى المديني، ما رأيت فيهم مثل ابن عساكر.

توفی في رجب سنه احدى و سبعين و خمسمائ، و دفن بمقبره باب الصغير شرقي الحجرة التي فيها قبر معاوية رضي الله عنه [۱] - الخ

«نزول آیه تبلیغ به نقل فخر رازی»

اما ذكر فخر الدين محمد بن عمر الرازي، نزول آیه: [۱] طبقات الشافعیه لابن قاضی شهبه ج ۲/۱۳ - ۱۴.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۳

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر، پس در تفسیر کبیر مسمی به «مفاتیح الغیب» در بیان اقوال شأن نزول این آیه گفته:

[العاشر:

نزلت هذه الآية في فضل علي و لما نزلت هذه الآية أخذ بيده و قال:

«من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فلقية عمر (رض)، فقال: هنينا لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي

و مولى كل مؤمن و مؤمنة. و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علي [۱].

از این عبارت ظاهر است که نزد فخر رازی حتما و جزما و قطعا و بتا، بحيث لا يتخالجه التشكيك و الوسواس، و لا يتطرق إليه نزع

الخناس، ثابت است که نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر، قول ابن عباس، و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام

است، و چون غرض ما صرف همین قدر است که حسب تصریح فخر رازی ابن عباس و براء بن عازب و حضرت امام محمد باقر

علیه السلام، قائل بنزول این آیه کریمه در واقعه غدیر بودند، و آن از عبارتش کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است، پس

کلام رازی در ما بعد که دلالت دارد بر آنکه این وجه مثل دیگر وجوه غیر اولی است، بلکه معاذ الله ممتنع است، ضرری بما

نمی‌رساند، بلکه برای رازی و اتباع او زهر هلاهل و سم قاتل می‌نماید، که از آن رد رازی بر ارشاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام ثابت می‌شود.

و کافی به خزیا و خسار، و ذلا و شنار، و قبحا و تبارا، و هلاکا و بوارا.

بالجمله بر ارباب دین و ایمان و اصحاب اسلام و ایقان ظاهر است، که صرف ارشاد باسداد حضرت امام محمد باقر علیه السلام، که از ائمه طیین، و اهل بیت طاهرین، و خزان وحی یزدانی، و حاملین اسرار ربانی‌اند، [۱] هو ابو جعفر الباقر الامام الخامس علیه و علی آبائه و ابناءه الصلاة والسلام.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۴

بآنکه این آیه در روز غدیر در فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده، کافی و بسند است، و حضرات اهل سنت مجال انکار و طاقت تکذیب آن ندارند، مگر آنکه تقلید اسلاف متعصبین خویش گزینند، و دامن از دین و ایمان صراحه برچینند، و از مخالفت و رد قول اهل بیت حسابی بر ندارند، بلکه از غایت جسارت و خسارت مثل ابن الجوزی [۱] در کتاب «موضوعات»، و سیوطی در «الآلی مصنوعه»، و شیخ علی بن محمد بن العراق [۲] در «تنزیه الشریعه» و شیخ رحمه الله در «مختصر» آن، عیاذا بالله در صدد قدح و جرح حضرات اهلبیت برآیند، و قصب مسابقت در مضمار عداوت و ناصبیت ربانید، لیکن این را چه توانند کرد که صحابه عدول مثل ابن عباس، و براء بن عازب قائل بنزول این آیه در واقعه غدیر خم‌اند، و ابو سعید خدری می‌فرماید که این آیه در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده، کما ذكره النيسابوري [۳] فی تفسیره علی ما سیجیء و ابن مسعود کما ستعلم فیما بعد، پرده از روی کار بر می‌اندازد، و قیل و قال را گنجایشی نمی‌گذارد، باجهار و اعلان افاده می‌فرماید که در متن آیه ذکر مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود که در عهد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این آیه را باین نحو می‌خواندند: [۱] هو عبد الرحمن بن علی البغدادی المتوفی سنه (۵۹۷) هـ.

[۲] هو أبو الحسن علی بن محمد بن عراق الكنانی المتوفی سنه (۹۶۳) هـ.

و کتابه «تنزیه الشریعه» جمع فیہ بین موضوعات ابن الجوزی و السیوطی و اهداه الی السلطان سلیمان خان.

[۳] النيسابوري: نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمي المعروف بالنظام الاعرج كان حيا في سنه (۸۲۸) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۵

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین.

و اکابر اساطین و أعظم محققین سنیه، فخر رازی را که بجزم و حتم ثابت می‌کند که نزول این آیه در واقعه غدیر، قول حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ابن عباس و براء بن عازب است، گو بعناد و لداد و اقتفای آثار نواصب و ارباب أحقاد بر این ارشاد باسداد بمقتضای یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ، ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا

[۱]، اعتماد نکند، بآسمان برین رسانیده‌اند، و داد اغراق و مبالغه در مدح و ثنا و تبجیل و اطرائی او بکار برده

«ترجمه فخر رازی»

قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان الاربلی در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن علی التیمی البکری الطبرستانی الاصل الرازی المولد، الملقب فخر الدین، المعروف بابن الخطیب، الفقیه الشافعی، فرید عصره و نسیج وحده، فاق اهل زمانه فی علم الکلام و المعقولات و علم الاوائل.

له التصانیف المفیده فی فنون عدیده، منها:

«تفسیر القرآن الکریم» جمع فیہ کل غریب و هو کبیر جدا، لکن لم یکمله .

الى ان قال:

[و كل كتبه ممتعة و انتشرت تصانيفه في البلاد و رزق فيها سعادة عظيمة، فان الناس اشتغلوا بها و رفضوا كتب المتقدمين، و هو اول من اخترع هذا الترتيب [١] النحل: ٨٣.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٥٦

في كتبه و أتى فيها بما لم يسبق إليه، و كان له في الوعظ اليد البيضاء، و يعظ باللسانين:

العربي و العجمي، و كان يلحقه الوجد حال الوعظ و يكثر البكاء و كان يحضر مجلسه بمدينة هراء ارباب المذاهب و المقالات و يسألونه و هو يجيب كل سائل بأحسن اجابة، و رجع بسببه خلق كثير من الطائفة الكرامية [١] و غيرهم الى مذهب اهل السنة، و كان يلقب بهراء شيخ الاسلام .

الى ان قال:

[و كان العلماء يقصدونه من البلاد و تشد إليه الرحال من الاقطار] [٢]- الخ.

و عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در «تتمة المختصر في اخبار البشر» گفته:

[الامام فخر الدين محمد بن عمر، خطيب الرى ابن الحسين بن الحسن بن على التيمى البكرى الطبرستانى الاصل الرازى، المولد الفقيه الشافعى صاحب التصانيف المشهورة، و مولده سنة ثلث و أربعين و خمسمائة، و مع فضائله كانت له اليد الطولى في الوعظ بالعربي و العجمي، و يلحقه فيه وجد و بكاء، و كان أوحده في المعقولات و الاصول، قصد الكمال السمناني، ثم عاد الى الرى الى المجد الجبلى، و اشتغل عليهما، و سافر الى خوارزم، و ما وراء النهر، و جرت الفتنة التي ذكرت، و اتصل بشهاب الدين الغورى [٣] صاحب غزنة، و حصل له منه مال طائل، ثم حظى في خراسان عند السلطان خوارزم [٤] شاه بن تكش، و شدت إليه الرحال [١] الكرامية: اتباع محمد بن كرام السجستاني المتوفى بالشام سنة (٢٥٥).

[٢] وفيات الأعيان ج ٤/٢٤٧.

[٣] هو أبو المظفر محمد بن سام سلطان غزنة المقتول سنة (٦٠٢).

[٤] خوارزم شاه: علاء الدين محمد بن علاء الدين تكش المتوفى بقلعة مرسى في بحر طبرستان سنة (٦١٧).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٥٧

و قصده ابن عنين [١] و مدحه بقصائد [٢]- الخ.

و يافعى در «مرآة الجنان» در سنة ست و ستمائة گفته:

[و فيها توفي الامام الكبير، العلامة النحرير، الاصولي المتكلم المناظر المفسر، صاحب التصانيف المشهورة في الآفاق، الخطيئة في سوق الافادة بالنفاق فخر الدين الرازى أبو عبد الله محمد بن عمر بن حسين القرشى التيمى البكرى الملقب بالامام عند علماء الاصول المقرر لشبه مذاهب فرق المخالفين، و المبطل بها باقامة البراهين، الطبرستانى الاصل، الرازى المولد، المعروف الشافعى المذهب فريد عصره، و نسيج دهره، الذى قال فيه بعض العلماء:

خصه الله برأى هو للغيب طليعة يرى الحق بعين دونها حد الطبيعة

و مدحه الامام سراج الدين يوسف بن أبى بكر بن محمد السكاكى الخوارزمى [٣] بقوله:

اعلمن علما يقينا أن رب العالمينا

لو قضى في عالميهم خدمة للاعلمينا

اخدم الرازى فخرا خدمة العبد ابن سينا

فاق اهل زمانه في الاصلين، و المعقولات، و علم الاوائل، صنف التصانيف المفيدة في فنون عديدة منها:

«تفسير القرآن الكبير» جمع فيه من العجائب والغريب ما يطرب كل طالب و هو كبير جدا، لكنه لم يكمله . [۱] هو أبو المحاسن محمد نصر الله بن حسن مكارم بن الانصارى الدمشقى الاديب المتوفى (۶۳۰).

[۲] تنمة المختصر ج ۲/۱۲۷.

[۳] هو أبو يعقوب سراج الدين يوسف الاديب المتوفى سنة (۶۲۶) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۸

الى ان قال:

[و كل كتبه مفيدة و انتشرت تصانيفه فى البلاد، و رزق فيها سعادة عظيمة بين العباد، فان الناس اشتغلوا بها، و هو اول من اخترع هذا الترتيب فى كتبه، و أتى فيها بما لم يسبق إليه، و له فى الوعظ اليد البيضاء، و يعظ باللسانين: العربى و العجمى، و كان يلحقه الوجد حال الوعظ، و يكثر البكاء، و كان يحضر مجلسه بمدينة هراء أرباب المذاهب و المقالات و يسألونه، و هو يجيب كل سائل بأحسن الاجوبة المجادلات، على اختلاف اصنافهم و مذاهبهم، و يجىء الى مجلسه الاكابر و الامراء و الملوك.

و كان صاحب وقار و حشمة، و مماليك و ثروة، و بزة حسنة، و هيئة جميلة، إذا ركب مشى معه نحو ثلاثمائة مشغل على اختلاف مطالبهم فى التفسير و الفقه و الكلام و الاصول و الطب و غير ذلك، و رجع بسببه خلق كثير من الكرامية و غيرهم الى مذهب أهل السنة، كان يلقب بهراء شيخ الاسلام [۱]- الخ.

و محمد بن محمد الحافظى البخارى المعروف بخواجه [۲] پارسا در «فصل الخطاب» گفته:

[قال الامام التحرير المناظر المتكلم المفسر، صاحب التصانيف المشهورة، فخر الملة و الدين، الرازى أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسين القرشى التيمى البكرى رحمه الله فى «التفسير الكبير» فى قوله سبحانه: [۱] مرآة الجنان ج ۴/۷.

[۲] هو الحافظ محمد بن محمد الحافظى البخارى النقشبندى المتوفى سنة (۸۲۲) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۵۹

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

[۱]:

فيه لطيفة: و هو ان الرجس قد يزول عنا و لا يطهر المحل، فقوله سبحانه: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

: أى يزيل عنكم الذنوب، و قوله سبحانه:

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

أى يلبسكم خلع الكرامة تطهيرا لا يكون بعده تلوث .

و تقى الدين أبو بكر بن احمد الاسدى در «طبقات فقهای شافعية» گفته:

[محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن على العلامة، سلطان المتكلمين فى زمانه فخر الدين أبو عبد الله القرشى البكرى التيمى الطبرستانى الاصل، ثم الرازى ابن خطيبها المفسر المتكلم، امام وقته فى العلوم العقلية، و أحد الاثمة فى العلوم الشرعية، صاحب المصنفات المشهورة، و الفضائل الغزيرة المذكورة.

ولد فى رمضان سنة أربع و أربعين و خمسمائة، و قيل: سنة ثلث.

اشتغل أولا على والده ضياء الدين [۲] عمر، و هو من تلامذة البغوى، ثم على الكمال السمنانى، و على المجد الجيلى، صاحب محمد بن يحيى [۳].

و اتقن علوما كثيرة و برز فيها و تقدم و ساد، و قصده الطلبة من سائر البلاد، و صنف فى فنون كثيرة، و كان له مجلس كبير الوعظ يحضره الخاص و العام، و يلحقه فيه حال و وجد[.

الی أن قال:

[و رزق سعادة فی مصنفاته، و انتشرت فی الآفاق، و أقبل الناس علی الاشتغال [۱] الاحزاب: ۳۳.

[۲] هو ابن الحسين بن الحسن بن ضياء الدين ابو القاسم الرازی المتوفی سنة (۵۵۹).

[۳] هو ابن منصور محیی الدين أبو سعد النيسابوری المقتول سنة (۵۴۸) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۶۰

بها] [۱]- الخ.

و مولوی حیدر علی فیض آبادی [۲] در «داهیہ حاطمہ» گفته:

[صاحب «یواقیت و جواهر» آورده که حضرت امام رازی هر گاه دوازده هزار ورق از کتب کلامیه از بر خواندند، آن وقت در

تصنیف کتابها قصد کردند]

«روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی»

اشاره

اما روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» که بفضل واهب کل مسئل و منجیح کل مأمول، نسخ عدیده آن بنظر این معتکف زاویه خمبول رسیده، بعد ذکر حدیث غدیر از ترمذی و غیر او گفته:

[زیاده تقریر نقل الامام ابو الحسن علی الواحدی فی کتابه المسمى بأسباب النزول، یرفعه بسنده الی أبی سعید الخدری رض قال: أنزلت هذه الآية:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب [۳].]

از ملاحظه این عبارت که جزوی است از تمام عبارت ابن طلحه متعلق بحدیث غدیر، که انشاء الله تعالی در ما بعد مذکور خواهد شد، قطعاً [۱] طبقات الشافعیه لابن قاضی شهبه ج ۲/۶۵.

[۲] هو حیدر علی بن محمد کان حیا فی سنة (۱۲۵۰) هـ.

[۳] مطالب السؤل: ص ۱۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۶۱

و حتما و یقیناً و جزماً بر ارباب اَلْبَابِ زاکیه، و اصحاب عقول صافیه، ظاهر است که علامه ابن طلحه، نزول این آیه کریمه را در واقعه غدیر بزیادت تقریر تعبیر کرده، ثبوت و تحقق این معنی بر متأمل خیر و ناقد بصیر، روشن و مستنیر ساخته.

و لله الحمد علی ذلک حمدا جمیلا جلیلا جزیلا وافیاً، صافیا شافیا، کافیا زاکیا، نامیا سامیا

«ترجمه ابن طلحه شافعی»

و محتجب نماند که محمد بن طلحه از أجله ارکان و اساطین اعیان و فقهای والا شأن و معتمدین عالی مکان است و مناقب فخمیه و فضائل عظیمه و محامد جمیله و مدائح جلیله او انشاء الله تعالی در ما بعد بر زبان اکابر محققین قوم بگوش تو خواهد رسید، بر یک

عبارت سراسر جزالت در اینجا هم اکتفا می‌رود.

ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی در «مرآة الجنان» در حوادث سال ۶۵۲ هجری گفته:

[و فیها توفي الکمال محمد بن طلحة النصیبی الشافعی و کان رئیساً محتشماً بارعاً فی الفقه و الخلاف. ولی الوزارة مرة، ثم زهد و جمع نفسه.

توفي بحلب فی شهر رجب و قد جاوز السبعین، و له دائرة الحروف.

قلت: و ابن طلحة المذكور لعلة الذی روی السید الجلیل المقدار الشیخ المشکور عبد الغفار صاحب الروایة فی مدینة قوص، قال:

اخبرنی الرضی بن الاصمع قال: طلعت جبل لبنان، فوجدت فقیراً، فقال لی: رأیت البارحة فی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶۲

المنام قائلاً یقول:

لله درک یا ابن طلحة ماجدا ترک الوزارة عامدا فتسلطنا

لا تعجبوا من زاهد فی زهده فی درهم لما اصاب المعدنا

قال: فلما اصبحت، ذهبت الی الشیخ ابن طلحة، فوجدت السلطان الملك الاشرف علی بابہ و هو یطلب الاذن علیه، فقعدت حتی خرج

السلطان، فدخلت علیه و عرفته بما قال الفقیر، فقال: ان صدقت رؤیاه، فانا أموت الی احد عشر یوما، و کان كذلك.

قلت: و قد یتعجب من تعبیره ذلک بموته و تأجیله بالایام المذكورة، و الظاهر و الله اعلم، انه أخذ ذلک من حروف بعض کلمات

النظر المذكور و اظنها، و الله اعلم: قوله: اصاب المعدنا، فانها احد عشر حرفاً، و ذلک مناسب من جهة المعنی، فان المعدن الذی هو

الغنی المطلق و الملك المحقق ما یلقونه من السعادة الکبری و النعمة العظمی بعد الموت [۱]

«روایت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی»

اشاره

اما روایت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی، نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ

در واقعه غدیر:

پس میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که بنص فاضل رشید در «ایضاح لطافة المقال» از عظمای اهل سنت می‌باشد، در «مفتاح

النجا فی مناقب آل العبا» گفته:

[اخرج عبد الرزاق الرسعنی، عن ابن عباس رضی الله عنه قال: لما نزلت [۱] مرآة الجنان ج ۴/۱۲۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶۳

هذه الآية: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ

، أخذ النبی صلی الله علیه و سلم ید علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [

ترجمه رسعنی حنبلی

و عبد الرزاق از اجله حذاق، و نحاریر سباق، و مشاهیر آفاق، و ائمه علی الاطلاق، و ثقات حفاظ، و اثبات ایقاظ است، و محامد

فاخره، و مدائح زاهره او بر متتبع خیر واضح و مستنیر است.

حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در «عبر فی خبر من غبر» در سنه احدی و ستین و ستمائة گفته:

[الرسعنى العلامة عز الدين عبد الرزاق بن رزق الله بن أبى بكر المحدث المفسر الحنبلى. ولد سنة تسع و ثمانين.

و سمع بدمشق من الكندى [١]، و ببغداد من ابن منينا [٢].

و صنف تفسيراً جيداً، و كان شيخ الجزيرة فى زمانه علماً و فضلاً و جلاله.

توفى فى ثانى عشر ربيع الآخر [٣].

و نيز ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[الرسعنى الامام المحدث الرحال الحافظ المفسر، عالم الجزيرة، عز الدين ابو محمد عبد الرزاق بن رزق الله بن أبى بكر بن خلف الجزرى، مولده برأس [١] الكندى: زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن تاج الدين ابو اليمن التاجر المقرئ اللغوى الحنفى نزىل دمشق و المتوفى بها سنة (٦١٣) هـ.

[٢] هو ابو محمد عبد العزيز بن معالى بن غنيمه بن منينا المسند الرحلة المتوفى سنة (٦١٢) هـ.

[٣] عبر فى خبر من غير ج ٥/٢٦٤ ط الكويت.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٦٤

عين سنة تسع و ثمانين و خمسمائة.

و سمع ببغداد من عبد العزيز بن منينا، و طبقته، و بدمشق من أبى اليمن الكندى، و طبقته، و ببلده من أبى المجد القزوينى و عنى بهذا العلم.

و جمع و صنف تفسيراً حسناً رأيته، يروى فيه بأسانيده.

و صنف كتاب «مقتل شهيد الحسين»، و كان اماماً متقناً ذا فنون و ادب.

روى عنه ولده العدل شمس الدين محمد [١]، و الدمياطى [٢] فى معجمه، و غير واحد، و بالاجازة ابو المعالى البرقوهى.

كانت له حرمة وافرّة عند الملك بدر الدين صاحب الموصل [٣].

قرأت بخط الحافظ احمد بن المجد قال عبد الرزاق الرسعنى حفظ «المقنع» لجدى و سمع بدمشق و غيرها من الكندى و الخضر بن كامل [٤] و أبى القاسم الحرستانى [٥] و أبى الفتوح بن الجلاجلى، و ابن قدامة [٦] و ببغداد من الداهرى [٧] و عمر بن كرم [٨] [١] شمس الدين محمد بن عبد الرزاق الرسعنى الحنبلى المتوفى سنة (٦٨٩) هـ.

[٢] هو ابو محمد عبد المؤمن بن خلف التونى الشافعى المتوفى سنة (٧٠٥) هـ.

[٣] هو الملك بدر الدين لؤلؤ الارمنى الاتابكى المتوفى سنة (٦٥٧) هـ.

[٤] هو ابن سالم بن سبيع الدمشقى السروجى المتوفى سنة (٦٠٨) هـ.

[٥] هو عبد الصمد بن محمد بن أبى الفضل بن على القاضى الدمشقى المتوفى سنة (٦١٤) هـ.

[٦] ابن قدامة: احمد بن عيسى بن عبد الله بن قدامة، سيف الدين بن مجد الدين المقدسى الحافظ الحنبلى الدمشقى المتوفى سنة (٦٤٣) هـ.

[٧] هو ابو الفضل عبد السلام بن عبد الله بن احمد البغدادى الخفاف المتوفى سنة (٦٢٨) هـ.

[٨] هو ابن أبى الحسن ابو حفص الدينورى البغدادى المتوفى سنة (٦٢٩) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ١٦٥

قلت: و سمع أيضاً بحلب من الافتخار عبد المطلب [١].

و قدم دمشق مرة رسولاً، فقرأ عليه جمال الدين محمد بن الصابونى [٢] جزءاً.

و له شعر رائق، ولی مشیخه دار الحديث بالموصل، كان من أوعية العلم و الخير.

توفی سنه احدى و ستين و ستمائة [۳].

و شيخ شمس الدين محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته:

[عبد الرزاق بن رزق الله أبو محمد الرسعني الامام العلامة المحدث المقرئ شيخ ديار بكر و الجزيرة] [۴] - الخ.

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

[الرسعني الامام المحدث الرحال الحافظ المفسر عالم الجزيرة، عز الدين أبو محمد عبد الرزاق بن رزق الله بن أبي بكر بن خلف الجزري. ولد برأس عين سنه (۵۸۹).]

و سمع الكندي و عدة، و عنى بهذا الشأن، و صنف تفسيراً.

و كان اماماً متقناً ذا فنون و أدب، أجاز للديلمي، و البرقوهي ولی مشیخه دار الحديث بالموصل. و مات سنه ۶۶۱ [۵].

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني الاستنبولي المشهور بالكاتب الجلبی [۶] [۱] هو أبو هاشم بن الفضل العباسي البلخي الحلبي الحنفي المتوفى سنه (۶۱۶).

[۲] هو الحافظ أبو حامد محمد بن علي بن محمود المتوفى سنه (۶۸۰) هـ.

[۳] تذكرة الحفاظ ج ۴/۱۴۵۳.

[۴] غاية النهاية في طبقات القراء ج ۱/۳۸۴.

[۵] طبقات الحفاظ للسيوطي: ۵۰۵.

[۶] هو حاجي خليفه مصطفى بن عبد الله المتوفى سنه (۱۰۶۷) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶۶

در «كشف الظنون» در «باب التاء» گفته:

[تفسير عبد الرزاق بن رزق الله الحنبلي الرسعني المسمى بمطالع أنوار التنزيل يأتي.

قلت: تفسير عبد الرزاق المذكور اسمه رموز الكنوز.

قال محمد المالكي الداودي [۱] صاحب «طبقات المفسرين» بعد نقل هذا التفسير و اسمه: و فيه فوائد حسنة، و يروى فيه الاحاديث بأسانيد [۲].

و «طبقات المفسرين» محمد مالكي را كه از آن، مدح تفسير رسعني مذکور شد، صاحب «كشف الظنون» در «حرف التاء» ذكر کرده، حيث قال:

[«طبقات المفسرين» لجلال الدين عبد الرحمن السيوطي، المتوفى سنه احدى عشرة و تسعمائة، و للمولى محمد بن علي بن أحمد

الداودي المالكي فرغ من تبييضه في سنه احدى و اربعين و تسعمائة] [۳].

و نیز در «كشف الظنون» در «باب الرائ» گفته:

[«رموز الكنوز في تفسير الكتاب العزيز» للشيخ الامام عز الدين عبد الرزاق الرسعني الحنبلي، المتوفى سنه ستين و ستمائة] [۴].

و نیز در «كشف الظنون» در «باب الميم» گفته: [۱] الداودي: محمد بن علي بن شمس الدين المصري الشافعي المتوفى سنه (۹۴۵) هـ.

[۲] كشف الظنون ج ۱/۴۵۲.

[۳] كشف الظنون ج ۲/۱۱۰۷.

[۴] كشف الظنون ج ۱/۹۱۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶۷

«مطالع أنوار التنزيل و مفاتيح أسرار التأويل» لعبد الرزاق بن رزق الله ابن أبي بكر بن خلف بن أبي الحنبلي الرسعني، المتوفى سنة (٦٦١).

و هو تفسير كبير حسن انتقاء السيوطي، و كتب في آخره إجازة سماعه في مجالس، آخرها ثاني ذى القعدة سنة تسع و خمسين و ستمائة، بدار الحديث المهاجرية بالموصل و ساق نسبه هكذا [١]

«روایت نظام الدين القمی»

اشاره

اما روایت کردن نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمی النيسابوری نزول آیه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در تفسیر «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» بعد تفسیر آیه:

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ

[٢] گفته:

[ثم أمر رسوله بأن لا ينظر الى قلة المقتصدين، و كثرة المعاندين، و لا يتخوف مكرهم، فقال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ

عن أبي سعيد الخدري أن هذه الآية نزلت في فضل علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، يوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيده و قال: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، فلقية عمر، و قال: هنيئا لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة. [١] كشف الظنون ج ٢/١٧١٥.

[٢] المائدة: ٦٦.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٩، ص: ١٦٨

و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علي.

و روى انه صلى الله عليه و آله نام في بعض أسفاره تحت شجرة و علق سيفه عليها، فأتاه اعرابي و هو نائم، فأخذ سيفه و اخترطه، و قال: يا محمد من يمنعك مني؟ فقال:

الله، فرعدت يد الاعرابي و سقط السيف من يده، و ضرب برأسه الشجرة حتى انتثر دماغه و نزل: وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ

و قيل: لما نزلت آية التخيير: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ

[١] فلم يعرضها عليهن خوفا من اختيارهن الدنيا، نزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ

و قيل: نزلت في أمر زيد [٢]، و زينب [٣] بنت جحش.

و قيل: لما نزل: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

[٤]، سكت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن عيب آلهم، فنزلت، أي بلغ معايب آلهم و لا تخفها.

و قيل: انه صلى الله عليه و سلم لما بين الشرائع و المناسك في حجة الوداع، قال: «هل بلغت؟»، قالوا: نعم، فقال ص: «اللهم اشهد»،

فتزلت.

و قيل: نزلت في قصة الرجم و القصاص المذكورتين.

و قال الحسن [۵]: ان نبی الله قال: «لما بعثنی الله برسالته ضقت بها ذرعا، [۱] الاحزاب: ۲۸.

[۲] زيد: بن حارثة بن شراحيل الكلبي الصحابي اختطف في الجاهلية صغيرا و اشترته خديجة بنت خويلد فوهبته الى النبي صلى الله عليه و آله حين تزوجها فتبناه النبي صلى الله عليه و آله قبل الاسلام و اعتقه و زوجه زينب بنت عمته، استشهد في مؤتة سنة (۸) هـ.

[۳] زينب بنت جحش: بن رثاب الاسدي كانت زوجة زيد بن حارثة، و اسمها برء و طلقها زيد فتزوج بها النبي صلى الله عليه و آله و سماها زينب توفيت سنة (۲۰) هـ.

[۴] الانعام: ۱۰۸.

[۵] هو الحسن البصري المتقدم ذكره توفي سنة (۱۱۰).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۶۹

و تخوفت ان من الناس من يكذبني، و اليهود و النصارى يخوفونني» فتزلت الآية فزال الخوف.

و قالت عائشة: سهر رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات ليلة، فقلت: يا رسول الله ما شأنك؟ قال: «الا رجل صالح يحرسني الليلة؟» قالت: فينما نحن في ذلك إذ سمعت صوت السلاح، فقال: من هذا؟ قال: سعيد [۱] و حذيفة [۲] جئنا نحرسك، فنام رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى سمعت غطيته [۳]، فنزلت هذه الآية، فأخرج رسول الله صلى الله عليه و سلم رأسه من قبة آدم، فقال: انصرفوا أيها الناس فقد عصمني الله.

و عن ابن عباس كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يحرس، فكان يرسل معه أبو طالب كل يوم رجالا من بني هاشم يحرسونه، حتى نزلت هذه الآية، فأراد عمه أن يرسل معه من يحرسونه، فقال: يا عماه ان الله تعالى قد عصمني من الجن و الانس [۴].

از این عبارت ظاهر است که علامه نيسابوری در صدر اقوال شأن نزول این آیه کریمه از ابی سعید خدری نقل فرموده که این آیه نازل شد در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام روز غدیر خم، پس گرفت رسول خدا صلى الله عليه و سلم دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و ارشاد نمود:

«من [۱] هو ابن زيد بن عمرو بن نفيل القرشي أبو الاعور الصحابي المتوفى سنة (۵۱) هـ.

[۲] حذيفة: بن حسل بن جابر المعروف بحذيفة بن اليمان الصحابي المتوفى بالمدائن سنة (۳۶) هـ.

[۳] الغطيط: مصدر غط يغط في نومه: نخر.

[۴] تفسير النيسابوري ج ۶/۱۲۹ - ۱۳۰.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۷۰

كنت مولاة فعلى مولاة»- الحديث.

پس ملاقات کرد آن حضرت را عمر و گفت: هنيئا لك يا ابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنة.

و بعد نقل این تفصیل و توضیح و تبیین و تشریح از ابی سعید ارشاد کرده که همین است قول ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام).

پس بحتم و جزم و قطع و یقین ثابت کرده که نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر قول ابن عباس است، و قول براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام.

و فيه رواء الاوام [۱]، و دواء السقام، و شفاء الغرام [۲]، و قضاء المرام، و نضو الحجاب، و كشف اللثام، و افادة التبصير التام، و شرح قلوب المؤمنين الكرام و كشف غطاء خطاء العوام، و تنوير عيون الموقنين الاعلام، و نهاية التشييد و غاية الابرار، و عمدة التأييد و

اعلی الاحکام، و أقصى التعجيز و أبلغ الافحام، و أعظم الاسكات و اشد الالتزام، و حماد [۳] تخجيل الخصام.

و ما ذلك الا- من عناية الرب المنعام، و آية عظيمة من آياته العظام، و لا يجحد الحق بعد ذلك الا من هو والـج في زرافة [۴] النواصب اللثام، و شر ذمة المعاندين [۱] الاوام: العطش.

[۲] الغرام: الحب المعذب القلب.

[۳] الحماد (بضم الحاء المهملة و آخرها الدال المهملة): الغاية و مبلغ الجهد.

[۴] الزرافة (بفتح الزاء المعجمة): الجماعة من الناس.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۱

الاغاثام، و فرقة الحائدين الطغام، الناكبين عن طريقة الاثمة الكرام، الذين من تمسك بهم فقد تمسك بالعروة الوثقى ليس لها انفصام، و تشبث بالجل الذي ماله من انجذام، فأساس ايمانه ماله من انثلام، و عرق ايقانه لا يدخله انخرام، و الحمد لله في المبدأ و الختام. و قطع نظر از اين كه قول بنزول آيه كريمه در واقعه غدیر از ابن عباس و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر، حتما و قطعاً از اين عبارت سراسر بشارت ثابت شده تقدیم نيسابوری فيهم اين قول سليم را بر ديگر اقوال غير مستقيم، حسب ارشاد فاضل رشيد، دليل صريح و برهان سديد است بر أرجحيت آن.

فاضل رشيد الدين خان تلميذ مخاطب در «ايضاح لطافة المقال» گفته:

[و علامه ابو البركات عبد الله بن احمد بن محمود نسفى [۱] صاحب «كنز الدقائق» در آخر كتاب «الاعتماد فى الاعتقاد» مى گويد:

ثم قيل: لا يفضل أحد بعد الصحابة الا بالعلم و التقوى، و قيل: فضل أولادهم على ترتيب فضل آبائهم الا أولاد فاطمة عليها السلام، فانهم يفضلون على أولاد أبى بكر و عمر و عثمان، لقربهم من رسول الله صلى الله عليه و سلم لانهم العتره الطاهرة و الذرية الطيبة الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا]- انتهى.

از اين عبارت بجهت اوليت ذكر قول مختار شيخ عبد الحق، أرجحيت آن نزد صاحب كتاب «اعتماد» مستفاد، كما لا يخفى على العلماء الامجاد- انتهى. [۱] هو الفقيه الحنفى المتوفى باينج اصفهان سنه (۷۱۰)

«جلالت نظام الدين نيسابورى»

و نظام اعرج، عارج معارج نقد تحقيق، و راقى مدارج فضل و تدقيق است و تفسير او نهايت معروف و مشهور، و معتمد عليه اكابر و صدور است.

مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون» گفته:

[«غرائب القرآن و رغائب الفرقان» فى التفسير للعلامة نظام الدين حسن ابن محمد بن حسين القمى النيسابورى المعروف بالنظام الاعرج [۱]- الخ.

و مولوى حسام الدين سهارنبورى «تفسير نيسابورى» را از كتب معتبره شمرده، حيث قال فى «المرافض المرفوضة»:

[و هنگام تسويد كتب معتبره مانند «بيضاوى» و «معالم» و «مدارك» و «كشاف» و «جامع البيان» و «تفسير نظام نيسابورى» و «حسينى» و «زاهدى»] الى أن قال بعد ذكر أسماء عدة كتب:

[مطمح نظر تفحص داشته، أحاديث و أخبار و أقوال علمای اخبار، و تحقيق مذاهب و اختلاف بزرگان و قصص اسلاف كه در اين رساله منقول شده، همه را از كتب مذكوره نقل کرده - انتهى.

و اكابر متكلمين سنيه و أعظم متعصين شان بافادات علامه نيسابورى، و آن هم بمقابله اهل حق تمسك مى نمايند.

شاهصاحب بجواب طعن عزل أبى بكر از اداى سوره برائت گفته:

[در این روایت طرفه خط و خلط واقع شده، مثال آنکه کسی گفته [۱] کشف الظنون ج ۲/۱۱۹۵.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۳

است:

چه خوش گفتست سعدی در زلیخا ألا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها

یا مانند استفتای مشهور که: «حسن و حسین هر سه دختر معاویه» را چه حکم است؟

تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در این قصه مختلف اند.

اکثر روایات باین مضمون آمده اند که ابو بکر رضی الله عنه را برای امارت حج منصوب کرده، روانه کرده بودند، نه برای رسانیدن براثت و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر رضی الله عنه، چون سوره براثت نازل شد، و نقض عهد مشرکان در این سوره فرود آمد از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید.

پس در این صورت عزل ابی بکر رضی الله اصلا واقع نشده، بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند.

پس در این روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابو بکر رضی الله عنه است، و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود؟

و در «بیضاوی» و «مدارک» و «زاهدی» و «تفسیر نظام نیشابوری» و «جذب القلوب» و «شروح مشکاة» همین روایت را اختیار نموده اند، و همین است ارجح نزد اهل حدیث - انتهی.

و مولوی حیدر علی در «منتهی الکلام» در ذکر اموری که تحقیق آن را در عبارت کرمانی در شرح حدیث حوض پر ضرور دانسته، گفته:

[دوم: آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که بر گردیدن از اصل دین و اسلام است، بسوی تبدیل اخلاق حسنه بسینه و تغییر

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۴

رسوخ بتزلزل، یعنی اختیار ردتی که عین کفر نباشد، چیست؟ و جوابش آنکه باعث عدول چند دلیل است، در این مقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم:

یکی آنکه در کتاب مجید پروردگار عالم و خطاب پیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته که خاشاک ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقائد زائغه بر وجوه کفار نگونسار خواهند ریخت، بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت بر عکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت، تا هر یکی از اهل محشر از مؤمنین و کافرین با همدگر ممتاز گردد، و پرده ناموس کفار روبروی تمامی خلائق اولین و آخرین دریده شود.

قال الله تبارک و تعالی: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

[۱].

مولانا نظام الدین نیشابوری رحمه الله در تفسیر فرموده:

و فی أمثال هذه الالوان للمفسرين قولان:

أحدهما: و إليه ميل أبي مسلم [۲] ان البياض مجاز عن الفرح، و السواد عن الغم، و هذا مجاز مستعمل، قال الله تعالى: وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

[۳] و لما

سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی الامیر معاویة [۴]، [۱] آل عمران: ۱۰۶ - ۱۰۷.

[۲] هو محمد بن بحر الاصفهانی المعتزلی المفسر المتوفی سنه (۳۲۲) هـ.

[۳] النحل: ۵۸.

[۴] مخفی نماند که فاضل معاصر با آن همه اظهار فضل و کمال و فهم و فراست

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۷۵ و دقیقه سنجی و کیاست و مبالغه در استهزاء و سخریه بر علمای کبار و نهایت تعلی و تمطی و استکبار در عبارت نیسابوری که سطری چند بیش نیست تحریفات عدیده و تصحیفات شتی بسبب نهایت مهارت در علوم عربیه نموده از آن جمله آنکه در اصل تفسیر نیسابوری مذکور است [و لما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما الامر لمعاویة] و صاحب «منتهی» آن را تصحیف نموده بقره [و لما سلم الحسن ابن علی رضی الله عنهما علی الامیر معاویة] الخ.

و در این عبارت اولاً لفظ «علی» قبل لفظ «الحسن» زیاده نموده، و ثانیاً لفظ «الامر» را بلفظ «الامیر» مبدل نموده، و ثالثاً لفظ «لمعاویة» را که باللام جاره بوده محرف ساخته به «المعاویة»، حال آنکه ادخال حرف تعریف بر معاویه وجهی ندارد.

پس عبارت بلیغه نیسابوری موافق محاورات عوام سنی که معاویه را بامیر معاویه تعبیر می کنند ساخته و مع ذلك کله معنای عبارت محرفه مخاطب چنین می شود که هر گاه سلام کرد حسن بن علی علیهما السلام بر امیر معاویه، و هو مما لا ربط له بالمقام، و اگر چنان گمان کرده که مراد از سلم همان تسلیم امر است پس پر ظاهر است که صله تسلیم باین معنی به «اعلی»، نمی آید بلکه بلام، کما لا یخفی علی اولی الافهام.

بالمجملة این تصحیفات نهایت واهی و رکیک و بس شنیع و فطیع است، از آن جمله: آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است: [إذ الاصل فی الاطلاق الحقیقة] چون فهم فاضل عالی شأن از اصطلاحات اصولیه بمراحل دور افتاده آن را تحریف فرمودند به اینکه [إذ الاصل فی الحقیقة الاطلاق]، و آن محصلی نزد محصلین ندارد.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۷۶

قال له رجل: یا مسود وجوه المؤمنین .

الی أن قال:

[و ثانيهما: أن السواد و البياض محمولان علی ظاهرهما، و هو النور و الظلمة إذ الاصل فی الحقیقة الاطلاق، فمن كان من أهل نور الحق، و هم بياض اللون و أسفاره و ابيضت صحيفته سعی النور بین یدیه و یمنه، و من كان من أهل ظلمة الباطل و هم بسواد اللون و كمد و اسودت صحيفته أحاطت به الظلمة من كل جانب، قالوا: و الحکمة فی ذلك أن يعرف أهل الموقف كل صنف فيعظمونهم أو يصغرون بحسب ذلك، و يحصل لهم بسببه مزيد بهجة و سرور أو ويل و ثبور.

و أيضا إذا عرف المكلف فی الدنيا أنه يحصل فی الآخرة إحدى الحالتين از آن جمله: آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است: [فمن كان من اهل نور الحق و سم بياض اللون و اسفاره و ابيضت صحيفته و سعی النور بین یدیه و یمنه صاحب «منتهی» در این فقره «وسم» را که صیغه ماضی مجهول از «وسم بسم» می باشد و جزای «فمن كان» است بلفظ «و هم» ضمیر جمع مذکر غائب محرف ساخته و ندانسته که بنا بر این عبارت کلیتا مختل و مهمل می شود.

و نیز از جمله «و سعی النور» و او حذف نموده و آن را جزای «فمن كان» قرار داده، از آن جمله: آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است: [و من كان من اهل الظلمة الباطل و سم بسواد اللون و كمد و اسودت صحيفته و أحاطت بالظلمة من كل جانب در این فقره هم «وسم» را بلفظ «و هم» محرف کرده و او عاطفه را از جمله «و أحاطت به الظلمة من كل جانب» حذف نموده آن را جزای «من كان» قرار داده و داد اظهار کمال عربیت و حسن فهم و نهایت حذق و مهارت در تفسیر و حدیث و عربیت داده، ابواب کمال تعظیم و تبجیل و تفخیم خود بر روی معتقدین و جان نثاران گشاده.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۷

ازدادت رغبته فی الطاعات و ترک المحرمات - انتهى مختصرا.

و نیز در «منتهی الکلام» گفته:

[تضعیف روایت ردت بعض قبائل دلیل بر قصور مطالعه مؤلف جامع فضائل است زیرا که به اصول معتمده و روایات معتبره فریقین، این ردت بر جای خویش منقح و حاصل، بلکه ردت مالک و اتباع او را که در متخيله مؤلف مؤمنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل .

اما روایات اهل حق: پس ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر یک روایت که فاضل نیشابوری در تفسیر کریمه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ

[۱]- الآية- نقل فرموده، اکتفاء می نمایم.

مفسر مذکور که بعد ذکر چندی از اهل ارتداد مثل عنسی ذو الخمار [۲] و مسیلمه کذاب [۳]، که در اجزای سابقه از کتب سیر پاره ای از حال کثیر الاختلال آنها سمت گذار یافته، می نویسد:

[و سبع فی عهد أبی بکر رضی الله عنه: قرارة قوم عیینة بن حصین، و غطفان قوم مرة بن سلمة القشیری، و بنو سلیم قوم الفجاءة بن عبد یالیل، و بنو یربوع قوم مالک بن نويرة، و بعض بنی تمیم قوم سجاح بنت المنذر المتنبیة التي زوجت نفسها من مسیلمة الکذاب، و کنده قوم الاشعث بن قیس، و بنو بکر بن وائل [۱] سورة المائدة: ۵۴.

[۲] العنسی ذو الخمار: الاسود عیله بن کعب المذحجی المتنبی المشعور و أول مرتد فی الاسلام قتل سنة (۱۱) هـ.

[۳] هو ابن ثمامة بن کبیر بن حبیب اللواتلی المتنبی قتل سنة (۱۲) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۸

بالبحرین قوم الحطم بن زید، و حاربهم أبو بکر، و کفی الله أمرهم علی یدیه، و فرقة واحدة فی عهد عمر رضی الله عنه، غسان قوم جبلة بن الایهم، الی آخر قصة تنصره و ذهابه الی الروم [۱]- الخ.

هر گاه صاحب «مرافض» وجود حضرت شاه صاحب، و هم امام المتعصبین و رئیس المتعنتین، و قدوة المکابرین، و عمدة المعاصرین مولوی حیدر علی بافادات علامه نیشابوری و آن هم بمقابله اهل حق دست زده باشند، چگونه ممکن است که تمسک اهل حق را بافاده حتمیه نیشابوری در باب قاتل بودن ابن عباس، و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بنزول آیه کریمه: یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر رد توانند نمود؟

و هل هذا الانفخ فی غیر ضرام، و تعنت لا یرتضیه أحد من أولى الافهام؟

و الله ولی التوفیق و الانعام.

و عبارت خطبه «تفسیر نیشابوری» هم در اینجا مذکور می شود تا از آن مزید عظمت، و جلالت شأن، و حسن احکام و اتقان، و نهایت تحقیق و تحریر و تهذیب و تحبیر این تفسیر شهیر، و خلو آن از أباطیل و أضالیل و مزیفات و منکرات، و موضوعات و موجبات رد و نکیر ظاهر شود.

قال النیشابوری فی خطبة تفسیره:

[و لقد انتصب جم غفیر، و جمع کثیر من الصحابة و التابعین، ثم من العلماء الراسخین، و الفضلاء المحققین و الائمة المتقنین فی کل عصر و حین للحوض فی تیار بحاره، و الكشف عن استار اسراره، و الفحص عن غرائبه، و الاطلاع علی رغائبه نقلا و عقلا و اخذا و اجتهدا. [۱] تفسیر النیشابوری بهامش تفسیر الطبری ج ۱۶۳/۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۷۹

فتباعدت مطامح هماتهم و تباينت مواقع نياتهم، و تشعبت مسالك أقدامهم و تفتنت مقاطر أعلامهم، فمن بين وجيز و أوجز، و مطنب و ملغز، و من مقتصر على حل الالفاظ، و من ملاحظ مع ذلك حظ المعاني و البيان و نعم اللحاظ، فشكر الله تعالى مساعيهم، و صان عن ازراء القادح معاليهم.

و منهم من أعرض عن التفسير و اقبل على التأويل، و هو عندى ركون الى الاضاليل، و سكون على شفا جرف الابطال، الا من عصمه الله و انه لقليل.

و منهم من مرج البحرين و جمع بين الامرين، فللراغب الطالب أن يأخذ العذب الفرات، و يترك الملح الاجاج، و يلقط الدر الثمين، و يسقط السبخ و الزجاج و إذ وفقني الله تعالى لتحريك القلم فى اكثر الفنون المنقولة و المعقولة، كما اشتهر بحمد الله تعالى و منه فيما بين اهل الزمان.

و كان علم التفسير من العلوم بمنزلة الانسان من العين و العين من الانسان، و كان قد رزقنى الله تعالى من ابان الصبى و عنفوان الشباب حفظ لفظ القرآن و فهم معنى الفرقان، و طالما طالبنى بعض اجله الاخوان و أعزة الاخذان، ممن كنت مشارا إليه عندهم بالبنان فى البيان، و الله المنان يجازيهم عن حسن ظنونهم، و يوفقنا لاسعاف سؤلهم و انجاح مطلوبهم، أن اجمع كتابا فى علم التفسير، مشتملا على المهمات، مبنا على ما وقع إلينا من نقل الاثبات و اقوال الثقات من الصحابة و التابعين.

ثم من العلماء الراسخين، و الفضلاء المحققين المتقدمين و المتأخرين، جعل الله تعالى سعيهم مشكورا، و عملهم مبرورا، استعنت بالمعبود، و شرعت فى المقصود، معترفا بالعجز و القصور فى هذا الفن و فى سائر الفنون، لا كمن هو بابنه و شعره مفتون، كيف و قد قال عز من قائل: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

[۱] [۱] الاسراء: ۸۵.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۸۰

وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا

[۱] وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

[۲] وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

[۳].

و لما كان التفسير الكبير المنسوب الى الامام الفضل، و الهمام الامثل، الحبر النحرير، و البحر الغزير، الجامع بين المعقول و المنقول، الفائز بالفروع و الاصول، أفضل المتأخرين، فخر الملة و الحق و الدين محمد بن عمر بن الحسين الخطيب الرازى. تغمده الله برضوانه، و اسكنه بحبوحه جنانه، اسمه مطابق لمسماه، و فيه من اللطائف و البحوث ما لا يحصى، و من الزوائد و الغوث ما لا يخفى فانه قد بذل مجهوده و نثل موجوده، حتى عسر كتبه على الطالبيين، و اعوز تحصيله على الراغبين، حاذيت سياق مرامه، و اوردت حاصل كلامه، و قربت مسالك اقدامه، و التقطت عقود نظامه، من غير اخلال بشىء من الفوائد، و اهمال لما يعد من اللطائف و العوائد.

و ضمنت إليه ما وجدت فى «الكشاف» و فى سائر التفاسير من اللطائف المهمات و رزقنى الله تعالى من البضاعة المزجاء، و اثبت القراءات المعبرات و الوقوف المعللات.

ثم التفسير المشتمل على المباحث اللفظيات و المعنويات، مع اصلاح ما يجب اصلاحه، و اتمام ما ينبغى اتمامه من المسائل الموردة فى «التفسير الكبير»، و الاعتراضات، و مع كل ما يوجد فى «الكشاف» من المواضع المعضلات، سوى الابيات المعقدات، فان ذلك يوردها من ظن ان تصحيح القراءات و غرائب القرآن انما يكون بالامثال و المستشهدات كلا، فان القرآن حجة على غيره، و ليس غيره حجة عليه، فلا علينا أن نقتصر فى غرائب القرآن على تفسيرها بالالفاظ [۱] النساء: ۱۲۲.

[۲] النساء: ۴۵.

[۳] الاحزاب: ۳-۴۸.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۱

المشتهرات و على ايراد بعض المتجانسات التي تعرف منها اصول الاشتقاقات و ذكرت طرفا من الاشارات المقنعات، و التأويلات الممكنات، و الحكايات المبكيات، و المواعظ الرادعة عن المنهيات، الباعثة على اداء الواجبات، و التزمت ايراد لفظ القرآن الكريم أولاء مع ترجمته على وجه بديع و طريق منيع، يشتمل على ابراز المقدرات، و اظهار المضمرات، و تأويل المتشابهات، و تصريح الكنايات و تحقيق المجازات و الاستعارات.

فان هذا النوع من الترجمة مما تسكب فيه العبرات، و يؤذن المترجمون هنالك الى العثرات، و قلما يفتن له الناشئ الواقف على متن اللغة العربية، فضلا عن الدخيل القاصر في العلوم الادبية، و اجتهدت كل الاجتهاد في تسهيل سبيل الرشاد و وضعت الجميع على طرف الثمام [۱]، ليكون الكتاب كالبدور في التمام، و كالشمس في افادة الخاص و العام، من غير تطويل يورث الملل، و لا تقصير يورث مسالك السالك، و يبدد نظام الكلام، فخير الكلام ما قل و دل، و حسبك من الزاد ما بلغك المحل و التكلا في الجميع على الرحمن المستعان، و التوفيق مسئول ممن بيده مفاتيح الفضل و الاحسان، و خزائن البر و الامتنان، و هذا أوان الشروع في تفسير القرآن .

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در «كشف الظنون» هم عبارت خطبه تفسير «رغائب القرآن» را ذکر کرده، غایت فضل و جلالت و حسن اعتماد این تفسیر ظاهر نموده

«روایت سید علی بن شهاب الدین الهمدانی»

اما روایت سید علی بن شهاب الدین الهمدانی [۲]، نزول آیه [۱] الثمام (بضم الثاء المثله) نبت معروف ضعیف لا يطول، و العرب تقول للشئ الذي لا يعسر تناوله: هو على طرف الثمام، «لسان العرب».

[۲] هو الحنفی المتوفی سنه (۷۸۶) هـ.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۲

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر:

پس در کتاب «المودة فی القربی»، که در ایام سالفه بتفحص بلیغ و تلاش تمام، نسخه آن از بعض اُحباب کرام- احله الله دار السلام- بدست آمده بود، گفته:

[عن البراء بن عازب (رض) قال: «أقبلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع، فلما كان بغدير خم نودي الصلوة جامعة، فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت شجرة، و اخذ بيد علي، و قال: «أأنت أولي بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، فقال: «أأنا مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

فلقیه عمر (رض) فقال: هنيئا لك يا علي بن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنة. و فيه نزلت: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

- [الآیه] [۱].

و مخفی نماند که سید علی همدانی نزد حضرات سنی: «عالم ربانی، و ولی صمدانی، و برگزیده جناب سبحانی، و حائز کمالات انسانی، و حاوی غرائب کرامات مثل احیاء اموات و غیر آن»، که سماع آن موجب صد گونه سراسیمگی و حیرانی است می باشد،

چنانچه انشاء الله - تعالی در ما بعد خواهی شنید، و در اینجا نقل خطبه کتاب «موده القربی» هم مناسب می نماید تا از آن جلالت و عظمت مرتبه این کتاب نزد مصنفش واضح شود، که آن را از جواهر اخبار، و لآلی آثار دانسته، و از حق تعالی امید نموده که آن را وسیله او به اهلیت علیهم السلام، و نجات او باین حضرات گرداند، و نیز دعای حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل، [۱] ینابیع الموده عن موده القربی: ۲۴۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۳

و عدم تحویل بسوی ما لم ینقل نموده.

قال فی «موده القربی»:

[الحمد لله على ما أنعمني أولى النعم، و ألهمني الى موده حبيبه جامع الفضائل و الكرم، الذي بعثه الله رسولا الى كافة الامم، محمد الامي العربي صلى الله عليه و سلم.

و بعد فقد قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [۱]،

وقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «أحبوا الله لما أرفدكم من نعمه، و أحبوا الله، و أحبوا أهل بيتي لحبي». فلما كان موده آل النبي مسئولا عنا حيث امر الله تعالى حبيبه العربي بأن لا يسأل عن قومه سوى الموده في القربی، و أن ذلك سبب النجاة للمحبين، و موجب وصولهم إليه، و الى آله عليهم السلام، كما قال عليه السلام: «من أحب قوما حشر في زمرةهم»،

و أيضا

قال عليه السلام: «المرء مع من أحب»

، فوجب على من طلب طريق الوصول و منهج القبول محبة الرسول، و موده أهل بيت البتول، و هذه لا- تحصل الا بمعرفة فضائله و فضائل آله عليهم السلام، و هي موقوفة على معرفة ما ورد فيهم من أخباره عليه السلام.

و لقد جمعت الاختيار في فضائل العلماء و الفقراء اربعينات كثيرة، و لم يجمع في فضائل أهل البيت الا قليلا، فلذا و أنا الفقير الجاني على العلوي الهمداني أردت ان أجمع في جواهر أخباره و لآلي آثاره مما ورد فيهم مختصرا موسوما بكتاب «الموده في القربی» تبركا بالكلام القديم، كما في مأمولي أن يجعل الله ذلك وسيلتي إليهم، و نجاتي بهم، و طويته على أربع عشر موده و الله يعصمني من الخبط و الخلل في القول و العمل، و لم يحول قلمي الى ما لم ينقل، بحق محمد و من اتبعه من اصحاب الدول . [۱] الشورى: ۲۳

«روایت ابن صباغ مالکی»

اشاره

اما روایت شیخ نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ [۱]، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ الْآيَةُ، در واقعه غدیر:

پس در کتاب «فصول مهمه فی معرفة الاثمه» که نسخ عذیده آن بنظر این خاکسار رسیده، و از اول آن ظاهر است که در این کتاب مناقب شریفه و مراتب علیه منیفه ائمه اثنا عشر علیهم السلام ذکر کرده، و آن مشتمل است بر مناقب شهیره، و مآثر اثیره اهل بیت علیهم السلام- و نمی داند شرف آن را مگر کسی که واقف شود بر آن و بشناسد آن را- می گوید:

[روى الامام ابو الحسن الواحدی فی كتابه المسمى «باسباب النزول»، يرفعه بسنده الى أبى سعيد الخدری (رض) قال: نزلت هذه الآية:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب

ترجمه ابن صباغ مالکی

و مخفی نماند که ابن صباغ از اکابر علمای مالکیه، و أجله فضلالی مشاهیر و أعظم فقهای نحاری است، و اساطین محققین سنیه، و أفاحم معتمدینشان در مصنفات خود از او نقل می نمایند، چنانچه بر ناظر «جواهر العقدين» و «تفسیر شاهی» و مثل آن مخفی نیست. و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری [۲] در «نزهة المجالس» گفته:

[و رأیت فی «الفصول المهمة فی معرفة الاثمة» بمكة المشرفة شرفها الله تعالى [۱] هو ابن احمد نور الدين الفقيه المالکی المکی المتوفی سنة (۸۵۵) هـ.]

[۲] هو الشافعی المتوفی سنة (۸۹۴) هـ.]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۵

و هی مصنفه لابی الحسن المالکی: ان علیا ولده امه بجوف الكعبة شرفها الله تعالى و هی فضيلة خصه الله تعالى بها]- الخ [۱].

و احمد بن عبد القادر شافعی [۲] در «ذخيرة المآل» بعد بیان مسئله خنثی که علامت مرد و زن هر دو داشته، گفته:

[قلت: و هذه المسئلة وقعت فی زمننا هذا ببلاد الجبرت علی ما أخبرنی به سیدی العلامة نور بن خلف الجبرتی، و ذکر لی ان الخنثی الموصوفة توفیت عن ولدين: ولد لبطنها، و ولد لظهرها، و خلفت تركة كثيرة، و ان علماء تلك الجهة تحيروا فی الميراث، و اختلفت أحكامهم:]

فمنهم من قال: يرث ولد الظهر دون ولد البطن.

و منهم من قال بعكس هذا.

و منهم من قال: يقتسمان التركة.

و منهم من قال: توقف التركة حتى يصطلح الولدان علی تساوا، أو علی مفاضلة.

و أخبرنی أن الخصام قائم و التركة موقوفة، و انه خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمين عن ذلك، و بعد الاتفاق به بسنتين وجدت حکم أمير المؤمنين فی کتاب «الفصول المهمة فی فضل الاثمة» تصنیف الشيخ الامام علی بن محمد الشهير بابن الصباغ من علماء المالکیة]- انتهى.

از این عبارت ظاهر است که ابن الصباغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است.

و فاضل رشید کتاب «فصول مهمه» ابن الصباغ را در مقام ذکر تصانیف [۱] نزهة المجالس ج ۲/۲۱۶ ط مصر.

[۲] هو ابن بکری العجیلی الحفظی المتوفی سنة (۱۲۲۸) هـ.]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۶

اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام، که بسبب آن اثبات ولای سنیه با این حضرات، و دفع نسبت ناصیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته.

و ان کان ذلك كخدع السراب، كما لا يخفى علی من راجع ما ذكرته فی قدح الجاحظ [۱] المرتاب، ورد حماية الرشيد اياه بمثل هذا التمسك المورث للعجب العجيب!.

قال فی «ایضاح لطافة المقال»:

[شيخ نور الدين علی بن محمد بن الصباغ المکی در «فصول مهمه فی معرفة الاثمة» از کتب اهل سنت فضائل آن حضرات نقل کرده

- انتهى.

و عبد الله بن محمد المطيرى شهرة، المدنى الشافعى مذهباً، الاشعرى اعتقاداً، النقشبندى طريقة، در خطبه كتاب «الرياض الزاهرة فى فضل آل بيت النبى و عترته الطاهرة» كه در سنه ثلث و ثمانين و مائتين و ألف، در أرض مقدس غرى على الراقد فيها ألف ألف تحية بآن بر خوردم، گفته:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و الشكر للملهم بالهدى الى صراط المتقين، و الصلوة و السلام على سيدنا و نبينا محمد عبده و رسوله الذى يصلى على خلفه عجباً و عرباً و انزل عليه:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [۲]

و على آل و اصحابه نجوم الاقتداء، و بدور الاهتداء، صلاة و سلاماً يدومان بدوام المنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء. اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله تعالى عبد الله بن محمد المطيرى شهرة [۱] هو عمر بن بحر بن محبوب الكناني المعتزلى المتوفى سنه (۲۵۵) هـ.

[۲] الشورى: ۲۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۷

المدنى حالاً:

هذا كتاب سميته «بالرياض الزاهرة فى فضل آل بيت النبى و عترته الطاهرة» جمعت فيه ما اطلعت عليه مما ورد فى هذا الشأن و اعتنى بنقله العلماء العاملون الأعيان و اكثره من «الفصول المهمة» لابن الصباغ و من «الجواهر الشفاف» للخطيب .

از اين عبارت ظاهر است كه مطيرى بر كتاب «فصول مهمه» اعتماد نموده، و استناد بآن كرده كه آن را از مآخذ كتاب خود قرار داده، و ابن الصباغ از علمای عاملین اعیان است.

و ناهيك به دليلاً على كمال علو شأنه و عظمت مكانه

«روایت بدر الدين عینی»

اشاره

اما روايت علامه بدر الدين محمود بن احمد العینی، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر:

پس در كتاب «عمدة القارى شرح صحيح بخارى» در «كتاب التفسير» كه نسخه عتيقه آن بخط عرب نزد اين فقير بعنايت رب قدیر حاضر است، گفته:

[ص - باب: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

- ش - أى هذا باب فى قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ

الآية.

ذكر الواحدى من حديث الحسن بن حماد سجادة، قال: ثنا على بن عياش عن الاعمش، و أبى الجحاف، عن عطية، عن أبى سعيد قال: نزلت هذه الآية:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۸

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

[۱] یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

و قال مقاتل [۲]: قوله: بَلَّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ

و ذلك ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا اليهود الى الاسلام، فأكثر الدعاء فجعلوا يستهزئون به و يقولون:

أ تريد يا محمد أن نتخذك حنانا كما اتخذت النصرى عيسى حنانا، فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك، سكت عنهم، فحرض الله تعالى نبيه عليه السلام على الدعاء الى دينه، لا يمنعه تكذيبهم اياه و استهزاؤهم به عن الدعاء.

و قال الزمخشري [۳]: نزلت هذه الآية بعد احد.

و ذكر الثعلبي، عن الحسن، قال سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم: لما بعثنى الله عز و جل برسالته ضقت بها ذرعا، و عرفت ان من الناس من يكذبنى، و كان يهاب قريشا و اليهود و النصرى، فنزلت.

و قيل: نزلت فى عينه بن حصن [۴]، و فقراء أهل الصفة.

و قيل: نزلت فى الجهاد، و ذلك أن المنافقين كرهوه، و كرهه أيضا بعض المؤمنين، و كان النبي عليه السلام يمسك فى بعض الاحايين عن الحث على الجهاد لما [۱] المائدة: ۶۷.

[۲] هو ابن سليمان بن بشير الازدى بالولاء البلخى المفسر المتوفى سنة (۱۵۰) هـ.

[۳] هو محمود بن عمر بن محمد بن احمد الخوارزمي جاز الله الاديب المفسر المتوفى سنة (۵۳۸) هـ.

[۴] عينه بن حصن: بن حذيفة بن عمرو بن جويرة الفزارى اسلم قبل الفتح و لكن ارتد و تبع طليحة الاسدى.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۸۹

يعرف من كراهية القوم له، فنزلت.

و قيل: بلغ ما انزل إليك من أمر ربك فى أمر زينب بنت جحش و هو مذكور فى «البخارى» و قيل: بلغ ما انزل إليك فى أمر نسائك.

و قال ابو جعفر محمد بن على بن الحسين: معناه: بَلَّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

فى فضل على بن أبى طالب رضی الله عنه، فلما نزلت هذه الآية أخذ بيد على و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه».

و قيل: بَلَّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ

من حقوق المسلمين، فلما نزلت هذه الآية خطب عليه السلام فى حجة الوداع، ثم قال: «اللَّهُمَّ هل بلغت».

و عند ابن الجوزى بلغ ما انزل إليك من الرجم و القصاص [۱] - انتهت عبارته بلفظها.

و قد نقل الفاضل الجليل ميرزا امير عليخان حقه الله بالرحمة و الرضوان و هو من تلامذة والدى العلامة احله الله دار السلامة فى بعض منتخباته رواية الواحدى، و قول الباقر عليه السلام من «عمدة القارى» و قد كنت عثرت قديما على نقله، و استطرفته غاية الاستطراف، و رأيت أبلغ و ادخل فى افحام اهل الخلاف، و كان فى بالى أن اراجع اصل «عمدة القارى» من هذا المقام، و أرى فيه يعينى ما نقله هذا الحبر القمقام، حتى عثرت فى هذا الزمان بعون المنان على اصل «عمدة القارى» من كتاب التفسير، فراجعت إليه، و ألفت فيه ما نقله هذا التحرير شكر سعيه الخير البصير، و اسكنه من الجنان فى روض نصير، فنقلت منه بحمد الله و منه تمام عبارة العيني المتعلقة بهذا المقام، حتى لا أدع مجالا لمقال الخصام و يتضح جلية الحال على اولى الافهام.

بر ارباب تأمل و امعان ظاهر و عيان است كه علامه عيني عمدة الأعيان [۱] عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى ج ۱۸/۲۰۶.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۰

رئيس الاركان، عمدة منقديهم العلى الشأن، در صدر اقوال شان نزول آيه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ

، نزول آن در روز غدیر بحق جناب امیر علیه صلوات الملك القدیر، مادام النفع للمسك و العیر و للحمام تغريد و هدير، از علامه تحرير، و وحید كبير، و فريد شهير، اعنى واحدى بصير نقل فرموده، بحمد الله ارغام انوف منكرين، و احراق صدور جاحدين، و قصم

ظهور معاندین، بأبلغ وجوه و احسن طرق نموده، و باز به الجای قادر علی الاطلاق جلت قدرته، و عظمت نعمته، و بهرت آیاته، و ازهرت کلماته، بر این احقاق حق، و ازهاق باطل اکتفا نکرده، مره بعد اولی، و کره بعد آخری تنویر عیون مؤمنین و تفریح صدور موقنین نموده، بقطع و بت و حتم و یقین و جزم از حاوی علوم أوائل و أواخر، و سبب افتخار جمیع مفاخر و مآثر حضرت امام محمد باقر علیه و علی آبائه و ابنائه المعصومین الاطهار آلاف التحیات و التسلیمات من الملك القادر نقل فرموده که آن حضرت فرموده است که معنای این کلام ملک علام آنست که تبلیغ کن چیزی را که انزال کرده شد بسوی تو در فضل علی بن ابی طالب، پس هر گاه نازل شد این آیه، گرفت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم دست علی را و فرمود:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه».

فالحمد الجزيل الجليل الجميل العظيم الفخيم لله المتعال وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

و آنفا دانستی که تقدیم قولی، حسب ارشاد باسداد حضرت رشید عمده النقاد، دلیل تقدیم و ترجیح آن نزد علمای أمجاد است. پس مجرد تقدیم عینی روایت و احدی را بر دیگر اقوال، دلیل واضح

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۱

بر ترجیح و تفضیل نزد ارباب تحصیل حسب ارشاد رشید جلیل است، چه جا که این تقدیم مؤید باشد بنقل نزول آیه کریمه حتما و جزما از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

«ترجمه علامه عینی»

و محامد منیفه، و مکارم شریفه، و مناقب سنیه، و مدائح وضیه، و مراتب رفیعہ، و مدارج منیعہ، و محاسن علیہ، و مفاخر جلیہ، و مقامات شامخہ، و مناصب باذخہ علامہ عینی بالاتر از آن است که محتاج اثبات و اظهار باشد.

شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی [۱] در «ذیل طاهر» که نسخه آن مزین بخط مصنف و تصحیح او، بعنایت بی نهایت پروردگار، بنظر این خاکسار رسیده، می فرماید:

[محمود بن احمد بن موسی بن أحمد بن حسین بن یوسف بن محمود القاضی بدر الدین ابو محمد و قیل: ابو الثناء ابن القاضی شهاب الدین الحلبي الاصل العتباتی المولد القاهری الحنفی، احد الأعیان، و يعرف بابن العینی.

كان مولد والده بحلب في سنة خمس و عشرين و سبعمائة، و انتقل الى عنتاب فولی قضاءها، فولد له بها ولده البدر، و ذلك كما قرأته بخطه في سابع عشر رمضان سنة اثنتين و ستين و سبعمائة، فنشأ بها، و قرأ القرآن و اشتغل بالعلوم من سائر الفنون علی العلماء الکبار]....

[و كان اماما عالما علامة عارفا بالتصريف و العریبة و غیرهما، حافظا للتاریخ و اللغة كثير الاستعمال لها مشاركا في الفنون، لا يمل من المطالعة و الكتابة، كتب [۱] السخاوی: المورخ المصری المتوفی سنة (۹۰۲) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۲

بخطه جملہ، و صنف «الکبیر» و کان نادره بحیث لا اعلم بعد شیخنا اکثر تصانیف منه و قلمه اجود من تقریره و کتابته طریقه حسنہ مع السرعة]....

[و حدث و أفتی و درس مع لطف العشرة و التواضع، و اشتهر اسمه و بعد صيته و أخذ عنه الفضلاء من كل مذهب، و ممن سمع عليه من القدماء الكمال الشمنی سمع عليه بعض «شرح الطحاوی» [۱] من تصانیفه، و ارغون شاه التیدمری المتوفی سنة اثنتين و ثمانی مائة، «صحيح البخاری» و «مسلم» و «المصاييح» و علق شیخنا من فوائده، بل سمع عليه لاجل ما كان عزم عليه من عمل البلدانيات

[۲] و ذكره العلاء بن خطيب الناصرية في تاريخه، فقال: و هو امام عالم فاضل، مشارك في علوم، و عنده حشمة و مروة و عصبية و ديانة - انتهى.

و قد قرأت عليه «الاربعة» التي انتقاها شيخى رحمه الله تعالى من «صحيح مسلم» في خامس صفر سنة احدى و خمسين و عرضت عليه قبل ذلك محافظى و سمعت عدة من دروسه - الخ.

و سيوطى در «حسن المناظرة» گفته:

[العينى قاضى القضاء بدر الدين محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود. ولد في رمضان سنة اثنتين و ستين و سبعمائة.

و تفقه، و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و دخل القاهرة و ولى الحسبة مرارا و قضاء الحنفية.

و له تصانيف منها: «شرح البخارى» و «شرح الشواهد» و «شرح معانى الآثار» [۱] هو احمد بن محمد بن سلامه ابو جعفر الفقيه المتوفى سنة (۳۲۱) هـ له مصنفات منها: «معانى الآثار» شرحه العينى و سماه «مغانى الاختيار في رجال معانى الآثار».

[۲] هو على بن محمد بن سعد علاء الدين المورخ المتوفى سنة (۸۴۳) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۹۳

و «شرح الهداية» و «شرح الكنز» و «شرح المجمع» و «شرح درر البحار» و «طبقات الحنفية» و غير ذلك.

مات في ذى الحجة سنة خمس و خمسين و ثمانمائة [۱].

و نیز سيوطى در «بغية الوعاة» گفته:

[محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود العنتابى الحنفى العلامة، قاضى القضاء بدر الدين العينى.

ولد في رمضان سنة ثنتين و ستين و سبعمائة بعين تاب و نشأ بها.

و تفقه و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و انتفع في النحو و اصول الفقه و المعانى و غيرها بالعلامة جبريل [۲] بن صالح البغدادي، و أخذ عن الجمال يوسف الملقب [۳] و العلاء السيرافى [۴]، و دخل معه القاهرة، و سمع «مسند أبى حنيفة» للحارثى [۵] على [۱] حسن المحاضرة ج ۱/۴۷۳.

[۲] هو ابن صالح بن اسرائيل امين الدين العلامة في الادب من تلامذة التفتازانى.

[۳] هو ابن موسى بن محمد بن احمد الحنفى ابو المحاسن الفقيه المتوفى سنة (۸۰۳) هـ.

[۴] هو علاء الدين على بن احمد بن محمد لقيه العينى سنة (۷۸۸) قادما للحج.

[۵] الحارثى: ابو محمد عبد الله بن محمد بن يعقوب بن الحارث البخارى الملقب بالاستاذ جامع مسند أبى حنيفة توفى سنة (۳۴۰) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۹۴

الشرف بن الكويك [۱]، و ولى نظر الحسبة بالقاهرة مرارا، ثم نظر الاحباس [۲]، ثم قضاء الحنفية بها، و درس الحديث بالمؤبدية، و تقدم عند السلطان الاشرف [۳] برسباى. و كان اماما عالما علامة [۴] - الخ.

و محمود بن سليمان الكفوى [۵] در كتاب «اعلام الاختيار» گفته:

[قاضى القضاء بدر الدين محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود العينى.

ذكره جلال الدين سيوطى في طبقات الحنفية المصرية في «حسن المحاضرة».

قال: ولد في رمضان سنة اثنتين و ستين و سبعمائة، و تفقه و اشتغل بالفنون و مهر، و دخل القاهرة و ولى الحسبة مرارا و قضاء الحنفية. و له تصانيف منها: «شرح البخارى» و «شرح الشواهد» و «شرح معانى الآثار» و «شرح الهداية» و «شرح الكبير» و «شرح المجمع» و «شرح درر البحار» و له «طبقات الحنفية» و غير ذلك. مات في ذى الحجة سنة خمس و ثمانمائة.

و محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی در «شرح مواهب لدنیه» گفته:

[محمود بن احمد بن موسی الحنفی. ولد فی رمضان سنه اثنتین و ستین [۱] هو محمد بن محمد بن عبد اللطیف بن احمد بن محمود بن أبی الفتح المتوفی سنه (۸۰۷) هـ.]

[۲] نظر الاحباس: یوازی وزارة الاوقاف فی عصرنا.

[۳] الملك الاشرف: سیف الدین برس بیك من البرجیین الممالیک المغول من سلاطین مصر توفی حدود سنه (۸۴۲).

[۴] بغیة الوعاة ۳۸۶.

[۵] هو محمود (أو) محمد بن سلیمان الفقیه الحنفی کان حیا فی حدود سنه (۹۲۰) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۹۵

و سبعمائه. و تفقه و اشتغل بالفنون و برع - الخ.

و ازینقی در «مدینه العلم» گفته:

[و من التواریخ: تاریخ قاضی القضاء العینی العنتابی الحنفی العلامة قاضی القضاء بدر الدین العینی. ولد فی رمضان سنه اثنتین و ستین و سبعمائه بعین تاب و نشأ بها.]

و تفقه و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و ولی قضاء الحنفیة بالقاهرة، و کان اماما عالما علامة بالعربیة و التصریف و غیرهما.

و له: «شرح البخاری»، «شرح الشواهد الكبير و الصغير»، «شرح معانی الآثار»، «شرح الكنز»، «شرح المجمع»، «شرح عروض الساوی» «طبقات الحنفیة»، «طبقات الشعراء»، «مختصر تاریخ ابن عساکر»، «شرح الهدایة فی الفقه»، «شرح درر البحار» و «تاریخه الكبير» المذكور.

مات فی ذی الحجة سنه خمس و خمسين و ثمانمائه.

و کاتب چلبی در «کشف الظنون» در ذکر شروح «صحیح بخاری» گفته:

و من الشروح المشهورة أيضا شرح العلامة بدر الدین أبی محمد محمود بن أحمد العینی الحنفی المتوفی سنه خمس و خمسين و ثمانمائه، و هو شرح - كبير - أيضا فی عشرة اجزاء و أزيد، و سماه «عمدة القاری»، أوله: الحمد لله الذى أوضح وجوه معالم الدین - الخ - ذکر فيه: انه لما رحل الى البلاد الشمالية قبل الثمانمائه مستصحبا معه هذا الكتاب ظفر هناك من بعض مشايخه بغرائب النوادر المتعلقة بذلك الكتاب، ثم لما عاد الى مصر شرحه و هو بخطه فی أحد و عشرين مجلدا بمدروسته التى انشأها بحارة كتامة بالقرب من الجامع الازهر] ...

[و بالجملة فان شرحه حافل كامل فى معناه، لكن لم ينتشر كانتشار «فتح الباری»]

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۱۹۶

فی حیاة مؤلفه و هلم جرا [۱].

و فاضل معاصر مولوی حیدر علی تمسک بافادات عینی جابجا نموده در «منتهی الکلام» در مبحث امامت أبی بکر در صلاة، گفته:

[بلی در بادی الراى قول انس [۲] با حدیث صدیقه متعارض می نماید، و جوابش بمقتضای مدلول عبارات بعضی از شروح بخاری مثل «غایة التوضیح» و «عمدة القاری» باین نهج می توان گفت - الخ.]

و نیز در «منتهی الکلام» گفته:

[مغلطه ثالثه: آنکه چون در این دیار از کتب معتبره حنفیه: «هدایه» خاتمة المرجحین علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین الفرغانی [۳]، و همچنین کتب دیگر که بر منوالش تألیف شده، و اکثر أدله آن مؤسس بر معقولات است، و بعضی از احادیث آن، ضعاف، بنظر حضرت مؤلف، بلکه بمطالعه بعضی از أصدقاء ایمانی او در آمده، فهمیده اند که مبنای مذهب أبی حنیفه (رح)

مجرد رای و قیاس است، نه احادیث صحیحہ خیر الناس، و علاج این مغلطہ آن بود کہ چندی شروح این کتاب را، سیما شرحی کہ مولانا کمال الدین بن ہمام نوشتہ، مشاہدہ می کردند، و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاۃ بدر الدین محمود عینی، کہ داد تبصر و تأیید مذهب حنفیہ در آن دادہ، و حال غزارت علوم و مہارت او در فن حدیث، نہ آن چنانست کہ محتاج تقریر و تحریر باشد] - الخ. [۱] کشف الظنون ج ۱/۵۴۸.

[۲] هو ابن مالک بن النضر الخزر جی الانصارى الصحابى المتوفى سنہ (۹۳) ھ.

[۳] الفرغانی: هو الفقیہ الحنفی المتوفى سنہ (۵۹۳) ھ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۷

هر گاہ مثل صاحب «منتہی» کہ از اکابر متعصبین خصام است، غزارت علوم و مہارت عینی در فن حدیث بغایت قصوی رساند کہ از مزید ظهور آن را مستغنی از تقریر و تحریر گرداند، و بحر او را بافتخار و ابتہاج، از مزید اعوجاج بمقابلہ اہل حق ذکر کند، و بتأیید او مذهب حنفیہ را بر خود بالد، بحیرتم کہ چگونہ بعد این ہمہ مفاخرت و مباہات افادہ عینی را در باب نزول آیہ کریمہ: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعہ غدیر رد خواهند کرد، و گردن از قبول آن پیچیدہ، از حق واضح عدول، و از بالاخوانی خود نکول خواهند کرد؟

«روایت سیوطی»

اما روایت جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر کمال الدین سیوطی، نزول آیہ یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعہ غدیر: پس از عبارت او کہ در ذکر تخریج ابن أبی حاتم و ابن مردویہ مذکور شد واضحست، و در این جا تمام عبارت او کہ متعلق بتفسیر این آیہ است مذکور می شود:

قال فی «الدر المنثور»:

[قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

:

اخرج ابو الشيخ عن الحسن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «ان الله بعثني برسالة، فضقت بها ذرعا [۱] و عرفت ان الناس مكذبي، فوعدني لأبلغن [۱] ضقت بها ذرعا: الذرع (بفتح الذال المعجمة) بسط اليد، يقال: ضقت بالامر ذرعا أى لم اقدر عليه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۸

أو ليعذبني، فانزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

.

و اخرج عبد بن حميد، و ابن جرير [۱]، و ابن أبی حاتم، و ابو الشيخ، عن مجاهد، قال: لما نزلت: بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، قال: يا رب انما أنا واحد، كيف اصنع يجتمع على الناس؟، فنزلت: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

.

و اخرج ابن جرير، و ابن أبی حاتم، عن ابن عباس: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

يعنى ان كتمت آية مما انزل إليك، لم تبلغ رسالته.

و اخرج ابن أبی حاتم، و ابن مردویہ، و ابن عساکر، عن أبی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

علی رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب.

و اخرج ابن مردويه، عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

(ان علیا مولی المؤمنین) و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس».

و اخرج ابن ابی حاتم، عن عنترة [۲] قال: كنت عند ابن عباس، فجاء رجل فقال: ان ناسا یأتونا فیخبرونا: ان عندکم شیئا لم یدیه رسول الله صلی الله علیه و سلم للناس، فقال: الم تعلم ان الله قال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ [۱] هو محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنه (۳۱۰) هـ.

[۲] عنترة: ابو وکیع الکوفی الشیبانی روى عن علی علیه السلام و عن ابن عباس و عثمان، و روى عنه ابنه هارون ذکره ابن ابی حاتم فی الجرح و التعديل و نقل توثيقه عن ابی زرعه، و یدھر منه انه تابعی، و لكن عدّه ابن اثیر فی «اسد الغابه» من الصحابه و روى عنه روايه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۱۹۹

، و الله ما ورثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم سوداء فی بیضاء [۱].

و محتجب نماند که نقل علامه سیوطی نزول این آیه کریمه را در واقعه غدیر از ائمه نحاریر و اساطین مشاهیر خود در کتاب «در منشور» دلیل شافی و برهان وافی بر اعتبار و اعتماد، و قاصم ظهور اهل عناد، و حاسم مواد لداد است بوجه عدیده: اول: آنکه از عبارت سیوطی ظاهر است که نزد او نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر ثابت و محقق است که نقل خلاف آن در تفسیر این آیه ننموده چه پر ظاهر است که روایت حسن که در اول این روایات ذکر کرده، اصلا با نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر منافاتی ندارد، زیرا که در آن مذکور است:

[ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا].

و در این روایت لفظ رسالت مجمل است، هرگز ابائی ندارد از حمل آن بر رسالت امامت و وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، بلکه ذکر ضیق ذرع و عرفان تکذیب، مؤید حمل این آیه بر این واقعه است، و همچنین روایت مجاهد، و همچنین هر دو روایت ابن عباس دلالت بر نفی نزول این آیه در واقعه غدیر ندارد بوجه من الوجوه. دوم: آنکه سیوطی در اول «در منشور» گفته:

[الحمد لله الذي أحيا بمن شاء مآثر الآثار بعد الدثور، و وفق لتفسير كتابه العزيز بما وصل إلينا بالاسناد العالي من الخبر المأثور، «و أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له»، شهادة تضاعف لصاحبها الاجور، «و أشهد ان سيدنا محمدا عبده و رسوله» الذي اسفر فجره الصادق، فمحي ظلمات اهل الزيغ و الفجور [۱] الدر المنثور فی التفسير بالمأثور ج ۲/۲۹۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۰۰

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه ذوی العلم المرفوع و الفضل المشهور، صلاة و سلاما دائمین علی ممر اللیالی و الدهور. و بعد فلما الفت کتاب «ترجمان القرآن» و هو التفسیر المسند عن رسول الله صلی الله علیه و سلم، و أصحابه رضی الله عنهم، و قد تم بحمد الله فی مجلدات و کان ما أوردته فيه من الآثار بأسانيد الكتب المخرج منها واردات، رأیت قصور أكثر الهمم عن تحصيله، و رغبتهم فی الاقتصار علی متون الاحادیث دون الاسناد و تطويله، فلخصت منه هذا المختصر، مقتصرًا فيه علی متن الاثر، مصدرا بالعزو و التخریج الی کل کتاب معتبر، و سمیته بالدر المنثور فی التفسیر المأثور و الله أسأل أن یضاعفه لمؤلفه الاجور، و یعصمه من الخطاء و الزور، بمنه و کرمه، انه البر الغفور].

از این عبارت سراسر بلاغت، و اشارت سراپا رشاق و واضحست که این کتاب «در منشور» مصداق احیای ایزد غفور مآثر آثار بعد

دثور است، و سیوطی رئیس الاساطین عمده الجمهور در آن تفسیر کتاب الهی باسناد عالی از خبر مأثور نموده، و تخریج آثار در آن از کتب معتبره و اسفار معتمده فرموده.

دوم آنکه: خود جناب شاهصاحب در «رساله اصول حدیث» می فرمایند:

[و أحادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند، «تفسیر ابن مردویه» و «تفسیر دیلمی» و «تفسیر ابن جریر» و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند و کتاب «در منثور» شیخ جلال الدین سیوطی جامع همه است .

از این عبارت ظاهر است که شاهصاحب «تفسیر در منثور» را جامع مشاهیر تفاسیر حدیث می دانند، و معنی شهرت در چنین مقام حسب افاده صاحب «منتهی الکلام» اعتبار و اعتماد نزد علمای اعلام است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۱

سوم آنکه: سیوطی در مقامات [۱] عدیده از «در منثور» جرح و قدح روایات مقدوحه بیان کرده، و حال آن را مهمل نگذاشته، چنانچه بر متبّع و متفحص مخفی نیست.

و مولوی حیدر علی در مسلک ثانی «منتهی الکلام» [۲] بسبب تعرض شیخ صدوق [۳] بعد ذکر روایتی که مشتمل بر غرابت و شذوذ باشد، و کما ینبغی بمرتبه اعتماد و اعتبار نرسد، استدلال می کند بر آنکه حدیثی که [۱] از جمله آن مقامات آن است که سیوطی در تفسیر یا بَنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ از سوره اعراف گفته:

اخرج أبو يعلى بسند ضعيف عن علي بن أبي طالب عن النبي صلى الله عليه وآله قال: زين الصلاة الحذاء. و از آن جمله است که در تفسیر آیه «و من عنده علم الكتاب» گفته:

[اخرج أبو يعلى، و ابن جریر، و ابن مردویه، و ابن عدی بسند ضعيف عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله قرأ: (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)

قال: من عند الله علم الكتاب . [۲] در منتهی الکلام مسلک ثانی ص ۶۴ بعد از ذکر عبارت «بحار» در باب کتب صدوق که این است:

[لا تقصر فی الاشتهار عن الكتب الاربعة التي عليها المدار في هذه الاعصار و هي داخله في اجازاتنا و نقل من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخيار] گفته:

و محتجب نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن اسامی آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی «و هي داخله» الی آخرها، و هم از عبارات دیگرش بدالالت مطابقی جابجا پیداست.

[۳] هو ابن بابويه القمي المتوفى سنة (۳۸۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۲

ابن بابویه تضعیف آن نکرده و تعرض بآن فرموده، معتبر و قابل احتجاج و استدلال است.

و هر گاه علامه سیوطی در «در منثور» جابجا تصریح بضعف بعض روایات می کند، و لله الحمد و المنة که اصلاً قدحی در هر دو روایت نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر نکرده و بنوع من الانواع لا تصریحا و لا تلمیحا تضعیف آن ننموده حسب افاده فاضل معاصر این هر دو روایت معتبر و معتمد، و قابل استدلال و احتجاج بر اهل خلاف و اعوجاج باشد و لله الحمد علی ذلک حمدا جمیلا.

چهارم: آنکه در «منتهی الکلام» بعد ذکر عبارت «کامل بهائی» متضمن تنبیه و تذکیر محمد بن ابی بکر پدر خود را بحکم جناب

امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[تمام شد آنچه علمای طائفه دربارہ تذکیرات و مواعظ و ضمانت و وکالت محمد بن ابی بکر، و حسن اعتقاد او دربارہ جناب مرتضوی تقریباً الی الله و طلباً لمرضاته از پیش خود ساخته‌اند، و برای تنشيط سامعین و نظار نقل آن اتفاق افتاد، و این نوع تفصیل را مصنف کتاب «احسن» [۱] الکبار فی معرفه الائمه الاطهار]، یعنی محمد بن ابی زید، و امثالش نیز ایراد کرده‌اند، مخالف را نمی‌رسد که بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کند، و بخاطر [۱] احسن الکبار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السّلام فارسی للسید محمد بن ابی زید بن عربشاه الحسینی العلوی الوریامینی ذکر فیہ دلائل الائمه علیهم السّلام و أحوالهم و فضائلهم و احتجاجاتهم و معجزاتهم و موالیدهم و وفیاتهم و غیر ذلک و لخصه المولی المفسر علی بن الحسن الزواری، و ضمّ إلیه بعض اللواحق، و سماه لوامع الانوار- الذریعة الی تصانیف الشیعة ج ۱/۲۸۸-.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۳

جمعی خوشوقت گردد].

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر بسبب ایراد محمد بن ابی زید حکایت تنبیه و تذکیر محمد بن [۱] ابی بکر پدر خود را، که در «کامل بهائی» مسطور است، و ادعای ایراد امثال او، که تعیین این امثال نکرده، دلیل قاطع و برهان ساطع بر عدم امکان حمل آن بر شذوذ و عدم اعتبار می‌گرداند.

پس روایت نزول آیه کریمه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ**

را در واقعه غدیر، که خود علامه سیوطی از سه کس از اُرکان و اعیان محدثین خود نقل می‌کند، و علاوه بر این اصحاب ثلاثه، جمعی کثیر و جمعی غفیر دیگر نقل می‌کنند، و در کتب تفسیر و حدیث وارد می‌سازند، بأولویت تمام معتمد و معتبر و مقبول و مستند خواهد بود، و مخالف را هرگز امکانی نیست که آن را بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کند، و بسبب هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی خاطر جمع و خوشوقت گردد.

پنجم آنکه: اکابر متکلمین سنی و أعظم متعصبین «در منثور» را ملجأ و ملاذ خود گردانیده، بروایات آن و آن هم بمقابله اهل حقّ تشبث می‌فرمایند.

سیف الله بن اسد الله ملتانی در «تنبیه السفیه» که بحقیقت تمویه السفیه است!، گفته: [۱] محمد بن ابی بکر عبد الله بن عثمان بن عامر ولد بین مکة و المدینة فی حجة الوداع سنة (۱۰) و نشأ بالمدينة فی حجر أمير المؤمنين علیه السّلام (و کان قد تزوج امه أسماء بنت عمیس بعد وفاة أبی بکر) و شهد مع أمير المؤمنين علیه السّلام وقعتي الجمل و صفین و ولاء اماره مصر و قتله معاوية بن حديج و احرقه سنة (۳۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۴

[از باب الهیات تا معاد، بلکه تا فروع فقهیه، «تحفه اثنی عشریه» را باید دید که در هر مسئله متنازع فیها در مقام احتجاج اقوال ائمه اطهار را که هم در کتب امامیه موجود است جمع کرده، و معهذا مطابق آن در کتب اهل سنت مثل کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی، و «در منثور» سیوطی و «تفسیر شاهی» و «شرح السنه» بغوی، و مصنف ابی بکر بن ابی شیبّه، و «کتاب الاثار» امام محمد شبیبانی [۱]، نیز مذکور و مسطور]- الخ.

و نیز ملتانی در «تنبیه» قبل از این، بعد ذکر مراتب اقتدا گفته:

[و اگر در مرتبه دوم مراد است، پس اهل سنت سراسر مقتدی بأقوال عترت‌اند، چنانچه کتب محدثین ایشان که در عقائد و فروع نوشته بر آن گواه است، چه هیچ مسئله از اصول دین و فروع آن نیست که نزد اهل سنت روایات کثیره از امیر المؤمنین، و حسنین، و زین العابدین، و باقر و صادق علیهم السلام موجود نیست، اگر کسی را در این شکی باشد، تفسیر «در منثور» سیوطی، و کتاب

«الاسماء و الصفات» بیهقی، و «کتاب الآثار» امام محمد، و «مصنف» ابی بکر بن ابی شیبہ را مطالعه نماید، و همچنین کتاب «سنت» لالکائی [۲]، و کتاب «الابانۃ عن اصول الدیانۃ» شیخ ابو الحسن اشعری، و «شرح السنہ» بغوی را نظر کند] - الخ.

و فاضل رشید در «شوکت عمریه» در ذکر تنبیہات بر دعوی اعریت اهل سنت بعلم حقه اهل بیت اطهار، گفته:

[سوم آنکه: نزد اهل سنت و جماعت هزاران روایات از حضرت امیر [۱] هو الفقیہ الحنفی المتوفی سنۃ (۱۸۹) هـ.

[۲] هو هبة الله بن الحسن بن منصور الطبری الرازی المتوفی سنۃ (۴۱۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۵

المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار در کتب ایشان که جمعا و فرادی برای آن مؤلف شده، موجود است، چنانچه لالکائی از محدثین اهل سنت کتابی در فقه حضرت امیر از «کتاب الطهاره» گرفته تا آخر ابواب فقه جمع نموده است، و «تفسیر شاهی» محض برای جمع روایات ائمه اهل بیت در باب تفسیر مرتب شده، و دیگر تفاسیر اهل سنت مثل «تفسیر کبیر» و «در منثور» و «معالم التنزیل» و کتب حدیث و فضائل اهل بیت و صحابه از روایات ائمه اطهار مملو است.

پس با این همه، اگر شیعه ادعای اعریت خود بمذهب اهل بیت، نسبت به اهل سنت نمایند، بجوابش سوی سکوت چاره نباشد].

ششم آنکه: شاهصاحب در باب یازدهم همین کتاب «تحفه» می فرماید:

[باز دیدیم که روات اخبار، و مجتهدین اهل سنت همه مشهور به تقوی و عدالت و دیانت اند، شیعه هم اگر در ایشان طعن می کنند، از راه عقیده سنت طعن می کنند، نه فسق و کذب و دنیا داری، و روات اخبار غیر ایشان از فرق خصوصا شیعه، همه مطعون و مجروح نزد خود ایشان چنانچه سابق مفصل گذشت - انتہی.

از این عبارت سراسر بلاغت که در آن، داد تعلی و ترفع و استکبار و تمطی و خیلا و افتخار داده اند، بکمال وضوح و ظهور لائح و لامع است که شاهصاحب بنهایت زور و شور بمزید تأکید و تشدید ثابت می فرماید که روات اخبار اهل سنت همه مشهور بتقوی و عدالت و دیانت اند، تا آنکه بزعم شان شیعه هم در ایشان بفسق و کذب و دنیا داری طعن نمی کنند.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۶

پس، از این کلام بلاغت نظام، نهایت توثیق و تعدیل و تعظیم و تبجیل جمیع روات اخبار اهل سنت ثابت شد، و چون ظاهر است که روات اهل سنت حدیث نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعہ غدیر نقل کرده اند، پس حالا بهیچ وجه ممکن نیست که حرکت مذبوحی نمایند، و حرف رد و قدح و جرح این روات بر زبان ابکم آرند، وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ [۱].

و این حرف عجیب شاهصاحب را بکمال ضبط و اتقان و نهایت تدبر و امعان یاد باید داشت، که جابجا خرافاتشان را که قدح و جرح مرویات اکابر و اساطین ائمه خود در فضائل علویه آغاز نهاده اند، و در پی اطفاء نور حق فتاده، هباءً مَنثوراً و کأن لم یکن شیئا مذکورا می سازد، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ .

و نیز شاهصاحب در باب مطاعن بجواب طعن هشتم از مطاعن صحابه گفته اند:

[جواب از طعن آنکه این دروغ بی فروغ که از سماع آن موی بدن اهل ایمان می خیزد، از مفتریات شیعه و کذابان کوفه است. جواب این غیر از این نیست که راست می گوید: دروغی را جزا باشد دروغی.

و اگر از هر دروغ خود جوابی از اهل سنت درخواست نمایند، یقین است که تن بعجز خواهند در داد. مثل مشهور است که نزد دروغگو هر کس لا جواب است. اول این قصه را باید از کتب اهل سنت بر آورد بعد از آن جواب خواست، و چون شیوه اهل سنت

دروغ بندی در روایات نیست، ناچار آنچه راست و بی کم و کاست است بقلم می آید] - انتهى. [۱] الاحزاب: ۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۷

از این عبارت هم ظاهر است که حسب افاده شاهصاحب شیوه اهل سنت دروغ بندی در روایات نیست، پس کمال عجب است که بعد این نص صریح بکدام روایت نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر و دیگر فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را که ارکان و اعیان محدثین سنی از روات خود نقل کرده اند، رد و ابطال خواهند کرد که بحمد الله برای تکذیب و ابطال آن افاده مکرره شاه صاحب کافی و بسند است. وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

«روایت محمد محبوب عالم»

اما روایت محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر المعروف ببدر عالم نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در تفسیر خود که مشهور است به «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه مذکوره بعد ترجمه آن و نقل روایتی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان عصمت گفته:

[و فی النیسابوری عن أبی سعید الخدری: هذه الآية نزلت فی فضل علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه یوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فلقیه عمر رضی الله تعالی عنه و قال: هنیئاً لک یا بن أبی طالب، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة. و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علی رضی الله تعالی عنهم .

و سواى این روایت روایتی مخالف آن نقل نکرده، و لله الحمد و المنه

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۰۸

که مزید اعتماد و اعتبار «تفسیر شاهی»، و بودن روایات آن روایات مضبوطه ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم آناء الليل و اطراف النهار، از افاده خود شاهصاحب در باب سوم همین کتاب «تحفه» ظاهر است، چنانچه در ذکر کتب اهل حق گفته:

[و اما تفاسیر: پس از آن جمله است تفسیری که منسوب می کنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام، رواه عنه ابن بابویه بأسناد، و رواه عنه غیره أيضا بأسناد مع زیاده و نقصان، و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف، و دیگر ائمه در تفسیر روایات دارند، چنانچه در «در منثور» مبسوط، و در «تفسیر شاهی» مجموع و مضبوط، اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت می کنند، هرگز با آن مطابق نمی شود] - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که شاهصاحب روایات «تفسیر شاهی» را روایات اهل سنت از حضرات ائمه اطهار می دانند، و این روایات را روایات مضبوطه می نامند، و با دعای مخالفت روایات شیعه از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام با روایات «تفسیر شاهی» و «در منثور»، معاذ الله بطلان این روایات را در اذهان معتقدین خود راسخ می سازند.

پس بعد این همه زور و شور در اثبات نهایت اعتبار و اعتماد، و غایت عظمت و جلالت روایات «تفسیر شاهی» و «در منثور»، اتباع و مقلدین شاهصاحب تاب و طاقت آن ندارند که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر که در «تفسیر شاهی» و در «در منثور» هر دو مذکور است، رد نمایند، و حرف تشکیک و تمریض بر زبان آرند، و لو طاروا الى السماء و غاصوا فی الارض.

و فاضل رشید الدین خان تلمیذ شاهصاحب در «ایضاح لطافه المقال»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۰۹

گفته:

[و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب امام رضا علیه السّلام رضی الله عنه متوهم شود، حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فيه ایشان بودند، كما يدل عليه ما مرّ نبذ من فضائله الجلیّة التي کاد أن يكون له نسبة الذرة الى البيضاء، و القطرة الى الدماء، و اکثر ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السّلام روایت دارند، چنانکه صاحب «مفتاح النجاء» در ترجمه آن جناب می‌فرماید:

روی عنه اسحاق بن راهویه، و یحیی بن یحیی [۱] و عبد الله بن عیاش القزوينی، و داود بن سلیمان، [۲] و احمد بن حرب، [۳] و محمد بن اسلم، [۴] و خلق غیرهم، روی له ابن ماجه - انتهى ما أردنا نقله.

و مثل شقیق [۵] بلخی که از اعظام صوفیه اهل سنت است، از جناب امام استفاده دارد.

و مثل معروف کرخی از موالی آن جناب باشد، و کتب تفسیر اهل سنت مثل «تفسیر کبیر» و «تفسیر شاهی» و غیرهما از روایات و آثار آن جناب [۱] هو ابن بکیر بن عبد الرحمن الحنظلی ابو زکریا النیسابوری المتوفی سنه (۲۲۶) هـ در «مفتاح النجا» بعد از یحیی بن یحیی ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی را ذکر نموده و لیکن فاضل رشید ذکر ننموده.

[۲] هو الجرجانی الغازی له ترجمه فی تاریخ بغداد ج ۸/۳۶۶- و میزان الاعتدال ج ۲/۸.

[۳] هو الزاهد النیسابوری المتوفی سنه (۲۳۴) هـ.

[۴] هو ابو الحسن الزاهد الطوسی المتوفی سنه (۲۴۲) هـ.

[۵] هو ابو علی الزاهد الخراسانی قتل سنه (۱۹۴) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۰

مملوء باشد.

و ظاهر است که هر گاه جناب امام رضا باعتقاد اهل سنت من جمله ائمه ایشان باشد، و از روایات و آثار ایشان کتب دینیه اهل سنت مملوء باشد، باز تو هم اعتقاد اهل سنت باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعیدتر و حیرت افزای اهل نظر]- انتهى.

از این عبارت واضحست که فاضل رشید بمذکور بودن روایات امام رضا علیه السّلام در «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» استدلال می‌کند بر استحاله اعتقاد اهل سنت باتحاد عقیده شیعه با عقیده امام رضا علیه السّلام، پس هر گاه روایات «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» هم باین مثابه در اعتماد و اعتبار باشد، چگونه ممکن است که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر، که در «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» هر دو مذکور است، رد نمایند، و وادی پر خار انکار سراسر خسار و انحراف از ارشادات اهل بیت اطهار صلوات الله و سلامه علیهم ما اتصل الليل بالنهار بنکول و عدول از این اعتراف و اقرار پیمایند.

و از عبارت «شوکت عمریه» که آنفا مذکور شده، نیز نهایت اعتماد و اعتبار روایات «تفسیر شاهی»، و بودن آن دلیل نفی اعرافیت شیعه بمذهب اهل بیت علیهم السلام (معاذ الله من ذلک)، ظاهر و واضحست

«روایت حاج عبد الوهاب»

اشاره

اما روایت حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر:

پس در تفسیر خود در تفسیر آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۱
فِي الْقُرْبَى

در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال فی قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
: أی بلغ من فضائل علی، نزلت فی غدیر خم، فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قال: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه»،
فقال عمر رضی الله عنه: بخ بخ یا علی أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة. رواه ابو نعیم، و ذكره أيضا الثعالبی فی كتابه

ترجمه عبد الوهاب بخاری

و حاجی عبد الوهاب از اکابر فضلاء و علماء مقبولین، و اجله مشهورین و معروفین نزد اهل سنت است.

شیخ عبد الحق دهلوی در «اخبار الاخیار» می فرماید:

[شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگ است، که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است، سید
جلال را دو پسر بود: سید احمد پسر بزرگ، و دیگر سید محمود مخدوم پسر سید محمود است، و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری
از اولاد سیدی احمد است، بزرگ بود، موصوف بعلم و عمل و حال، و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت، روزی در
ملازمت پیر و استاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود، از وی شنید که گفت: دو نعمت در عالم بالفعل موجود است
که فوق جمیع نعمتها است، و لیکن مردم قدر آن دو نعمت را نمی شناسند، و بدان پی نمی برند، و از تحصیل آنها غافلند:
یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفه حیات در مدینه موجود است، و مردم این سعادت را در نمی یابند، و
دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است، و وی سبحانه و تعالی بیواسطه بدان متکلم و خلق از آن غافلند.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۲

وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست، و رخصت زیارت مدینه در خواست، و براه خشکی زیارت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بشتافت، و این سعادت را دریافته، باز بوطن اصلی عود نمودند، بعد از آن بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده.
در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدلهی آمد، سلطان سکندر را به وی اعتقاد عظیم پیدا شد، و آنچه از شرائط تبجیل و تعظیم
بود رعایت نمود، او را با شاه عبد الله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند: فناء الشیخ می باشد، این
چنین خواهد بود، نسبت صحبت او با وی بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانای [۱] روم است با شمس [۲] تبریز قدس الله اسرارهم،
و بار دیگر هم از دهلی قصد زیارت حرمین کرد و مکررا باین سعادت عظمی رسید، و به بشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل
صلی الله علیه و سلم اشارت یافته، باز بدین حدود عود فرمود.

وفات شیخ در سنه اثنتین و ثلاثین و تسعمائیه، که عدد عبارت (شیخ حاجی) موافق آن است، و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبد
الله است [۳] الخ.

و سید محمد بن سید جلال ماه عالم، که معاصر شیخ عبد الحق دهلوی بوده، در «تذکره الأبرار» گفته: [۱] هو البلخی القونوی
صاحب «المثنوی» توفی سنه (۶۷۲) هـ.

[۲] الشمس التبریزی: محمد بن علی بن بن ملک داد التبریزی المتولد (۵۸۲) و المتوفی بعد سنه (۶۴۵) هـ.

[۳] أخبار الاخیار: ص ۲۰۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۳

[ذکر زبده الاقطاب حاجی عبد الوهاب: ولادت با سعادت آن حضرت در سال هشتصد و شصت و نه هجریه که شمار «یا خیر اولیا» موافق آن است بوده، آیات عظمت و امارات جلالت از جبین نورآگین ایشان چون آفتاب تابان می تافت. قبولی عظیم و تصرفی قویم داشتند، و علماء وقت و طلبه روزگار را بجناب آن حضرت بازگشت می بود، و سید الطرفین بودند. نسب شریف ایشان به بیست و شش واسطه بسید کائنات علیه افضل الصلوات می رسد، هکذا: و هو ابن محمد بن رفیع الدین احمد بن محمد ابن عبد الوهاب بن محمد بن ابی الکریم حسین بن محمد غوث بن سید جلال الدین الاعظم الحسینی البخاری ... الی أن قال:

[ایشان را از مبدأ حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده، و همیشه در افاده و استفاده می بودند، تا بنهایت کمال و تکمیل رسیده، بهدایت و ارشاد مشغول گشتند] ... الی أن قال:

[ایشان را بار دیگر از دهلی قصد زیارت حرمین شریفین دریافت، شیخ محمد مشایخ را بجای خود نشانده، متوجه اماکن شریفه شدند، و بار دیگر باین سعادت رسیده، بحکم بشارت نبوی صلی الله علیه و آله بدلهلی باز گشتند، این بار ایشان را در مدینه اختیار وطن دامنگیر شده بود، روزی از روضه آن سرور صلی الله علیه و آله آوازی شنیدند: که «یا ولدی رح الی الهند و سلم ابنیک»، و هم در این بار بالهامات ربانی و بشارت نبوی صلی الله علیه و آله مشرف گشتند، یکی بتزویج فاطمه بنت عبد الله که از سلطانزاده های روم بود، ترک سلطنت خود نموده، در مدینه سکونت داشت و بدولت درویشی قناعت کرده،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۱۴

نفائس عمر را در آن مکان شریف در صحبت درویشان و خدمت ایشان بسر می برد، ویرا نیز در آن معامله صورت ایشان نموده بودند، و بشارت داده که صبیبه خود را در عقد مناکحت ایشان در آورد.

و دوم بقدوم ولدین صالحین، و تسمیه یکی بمزمل و دیگری بمدثر، با آنکه شاه جلال شیرازی، و شیخ محمد حسن خیالی را، که در مکه مکرمه می بودند، با خود به دهلی برند، و این هر دو عزیز را اگر چه مرید جای دیگر بودند، نسبت محبت و اخلاص بایشان بود، و از ایشان بهره تمام و نصیب تام داشتند، و ایشان را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار است، از آن جمله:

«تفسیر انوری» است، که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت رسول صلی الله علیه و آله و ذکر وی ارجاع نموده اند، و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در آنجا درج کرده ... الی أن قال:

[نقلست که در ایام تحریر «تفسیر انوری» از جمیع لباس ایشان و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد، و اکثر آن را در حالت استغراق نوشته اند.

و خدمت مخدومی عبد الحق در «تاریخ دهلی» هم از شیخ عبد العزیز نقل می کند که روزی در خدمت ایشان سبق [۱] می خواندم، در این اثنا متوجه مرقد شریف شاه شدند، چون نزدیک روضه شریفه او رسیدند، مرا بیرون در نشانده و خود درون در آمده، مشغول مراقبه گشتند، دیر شد که بر نیامدند، نظر درون انداختم، دیدم که صورتی جمیل از قبر بر آمده است، و ایشان تملقات غریبه و تعشقات عجیبه دارند، از صورت [۱] سبق (بفتح السین المهملة و الباء الموحدة): الدرس.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۱۵

این معامله بی اختیار صیحه زدم که باعث احتجاب آن صورت شد، ایشان برخاستند و دست مرا گرفتند، و گفتند: بیاید میان، شیخ عبد العزیز برخیزید بخانه رویم، هوای باران است، مبدا کتابها، که بیرون خانه داشته آمده ام، تر شوند] - الخ

اما روایت عطاء الله بن فضل الله الشيرازي المعروف بجمال الدين المحدث، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام» که نسخه عتیقه آن بآلطاف و عنایات رب البریات نزد این کثیر الخطیئات حاضر، بعد ذکر قصه حارث [۱] در ذکر حدیث غدیر گفته:

[أقول: أصل هذا الحديث سوى قصة الحارث تواتر عن أمير المؤمنين عليه السلام، و هو متواتر عن النبي صلى الله عليه وآله أيضا، رواه جمع كثير و جم غفير من الصحابة.

فرواه ابن عباس، و لفظه قال: لما أمر النبي أن يقوم بعلي بن أبي طالب المقام الذي قام به، فانطلق النبي الى مكة، فقال: رأيت الناس حديثي عهد بكفر، و متى أفعل هذا به يقولون: صنع هذا بآبنا عمه، ثم مضى حتى قضى حجة الوداع، ثم رجع حتى إذا كان بغدير خم أنزل الله عز و جل: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

– الآية، فقام مناد فنادى: الصلوة جامعة، ثم قام و أخذ بيد علي، [۱] هو ابن نعمان الفهري المخدول الهالك سنة (۱۰) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۶

فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

از این عبارت ظاهر است که بتصريح جمال الدين محدث، ابن عباس حتما و قطعا و جزما نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر روایت کرده و عبارت خطبه «اربعین» جمال الدين هم در اینجا مذکور می شود تا از آن جلالت شأن احادیثی که در آن وارد کرده، واضح شود و هی هذه:

[الحمد لله شكرا لا شريك له البر بالعبد الباقي بلا أمد. نحمده على ما أسبغ علينا من نعمه الباطنة و الظاهرة، و نشكره على ما أولينا و هداانا الى محبة محمد المصطفى و آله و عترته الطيبة الطاهرة، و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، شهادة توصلنا الى دار السلام و جنات النعيم، و نشهد ان محمدا عبده و رسوله الذي أرشدنا الى سواء السبيل و الصراط المستقيم، و نشهد ان عليا ولي الله و وصى رسوله صلى الله عليه و آله و عترته الاثمة الهادين المهديين صلاة تامة شاملة، و تحية عامة كاملة دائمة الى يوم الدين.

و بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسيني [۱]، حسن الله احواله، و حقق بجوده العميم آماله: هذه اربعون حديثا في مناقب امير المؤمنين، و امام المتقين، و يعسوب المسلمين، و رأس الاولياء و الصديقين، و مبين مناهج الحق و اليقين، كاسر الانصاب، و هازم الاحزاب، المتصدق في المحراب، فارس ميدان الطعان و الضراب، المخصوص بكرامة الاخوة و الانتخاب، المنصوص عليه بأنه لدار الحكمه و مدينة العلم باب و بفضل و اصطفاؤه نزل الوحي و نطق الكتاب المكنى بأبى الريحانيتين و ابى تراب.

هو النبأ العظيم و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب

المشرف بمزية

«من كنت مولاه فعلى مولاه»

المدعو بدعوة

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»،

فكم كشف عن نبى الله صلى الله عليه و آله من شدة و بؤس، حتى [۱] هو المحدث الشافعي الشيرازي المتوفى سنة (۹۲۶) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۷

خصه بقوله:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى»

، و کم فرج عنه من غمه و کربی، حتی انزل الله فيه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [۱]

ثم زاده شرفا و رفعة، و وفر حظه من اقسام العلی توفیرا، و انما أنزل فيه و فی بنیه:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [۲]

، مظهر جسیمات المکارم، و مظهر عیمات المنن، الذی حبه و حب اولاده العظام و احفاده الکرام من اوفی العدد و اوفی الجن، شعر:

أخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة الغر الميامين مؤتمن

وصی امام المرسلین محمد علی امیر المؤمنین ابو الحسن

هما ظهرا شخصین و النور واحد بنص حدیث النفس و النور فاعلمن

هو الوزر المأمول فی کل خطه و ان لا تنجینا ولايته فمن؟

عليهم صلاة الله ما لاح كوكب و ما هب ممرض النسيم علی فنن

و ان كانت مناقبه كثيرة، و فضائله جمه غزيرة، بحيث لا تعد و لا تحصى، و لا تحد و لا تستقصى.

كما

ورد عن ابن عباس مرفوعا: لو ان الرياض اقلام، و البحر مداد، و الجن حساب، و الانس كتاب، ما أحصوا فضائل علی بن ابی طالب.

و روى ان رجلا قال لابن عباس: سبحان الله ما أكثر مناقب علی بن ابی طالب انی لاحسبها ثلاثة آلاف، قال: أ و لا تقول انها الى

ثلثین الف اقرب؟ لكنی اقتصرت منها علی اربعین حدیثا روما للاختصار، و مراعاة لما اشتهر من سید الابرار و سند الاخيار، محمد

المصطفى الرسول المختار، صلى الله عليه و آله ما ترادف الليل و النهار و تعاقب العشی و الابکار. [۱] الشوری: ۲۳.

[۲] الاحزاب: ۳۳.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۸

انه

قال: «من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها، بعثه الله تعالى فقیها عالما».

و فی روایه: «بعثه الله تعالى يوم القيامة فی زمرة الفقهاء و العلماء».

و فی روایه: «كتب فی زمرة العلماء و حشر فی زمرة الشهداء»

و فی روایه: «و كنت له يوم القيمة شافعا و شهيدا»

و فی روایه: «قيل له: ادخل من أى ابواب الجنة شئت».

جمعتها من الكتب المعتمدة علی طريقة أهل البيت عليهم السلام - الخ

«روایت شهاب الدین احمد»

اما روایت شهاب الدین احمد، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

در واقعه غدیر:

پس در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» که نسخه عتیقه آن در نجف اشرف بنظر این عبد خامل رسیده، و از آن در

همان ارض اقدس احادیث بسیار انتخاب کردم، در ذکر آیات نازله در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ] ، و بالاسناد مذکور عن أبي الجارود [۱] الى حمزة [۲] قال: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ نزلت في شأن الولاية. [۱] هو زياد بن المنذر المتوفى بعد سنة (۱۵۰) هـ.

[۲] في الهامش: الى أبي جعفر.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۱۹

و في رواية أبي بكر بن عياش [۱]، عن عاصم [۲]، عن زر [۳]، عن عبد الله بن مسعود رضى الله تعالى عنه قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (ان عليا مولى المؤمنين) و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس».

و جلالت شأن اين روايات كه در شأن نزول آيات نازله در حق جناب أمير المؤمنين عليه السلام ذكر کرده، از عنوان ذكر اين آيات ظاهر است.

قال في «توضيح الدلائل»: الباب الثاني في فضله الذي نطق القرآن ببيانه، و ما نزل من الايات في علو شأنه:

اعلم ان الايات بعضها وردت متفقا عليها في شأن هذا الولي النبيه، و بعضها قد اختلف فيها: هل هي لغيره؟ أم هي فيه؟، فأنا اذكرهما كليهما معتمدا على ما رواه الصالحاني الامام و اسردها، كما ذكرها بأسانده برواية الحفاظ الاعلام عن الحافظ أبي بكر بن مردويه، بأسانده الى افضل البشر مرفوعا، أو جعله في التحقيق بالاعتراء الى الصحابي مشفوعا، غير اني اذكر السور على ترتيب المصاحف في الآفاق و ان وافقه غيره من الائمه في شيء اذكر ذلك الوفاق .

و از صدر كتاب «توضيح الدلائل» هم مزيد عظمت و جلالت شأن و علو مرتبه و اعتماد و اعتبار روايات آن ظاهر است، حيث قال:

[و اعلم أن كتابي هذا ان شاء الله تعالى خال عن موضوعات الفريقين، حال بتحرى الصدق و توخي الحق و تنحي مطبوعات الطريقتين . [۱] هو الكوفي المقرئ المحدث المتوفى سنة (۱۹۳) هـ .

[۲] هو ابن بهدله الكوفي احد السبعة القراء توفى سنة (۱۲۷) هـ .

[۳] زر: بن حبیش ابو مریم الكوفي توفى سنة (۸۲) و قد أتى عليه (۱۲۰) سنة او اكثر .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۲۰

و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[و خرجت من كتب السنة المصونة عن الهرج و دواوينها، و انتهجت فيه منهج من لم ينتهج العوج عن قوانينها، أحاديث حدث حديثها عن حدث الصدق في الاخبار، و مسانيد ما حدث وضع حديثها بغير الحق في الاخبار، معزوة في كل فصل الى روايتها، مجلوة في كل أصل عن تداخل غواتها].

و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[فيا أهل الانتصاب و جيل سوء الاصطحاب و يا شر القبيل لا تغلوا في دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و أضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل]

[۱] ان تجدوا في الكتاب ما وجدتم على وجدانكم مخالفا لامر الخلافة أو ترونه على رأيكم مناقضا للاجماع على تفصيل الصديق منع الحلم و الرأفة فلا تواضعوا رجما بالغيب في الحكم، تحكما بوضع أخبار أخبر بها نحارير علماء السنة في فضائل مولانا المرتضى، و لا تسارعوا نبذا في الجيب الى القائنها قبل تلقيها، فانها تلاقت قبول مشاهير عظماء الامه من كل من اختار الحق و ارتضى ... الى أن قال:

[و الغرض في هذا الباب من تمهيد هذه القواعد ان لا يقوم بالرد لاخبار هذا الكتاب من كان كالقواعد، فان معظماتها في الصحاح و

السنن، و مرویاتها مأثورات أصحاب الصلاح فی السنن

«روایت بدخشانی»

اشاره

اما روایت میرزا محمد بن رستم معتمد خان الحارثی البدخشی، نزول [۱] المائدة: ۷۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۱

آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در واقعه غدیر:

پس بعض عبارت او در ذکر تخریج ابن مردویه، و بعض آن در ذکر تخریج عبد الرزاق رسعنی مذکور شد، در این جا عبارتش متعلق بمرام به هیأت مجموعی مذکور می شود.

پس باید دانست که مرزا محمد در کتاب «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» در ذکر آیات نازله در حق جناب أمير المؤمنين علیه السلام، که بعد ایرادش این کلمه بلیغه گفته:

[الایات النازله فی شأن أمير المؤمنين علی بن أبی طالب کرم الله وجهه، کثیره جدا، لا استطيع استيعابها، فأوردت فی هذا الكتاب لبها و لبابها]، می فرماید:

[و اخرج أي ابن مردویه، عن زر، عن عبد الله رض قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

(ان علیا مولی المؤمنین) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

و اخرج عبد الرزاق الرسعنی، عن ابن عباس رض قال: لما نزلت هذه الآية:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

، أخذ النبي بيد علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

و أخرج ابن مردویه، عن أبی سعید الخدری رض مثله، و فی آخره: فَنَزَلَتِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

– الآية، فقال النبي: «اللَّهُ أكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضی الرب برسالتی، و الولاية لعلی بن أبی طالب»]

جلالت بدخشانی در کتب اهل سنت

و محتجب نماند که مرزا محمد بن معتمد خان از اکابر علمای جلیل الشأن و مشاهیر فضلاى اعیان سنیان است.

فاضل رشید تصریح کرده بآنکه او از عظمای اهل سنت است و کتاب او را

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۲

مثل کتب دیگر ائمه و اساطین خود بافتخار و ابتهاج و استبشار بمقابله اهل حق در دلائل اثبات ولای سنیه با اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده، چنانچه در «ایضاح لطافه المقال» گفته:

[و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرد در فضائل اهل بیت طهارت تألیف نموده، مثل: رساله

«مناقب السادات» از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی [۱]، و «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» و «نزل الابرار بما صح من

مناقب اهل البيت الاطهار» از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی، و «مودة القربی» از سید علی همدانی، و «اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب» از جزری، و «فضائل اهل بیت» از بزازی، و «جواهر العقدين فی فضل اهل بیت النبى و شرفهم العلی» للامام السید علی السمهودی، و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده، و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین. و هر گاه جناب بمقابله این رسائل و کتب، همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهل بیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد، احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت در این باب تألیف کرده، سرمایه سعادت اندوخته، خواهد پرداخت - انتهى.

و مولوی حیدر علی با آن همه غلو و تعصب تام، میرزا محمد بدخشی را در «ازالة الغین» در جمله علمای سنی که لاعن یزیداند ذکر کرده، کتاب «مفتاح النجا» را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده، بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده، که ذکرش نموده، و کتب [۱] هو أحمد بن أبی القاسم الهندی المتوفی سنه (۸۴۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۳
دیگر که ذکرش نکرده، و تصریح صریح باعتبار آن نموده، تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده، چنانچه در «ازالة الغین» در ذکر لا عنین یزید، بعد از یاد نمودن اُسمای جمع از علمای خود می گوید:
[و از آن جمله است: میرزا محمد بدخشی، و از آن جمله است: خواجه نصیر الملة و الدین مشتھر بخواجه نصر الله کابلی، و طنا مکی، مدنی اصلا، صاحب «صواعق فی شرح الصواعق» و «بوارق موبقه» و «نهج السلامة» و «فضائح الروافض»، و فرزند دلبدش صاحب «سواطع مشرقه لشرح الصواعق المحرقة».

و از آن جمله است: صاحب «سیف المسلول للسنة العلیاء علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا».
و از آن جمله است: شیخ عبد الحق دهلوی [۱]، و از آن جمله است: فرزند ارجمند او نور الحق [۲] دهلوی، و از آن جمله است: مولوی اکرام الدین دهلوی.

و از آن جمله است: حضرت اسوة المحدثین المتبحرین، قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله [۳] دهلوی.
و از آن جمله است: حجة الله علی البریه صاحب «تحفه اثنا عشریه» که در زمان متأخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می رسد، نهاده او است. [۱] هو الفقیه الحنفی المتوفی سنه (۱۰۵۲) ه.
[۲] هو الحنفی المتوفی سنه (۱۰۷۳) ه.

[۳] هو أحمد بن عبد الرحیم المتوفی سنه (۱۱۷۶) ه.
عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۴

و از آن جمله است: ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله أنوارهم.
و از آن جمله: مولانا بحر العلوم العقلیة و الاصولیة مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفات و احسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رؤس الطالبین - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را در زمره اجله علمای خود ذکر می کند، و بر بسیاری از اساطین مقتدایان خود، که نهایت نازش و فخار بر تلفیقات و تزویقات شان دارد مقدم می گذارد.
و نیز در «ازالة الغین» بعد از عبارت سابقه مسطور است:

[چنانچه کتاب «صواعق محرقة» و «شرح قصیده همزیه» و «مفتاح النجا» و کتاب «مناقب السادات» و «شرح عقائد نسفی» و «شرح مقاصد» و «تاریخ الخلفاء» و کتاب «تکمیل الایمان» و «جذب القلوب الی دیار المحبوب» و کتاب «سعادة الکونین فی فضائل الحسین» و کتاب «حجة الله البالغة» و کتاب «ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء»].

الی أن قال:

[و تألیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز، و کتاب «عزۃ الراشدین و ذلۃ الضالین» و دیگر کتب معتبره، در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد]- انتهى.

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر بکتاب «مفتاح النجا» احتجاج و استدلال بر مطلوب خود می نماید

«دلالت آیه تبلیغ بر امامت»

و هر گاه این همه را دریافتی، پس بدانکه نزول این آیه کریمه در واقعه خم غدیر دلیل صریح است بر آنکه این آیه کریمه در تأکید تبلیغ حکم امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، و مراد از حدیث غدیر امامت و خلافت آن جناب است، زیرا که تأکید کردن او تعالی شأنه جناب رسالت مآب را به اینکه «اگر تبلیغ این رسالت نمی کنی، هیچ رسالتی تبلیغ نکرده باشی»، دلیل است بر آنکه مراد از این رسالت، امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، که اگر مراد از آن امری دیگر، سهل باشد، آن لائق این تأکید شدید و مبالغه در تهدید نیست، که این تأکید و مبالغه دلیل واضح است بر آنکه این امر نهایت جلیل الشأن و بغایت بلند مرتبه است که عدم تبلیغ آن در حکم عدم تبلیغ سائر احکام است.

و ما ذلك الا حکم الامامة الذي هو اصل عظیم من اصول الدين، و به يتم صلاح الدنيا و الآخرة، و ينتظم شمل المحاسن و المکارم الفاخرة.

و لنعم ما قال فی «بحار الانوار»:

[المسلک الخامس: ان الاخبار المتقدمة الدالة على نزول قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ]

[۱] مما يعین ان المراد بالمولى الاولى و الخليفة و الامام، لان التهديد بانه ان لم يبلغه فكانه لم يبلغ شيئا من رسالاته، و ضمان العصمة له يجب أن يكون فى ابلاغ حکم يكون بابلاغه اصلاح الدين و الدنيا لكافة الانام، و به يتبين للناس [۱] المائدة: ۶۷.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۶

الحلال و الحرام الى يوم القيام، و كان قبوله صعبا على الاقوام، و ليس ما ذكره من الاحتمالات فى لفظ المولى مما يظن فيه أمثال ذلك، فليس المراد الا- خلافته عليه السّلام و امامته، إذ بها يبقى ما بلغه صلى الله عليه و آله من احكام الدين، و بها ينتظم امور المسلمين، و ضغائن الناس لامير المؤمنين عليه السلام كان مظنة اثاره الفتن من المنافقين فلذا ضمن الله له العصمة من شرهم [۱].

و تنگ دل شدن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله در تبلیغ این رسالت، و خوف کردن آن حضرت که مبدا موجب فتنه و فساد، و ثوران و هیجان عداوت اهل عناد گردد، از براهین واضحه و دلائل ساطعه است بر آنکه این رسالت، امری بود عظیم که قبول آن بر طبع صحابه کبار ناگوار و دشوار بوده، نه از امور سهله فرعیات که صدها امور مثل آن، جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم تبلیغ فرمود و گاهی خوف نکرده، و ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام ظاهر است که چنین امری نبود که در تبلیغ آن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله خائف و دلتنگ شود و از مردم خوف کند که بارها آن را ارشاد نموده، و تنگ دل شدن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله در تبلیغ این رسالت، و خوف از فتنه و فساد ارباب احقاد از روایت جمال الدین محدث که از «اربعین» او مذکور شد، واضحست.

و ابن مردويه در کتاب «مناقب على بن أبى طالب علیه السّلام» على ما نقل عنه در بیان نزول آیه مذکوره در شأن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بأسناد خود ذکر کرده:

[۲] عن زید بن علی قال: لما جاء جبرئیل علیه السلام بأمر الولاية، ضاق النبي [۱] بحار الانوار ج ۳۷/۲۴۹.

[۲] زید بن علی: بن الحسین السجاد علیهما السلام الشہید سنہ (۱۲۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۷

صلی اللہ علیہ و سلم بذلک ذرعا، و قال قومی حدیثو عهد بجاهلیہ فنزلت .

و نیز ابن مردویه در کتاب «مناقب» بأسناد خود علی ما نقل عنه آورده:

[عن ابن عباس قال: لما امر الله رسوله صلى الله عليه و سلم ان يقوم بعلي، فيقول له ما قال، فقال صلى الله عليه و سلم: «يا رب ان قومي حدیثو عهد بالجاهلیة»، ثم مضى بحجة، فلما اقبل راجعا نزل بغدير خم انزل الله عليه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الآية - فأخذ بعضد علي، ثم خرج الى الناس -

الى آخر ما سيجيء فيما بعد ان شاء الله تعالى.

و آنفا دانستی که در «در منثور» مسطور است:

[اخرج ابو الشيخ، عن الحسن: ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس مكذبي، فوعد ربي لأبلغن أو ليعذبنني فأنزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

و اخرج عبد بن حميد، و ابن جرير، و ابن ابي حاتم، و أبو الشيخ عن مجاهد قال: لما نزلت: بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، قال: «يا رب انما أنا واحد، كيف اصنع يجتمع على الناس، فنزلت: وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ [۱]».

و محتجب نماند که بمفاد الحديث يفسر بعضه بعضا که سابقا از «فتح الباری» منقول شد، و دیگر ائمه سنیہ جابجا بآن عمل می نمایند، حمل این هر دو روایت بر واقعه غدیر نظر بروایت جمال الدین محدث، و هر دو روایت ابن مردویه و روایات سابقه از «در منثور» و غیر آن لازم است، تا اختلاف و اضطراب و تناقض و تهافت از میان روایات مرتفع شود.

پس بنا بر این، مدلول این هر دو روایت نیز همین خواهد بود که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله در تبلیغ حکم امامت تنگ دل شد، و دانست که مردم [۱] المائدة: ۶۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۸

- معاذ الله - تکذیب آن حضرت خواهند کرد، و آن حضرت بدرگاه الهی عرض کرد که: «أی رب جز این نیست که من تنها هستم، چگونه کنم؟ اجتماع خواهند کرد بر من مردم». و این همه دلالت بر کمال سوء باطن و خبث سریرت اکثر صحابه، و نهایت رذالت صحبت شان، که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله از تبلیغ رسالت حق تعالی دلتنگ شد، و دانست که ایشان تکذیب وحی الهی و حکم آن جناب خواهند کرد، و بر آن جناب انبوه خواهند آورد، و آن جناب را تنها خواهند گذاشت، پس حق تعالی وعده حفظ و عصمت از شر ایشان نمود.

و اگر حضرات اهل سنت مکابره گویند که: «این خوف از صحابه نبود بلکه از کفار بود».

پس مردود است به اینکه کسانی را که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله این حکم تبلیغ نموده در یوم غدیر، همه شان مسلمین بودند و از صحابه معدود، کفار در آنجا کی بودند که بایشان تبلیغ حکم فرموده باشد.

و اگر گویند که: «چون در جمله صحابه منافقین بودند، لهذا خوف جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله از ایشان باشد».

پس باز مطلوب ما حاصل است که اکثر صحابه مخلصین نبودند که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله در حیات خود هم از ایشان خائف بود، و بعد وفات آن سرور، دین نبوی را در هم و بر هم کردند، و مخلصین و مؤمنین اقل قلیل بودند. چه، ظاهر است

که اگر مخلصین بسیار بودند، چرا آن جناب از منافقین چند که قلیل و ذلیل بودند خوف می فرمود، و می گفت: «انما أنا واحد، کیف اصنع یجتمع علی الناس؟»

پس معلوم شد که مخلصین بمرتبه کم بودند که آن جناب در مقابله غیر مخلصین، ذات مبارک عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۲۹

خود را تنها قرار داده. و فیه مقنع و کفایه لمن له فهم و درایه و معهدا کله.

از حدیث جمال الدین و ابن مردویه بتصریح صریح واضح است که خوف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از صحابه مسلمین بوده که ایشان را «حدیث العهد بالكفر او الجاهلیة» فرمود، و ظاهر است که در حق کفار این لفظ را اطلاق نتوان نمود.

بالجمله این روایات که در اینجا مذکور شد، نصوص قطعی و بینات یقینی است بر اینکه در یوم غدیر نصب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت و امامت واقع شده، و حکمی که حق تعالی به ابلاغ آن، جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را مأمور فرموده، استخلاف آن حضرت و نصب آن جناب بر این مقام جلیل الشأن بود، چه، بدیهی است که صرف در ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جاها جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن را در ضمن ایجاب محبت صحابه و اهل بیت علی العموم، و بتصریح اسم مبارک آن حضرت بالخصوص ارشاد نموده، خوف فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله معنایی نداشت، چه قبل از این بارها ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام فرموده و هرگز خوف تکذیب از صحابه و مجتمع شدن و هجوم آوردن و ضرر رسانیدن ایشان ننموده، حال آنکه عهد صحابه بجاهلیت و کفر قریب تر بود، پس چگونه آن حضرت در آخر حیات شریف خود که در آن وقت گونه بعد از کفر و جاهلیت برای صحابه حاصل شده بود، از ایشان خوف تکذیب نماید و ظن وقوع ایذاء و اضرار از ایشان در خاطر اقدس رساند، و در جواب الهی عذر خوف را از ایشان بمعرض عرض رساند، و آن عذر مقبول جناب باری افتد، و او تعالی هم تصدیق مظنون آن حضرت نماید، که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۳۰

و عده حفظ از شر ایشان برای اطمینان آن حضرت بفرماید.

پس ثابت شد که این امر بسیار مهم و عظیم المنزله و جلیل الشأن و از سائر امور تبلیغیه اهم و اعظم بود، و در نفوس صحابه آن قدر گران و ناخوش بود که آن جناب در ابلاغ آن خوف ایذاء و اضرار از جانب ایشان فرمود با وصف آنکه در ابلاغ سائر احکام اصلیه و فرعیه که احصائش عسیر، این خوف حاصل نشد، و ظاهر است که این امر نیست مگر استخلاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنص صریح و اخذ بیعت آن جناب از مردم.

و متوهم نشود که امر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را هم قبل از این جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مکررا بیان فرموده، پس می باید که امر امامت هم مراد نباشد زیرا که غرض ما آنست که می باید که این امر بس عظیم و جلیل در نهایت کبیر الشأن باشد، و آن نیست جز خلافت که در آن خوف ضرر و تکذیب متصور است، بخلاف دیگر احکام جزئی فرعیه که در آن تحقق این خوف غیر متصور، و امر خلافت را اگر چه آن حضرت مکررا ارشاد فرموده، لیکن چون امر بس جلیل و عظیم بوده، لهذا تحقق خوف در آن متصور.

و معهدا ظاهر است که گو خلافت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مکررا ارشاد فرموده، لیکن آنچه در غدیر خم واقع شده، امری جدید بوده و آن استخلاف است بنص صریح و اخذ بیعت در قرب وفات، چنانچه بلا تشبیه معمول سلاطین است که با وصفی که بر اولیای عهد خود بنصوص و اشارات و تلویحات و تصریحات در اکثر اوقات نص می کنند، لیکن معامله که با ایشان در قرب وفات از استخلاف

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۳۱

و نشانیدن بجای خود و اخذ بیعت و عهد امتثال فرمان شان از رعایا و برایا و تنصیص بجمع کثیر بعمل می آرند، آن امری دیگر می باشد که در حکم امر جدید است. گویا الیوم نص بر خلافت واقع شده است و گاهی متحقق نشده، و بدیهی است که در مطلق دلالت بر خلافت، خواه نص باشد، خواه اشارت، و در چنین استخلاف بمشهد عظیم و اخذ بیعت، فرق تفاوت بین السماء و الارض است.

و معهذا بحضرات سنیہ می گویم که خود شما را حکم کردیم، بفرمایید آن کدام امر بوده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در ابلاغ آن خوف ضرر خود نموده، و دانسته که صحابه تکذیب آن حضرت خواهند کرد و بر آن جناب انبوه خواهند کرد و آن جناب را تنها خواهند گذاشت، و خواهند گفت که: «صنع باین عمه مثل هذا».

لله اندک تأمل کرده، باید گفت که: آیا آن امر همین بوده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام محب و ناصر مسلمین یا مثل آن؟ بالجمله عاقل منصف را این دلالت قطعیہ کافست، و برای مجادل متعصب مشاهده و عیان هم غیر شافی

دلیل دوم «نزول آیه اکمال در غدیر خم»

اشاره

دلیل دوم آنکه آیه الیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَّمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا [۱] که بعد بیان فرمودن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مولائیت امیر المؤمنین علیه السلام را نازل شده، دلیل کامل و برهان [۱] المائدة: ۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۳۲

تام و شاهد رضی و حجت و ضی است بر آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در خم غدیر بر خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نص فرموده چه پر ظاهر است که تعبیر از این ماجرا به اکمال دین و اتمام نعمت دلیل واضح است بر آنکه در این روز امری بس جلیل و عظیم و فخیم واقع شده که بجهت آن اکمال دین و اتمام نعمت حاصل گردید، و ظاهر است که آن نیست مگر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، که آن اصل عظیم است از اصول دین، و بجهت آن حق تعالی دین و ایمان را کامل فرموده.

و نزول این آیه کریمه را در این واقعه علمای جلیل الشأن و محدثین اعیان روایت کرده، مثل: احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی، و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی، و موفق بن احمد المعروف بأخطب، و محمد ابن علی بن ابراهیم النطنزی، و أبو حامد محمود بن محمد بن حسین ابن یحیی الصالحانی، و ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی

«نزول آیه اکمال بروایت ابن مردویه»

اما روایت ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، نزول آیه:

الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمُ دِیْنَکُمْ

در واقعه غدیر:

پس میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[اخرج عبد الرزاق الرسعنی، عن ابن عباس رض قال: لما نزلت هذه الآية:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

، أخذ النبي صلى الله عليه وسلم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۳۳

بید علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

و اخرج ابن مردويه، عن أبي سعيد الخدري رض مثله، و فى آخره: فتزلت:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

– الآية، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضى الرب برسالتي، و الولاية لعلی بن ابی طالب

«نزول آیه اكمال بروایت ابو نعیم اصفهانی»

اما روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
در واقعه غدیر:

پس در کتاب «ما نزل من القرآن فى على عليه السلام» على ما نقل عنه بأسناد خود نقل کرده:

[عن قيس بن الربيع [۱]، عن أبي هارون العبدی [۲]، عن أبي سعيد الخدري: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا الناس الى على
فى غدیر خم، و أمر بما تحت الشجرة من شوك، فقم و ذلك فى يوم الخميس، فدعا عليا، فأخذ بضبعيه فرفعها حتى نظر الناس بياض
ابطى رسول الله، ثم لم يفتروا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
، فقال رسول الله: «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضى الرب برسالتي، و بالولاية لعلی من بعدى – الخ. [۱] ابو محمد
الاسدى الحافظ الكوفى المتوفى سنة (۱۶۸) هـ.

[۲] ابو هارون عماره بن جوين المتوفى سنة (۱۳۴) هـ

«نزول آیه اكمال بروایت ابن مغازلى شافعى»

اما روایت ابو الحسن على بن محمد بن الخطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى [۱]، نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
در روز غدیر:

پس در کتاب «مناقب جناب أمير المؤمنين عليه السلام» كما فى كتاب «العمدة» لابن بطريق [۲] طاب ثراه، گفته:

[اخبرنا ابو بكر احمد بن محمد بن طاوان [۳]، قال: اخبرنا ابو الحسين احمد بن الحسين بن السماك [۴]، قال: حدثنى ابو محمد جعفر
بن محمد بن نصير الخلدی [۵]، حدثنى على بن سعيد بن قتيبة الرملی [۶]، قال: حدثنى ضمرة بن ربيعة القرشى [۷]، عن ابن شاذب
[۸]، عن مطر الوراق، [۹] عن شهر بن حوشب [۱۰] [۱] ابو الحسن على بن محمد الشافعى الواسطی المتوفى سنة (۴۸۳) هـ. [۲] يحيى
بن الحسن الحلبي المتوفى سنة (۶۰۰) هـ. [۳] ابو بكر البزار الواسطی سمع منه ابن المغازلى سنة (۴۳۵) هـ. [۴] ابن السماك الواعظ
البغدادى المتوفى سنة (۴۲۴) هـ. [۵] الخلدی الحافظ المتوفى سنة (۳۴۷) هـ. [۶] الرملی المعروف بابن أبي حملة الحمصی المتوفى سنة

(۲۱۶) هـ. [۷] ضمیره ابو عبد الله الدمشقی المتوفی سنه (۱۸۲) هـ. [۸] ابن شوذب عبد الله المتوفی سنه (۱۴۴) أو بعدها. [۹] مطر بن طهمان الخراسانی المتوفی سنه (۱۲۵) هـ. [۱۰] شهر بن حوشب الاشعری المتوفی (۱۰۰) هـ. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۳۵

عن أبي هريرة [۱] قال: من صام ثمانية عشر من ذی الحجة، كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و سلم بيد علی بن أبي طالب فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لك یا ابن أبي طالب اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنة. فأنزل الله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ [۲]

«نزول آیه اکمال بروایت اخطاب خوارزم»

اما روایت موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطاب خوارزم [۳] نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «مناقب» او مذکور است:

[اخرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الديلمی [۴] فيما كتب الى من همدان، اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس [۵] [۱] عبد الرحمن بن صخر الدوسي المتوفی سنه (۵۷) هـ. [۲] مناقب ابن المغازلی: ۱۸ - ۱۹. [۳] اخطاب خوارزم الموفق بن أحمد المکی، المتوفی (۵۶۸) هـ. [۴] ابو منصور شهردار الديلمی الهمدانی المتوفی سنه (۵۵۸) هـ. [۵] ابو الفتح عبدوس الهمدانی المتوفی سنه (۴۹۰) هـ. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۳۶

الهمدانی كتابه، قال: حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوی [۱] قال: حدثنا الحسن بن علیل العنزی [۲]، حدثنا محمد بن عبد الرحمن الذارع، قال: حدثنا قيس بن حفص [۳]، قال: حدثني علي بن الحسن العبدی [۴]، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدری: ان النبی صلی الله علیه و سلم يوم دعا الناس الى غدیر خم أمر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقم و ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الى علی، فأخذ بضبعه، ثم رفعها حتى نظر الناس الى بياض ابطه، ثم لم يفترقا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضا الرب برسالتی و الولاية لعلی [۵]» - الخ

«نزول آیه اکمال بروایت ابو الفتح نطنزی»

اما روایت ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی [۶]، نزول آیه [۱] البغوی ابو محمد المعدل الخراسانی المتوفی (۳۴۹) و لا يخفى أنه سقط بين عبدوس و عبد الله رجل.

[۲] ابن علیل (بالتصغير) ابو علی المتوفی سنه (۲۹۰) هـ.

[۳] قيس بن حفص ابو محمد البصری المتوفی (۲۲۷) هـ.

[۴] العبدی علی بن الحسن المروزی المتوفی سنه (۲۱۵) هـ.

[۵] مناقب الخوارزمی: ۸۰.

[۶] ابو الفتح النطنزی: محمد بن علی بن ابراهیم المولود سنه (۴۸۰) علی ما حققه العلامة الامینی قدس سره، و قال: لم أقف علی تاریخ وفاته - و لكن ذکر

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۳۷

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

در واقعه غدیر:

پس در کتاب «الخصائص» علی ما نقل عنه گفته:

[عن ابی هریره قال: من صام ثمانية عشر من ذی الحجة و هو یوم غدیر خم، لما أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد علی، فقال: «أأنت أولی بالمؤمنین من انفسهم؟»، قالوا: نعم یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلی مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ یا ابن ابی طالب، أصبحت مولای و مولی کل مسلم.

فأنزل الله: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

، كتب له صيام ستين شهرا [۱]

«نزول آیه اکمال بروایت صالحانی»

اشاره

اما روایت ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی صالحانی نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ - الآیه - در واقعه غدیر:

پس شهاب الدین احمد در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» گفته: اسماعیل باشا فی «ایضاح المکنون» ج ۱/۴۳۰ تاریخ وفاته سنه (۸۰۴) و قال:

«الخصائص العلویة علی سائر البریة» تألیف محمد بن أحمد النطنزی المتوفی سنه أربع و ثمانمائة، و لا یخفی ان هذا التاريخ اشتباه أن تاریخا لوفاء نطنزی آخر غیر النطنزی المشهور.

[۱] اخرج الحديث جماعة من الاکابر منهم الخطيب البغدادي فی تاریخ بغداد ج ۸/۲۹۰.

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۳۸

[قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

، و

بالاسناد المذكور عن مجاهد رضى الله تعالى عنه قال: نزلت هذه الآية بغدير خم، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و بارک و سلم:

«الله أكبر علی اکمال الدين و اتمام الدين، و رضى الرب برسالتی و الولاية لعلی». رواه الامام الصالحانی

جلالت صالحانی از نظر اهل سنت

و صالحانی از اکابر ائمه و اجله اعلام و ملقب بمحیی السنه و ناصر الحديث و مجدد الاسلام، نزد این حضرات می باشد، چنانچه شهاب الدین احمد در «توضیح الدلائل» گفته:

[قال الامام العالم الاديب الارب، المحلى بسجايا المكارم، الملقب بين الاجلة الائمة الاعلام بمحیی السنه و ناصر الحديث و مجدد

الاسلام، العالم الربانی، و العارف السبحانی، سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی، فی عباراته الفائقة و اشاراته الرائقة من كتابه شكر الله تعالى مسعاه، و اكرم بفضلله مثواه، و اجزل له من ثوابه رضى الله تعالى عنه أصبح عليه السلام و هو كاسر الاصنام و هزبر الآجام - الخ.
و مولوی سلامه الله در «معركة الآراء» گفته:

[و روایت صالحانی که از «توضیح الدلائل» سید شهاب الدین احمد به تجشم نقلش پرداخت، مصدق معتقد اهل سنت و مکذب مزعوم شیعه است، چه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده‌تر از شیعیان روایت نموده‌اند.

نمی‌بیند که ابن بابویه قمی از تعلیم یک باب گشودن هزار باب روایت نموده، و صالحانی تعلیم هزار باب و گشودن هزار باب از هر باب نوشته

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۳۹

- علیه السلام- بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا! بلی با این همه قلت و کثرت، و فرق یک و هزار و صد هزار تفاوتی که ما بین الروایتین است. این ست که ابن بابویه شیعی باضافه کبر بطن و انتفاخ شکم، از غلاف بر آمده، زبان بهرزه درائی و بیهوده‌سرایي گشود، و صالحانی از دور بوسه زده بر تعلیم هزار باب و انفتاح هزار باب از هر باب اکتفا نمود. آری فکر هر کس بقدر همت او است .

از این عبارت ظاهر است که مولوی سلامت، بسبب کمال سلامت طبع و استقامت ذهن، روایت صالحانی را، که سید شهاب الدین در «توضیح الدلائل» نقل کرده، قبول می‌کند، و تاب و مجال رد و ابطال آن ندارد، که آن را مصدق معتقد اهل سنت (و معاذ الله) مکذب مزعوم شیعه می‌داند یعنی بآن احتجاج می‌کند بر آنکه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده‌تر از شیعیان روایت نموده‌اند، و این نص صریحست بر آنکه صالحانی از سنیان است و روایت او بزعمش مثبت مزید ولای این حضرات! و نیز از قول او: [و صالحانی از دور بوسه زده - الخ- ظاهر است که صالحانی سالک مسلک ادب تعظیم و تبجیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ناکب از طریقه اساءت ادب ابلج، و منحرف از سمعت ایراد کذب و بهرج است.

پس هر گاه همین صالحانی که شاه سلامت در نهایت تعظیم و تبجیل و تنویه ذکر و رفع قدر او کوشیده، و او را ملاذ و ملجای خود گردانیده، در حق ابن بابویه طاب ثراه بمقابله او داد هرزه‌سرایي داده، نزول آیه:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

در واقعه غدیر نقل نموده، و سید شهاب الدین در

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۴۰

«توضیح الدلائل» که جلالت و عظمت روایاتش از زبان خود مصنف آنفا شنیدی، ذکر آن نموده باشد، چگونه حضرات سنیه رد و ابطال آن خواهند کرد، و بکدام حيله و تدبیر و تخدیع و تزویر در اعراض از روایت چنین صالح تحریر دست خواهند زد؟

«نزول آیه اکمال بروایت حموبنی»

أما روایت ابراهیم بن المؤید بن عبد الله الحموبنی، نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه آورده:

[عن سيد الحفاظ أبي منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي، قال:

أخبرني الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد المقرئ الحافظ [۱]، قال: نبأنا أحمد ابن عبد الله بن أحمد [۲]، قال: نبأنا محمد بن أحمد بن علي [۳]، قال: نبأنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة [۴]، قال: أنبأنا يحيى الحماني [۵]، قال: حدثنا قيس بن الربيع عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا الناس الى علي في غدیر خم و أمر بما تحت الشجرة من الشوك فقم، و ذلك يوم الخميس، فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما [۱] الحافظ أبو علي الحداد الاصبهاني المتوفى سنة (۵۱۵) هـ.

[۲] هو أبو نعيم الاصفهاني المتوفى (۴۳۰) تقدم ذكره.

[۳] محمد بن أحمد بن علي بن مخلد المتوفى (۳۵۷) هـ.

[۴] ابن أبي شيبة الحافظ الكوفي المتوفى (۲۹۷) هـ.

[۵] الحماني بن عبد الحميد الكوفي المتوفى (۲۲۸) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۴۱

حتى نظر الناس الى بياض ابطن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم لم يترقبوا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الله أكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضا الرب برسالتی، و الولاية لعلی من بعدی [۱] - الخ

«کلام ابن کثیر در تکذیب نزول آیه اکمال در غدیر»

اشاره

و محتجب نمائد که حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر الدمشقی الشهير بابن کثیر الشامی از جهت کثرت تعصب برد روایت نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

در واقعه غدیر، که خودش از ثقات روات صحاح خود نقل کرده، پرداخته، بلکه بسبب غلیان و ثوران عناد، حتما و جزما محض کذب دانسته، چنانچه در تاریخ خود می گوید:

[فأما

الحديث الذي رواه ضمرة، عن ابن شاذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة قال: «لما أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فانزل الله عز وجل: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

قال أبو هريرة: و هو يوم غدیر خم، من صام يوم ثمانی عشر من ذی الحجة كتب له صيام ستین شهرا».

فانه حديث منكر جدا، بل كذب، لمخالفته ما ثبت في «الصحيحين» عن امير المؤمنين عمر بن الخطاب ان هذه الآية نزلت في يوم الجمعة يوم عرفة و رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بها كما قدمناه.

و كذا قوله: «ان صيام يوم الثامن عشر من ذی الحجة و هو غدیر خم يعدل [۱] فرائد السمطين ج ۱/۷۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۴۲

صيام ستین شهرا» لا يصح، لانه قد ثبت ما معما في «الصحيح» ان صيام شهر رمضان بعشرة اشهر، فكيف يكون صيام واحد يعدل

ستین شهرا، هذا باطل، و قد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي بعد إيراد هذا الحديث: هذا حديث منكر جدا رواه حبشون [۱] الخلال، و أحمد بن عبد الله بن أحمد النيرى [۲] و هما صدوقان، عن علي بن سعيد الرملى، عن ضمرة قال: و يروى هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب، و مالك بن الحويرث [۳] و انس بن مالك، و أبى سعيد، و غيرهم بأسانيد واهية.

قال: و صدر الحديث متواتر اتيقن ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قاله، و اما «اللهم وال من والاه»

فزيادة قوية الاسناد، و اما هذا الصوم فليس بصحيح، و لا والله نزلت الآية يوم عرفه قبل غدیر خم بأيام والله اعلم [۴]

«بطان کلام بی نظام ابن کثیر»

مستتر نماند که باعتراف خود ابن کثیر این حدیث را ضمیره از ابن شاذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از أبی هریره روایت کرده، و این همه از روات صحاح اهل سنت اند.

اما ضمیره: پس ترمذی، و أبو داود، و ابن ماجه، و نسائی در صحاح خود روایت از او کرده اند، و همچنین این ائمه اربعه از عبد الله بن شاذب در صحاح خود روایت می کنند، و از مطر وراق هم این هر چهار بزرگ، [۱] حبشون بن موسی الخلال المتوفى سنة (۳۳۱) هـ.

[۲] ابن النیرى أحمد بن عبد الله كان حيا سنة (۳۱۳) هـ.

[۳] ابن الحويرث: أبو سليمان الليثى المتوفى (۷۴) هـ.

[۴] البداية و النهاية ج ۵/۲۱۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴۳

و ابن حبان، و مسلم در صحاح خود روایات اخراج می کنند. و از شهر ابن حوشب نیز این هر چهار، و مسلم روایت کرده اند. و در ما بعد می دانی که روایت کردن اصحاب صحاح از کسی دلیل است بر اینکه آن کس نزد اینها ثقة و عادل و معتمد و معتبر و صحيح الضبط است.

پس چنین حدیثی را که بروایت روات صحاح سنیه مروی باشد، بمقابله اهل حق چسان رد و ابطال می توانند کرد؟ که بارها بر این کتب مفاخرتها کرده اند، و نازشها نموده، بلکه از راه قلت تأمل، و کثرت ابتلاء بوساوس نفسانیه بجهت عدم اعتماد اهل حق بر آن طعن و تشنیع بلیغ بر ایشان زده، و بذیل یافه درائی و هرزه سرایی دست زده.

میرزا مخدوم [۱] شریفی در «نواقض» گفته:

[و من هفواتهم انکارهم کتب الاحادیث الصحاح التي تلقت الامة بقبولها منها: صحيحا البخارى و مسلم الذين مر ذكرهما، قال أكثر علماء العرب: أصح الكتب بعد كتاب الله تعالى «صحيح» مسلم بن الحجاج القشيري، و قال الاكثرون من غيرهم: صحيح محمد بن اسماعيل البخارى هو الاصح، و هو الاصح، و ما اتفقا عليه هو ما اتفق عليه الامة، و هو الذى يقول فيه المحدثون كثيرا صحيح متفق عليه، و يعنون به اتفاقهما لا اتفاق الامة و ان لزمه ذلك، و استدل فى «الازهار» لثبوت الملازمة باتفاق الامة على تلقى ما اتفقا عليه، و المتفق عليه بينهما هو الذى يرويه الصحابى المشهور بالرواية عن النبى صلى الله عليه و سلم، و يروى عنه راويان ثقتان من اتباع التابعين مشهوران بالحفظ، ثم يروى عن كل واحد منهم رواة ثقاء من الطبقة الرابعة، ثم يروى عن كل واحد منهم شيخ البخارى و مسلم، [۱] مخدوم بن عبد الباقي المتوفى حدود سنة (۹۹۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴۴

و الاحادیث المروية بهذه الشرائط قريبة الى عشرة آلاف، و قد عمل بكتائيهما هذين الائمة المجتهدون الكاملون بغير تفتيش و

تفحص و تعدیل و تجریح من غایه و ثوقهم علیهما، و بریء جمع کثیر من المرضى، و نجی بیمنها جم غفیر من الغرقى، و قد بلغ القدر المشترك مما ذکر فی میامنهما و برکاتهما حد التواتر و صاروا فی الاسلام رفیقی مصحف الکریم و القرآن العظیم، فهؤلاء من کثره جهلهم و قلّه حیاتهم ینکرون الصحیحین المزبورین و سائر صحاحنا] - الخ.

از این عبارت ظاهر است که انکار کتب صحاح سنیّه را از هفوات شمار کرده، و نیز انکار صحیحین و دیگر صحاح را بسبب کثرت علم و شدت حیا ناشی از کثرت جهل و قلت حیا دانسته.

پس بحمد الله انکار روایت روات صحاح که از ابن کثیر و امثال او سرزده نیز از هفوات سنیّه و خرافات فطیعه، و ناشی از کثرت جهل و قلت حیا باشد.

و فضل بن [۱] روزبهان هم بسبب مزید مجازفت و عدوان، نهایت افتخار و استکبار بر اعتماد و اعتبار صحاح خود آغاز نهاده، و زبان بلاغت ترجمان بعجائب هفوات گشاده، چنانچه در جواب «نهج الکرامه» می سراید:

[و صحاحنا لیس ککتب الشیعۀ التي اشتهر عند الشیعۀ، انها من موضوعات یهودی کان یرید تخریب بناء الاسلام، فعملها و جعلها و دیعۀ عند الامام جعفر الصادق علیه السلام، فلما توفی حسب الناس انه من کلامه، و الله اعلم بحقیقۀ هذا الکلام و مع هذا لا ثقۀ لاهل السنۀ بالمشهورات، بل لا بد من الاسناد الصحیح، حتی یصح الروایۀ، و اما صحاحنا فقد اتفق العلماء ان کل ما عد من الصحاح سوی [۱] فضل بن روزبهان الشیرازی المتوفی بعد (۹۰۹) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴۵

التعلیقات فی الصحاح الستۀ لو حلف رجل الطلاق انه من قول رسول الله صلی الله علیه و سلم أو من فعله و تقریره لم یقع الطلاق و لم یحث .

نهایت عجب است که ابن روزبهان در این عبارت این همه بالاخوانی و بلند پروازی در اظهار کمال و ثوق و اعتماد و اعتبار صحاح خود آغاز می نهد، و باز در همین کتاب روایت نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

را در روز غدیر، از مفتریات شیعه - معاذ الله من ذلک - انگاشته، و ندانسته که این روایت را روات صحاح او روایت کرده اند، پس تکذیب آن، تکذیب بعض روات صحاح خود، و تفضیح و تقیح ایشان، بلکه تکذیب خود در مزید مدح و ثنای صحاح خود است!.

و سیف الله بن اسد الله ملتانی در «تنبيه» که عین تمویه است، گفته:

[علاوه آنکه مقدوح و مجروح بودن روات اهل سنت اگر مزعوم شیعه است، پس چه اعتبار دارد که از قبیل شهادۀ العدو علی العدو است، و اگر بر طریق اهل سنت است، پس صریح البطلان است، چه روات صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده اند، و نیز روایات اهل سنت در هر عصر و طبقه مشهور و معروف، و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدرّوس، با وصف این شهرت و این ظهور، تلبیس و دخل و جعل و افتراء امکان عادی ندارد، و بخلاف روایات روافض که مدام چون لته حیض مستور و مخفی مانده، این قسم روایات بیشتر محل تلبیس و جعل و دخل و افتراء است - انتهى.

از این عبارت سراسر بلاغت که در آخر آن از جامه بر آمده، زبان درازی، و هرزه سرایی بغایت قصوی رسانیده، کمال افتخار و نازش، و تعلی و استکبار بر روایات سنیّه، و زعم و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴۶

ظهور و اشتهار آن، و بودن روات صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی، ظاهر و واضح است.

پس حسب این تصریح، روات روایت نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

در روز غدیر که از روات صحاح سنیّه اند، همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی باشند، و چون این روایت از این روات است،

پس این روایت از روایات اهل سنت باشد، و حسب افاده ملتانی در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف، و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس باشد، و با وصف این شهرت و این ظهور، تللیس و دخل و جعل و افتراء، کما هو مزعوم ابن کثیر، و الذهبی، و ابن روزبهان، و غیرهم من ارباب الکذب و الشثنان، امکان عادی ندارد، و قطع نظر از این همه، ناقدین رجال و معتمدین با کمال اهل سنت توثیق این روات که نزول آیه کریمه در روز غدیر نقل کرده‌اند، نموده‌اند.

اما ضمره بن ربیع: پس حاوی فضائل رفیع و حائز مناقب منیع است.

امام احمد بن حنبل ارشاد کرده است که او از ثقات مأمونین است و مردی است صالح الحدیث، و ذکر نکرده شد بشام مردی که شبیه او باشد، و او دوست تر است بسوی ما از بقیه.

و أبو حاتم فرموده که او صالح است.

و آدم بن أبی ایاس [۱] گفته که: ندیدم کسی را که عاقلتر باشد برای آنچه بیرون می‌آید از سر او از ضمره.

و ابو سعید [۲] بن یونس گفته که او فقیه اهل فلسطین در زمان خود بود، [۱] ابن أبی ایاس المروزی العسقلانی المتوفی سنه (۲۲۰) هـ.

[۲] عبد الرحمن بن أحمد بن یونس المصری المتوفی (۳۴۷) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۴۷

آمد بمصر و تحدیث کرد در آن، و روایت کردند از او از اهل مصر عمر ابن صالح، و سعید بن عفیر، و یحیی بن أبی بکیر.

و محمد بن سعد [۱] ارشاد کرده که او ثقه مأمون بود، و نبود آنجا کسی افضل از او، نه ولید [۲] و نه غیره.

و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی [۳] در کتاب «کمال فی معرفه الرجال» گفته:

[ضمرة بن ربیع] الفلستانی أبو عبد الله الرملي مولى على بن أبي حملة [۴] مولى آل عتبة بن ربیع القرشى. روی عن یحیی بن أبی عمرو الشیبانی [۵]، و ابراهیم بن أبی عیله [۶]، و رجاء بن أبی سلمه [۷]، و الاوزاعی، و عبد الله بن شاذب و الثوری، و عثمان بن عطا الخراسانی [۸]، و میسرّه بن معبد اللخمی، و العلاء بن هارون، و سلیمان [۹] بن عبد العزیز بن أخی رزیک [۱۰] بن حکیم، و علی بن المسیب [۱] محمد بن سعد بن منیع البصری المتوفی سنه (۲۳۰) هـ.

[۲] الولید بن مسلم الدمشقی الحافظ المتوفی (۱۹۵) هـ.

[۳] عبد الغنی المقدسی الجماعلی الدمشقی المتوفی بمصر (۶۰۰) هـ.

[۴] ابن أبی حملة الدمشقی المعمر المتوفی سنه (۱۵۶) هـ.

[۵] الشیبانی أبو زرعه له ترجمه فی الجرح و التعديل ج ۹/۱۷۷.

[۶] ابن أبی عیله الدمشقی المتوفی سنه (۱۵۲) هـ.

[۷] ابن أبی سلمه أبو المقدام الفلستانی نزیل بصره.

[۸] عثمان بن عطا أبو مسعود المتوفی سنه (۱۵۵) هـ.

[۹] روی عن محمد بن المنکدر المقری المتوفی سنه (۱۳۱) هـ.

[۱۰] أبو حکیم الابلی عامل عمر بن عبد العزیز المتوفی (۱۰۱) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۴۸

الثقفي، و سعدان بن سالم، و یحیی بن راشد، و صدقه [۱] بن المنتصر، و صدقه [۲] ابن یزید، و اسماعیل [۳] بن عیاش، و علی بن أبی حملة، و عبد الله بن حسان، و عبد الرزاق [۴] بن عمر البديعی، و السری [۵] بن یحیی، و سعید [۶] بن عبد العزیز و اسماعیل [۷] بن أبی بکر الدمشقی، و الولید بن مسلم، و أبی العباس بن غزوان، و عمیر بن عبد الملك.

روى عنه الحكم [۸] بن موسى، و هارون [۹] بن معروف، و نعيم [۱۰] بن حماد، و بكير بن محمد بن اسماء بن أخى جويرية، و مهدي بن جعفر، و أبو عمير عيسى بن محمد الرميان، و أبو علي الحسن بن واقع، و علي بن سعيد كان ينزل مدينة الداخل، و دحيم، و سليمان، و عبد الرحمن، و هشام بن عمار، و أحمد بن عبد الله بن بشر بن ذكوان، و أيوب بن محمد الوزان، و سليمان بن أيوب البرني و عبد الله بن عبد الرحمن بن هاني، و عيسى بن يونس، و ادريس بن سليمان بن [۱] أبو شعبة الشعباني له ترجمة في الجرح و التعديل ج ۴/۴۳۴.

[۲] الخراساني الشامي المترجم في الجرح و التعديل ج ۴/۴۳۱.

[۳] محدث الشام و مفتي الحمص المتوفى سنة (۱۸۱) هـ.

[۴] البديعي الكوفي المترجم في الجرح و التعديل ج ۶/۴۰.

[۵] السري أبو الهيثم الشيباني البصري المتوفى (۱۶۷).

[۶] التنوخي الدمشقي المتوفى سنة (۱۶۷) هـ.

[۷] له ترجمة في الجرح و التعديل للرازي ج ۲/۱۶۱.

[۸] أبو صالح الحافظ البغدادي المتوفى سنة (۲۳۲).

[۹] أبو علي الخزاز البغدادي المتوفى سنة (۲۳۱).

[۱۰] أبو عبد الله الرفاء المروزي المتوفى (۲۲۸).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۴۹

أبي الرباب، و علي بن سعيد بن بشير النسائي، و محمد [۱] بن وزير الدمشقي، و عمرو [۲] بن عثمان الحمصي، و محمد [۳] بن عمرو بن حنان، و عبيد الله بن محمد الفريابي، و هشام بن خالد الأزرق، و الحسن [۴] بن عبد العزيز الجروي، و أبو عتبة [۵] أحمد بن الفرخ، و اسماعيل بن عباد الارسوفي [۶]، و سعيد بن راشد بن موسى، و عمرو بن عبد الله بن صفوان البصري و الدابي زرعة [۷]، و عبد الرحمن [۸] ابن واقد الواقدي، و غيرهم.

قال أحمد بن حنبل: من الثقات المأمونين رجل صالح الحديث، لم يذكر بالشام رجل يشبهه، و هو أحب إلينا من بقيه، بقيه [۹] كان لا يبالى عمن حدث.

و قال أبو حاتم: صالح.

و قال آدم بن أبي اياس: ما رأيت اعقل لما يخرج من رأسه من ضمرة.

و قال أبو سعيد بن يونس: كان فقيه أهل فلسطين في زمانه، قدم مصر و حدث بها. [۱] أبو عبد الله السلمي له ترجمة في الجرح و التعديل ج ۸/۱۱۵.

[۲] المحدث في حمص المتوفى سنة (۲۵۱) هـ.

[۳] ابن حنان الكلبي المتوفى سنة (۲۵۷).

[۴] ابن الوزير أبو علي الجروي المصري المتوفى سنة (۲۵۷).

[۵] أبو عتبة الحمصي المعروف بالحجازي المتوفى سنة (۲۷۲).

[۶] الارسوفي (بضم الهمزة) له ترجمة في لسان الميزان ج ۱/۴۱۲.

[۷] أبو زرعة عبد الرحمن بن عمرو البصري المتوفى سنة (۲۸۱).

[۸] أبو مسلم الواقدي المتوفى سنة (۲۴۷).

[۹] بقيه بن الوليد الحافظ الحمصي المتوفى سنة (۱۹۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۰

و روى عنه من أهلها عمر بن صالح، و سعيد بن عفیر، و یحیی بن أبی بکیر و توفی بفلسطین فی رمضان سنه اثنتین و مائتین.
و قال محمد بن سعد: کان ثقة مأمونا لم یکن هناك أفضل منه، لا الولید و لا غیره.

توفی سنه اثنتین و مائتین. روى له أبو داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه .

و شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبی در «کاشف» گفته:

[ضمرة بن ربیعہ الرملى أبو عبد الله، عن مولاه علی بن أبی حملة، و ابراهیم ابن أبی عیلة، و ابن شاذب، و عنه ایوب الوزان [۱]، و دحیم [۲]، و أمم.

قال أحمد: صالح من الثقات، لم یکن بالشام رجل یشبهه، هو أحب الی من بقیة.

و قال ابن یونس: کان فقیههم فی زمانه. مات فی رمضان سنه ۲۰۲.

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» گفته:

[فیها توفی علی الصحیح ضمره بن ربیعہ فی رمضان بفلسطین. روى عن الاوزاعی [۳] و طبقته، و کان من العلماء المکثرین .

اما عبد الله بن شاذب: پس از آجله ثقات عالی الرتب، و اکابر عباد جلیل الشرف و الحسب است.

سفیان ثوری که از اعظام أساطین سنیہ است، ارشاد کرده: که بود ابن شاذب از ثقات مشایخ ما. [۱] هو أبو سلیمان بن محمد محدث الجزيرة المتوفی (۲۴۹) ه.

[۲] (بالتصغیر) عبد الرحمن بن ابراهیم الدمشقی المتوفی (۲۴۵) ه.

[۳] الاوزاعی: عبد الرحمن بن عمرو الفقیه الشامی المتوفی (۱۵۷) ه.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۱

و ولید [۱] بن مزید گفته: که هر گاه می دیدم ابن شاذب را یاد می کردم ملائکه را.

و یحیی بن معین [۲] بجواب سؤال از حال او گفته: که ثقة است.

و احمد بن حنبل ارشاد کرده: که نمی دانم باو بآسی، و در لفظی وارد است که نمی دانم مگر خیر را. و او از اهل بلخ است، نازل شد ببصره که سماع می کرد بآن حدیث را و تفقه می نمود، بعد از آن منتقل شد بسوی شام، پس اقامت کرد در آن، و بود از ثقات.

و ابو حاتم گفته بآسی باو نیست. و ابن معین، و ابن عمار [۳]، و نسائی گفته اند: که او ثقة است، و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده، و ابن خلفون [۴] توثیق او از ابن [۵] نمیر و غیر او نقل کرده، و عجللی [۶] توثیق او نموده.

پس با وصف این همه افادات ائمه عالی درجات، زعم ابن حزم [۷] که او مجهول است، ناشی است از مزید بی اعتنائی و کثرت جهل، فالخطب فیه هین و الامر سهل.

حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در «کمال» گفته: [۱] هو ابو العباس العذری البیروتی المتوفی سنه (۲۰۳) ه.

[۲] هو ابو زکریا الحافظ البغدادی المتوفی سنه (۲۳۳) ه.

[۳] هو الحافظ ابو جعفر محمد بن عبد الله الموصلی المتوفی سنه (۲۴۲) ه.

[۴] هو محمد بن اسماعیل الاندلسی المتوفی سنه (۶۳۶) ه.

[۵] هو ابو هشام عبد الله الهمدانی المتوفی (۱۹۹) ه.

[۶] هو ابو الحسن احمد بن عبد الله الکوفی المتوفی سنه (۲۶۱) ه.

[۷] هو علی بن احمد ابو محمد الظاهری الاندلسی المتوفی (۴۵۶) ه.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۲

[عبد الله بن شاذب البلخی البصری، سكن الشام بیت المقدس عداده فی التابعین.

و سمع ثابتا البنانی [۱]، و مطر الوراق، و عقیل بن [۲] طلحة، و ابا التیاح، و الحسن البصری، و محمد بن سیرین، و ابا نصره [۳] العبدی، و توبة [۴] العنبری، و ایاس [۵] بن معاویة، و ابا غالب [۶] صاحب أبی امامة، و أبا المهزم [۷] یزید بن سفیان، و مالک بن دینار، و ابا الجویریة حطان بن خفاف الجرمی، و أبا هارون عمارة بن جوین العبدی، و علی بن زید بن جدعان، و عامر بن عبد الواحد، و خالد ابن میمون، و سعید بن أبی عروبة، و محمد بن عمرو بن علقمة، و مکحول.

روی عنه ابو اسحاق الفزاری، و ضمرة بن ربيعة، و عیسی بن یوسف، و عبد الله بن المبارک، و سلمة بن العیار الفزاری، و الولید بن مزید، و ایوب بن سدید، و ابراهیم بن ادهم، و ابن مسلم الخفاف الحلبي، و محمد بن الکثیر المصيصی.

قال سفیان الثوری: ابن شاذب عندنا، و کنا نعه من ثقات مشایخنا. [۱] ثابت بن اسلم البنانی البصری المتوفی سنة (۱۲۳) هـ.

[۲] له ترجمة فی الجرح و التعديل ج ۶/۲۱۹ و وثقه ابن معین.

[۳] هو المنذر بن مالک البصری المتوفی سنة (۱۰۸) هـ.

[۴] توبة بن کیسان العنبری البصری المتوفی (۱۳۱) هـ.

[۵] هو ابو وائلة قاضی البصرة توفی سنة (۱۲۲) هـ.

[۶] اسمه حزور او سعید صاحب أبی امامة المتوفی (۸۱) هـ.

[۷] یزید بن سفیان البصری صاحب أبی هريرة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۳

و قال الولید [۱] بن کثیر: إذا رأیت ابن شاذب ذكرت الملائكة، و سئل عنه یحیی بن معین، فقال: ثقة.

و قال احمد بن حنبل: لا أعلم به بأسا، و فی لفظ: لا أعلم الا خیرا، و هو من أهل بلخ، نزل البصرة، سمع بها الحديث و تفقه، ثم انتقل الى الشام، فأقام بها و کان من الثقات.

و قال أبو حاتم: لا بأس به.

و قال ضمرة: مات سنة ست و خمسين و مائة.

روی له أبو داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه.

و ذهبی در «کاشف» گفته:

[عبد الله بن شاذب البلخی، نزل الشام. عن الحسن، و محمد [۲]، و مکحول [۳].

و عنه ابن [۴] المبارک، و ضمرة و ثقه جماعه، کان إذا رأى ذكرت الملائكة توفی [۱۵۶].

و شهاب الدین ابو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی در «تقریب» گفته:

[عبد الله بن شاذب الخراسانی أبو عبد الرحمن، سكن البصرة، ثم الشام صدوق عابد من السابعة. مات سنة ست أو سبع أو خمسين .

و نیز عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [۱] الولید بن کثیر المدنی الکوفی المتوفی (۱۵۱) هـ.

[۲] محمد: بن عمرو بن علقمة المدنی المتوفی (۱۴۵) هـ.

[۳] مکحول الدمشقی مفتی دمشق توفی سنة (۱۱۳) هـ.

[۴] عبد الله بن المبارک الحافظ المروزی المتوفی (۱۸۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۴

[عبد الله بن شاذب الخراسانی، سكن البصرة، ثم بیت المقدس.

روی عن ثابت البنانی، و الحسن، و ابن سیرین، و بهز [۱] بن حکیم، و سعید ابن [۲] أبی عروبة، و عامر بن [۳] عبد الواحد الاحول، و

عبد الله بن القاسم، و مالک ابن دینار [۴]، و محمد بن جحاده، و مطر الوراق، و غیرهم.

و عنه ضمرة بن ربيعة و هو راوितه، و ابو اسحاق [۵] الفزارى، و ابن المبارك، و عيسى بن يونس [۶]، و محمد بن كثير المصيصى [۷]، و غیرهم.

قال أبو طالب عن أحمد: ابن شاذب من اهل بلخ، نزل البصرة و سمع بها الحديث و تفقه و كتب، ثم انتقل الى الشام، فأقام بها. و كان من الثقات.

و قال سفيان: كان ابن شاذب من ثقات مشايخنا.

و قال أبو زرعة الدمشقي عن أحمد: لا أعلم به بأسا، و قال مرة: لا أعلم الا خيرا.

و قال ابن معين، و ابن عمار، و النسائي: ثقة.

و قال أبو حاتم: لا بأس به.

و ذكره ابن حبان في «الثقات». [۱] هو ابو عبد الملك القشيري البصري له ترجمة في الميزان ج ۱/۳۵۳.

[۲] ابن أبي عروبة أبو النضر العدوي البصري المتوفى (۱۵۶) هـ.

[۳] عامر الاحول البصري المتوفى سنة (۱۳۰) هـ.

[۴] مالک بن دینار البصري المتوفى سنة (۱۳۰) هـ.

[۵] الفزارى: ابراهيم بن محمد الكوفي المتوفى سنة (۱۸۵) هـ.

[۶] عيسى بن يونس بن أبي اسحاق السبيعي المتوفى (۱۸۸) هـ.

[۷] المصيصى: محمد بن كثير العبدى البصري المتوفى (۲۲۳) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۵

و قال وليد بن كثير: كنت إذا نظرت الى ابن شاذب ذكرت الملائكة، قال ضمرة عنه: مولدى سنة (۸۶)، و قال غيره: مات سنة اربع و أربعين و مائة.

و قال ابن حبان: مات سنة ست و خمسين.

و قال ضمرة بن ربيعة: مات سنة ست، أو اول سنة سبع و خمسين.

قلت: و نقل ابن خلفون توثيقه عن ابن نمير و غيره، و وثقه العجلي أيضا، و أما ابو محمد بن حزم فقال: انه مجهول .

اما مطر وراق: پس از مشاهير آفاق، و ثقات علمای حذاق است، حافظ ابو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهانی در «حلیة الاولیاء» گفته:

[و منهم العالم المشفاق و العامل المنفاق ابو رجاء مطر الوراق، حدثنا عبد الله [۱] بن محمد بن جعفر، قال: ثنا اسحاق [۲] بن احمد،

قال: ثنا عبد الرحمن ابن عمر بن [۳] رسته، قال: ثنا ابو داود [۴]، قال: ثنا جعفر بن سليمان [۵] قال: سمعت مالک بن دینار يقول:

يرحم الله مطرا كان عبد العلم [۶].

و نیز ابو نعيم در «حلیة الاولیاء» گفته:

[حدثنا ابو حامد بن جبلة، قال: ثنا محمد بن [۷] اسحاق، قال: ثنا على بن [۸] [۱] هو المعروف بأبي الشيخ الحافظ الاصفهانی المتوفى

هـ. (۳۶۹)

[۲] يحتمل انه ابو يعقوب الكاغذی البغدادی المتوفى (۳۱۵) هـ.

[۳] ابن رسته ابو الحسن الاصفهانی المتوفى سنة (۲۵۵) هـ.

[۴] ابو داود الطيالسی سليمان بن داود البصري المتوفى (۲۰۴) هـ.

[۵] جعفر بن سليمان الضبعی الشيعی البصري المتوفى (۱۷۸) هـ.

[۶] حلیۃ الاولیاء ج ۳/۷۵.

[۷] محمد بن اسحاق بن ابراهیم السراج النیسابوری المتوفی (۳۱۳) هـ.

[۸] علی بن مسلم: الطوسی المتوفی سنه (۲۶۳) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۶

مسلم، قال: ثنا سیار [۱]، قال: ثنا جعفر بن سلیمان، قال: سمعت مالک بن دینار، يقول: یرحم الله مطرا انی لارجو له الجنة [۲].

و نیز ابو نعیم در «حلیۃ الاولیاء» گفته:

[حدثنا ابو حامد بن جبلة، قال: ثنا محمد بن اسحاق، قال: ثنا العباس بن ابی طالب، قال: ثنا الخلیل بن عمر بن ابراهیم، قال: سمعت

عمی أبا عیسی یقول:

ما رأیت مثل مطر فی فقهه و زهده [۳].

اما شهر بن حوشب: پس او صاحب فضل مشهور، و جلالت و عظمت او بر زبان ائمه اعیان مذکور، و در صحف و دفاتر رجالیه مسطور.

حافظ عبد الغنی در «کمال» گفته:

[شهر بن حوشب ابو سعید، و یقال: أبو عبد الله، و یقال: ابو عبد الرحمن، و یقال: ابو الجعد الاشعری الشامی الحمصی، و قیل: انه

مولی أسماء بنت یزید ابن السکن.

سمع عبد الله بن عمر [۴]، و ابن عباس، و عبد الله بن [۵] عمرو بن العاص، و أبا سعید الخدری، و أبا امامة الباهلی، و أبا ریحانة

شمعون [۶]، و عبد الرحمن [۷] بن [۱] سیار بن حاتم العززی البصری المتوفی سنه (۱۹۹) هـ.

[۲] حلیۃ الاولیاء ج ۳/۷۶.

[۳] حلیۃ الاولیاء ج ۳/۷۵.

[۴] عبد الله بن عمر: بن الخطاب توفی بمكة سنه (۷۳).

[۵] عبد الله بن عمرو بن العاص توفی سنه (۶۵).

[۶] الصحابی نزیل الشام له ترجمة فی الجرح و التعديل ج ۴/۳۸۸.

[۷] الاشعری الشامی، له صحبة، توفی سنه (۷۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۵۷

غنم، و أم حبیبة [۱]، و أم سلمة [۲] زوجی النبی صلی الله علیه و سلم، و اسماء [۳] بنت یزید بن السکن، و أم الدرداء [۴] الصغری، و

عبد الملك بن عمیر، و أبا ادريس الخولانی

«بطلان گفتار ابن کنیر در صوم غدیر»

اما زعم عدم جواز زیادت ثواب صوم غیر ماه رمضان بر ثوابی که [۱] جامع مسانید أبی حنیفة ج ۱/۳۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۶۶

برای ماه رمضان ذکر کرده، یعنی بودن ثواب کل ماه رمضان مقابل ده ماه.

پس بطلان آن بر کسی که اندک بهره از تتبع و تفحص برداشته مخفی نمی ماند، که جابجا ثواب زائد از این مقدار برای صوم غیر

ماه رمضان ثابت کرده اند.

نور الدین [۱] علی بن ابراهیم برهان الدین الحلبی الشافعی در «انسان العیون فی سیره الامین المأمون» در ذکر بعث جناب

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته:

[و قيل كان ذلك ليلة او يوم السابع والعشرين من رجب.

فقد أورد الحافظ الدميّاطي في «سيرته» عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال: من صام يوم سبع وعشرين من رجب، كتب الله له صيام ستين شهرا، و هو اليوم الذي نزل فيه جبرئيل على النبي صلی الله علیه و سلم بالرسالة، و أول يوم هبط فيه جبرئيل. هذا كلامه [۲].

از این عبارت ظاهر است که دمیاطی در «سیرت» خود از ابی هریره نقل کرده که او گفته است: که هر کسی که روزه دارد بروز بیست و هفتم رجب، خواهد نوشت حق تعالی برای او صیام شصت ماه.

پس هر گاه ثواب يوم نزول وحی برابر ثواب شصت ماه باشد، و استحاله لازم نه آید، و دلیل موهوم ابن کثیر ابطال و رد آن ننماید، اگر ثواب صوم روز غدیر که روز اکمال دین و اتمام نعمت است هم برابر ثواب صوم شصت ماه باشد، چرا قلوب حضرات آن را بر نمی تابند؟! [۱] نور الدین الحلبي الشافعي المتوفى سنة (۱۰۴۴) هـ.

[۲] انسان العيون في سيرة الامين المأمون ج ۱/۲۳۸.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۶۷

و عجب آنست که حلبی خود، این روایت ثواب صوم يوم سابع و عشرين رجب ذکر کرده، و باز در مقام ذکر حدیث غدیر خود را از ذکر این شبهه رکیکه سخیفه، که روایت دمیاطی استیصال آن می نماید باز نداشته، لکن در آخر کلام لفظ (فليتأمل) هم نوشته، و ظاهرا رهای گلوی خود از دار و گیر باین لفظ مختصر خواسته.

قال في «انسان العيون»: [و ما جاء من صام يوم ثمانی عشرة من ذی الحجة كتب الله له صيام ستين شهرا.

قال بعضهم: قال الحافظ الذهبي: هذا حديث منكر جدا، أي بل كذب، فقد ثبت في الصحيح ما معناه أن صيام شهر رمضان بعشرة أشهر، فكيف يكون صيام يوم واحد يعدل ستين شهرا؟ هذا باطل. هذا كلامه فليتأمل [۱].

و محتجب نماند که حافظ دمیاط از اکابر اساطین و حفاظ با احتیاط، و مناقب و محامد و فضائل و محاسن او خارج از حد حصر و انضباط.

علامه ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

الدميّاطي شيخنا الامام العلامة الحافظ الحجة الفقيه النسابة، شيخ المحدثين، شرف الدين أبو محمد عبد المؤمن بن خلف بن أبي الحسن اليويني الدميّاطي الشافعي. صاحب التصانيف.

مولده في آخر سنة ثلث عشرة و ستمائة. تفقه بدمياط و برع، ثم طلب الحديث، فارتحل الى الاسكندرية ... الى أن قال:

[و كتب العالي و النازل، و جمع فأوعى، و سكن دمشق فأكثر بها من ابن [۲] [۱] انسان العيون في سيرة الامين المأمون ج ۳/۳۳۸.

[۲] ابن مسلمة أحمد بن المفرج الدمشقي المتوفى سنة (۶۵۰) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۶۸

مسلمة و غيره، و معجم شيوخه يبلغون ألفا و ثلاثمائة انسان. و كان حاذقا حافظا، متقنا جيد العربية، عزيز اللغة، واسع الفقه، رأسا في علم النسب، دينا كيسا، متواضعا، نسابا، محببا الى الطلبة، مليح الصورة، نقى النية، كبير القدر.

سمعت منه عدة اجزاء منها: «السراجيات الخمسة» و «كتاب الخيل» له و كتاب «الصلوة الوسطى» له.

و سمعت أبا الحجاج الحافظ - و ما رأيت أحدا احفظ منه لهذا الشأن - يقول:

ما رأيت أحفظ من الدميّاطي.

و قد حدثنا أبو الحسين [۱] اليويني في مشيخته عن الدميّاطي، و قاضى القضاء علم الدين بن الاخنائي [۲]، و قاضى القضاء علاء

الدين القونوی [۳]، و المحدث أبو الثناء المنبجی.

و ممن يروى عنه الامام أبو حيان الاندلسی [۴]، و الامام أبو الفتح اليعمری [۵] و الامام علم الدين البرزالی [۶]، و الامام قطب الدين عبد الكريم [۷] و الامام فخر الدين النويری [۸]، و الامام تقی الدين السبکی [۹]، توفي فجأة بعد أن قرئ، عليه الحديث [۱] اليونینی علی بن محمد شرف الدين المتوفی سنه (۶۰۱) هـ.

[۲] الاحنائي محمد بن أبي بكر القاضي المصري المتوفی (۷۳۲) هـ.

[۳] القونوی علی بن اسماعيل قاضي القضاء المتوفی بدمشق (۷۲۹) هـ.

[۴] أبو حيان محمد بن يوسف الاندلسی المتوفی سنه (۷۴۵) هـ.

[۵] اليعمری: محمد بن محمد بن سيد الناس المتوفی بالقاهرة (۷۳۴).

[۶] البرزالی قاسم بن محمد الاشبيلى المتوفی سنه (۷۳۹) هـ.

[۷] قطب الدين بن عبد النور الحلبي المتوفی سنه (۷۳۵) هـ.

[۸] النويری: عثمان بن يوسف المالکی المتوفی سنه (۷۵۶) هـ.

[۹] السبکی: علی بن عبد الكافي المتوفی سنه (۷۵۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۶۹

فاصعد الى بيته مغشياً عليه، فتوفي في ذي القعدة سنة خمس و سبعمائة، و كانت جنازته مشهودة. و من علومه القراءات السبع تلا بها علی الكمال [۱] العباسی الضرير [۲].

و روایت کتابت صیام ستین شهر برای صائم روز سابع و عشرين رجب که حافظ دمیاطی نقل کرده، دیگر اکابر سنیہ نیز نقل کرده‌اند.

شيخ عبد القادر [۳] جيلاني، که او را ولی صمدانی، و عارف ربانی می‌دانند، در کتاب «غنیة الطالبین» گفته:

[فصل فی فضيلة صیام يوم السابع و العشرين من رجب:

اخبرنا الشيخ أبو البركات [۴] هبة الله السقطی، قال: اخبرنا الشيخ الحافظ أبو بكر احمد بن علی بن ثابت الخطيب [۵]، قال: اخبرنا عبد الله بن محمد بن علی بن بشر، قال:

اخبرنا علی بن [۶] عمر الحافظ، قال: اخبرنا أبو نصر حبشون بن موسى الخلال، قال: اخبرنا علی بن سعيد الرملي، قال: اخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي، عن ابن شاذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: «من صام يوم السابع و العشرين من رجب، كتب الله له صيام ستين شهرا» و هو أول يوم نزل فيه جبرئيل عليه السلام علی [۱] الكمال الضرير: علی بن شجاع الهاشمی المتوفی (۶۶۱) هـ.

[۲] تذكرة الحفاظ ج ۴/۱۴۷۷.

[۳] عبد القادر بن موسى مؤسس القادرية توفي ببغداد (۵۶۱) هـ.

[۴] أبو البركات بن المبارك المتوفی ببغداد سنة (۵۰۹) هـ.

[۵] الخطيب البغدادي المتوفی سنة (۴۶۳) هـ.

[۶] علی بن عمر الحافظ الدارقطني المتوفی (۳۸۵) تقدم ذكره.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۰

النبي صلى الله عليه و سلم بالرسالة [۱].

و عبد الرحمن الصفوري در «نزهة المجالس و منتخب النفائس» که کاتب جلیبی بذکر آن در «کشف الظنون» گفته:

[نزهة المجالس لعبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی .
گفته:

[عن النبی صلی الله علیه و سلم: «من صام يوم السابع والعشرين من رجب، كتب الله له ثواب ستين شهرا [۲]].
و نیز در «غنیة الطالبین» مذکور است:

[اخبّرنا هبة الله بأسناده عن أبي مسلم [۳]، عن أبي هريرة، و سلمان الفارسی [۴] رضى الله عنهم، قالاً: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان في رجب يوما و ليلة، من صام ذلك اليوم و قام تلك الليلة و صام، كان له من الاجر كمن صام مائة سنة و قامها، و هي ثلاث بقين من رجب، و هو اليوم الذي بعث فيه نبينا صلى الله عليه و سلم [۵]].
و نیز در «نزهة المجالس» مذکور است:

[و عن أبي هريرة و سلمان الفارسی رضى الله عنهما قالاً: قال النبی صلی الله علیه و سلم: «ان في رجب يوما و ليلة، من صام ذلك اليوم و قام تلك الليلة، كان [۱] غنیة الطالبین: ۵۰۱-۵۰۲.
[۲] نزهة المجالس ج ۱/۱۵۴.

[۳] أبو مسلم سلمة بن عمرو بن الاكوع المتوفى (۷۴) هـ.

[۴] سلمان الفارسی الصحابی الجلیل المتوفى بالمداين (۳۶) هـ.

[۵] غنیة الطالبین: ۵۰۲-۵۰۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۱

له من الاجر كمن صام مائة عام و قامها، و هي ثلاث بقين من رجب» حكاها الشيخ عبد القادر الكيلاني فی الغنیة [۱]].
و علامه أبو علی الحسین بن یحیی البخاری الزندوبستی [۲] در «روضه العلماء» گفته:

[قال سلمان الفارسی: قال النبی صلی الله علیه و سلم: «فی رجب ليلة و يوم من قام تلك الليلة و صام ذلك اليوم، كان كمن صام مائة سنة»
و هو ثلاث بقين من رجب فيه بعث الله تعالى محمدا].

این روایت از روایت حافظ دمیاطی هم بالاتر است که در آن ثواب يوم مبعث، مثل ثواب صوم صد سال است

«فضل صوم أيام رجب»

و برای صیام دیگر ایام ماه رجب هم ثواب بسیار، که زائد از مقدار ذکر کرده ابن کثیر عالی تبار است، روایت می نمایند.
در «غنیة الطالبین» مذکور است:

[فمن ذلك ما

أخبرنا به الشيخ الامام هبة الله به المبارك السقطی رحمه الله، عن الحسن [۳] بن أحمد بن عبد الله المقرئ بأسناده عن هارون بن عنترة [۴]، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «ان شهر رجب شهر عظیم، من صام منه يوما، كتب الله تعالى له صوم ألف سنة [۱] نزهة المجالس ج ۱/۱۵۴.

[۲] الزندوبستی أبو علی الحنفی المتوفى سنة (۳۸۲) او حدود (۴۰۰) هـ.

[۳] الحسن: أبو علی بن البناء الحنبلی المتوفى (۴۷۱) هـ.

[۴] ابن عنترة، أو ابن أبي وكيع المتوفى سنة (۱۴۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۲

و من صام منه یومین، کتب الله صوم ألفی سنه، و من صام منه ثلثه ایام، کتب الله تعالی له صوم ثلثه آلاف سنه [۱].

از این روایت ظاهر است که ثواب صوم یک روز رجب مقابل و معادل ثواب صوم هزار سال است، و ثواب صوم دو روز آن مقابل صوم دو هزار سال، و ثواب سه روز مقابل سه هزار سال.

و نیز در «غنیة الطالبین» روایتی طولانی مذکور است که در آن ثواب بسیار برای روزه رجب از تاریخ اول تا تاریخ نهم مسطور است. و بعد بیان ثواب روزه روز نهم در آن مذکور است:

[و من صام عشرة ایام فبخ بخ بخ له فیعطی مثل ذلک و عشرة أضعافه، و هو ممن یبدل الله سیئاته حسنات، و یکون من المقربین القوامین لله بالقسط، و کان کمن عبد الله ألف عام قائما صائما صابرا محتسبا، و من صام عشرين یوما کان له مثل ذلک و عشرين ضعفا، و هو ممن یراحم ابراهیم خلیل الله فی قبته، و یشفع فی مثل ربیعہ و مضر من أهل الخطایا و الذنوب، و من صام ثلاثین کان له مثل ذلک و ثلاثین ضعفا] [۲] - الخ.

و علامه ابو علی الحسین بن یحیی زندویستی در «روضه العلماء» گفته:

[حدثنا الامام أبو بکر الاسماعیلی [۳] بأسناد له، عن سعید بن جبیر، عن أبيه: ان رسول الله صلى الله علیه و سلم قال: ان رجبا شهر عظیم یضاعف الله فیہ الحسنات، فمن صام منه ثلاثة کان کصیام سنه] - الخ.

و در «نزهة المجالس» مسطور است: [۱] غنیة الطالبین: ۴۸۳.

[۲] غنیة الطالبین: ۴۸۶.

[۳] الاسماعیلی أحمد بن ابراهیم الحافظ الجرجانی المتوفی (۳۷۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۳

[قال علی رضی الله عنه: صوم ثالث عشر رجب کصیام ثلاثة آلاف سنه، و صوم رابع عشر رجب کصیام عشرة آلاف سنه، و صوم عشرين کصیام مائة ألف عام، و سیأتی نظیره فی الايام البيض.

و عن النبی صلی الله علیه و سلم: «فضل رجب علی سائر الشهور کفضل القرآن علی سائر الکلام.

و عنه صلی الله علیه و سلم: «من صام یوما من رجب، فکأنه صام أربعین سنه» [۱].

و نیز در آن مذکور است:

[و عن ابن مسعود عنه صلی الله علیه و سلم: «من صام ثلاثة أيام من رجب و قام لیلها، فله من الاجر کمن صام ثلاثة آلاف سنه و قام لیلها، یغفر الله له بكل یوم سبعین کبیره، و یقضی له سبعین حاجة عند النزاع، و سبعین حاجة فی قبره و سبعین حاجة عند تطایر

الصحف، و سبعین حاجة عند المیزان، و سبعین حاجة عند الصراط» [۲].

و نیز در «نزهة المجالس» مذکور است:

[عن سلمان الفارسی، عن النبی صلی الله علیه و سلم: «من صام یوما من رجب، فکأنما صام ألف سنه و کأنما أعتق ألف رقبة» [۳]

«فضل صوم عرفه»

و برای صوم عرفه هم ثواب بسیار که زائد از این مقدار است، در روایات [۱] نزهة المجالس ج ۱/۱۵۲.

[۲] نزهة المجالس ج ۱/۱۵۲.

[۳] نزهة المجالس ج ۱/۱۵۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۴

اساطین سنیه ثابت است:

در «روضه العلماء» زندویستی مذکور است:

[و حدثنا أيضا محمد بن نعيم بأسناد له، عن أبي قتادة [۱]، عن النبي قال: «من صام يوم عرفة، فهو مثل صيام سنتين»].

و نیز در «روضه العلماء» مسطور است:

[حدثنا الحاكم أبو نصر الحربى بأسناد له، عن أبي سلمة [۲] رض، عن أبي هريرة رض: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من صام يوم عرفة، كتب الله تعالى له بعدد من صام ذلك اليوم، و بعدد من لم يصمه من المسلمين عمر الدنيا كلها عشر مرات ثوابا، و يشيعه من قبره يوم القيمة سبعون ألف ملك الى الموقف، و عند نصب الميزان، و من الموقف الى الصراط، و من الصراط الى الجنة يهونون عليه أهوال يوم القيمة و النزع، و يبشرونه في كل خطوة يخطوها مركبه بشاره جديدة، و قيل له: تمن على الله ما شئت صلى الله على محمد و آله أجمعين»].

و أبو الليث [۳] نصر بن محمد بن ابراهيم السمرقندی در کتاب «تنبيه الغافلين» که نسخه عتیقه آن نزد حقیر حاضر است، گفته:

[حدثنا أبي رحمه الله بأسناده، عن عطاء، عن عائشة [۴] رضی الله عنها قالت: ان شابا كان صاحب سماع، أى كان مشهورا بين الناس بالخير و الشجاعة، و كان إذا أهل هلال ذى الحجة أصبح صائما. فارتفع الحديث الى النبي صلى الله عليه وسلم قال: «فارسل إليه و دعاه»، فقال: ما يحملك على صيام هذه الايام؟ قال: [۱] الحارث بن ربيع الخزرجی المتوفى بالمدينة سنة (۴۰) أو (۵۴).

[۲] ابن عبد الرحمن بن عوف الحافظ المدني المتوفى (۹۴).

[۳] أبو الليث السمرقندی الحنفی المتوفى سنة (۳۷۳) هـ.

[۴] عائشة بنت أبي بكر توفيت سنة (۵۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۵

بأبی أنت و أمی یا رسول الله صلى الله عليك و سلم أصوم أيام المشاعر و أيام الحج عسی الله أن يشركنى فى دعائهم، قال: فان لك بكل يوم تصومه عدل مائه رقبه و مائه بدنه، و مائه فرس يحمل عليها فى سبيل الله، فاذا كان يوم الترويه فلك فيها عدل ألف رقبه و ألف فرس يحمل عليها فى سبيل الله، فاذا كان يوم عرفة فلك فيه عدل ألفى رقبه، و ألفى بدنه، و ألفى فرس يحمل عليها فى سبيل الله، و هو يعدل صيام السنتين سنة قبلها و سنة بعدها.

و فى رواية أخرى انه قال: «صيام عرفة يعدل سنتين، و يعدل صوم عاشورا بصوم سنة».

و نیز بر در صوم سه روز از هر ماه ثواب صوم ده هزار سال روایت کرده اند. در «غنیة الطالبین» نقل کرده:

[عن عبد الملك بن هارون بن عنترة، عن أبيه، عن جده قال: سمعت على ابن أبي طالب رضی الله عنه يقول: «أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار و هو فى الحجره، فسلمت عليه، فرد السلام، ثم قال:

«يا على هذا جبرئيل يقرئك السلام»، فقلت: عليك و عليه السلام یا رسول الله، ثم قال صلى الله عليه وسلم: «ادن منى فدنوت منه» فقال: «يا على يقول لك جبرئيل: صم من كل شهر ثلاثة أيام يكتب لك بأول يوم ثواب عشرة آلاف سنة و باليوم الثانى ثواب ثلاثين ألف سنة، و باليوم الثالث مائه ألف سنة»، فقلت:

یا رسول الله هذا الثواب لى خاصه، أم للناس عامه؟ فقال صلى الله عليه وسلم:

«يا على يعطيك الله هذا الثواب و لمن يعمل بعملك بعدك» [۱] - الخ.

و برای صوم روز عاشورا هم ثواب بسیار زائد از این مقدار، و هم برای صوم هر روز محرم ثواب زائد از این روایت می کنند و در

«غنیة الطالبین» [۱] غنیة الطالبین: ۷۳۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۶

مذکور است:

[مجلس فی ذکر فضائل یوم عاشورا: قال الله عز وجل: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ

[۱] و قد تقدم ذكر ذلك و ان منها المحرم، فهذا الشهر من الاشهر المحرمة عند الله عز وجل و فيه يوم عاشورا الذي عظم الله اجر من أطاعه فيه.

من ذلك ما

اخبرنا به أبو نصر، عن والده بأسناده، عن مجاهد، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلاثون يوما».

و من ذلك ما

روى عن ميمون [۲] بن مهران، عن ابن عباس رضي الله عنهما أيضا قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من صام عاشورا من المحرم اعطى ثواب عشرة آلاف ملك، من صام يوم عاشورا من المحرم اعطى ثواب عشرة آلاف حاج و ألف معتمر و ثواب عشرة آلاف شهيد»، [۳]- الخ.

و نیز در «غنية الطالبين» مذکور است:

[و فی لفظ آخر: عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «و من صام يوم عاشورا، كتب له عبادة ستين سنة بصيامها و قيامها [۴]- الخ.

و در «نزهة المجالس» مذکور است:

[و فی رواية الطبرانی: «من صام يوما من المحرم، كان له بكل يوم ثلاثون [۱] التوبة: ۳۶.

[۲] ميمون بن مهران: أبو ايوب الرقي المتوفى سنة (۱۱۷) هـ.

[۳] غنية الطالبين: ۶۷۳.

[۴] المصدر: ۶۷۵.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۷۷

یوما [۱].

و نیز در «نزهة المجالس» مسطور است:

[مکتوب فی التوراة: من صام يوم عاشورا، فكأنما صام الدهر كله [۲]

«جواب معارضة روایت با حدیث صحیحین»

اما قدح این روایت بحديث صحيحين که در آن نزول این آیه به روز عرفه مروی است.

پس جواب آنست که بعد تسلیم حدیث «صحیحین» از قدح و جرح، و قطع نظر از عدم صلاحیت معارضه‌اش باین روایت متفق علیها بین الفریقین، محتملست که این آیه شریفه دو مرتبه نازل شده باشد، و مثل این احتمال را علمای اهل سنت جاها ذکر می‌کنند، چنانچه بر متبع کتب حدیث و تفسیر و شروح حدیث مخفی نیست، و سیجی انشاء الله تعالی فی الدلیل السادس، و مع هذا سبط [۳] ابن الجوزی بالخصوص در این آیه احتمال نزول آن دو مرتبه بتصريح تمام ذکر کرده، و تأیید عدم تضعیف روایت نزول آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»

در روز غدیر باین احتمال فرموده، چنانچه در کتاب «تذکره خواص الامه» گفته:

[فان قيل: فهذه الرواية التي فيها قول عمر رض: «اصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنة» ضعيفة. [۱] نزهة المجالس ج ۱/۱۷۳.

[۲] المصدر: ج ۱/۱۷۴.

[۳] أبو المظفر يوسف بن قزاوغلی الحنفی المتوفی بدمشق (۶۵۴ هـ).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۷۸

فالجواب: ان هذه الرواية صحيحة، و انما الضعيف حديث

رواه أبو بكر أحمد بن ثابت الخطيب، عن عبد الله بن علي بن محمد بن بشر، عن علي بن عمر الدارقطني، عن أبي نصر حبشون بن موسى بن ايوب الخلاط، رفعه الى أبي هريرة، و قال في آخره: لما قال النبي صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» نزل قوله تعالى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [۱] - الآية.

قالوا: و قد انفرد بهذا الحديث حبشون، و نحن نقول: نحن ما استدللنا بحديث حبشون، بل بالحديث الذي رواه أحمد في «الفضائل» عن البراء بن عازب، و إسناده صحيح، و رواية حديث حبشون مضطربة، لانه قد ثبت في «الصحيحين» ان قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

- الآية، نزلت عشية عرفة في حجة الوداع، على ان الازهرى قد روى عن حبشون و لم يضعفه، فان رواية حبشون احتملت ان الآية نزلت مرتين [۲] - الخ.

و محتجب نماند که علاوه بر ثبوت نزول: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

به روز غدیر، از روایت نظری، و ابن مغازلی اینهم ثابت شد که يوم غدیر روزی است بسیار جلیل الشأن و عظیم القدر که ثواب صوم آن روز را حق تعالی مثل ثواب صوم شصت ماه قرار داده.

و از عقول این جماعه غفول عجب نیست که بعد سماع مثل این احادیث هم تن باعتراف امر حق ندهند، بلکه دست رد و ابطال بر همچو امارات و دلالات هم بپنهند. [۱] المائدة: ۳.

[۲] تذكرة الخواص: ۲۹ - ۳۰

«ثواب صوم غدیر بنقل اهل سنت»

و روایت ثواب صوم يوم غدیر را دگر اهل سنت هم نقل کرده اند.

سید علی همدانی در «مودة القربی» گفته:

[عن أبي هريرة رض قال: من صام يوم الثامن عشر من ذي الحجة، كان له كصيام ستين شهرا، و هو اليوم الذي أخذ فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على في غدیر خم، فقال عليه الصلوة و السلام: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله».

و عن الباقر، عن آبائه عليهم السلام مثل ذلك،

بل يروى عن كثير من الصحابة في أماكن مختلفة هذا الخبر [۱] - انتهى.

و موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم در کتاب «مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام» گفته:

[و بهذا الاسناد، عن أحمد بن الحسين هذا قال: الحاكم أبو عبد الله الحافظ قال: حدثني أبو يعلى الزبير بن عبد الله الثوري، قال حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله البراز، قال: حدثنا علي بن سعيد الرملي، قال: حدثنا ضمرة، عن ابن شاذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة قال: «من صام اليوم الثماني عشر من ذي الحجة، كتب الله له صيام ستين سنة و هو يوم غدیر خم لما أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره»،

فقال له عمر ابن الخطاب: بخ بخ لك يا بن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولی كل مسلم [۱] ینابیع الموده: ۲۴۹ نقلا عن الموده فی القری.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۸۰
و مسلمة [۱].

و ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی الحسن بن محمد بن حمویه در «فرائد السمطین» علی ما نقل گفته:
[أخبرنا الشيخ الامام عماد الدين عبد الحافظ بن بدران بقراءتی علیه بمدينة نابلس فی مسجده، قلت له: أخبرك القاضي أبو القاسم عبد الصمد بن محمد ابن أبي الفضل الانصاري الحرستاني إجازة؟ فأقر به، قال: أنبأنا أبو عبد الله محمد ابن الفضل الفراوى إجازة، قال: أنبأنا شيخ السنه أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي الحافظ، قال أنبأنا الحاكم أبو عبد الله الحافظ، قال حدثني أبو يعلى الزبير ابن عبد الله الثوري، حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله البزاز، حدثنا علي بن سعيد الرقي، حدثنا ضمرة، عن ابن شاذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال: «من صام يوم الثامن عشر من ذي الحجة، كتب له صيام ستين سنة و هو يوم غدیر خم، لما أخذ النبي صلى الله عليه و سلم يد علي، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره» فقال له عمر بن الخطاب: بخ بخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولی كل مسلم [۲]

دلیل سوم: «شعر حسان فی الغدير»

اشاره

دلیل سوم: از دلایل زاهره، و براهین باهره بر اراده امامت از حدیث غدیر، اشعار درر بار حسان بن ثابت است که بعد ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث غدیر را باستجازت و اجازت آن حضرت [۱] مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام تألیف الخوارزمی: ۷۹.

[۲] فرائد السمطین ج ۱/۷۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۲۸۱

انشاد کرده، و جناب خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله ما اختلف النيران استحسان این اشعار حسان فرموده، و محدثین جلیل الاخطار، و اساطین عالی تبار، و محققین کبار، و معتمدین احبار، و حذاق اخبار، و جهابذه آثار، این اشعار را روایت کرده‌اند، مثل: ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی، و موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم، و ابو الفتح محمد ابن علی بن ابراهیم النطنزی، و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قرغلی سبط ابن الجوزی، و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی، و ابراهیم ابن محمد بن المؤید الحموی، و عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و غیر ایشان

«روایت احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی»

اما روایت ابو بکر احمد بن موسی بن [۱] مردویه الاصفهانی، اشعار حسان را:

پس ابن مردویه در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» علی ما نقل صاحب «کشف الغمه» روایت کرده: [عن ابن عباس قال: لما أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقوم بعلي فيقول له ما قال، فقال صلى الله عليه وسلم: «يا رب ان قومي حديثو عهد بجاهليئة» ثم مضى بحجه، فلما أقبل راجعا و نزل بغدير خم، أنزل الله عليه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

[۲]- الآیة، فأخذ بعضد علی، ثم خرج الى الناس [۱] الحافظ ابن مردویه الاصفهانی المتوفى سنة (۴۱۰) هـ.
[۲] المائدة: ۶۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸۲
فقال: «يا أيها الناس أ لست أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله قال: «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه».
قال ابن عباس: فوجبت و الله في رقاب القوم. و قال حسان بن ثابت:
يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا
يقول: فمن مولاكم و وليكم؟ فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانا و أنت ولينا و لم تر منا في الولاية عاصيا
فقال له: قم يا على فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا [۱]

«روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی»

اما روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی، اشعار حسان را:
پس در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» علی ما نقل عنه روایت کرده:
[عن قيس بن الربيع، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدری رض: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا الناس الى على في غدير خم، و أمر بما تحت الشجرة من شوك، فقم، و ذلك في يوم الخميس، فدعا عليا، فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس بياض ابطن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم لم يفتروا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
[۲]، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله أكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضا الرب برسالتى، و بالولاية لعلی من بعدى»، ثم قال: «من [۱] كشف الغمة في معرفة الاثمة ج ۱/۳۱۸.
[۲] المائدة: ۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸۳
كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله».
قال حسان بن ثابت: ائذن لى يا رسول الله، فأقول فى على أبياتا تسمعهن، فقال: قل على بركة الله، فقال حسان: يا معشر مشيخه قريش اسمعوا قولى بشهادة من رسول الله صلى الله عليه وآله فى الآية ماضية، فقال:
يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا
يقول: فمن مولاكم و وليكم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهک مولانا و أنت ولینا و لم تر منا فی الولاية عاصیا
فقال له: قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمن كنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له أنصار صدق موالیا
هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادا علیا معادیا
[۱]

«اشعار حسان بروایت ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم»

اما روایت ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق المعروف بأخطب خوارزم، أشعار حسان را:
پس أخطب در «مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام» که بعد تلاش و تفحص کثیر بعنایت رب قدیر بیک نسخه آن در ارض
اقدس کربلائی معلی برخورد، و بعد آن یک نسخه اش از دهلی بتفحص بعض اعلام کرام بدست آمد، گفته:
[أخبرنی سید الحفاظ أبو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی: [۱] ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام لابی نعیم.
مخطوط.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸۴

فیما کتب الی من همدان،

قال: أخبرنا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابه، قال: حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوی، قال: حدثنا الحسن بن
علیل العنزی، قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن الذارع، قال: حدثنا قیس بن حفص، قال: حدثنی علی بن الحسین بن الحسن العبدی،
عن أبي هارون العبدی عن أبي سعيد الخدری: أن النبی صلی الله علیه و سلم یوم دعا الناس الی غدیر خم أمر بما کان تحت الشجرة
من الشوک فقم، و ذلک یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی، فأخذ بضبعه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطه صلی الله علیه و
آله، ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
[۱].

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «الله أكبر علی اکمال الدین، و اتمام النعمة، و رضی الرب برسالتی، و الولاية لعلی بن أبی
طالب»، ثم قال: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله».
فقال حسان بن ثابت: یا رسول الله ائذن لی ان أقول أیباتا؟ قال: «قل علی بركة الله تعالی»، فقال حسان بن ثابت: یا معشر مشیخه
قریش اسمعوا شهادة رسول الله صلی الله علیه و سلم.

ینادیهم یوم الغدیر نیهم بخم و أسمع بالرسول منادیا
بأنی مولاکم نعم و ولیکم فقالوا: و لم یدعوا هناك التعامیا
الهک مولانا و أنت ولینا فلا تجدن فی الخلق للامر عاصیا
فقال له: قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
[۲] [۱] المائدة: ۳.

[۲] مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام للخوارزمی: ۸۰

«أشعار حسان بروایت أبو الفتح بن ابراهیم النطنزی»

اما روایت أبو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی، اشعار حسان را:

پس در کتاب «الخصائص العلویة علی سائر البریة» علی ما نقل گفته:

[أخبرنا الحسن [۱] بن أحمد بن الحسن المهری، قال: حدثنا أحمد [۲] بن عبد الله بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن علی، قال: حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، قال: حدثنا يحيى الحماني، قال: حدثنا قيس بن الربيع، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا الناس الى علي (رض) في غدير خم، و أمر بما تحت الشجرة من الشوك، فقم و ذلك يوم الخميس فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

[۳]، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الله أكبر على اكمال الدين، و اتمام النعمة، و رضى الرب برسالتى و الولاية لعلی من بعدی»، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله».

فقال حسان بن ثابت: ائذن لى يا رسول الله فأقول فى علي: ابياتا تسمعها، فقال: «قل على بركة الله»، فقام حسان فقال: يا معشر قريش اسمعوا قولى بشهادة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الولاية الثابتة: [۱] الظاهر هو ابن مهرة الاصفهاني المتوفى سنة (۵۱۵) هـ.

[۲] هو أبو نعيم الاصفهاني الحافظ الكبير المتوفى (۴۳۰) هـ.

[۳] المائدة: ۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸۶

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

يقول: فمن مولاكم و وليكم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاديا

الهك مولانا و أنت ولينا و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا

فقال له: قم يا على فانى رضىتك من بعدى اماما و هاديا

هذا حديث له طرق كثيرة الى أبى سعيد الخدري .

و محتجب نماند كه أبو الفتح نطنزی از اكابر علمای معروفين و أجله مشايخ مشهورين و ثقات محدثين و أمثال ماهرين است.

علامه أبو سعد عبد الكريم بن أبى بكر محمد بن أبى بكر المظفر السمعاني در «أنساب» بعد ذكر جد نطنزی، گفته:

[و سبطه أبو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی، أفضل من بخراسان و العراق فى اللغة و الادب و القيام بصنعة الشعر، قدم علينا مرو سنة احدى و عشرين و قرأت عليه طرفا صالحا من الادب، و استفدت منه و اغترفت من بحره، ثم لقيته بهمدان، ثم قدم علينا بغداد غير مرة فى مدة مقامى بها، و ما لقيته الا و كتبت عنه و اقتبست منه. سمع باصبهان أبا سعد المطرز [۱]، و أبا على الحداد، و غانم بن أبى نصر البرجى [۲]، و ببغداد أبا القاسم بن بيان الرزاز [۳]، و أبا على بن نبهان الكاتب [۴] و طبقتهم. سمعت منه اجزاء بمرو من الحديث. و كانت ولادته سنة ثمانين و أربعمائة باصبهان [۵]. [۱] أبو سعد محمد بن محمد الاصفهاني المتوفى سنة (۵۰۳) هـ.

[۲] البرجى: غانم بن محمد الاصفهاني المتوفى (۵۱۱) هـ.

[۳] أبو القاسم الرزاز على بن أحمد العراقي المتوفى (۵۱۰) هـ.

[۴] محمد بن سعيد الكرخي المتوفى سنة (۵۱۱) هـ.

[۵] الانساب للسمعاني ج ۵/۵۰۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۸۷

از اين عبارت ظاهر است كه ابو الفتح نطنزی افضل علمای خراسان و عراق، در لغت و ادب و قيام بصنعت شعر بوده، و حضرت

سمعانی با آن همه جلالت شأن و عظمت مرتبه و همه دانی، طرفی صالح از ادب بر او خوانده، و زانوی استفاده رو برویش ته کرده، و از دریای علم او اغتراف، و بجلالت فضلش اعتراف نموده، و هر گاه سماعی بملاقات او مشرف می شد، از او می نوشت، و اقتباس فوائد از او می کرد و نظری سماع احادیث از ابو سعد مطرز، و ابو علی حداد، و غانم بن ابی نصر، و ابو علی بن نبهان کاتب، و طبقه ایشان نموده، و سماعی بمرو از او اجزاء عدیده حدیث شنیده.

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی الفتح الکاتب أبو الفتح النطنزی، کان من البلغاء اهل النظم و النثر، سافر البلاد و لقی الاکابر، و کان کثیر المحفوظ، یحب العلم و السنة، و یكثر الصدقة و الصیام، و نادم الملوک و السلاطین، و کانت له وجاهة عظيمة عندهم، و کان تياها علیهم، متواضعا لاهل العلم.

سمع الحديث الكثير باصبهان، و خراسان، و بغداد، و لم یمتع بالرواية.

أورد له ابن النجار قوله:

أقدم استاذی علی والدی و ان تضاعف لی من والدی البر و اللطف

فهذا مربی النفس و النفس جوهر و ذاک مربی الجسم و هو لها صدف

[۱] از این عبارت هم کمال فضل و جلالت و عظمت شأن نطنزی واضح است که او از بلغاء اهل نظم و نثر بود، و مسافرت بلاد

اختیار کرده و بقاء اکابر فائز گردیده، و محفوظات او بکثرت رسیده، و محبت علم و سنت [۱] الوافی بالوفیات ج ۴/۱۶۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۸۸

داشته، و علم اکتار صدقه و صوم افراخته، و وجاهت عظیمه برای او نزد ملوک و سلاطین حاصل شده، و با وصف کثرت تیه بر سلاطین و ملوک برای اهل علم تواضع می نمود، و حدیث بسیار در اصبهان و خراسان و بغداد شنیده، و محمد بن محمود بن الحسن الشهیر بابن النجار هم مدائح عظیمه و مناقب فخیمه برای نطنزی ذکر کرده. سید علی بن [۱] طاوس طاب ثراه در «کتاب الیقین» گفته:

[و قد اثنی محمد بن النجار فی تذیلہ علی «تاریخ الخطیب» علی محمد بن علی الاصفهانی النطنزی، فقال: کان نادرة الفلک، و نابغة الدهر، و فاق اهل زمانه فی بعض فضائله [۲]].

و ابن النجار مادح نطنزی از ائمه کبار و اساطین عالی تبار است. ذهبی [۳] در «تذکره الحفاظ» گفته:

[ابن النجار الحافظ الامام البارع، مورخ العصر، مفید العراق، محب الدین أبو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن ابن النجار البغدادی صاحب التصانیف. ولد سنة ثمان و سبعین و خمسمائة.

و سمع یحیی بن بوش [۴]، و عبد المنعم [۵] بن کلیب، و ذاکر [۶] بن کامل، [۱] السید علی بن موسی بن جعفر الحسینی المتوفی (۶۶۴) هـ.

[۲] الیقین فی امره امیر المؤمنین علیه السلام: ۳۰.

[۳] الذهبی شمس الدین محمد الحافظ المتوفی سنة (۷۴۸) هـ.

[۴] یحیی بن اسعد بن بوش الحنبلی المتوفی سنة (۵۹۳) هـ.

[۵] أبو الفرج مسند العراق المتوفی سنة (۵۹۶) هـ.

[۶] ذاکر الخفاف البغدادی المتوفی سنة (۵۹۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۸۹

و المبارک بن المعطوش [۱]، و ابن الجوزی و طبقتهم.

و اول شیء سمع و له عشر سنين، و اول عنايته بالطلب و هو ابن خمس عشرة سنة، و تلا بالروايات الكثيرة على أبي احمد بن سكينه و غيره، و سمع باصبهان من عين الشمس الفقيه و جماعة، و بنيسابور من المؤيد [۲]، و زينب [۳]، و بهراء من أبي روح [۴]، و بدمشق من الكندي، و بمصر من الحافظ بن المفضل و خلائق.

و جمع فأوعى، و كتب العالي و النازل، و خرج لغير واحد و جمع «تاريخ مدينة السلام» و ذيل به و استدرك على الخطيب و هو ثلاثمائة جزء، و كان من اعيان الحفاظ الثقات مع الدين و الصيانة و الفهم و سعة الرواية.

حدث عنه ابو حامد بن الصابوني، و ابو العباس الفاروئي [۵]، و ابو بكر الشريشي، و ابو الحسن الغرافي و ابو الحسن ابن بلبان، و ابو عبد الله بن القزاز الحداني، و آخرون.

و بالاجازة ابو العباس بن الطاهر، و تقى الدين الحنبلي، و ابو المعالي بن البالسي.

قال ابن الساعي [۶]: كانت رحلة ابن النجار سبعا و عشرين. و اشتملت مشيخته على ثلاثة آلاف شيخ ألف كتاب «القمر المنير في المسند الكبير».

الى ان قال: [و رثاه جماعة و كان رحمه الله من محاسن الدنيا. توفي في [۱] ابن المعطوش المبارك العطاد المتوفى سنة (۵۹۹) هـ.

[۲] رضى الدين المؤيد بن محمد المقرئ الطوسي المتوفى (۶۱۷) هـ.

[۳] بنت ابراهيم القيسي توفيت سنة (۶۱۰) هـ.

[۴] أبو الروح عبد المعز البزار الهروي المتوفى سنة (۶۱۸) هـ.

[۵] الفاروئي احمد بن ابراهيم الواسطي الشافعي المتوفى (۶۹۴) هـ.

[۶] ابن الساعي على بن أنجب البغدادي الشافعي المتوفى (۶۷۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۰

خامس شعبان سنة ثلاث و اربعين و ستمائة [۱]

«اشعار حسان بروايت شمس الدين سبط ابن الجوزي»

اما روايت شيخ شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلي سبط ابن الجوزي، اشعار حسان را:

پس در كتاب «تذكرة خواص الامه» گفته:

[و قد اكرت الشعراء في يوم غدیر خم، فقال حسان بن ثابت:

يناديهم يوم الغدير نبیهم بخم فأسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم؟ فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و مالك منا في الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولا فلهذا و ليه فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال و ليه و كن للذى عادى عليا معاديا و يروى ان النبى صلى الله عليه و سلم لما سمعه ينشد هذه الايات، قال له:

«يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نصرتنا، أو ما نافحت عنا» [۲].

و جلائل فضائل، و عوالى معالى، و محاسن مفاخر، و زواهر مآثر سبط ابن الجوزي در ما بعد انشاء الله تعالى از «وفيات الأعيان» ابن

خلكان، و «منظر الانسان» يوسف بن احمد، و «تتمة المختصر» ابن الوردى، و ذيل «مرآة الزمان» قطب يونيني، و «عبر» ذهبى، و «مرآة

الجنان» [۱] تذکره الحفاظ ج ۴/۱۴۲۸.

[۲] تذکره الخواص: ۳۳.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۹۱

یافعی، و «کتاب اعلام الاخیار» کفوی، و «مدینه العلوم» ازنیقی، و امثال آن خواهی دریافت.

و غایت اعتماد و اعتبارش بدرجه ای رسیده که خواجه نصر الله کابلی، و سناء الله پانی پتی، و خود مخاطب عالی تبار، و فاضل رشید، و صاحب «ازاله الغین» بافادات او بمقابله اهل حق احتجاج و استدلال می کنند.

و از افاده فاضل رشید در «ایضاح» واضح است که سبط ابن الجوزی از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت است. و ناهی که به توثیق و تعدیل و تفخیم و تبجیل

«اشعار حسان بروایت صدر الدین الحموی»

اشاره

اما روایت صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی، اشعار حسان را:

پس در کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» علی ما نقل عنه، گفته:

[أَبْنَانِي الشَّيْخُ تَاجُ الدِّينِ أَبُو طَالِبٍ عَلِيُّ بْنِ أَنْجَبِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْخَازِنِ قَالَ: أَبْنَانُ الْإِمَامِ بَرْهَانَ الدِّينِ نَاصِرِ بْنِ أَبِي الْمَكَارِمِ الْمَطْرُزِيِّ [۱] إِجَازَةً، قَالَ: أَبْنَانُ الْإِمَامِ أَخْبَطُ خَوَارِزْمِ أَبُو الْمُؤَيَّدِ الْمُؤَفَّقِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَكِّيِّ الْخَوَارِزْمِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَيِّدُ الْحِفَافِ [۲] فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ هَمْدَانٍ، أَبْنَانُ الرَّئِيسِ أَبُو الْفَتْحِ عَبْدِ دَوْسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كِتَابُهُ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْحَاقَ الْبَغَوِيُّ، نَبَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيلِ [۱] الْمَطْرُزِيُّ الْإِدِيبُ الْخَوَارِزْمِيُّ الْمَتَوَفَى سَنَةَ (۶۱۰ هـ). [۲] الْمَرَادُ بِهِ هُوَ أَبُو مَنْصُورٍ شَهْرِدَارُ الدَّيْلَمِيُّ الْمَتَقَدِّمُ ذَكَرَهُ. عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۹۲

العنزی، نَبَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الذَّارِعِ، نَبَأَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ [۱] قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيُّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فِي غَدِيرِ خَمٍّ أَمَرَ النَّاسَ بِمَا كَانَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنَ الشُّوْكِ فَقَمَّ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ بِضَبْعِهِ فَرَفَعَهَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بَيَاضِ بَطْنِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا [۲].

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى أَكْمَالِ الدِّينِ، وَ اِتِّمَامِ النِّعْمَةِ، وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي، وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ».

ثم قال: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ» «اشعار حسان بروایت ابو عبد الله يوسف الكنجی» اما روایت ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجی الشافعی، اشعار حسان را: پس در کتاب «کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» که نسخه کامله آن در نجف اشرف بدست حقیر آمده بود و از آن روایات بسیار منتخب کردم، در ذکر حدیث غدیر گفته:

[۱] العجیمی: الحسن بن علی المکی الحنفی المتوفی سنه (۱۱۱۳) هـ.

[۲] الحافظ عمر بن محمد المکی نجم الدین المتوفی (۸۸۵) هـ.

[۳] الحافظ تقی الدین محمد بن محمد المعروف بابن فهد الشافعی المتوفی (۸۷۱) هـ.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۰

قال حسان بن ثابت فی المعنی:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم فاسمع بالرسول منادیا
 وقال: فمن مولاکم و ولیکم و قالوا: و لم یبدوا هناك التعامیا
 الهک مولا نا و أنت ولینا و لم تلق منا فی الولاية عاصیا
 فقال له: قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
 فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ فکونوا له أنصار صدق موالیا
 هناك دعا اللهم وال ولیہ و کن للذی عادى علیا معادیا فقال النبى صلى الله علیه و سلم: «یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما
 نافحت عنا بلسانک» [۱].

و مخفی نماند که کتاب «کفایة الطالب» از کتب معروفه مشهوره است. مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المعروف بالکاتب الجلبی،
 که مولوی حیدر علی [۲] معاصر بافادات او احتجاج و استدلال می نماید، حیث قال فی «منتهی الکلام»:
 [و از افادات صاحب «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین بتخریج احادیث کتاب
 مذکور کمر همت بر میان جان بسته اند، حیث قال: و خرج احادیث «الهدایة» [۳] فقط مع [۱] کفایة الطالب: ۶۴.
 [۲] حیدر علی بن محمد الهندی الفیض آبادی الحنفی المتوفی بعد (۱۲۵۰).
 [۳] الهدایة فی الفروع لبرهان الدین علی المرغینانی الحنفی المتوفی سنه (۵۹۳) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۱
 اسانیدها حافظ [۱] عصره و وحید دهره الشهاب الدین احمد بن حجر العسقلانی المحدث الحافظ المتوفی سنه اثنتین و خمسين و
 ثمان مائه فی مؤلف متوسط الحجم، سماه «بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة» و ذکر فیہ: انه استوعب ما وجده فیہ من الاحادیث و
 الاثار، و نظر فی أسانیده و کان شافعی المذهب منصفاً لقلیل الاعتراض، بین دلیل مذهبه و دلیل مذهب الحنفیة، و ذکر ما وقع فیہ
 الخلاف بین الائمة الکرام الاسلام من غیر اعتراض و لا- تشنیع، بل بطریق الانصاف، و بوبه أبواباً، و ذکر فی کل باب ما یناسبه من
 الاثار الی غیر ذلك. و لهذا هو مؤلف مقبول، و علق المولی ابو السعود ابن محمد العمادی علیہ حاشیة ذکر فیها [۲] جل الاحادیث
 التي أخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنیفة النعمان العالم الربانی، فرغ من تألیفها سنه اثنتین و ثمانین و تسعمائة، و لقد أجاد
 فیها و أفاد، و سلك فیها طریق السداد من غیر تعنت و عناد.

و قال فیہ أيضاً: و خرج احادیثه الشیخ محیی الدین عبد القادر بن محمد القرشی المصری المتوفی [۳] سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه
 فی مؤلف لطیف سماه [۱] فی العبارة التي نقلها عن كشف الظنون تغيير فاحش و زیاده کثیره کما لا یخفی علی من راجعها.
 [۲] هذه العبارة الی قوله: من غیر تعنت و عناده لیست فی كشف الظنون.

[۳] فی كشف الظنون ج ۲/۲۰۳۴: و قد خرج أحادیثه الشیخ محیی الدین عبد القادر بن محمد القرشی و فرغ سنه (۷۲۷) و سماه
 العناية بمعرفة أحادیث الهدایة، و توفی سنه (۷۷۵)، هذه عبارة كشف الظنون، و لكن صاحب المنتهی غیر أولا عشرين سنه بثلاثین سنه
 و جعلها ثانيا تاریخ الوفاة و لم یتنبه للمنافاة لما یدکر بعد ذلك عن الكشف أن وفاته سنه (۷۷۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۲
 «التفریعات لاحادیث الهدایة البینات» و اشتهر اسمه بالعناية فی معرفة أحادیث الهدایة- انتهى.

و قال فیہ أيضاً: و خرج أحادیثه محیی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنه خمس و سبعین و سبعمائه فی مؤلف ضخم الحجم
 سماه لعناية].

و غلام علی آزاد بلگرامی در «سبحه المرجان» ذکر او باین نهج نموده قال: [صاحب «كشف الظنون» و هو الفاضل الحاج المعروف
 بالکاتب الجلبی الاستنبولی المتوفی سنه سبع و ستین و ألف. و من الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی العلوم الشرعیة و العقلیة

اکثرهم من العجم .

در «کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون» که نسخه کبیره آن که در مصر مطبوع شده است، فقیر وقت تشرف بحج بیت الله الحرام از مکه معظمه زادها الله تشریفا و تعظیما خریدم، گفته:

[«کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» للشیخ الحافظ أبی عبد الله محمد ابن یوسف الكنجدی الشافعی المتوفی سنه ۶۵۸] [۱].
از این عبارت ظاهر است که محمد بن یوسف، شافعی المذهب و شیخ حافظ است، و جلالت مرتبه لقب حافظ از ما سبق ظاهر است.

و علامه علی بن محمد المعروف بابن الصبغ المکی المالکی از محمد ابن یوسف الكنجدی اخذ می نماید، و او را بتعظیم و تبجیل بلیغ یاد می کند در کتاب «الفصول المهمه فی معرفه الاثمه» گفته:

[و من کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» تألیف الشیخ الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الكنجدی الشافعی، عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنه أن سعید بن جبیر کان یقوده بعد أن کف بصره، فمر علی صفه [۱] کشف الظنون ج ۲/۱۴۹۷.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۳

زمزم، و إذا بقوم من أهل الشام يسبون عليا، فسمعهم عبد الله فقال لسعيد: ردني إليهم فرده، فوقف عليهم [۱] - الخ.

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که محمد بن یوسف کنجدی شیخ و امام و حافظ و شافعی المذهب است.

و نیز ابن الصبغ در «فصول مهمه» در ذکر حضرت صاحب العصر علیه و علی آبائه افضل التحیه و السلام، گفته:

[و صنف الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الكنجدی الشافعی فی ذلك کتابا سماه «البيان فی اخبار صاحب الزمان»] [۲].
«اشعار ح

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و أسمع بالنبی منادی

بانی مولاکم نعم ولیکم و قالوا: و لم یدوا هناك التعامی

الهک مولانا و أنت ولینا و لا تجدن فی الخلق للامر عاصیا

فقال له: قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اماما و هادیا]

[۳] [۱] ابو محمد التمیمی الدارمی البصری روی عنه ابو حاتم الرازی.

[۲] المائدة: ۳.

[۳] فرائد السمطين للحموينی ج ۱/۷۲.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۲۹۳

و نیز حموینی علی ما نقل عنه در «فرائد السمطين» گفته:

[عن سيد الحفاظ أبی منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی، قال:

اخبرنا الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد المقرئ الحافظ، قال: اخبرنا أحمد ابن عبد الله بن أحمد، قال: نبأنا محمد بن أحمد بن

علی، قال: نبأنا محمد بن عثمان بن أبی شیبہ، قال: نبأنا یحیی الحمانی قال: حدثنا قیس بن الربیع، عن أبی هارون العبدی، عن أبی

سعید الخدری: ان رسول الله دعا الناس الى علی فی غدیر خم و أمر بما تحت الشجرة من الشوك فقم و ذلك یوم الخمیس، فدعا

علیا فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الى بیاض ابطی رسول الله، ثم لم یفترقا حتی نزلت هذه الآیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا

[۱]، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله اكبر علی اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضا الرب برسالتي و الولاية لعلی من بعدی».

ثم قال: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، و اخذل من خذله».

فقال حسان بن ثابت: ائذن [۲] لى يا رسول الله فأقول فى على: أبياتا تسمعها، فقال: «قل على بركة الله»، فقام حسان بن ثابت فقال: يا معشر مشيخة قريش اسمعوا قولى شهادة من رسول الله بالولاية الثابتة، فقال:

يناديهم يوم الغدير نبهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

بأنى [۳]

مولاكم نعم و وليكم و قالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا [۱] المائدة: ۳.

[۲] فى المصدر المطبوع فى بيروت: أ تأذن لى.

[۳] فى المصدر المطبوع فى بيروت: يقول: فمن مولاكم و وليكم؟ فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۴

الهك مولانا و أنت ولينا و لا تجدن

[۱] فى الخلق للامر عاصيا

فقال له: قم يا على فانى رضيتك من بعدى اماما و هاديا

هذا حديث له طرق كثيرة الى أبى سعيد سعد بن مالك الخدرى الانصارى [۲]

ترجمه حموينى و جلالت او در كتب اهل سنت

و مخفى نماند كه ابو المجامع صدر الدين حموينى از اكابر صدور ثقات، و اجله مشايخ عالى درجات، و جامع محاسن صفات، و حائز مكارم سمات است.

علامه شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى در «معجم مختص» كه نسخه آن مكتوب بخط مرزا محمد صاحب «مفتاح النجا» پيش خاكسار حاضر، گفته:

[ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن على بن محمد بن حمويه الامام الكبير المحدث، شيخ المشايخ صدر الدين ابو المجامع الخراسانى الجوينى الصوفى.

ولد سنة اربع و اربعين و ستمائة، و سمع بخراسان، و بغداد، و الشام، و الحجاز، و كان ذا اعتناء بهذا الشأن، و على يده أسلم الملك غازان [۳]، توفى بخراسان فى سنة اثنتين و عشرين و سبعمائة.

قرأنا على أبى المجامع ابراهيم بن حمويه سنة خمس و تسعين و ستمائة،

أنا أبو عمرو عثمان بن موفق الاذكانى [۴] بقراءتى سنة اربع و ستين، أنا المؤيد بن [۱] فى المصدر المطبوع فى بيروت: و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا. [۲] فرائد السمطين ج ۱/۷۴. [۳] غازان بن ارغون من ملوك المغول آخر ملكه سنة (۷۰۳) هـ. [۴] الاذكانى نجم

الدين الاسفرائنى من شيوخ الحموينى. عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۵

محمد الطوسى ح و أنا احمد بن هبة الله [۱]، عن المؤيد، اخبرنا هبة الله بن سهل [۲]، أنا سعيد بن محمد النجيمى [۳]، أنا زاهر بن

[۴] احمد الفقيه، أنا ابراهيم [۵] بن عبد الصمد، ثنا ابو مصعب [۶]، ثنا مالك، عن سمى [۷]، مولى ابى بكر بن عبد الرحمن، عن ابى

صالح السمان، عن ابى هريرة: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما، و الحج المبرور ليس له جزاء الا الجنة»، متفق عليه. و أخرجه ابن ماجه، عن ابى مصعب الزهرى فوافقناه بعلو[.

از اين عبارت ظاهر است كه صدر الدين ابراهيم بن محمد امام كبير، و محدث و شيخ المشايخ، و صاحب اعتناء بفن حديث بوده، و ببركت او ملك غازان اسلام آورده، و ذهبى اخذ روايت از او نموده، و بعلو آن مفاخرت فرموده.

پس ظاهر شد که حموی شیخ ذہبی ہم بودہ، و کفاک بہ عظمت و جلالت و سناء و نبالت.

و نیز حموی استاد و شیخ محمد بن مسعود کازرونی است، چنانچہ کازرونی در «منتقی فی سیرۃ المصطفی» گفتہ:

[اخرنا شیخنا صدر الدین ابو المجامع ابراہیم بن محمد بن المؤید الحموی، [۱] احمد بن ہبۃ اللہ المعروف بابن عساكر الدمشقی المتوفی (۶۹۹) ہ. [۲] ابن سهل ابو محمد البسطامی النیسابوری المتوفی سنۃ (۵۳۳) ہ. [۳] النجیری ابو عثمان النیسابوری المتوفی سنۃ (۴۵۱) ہ. [۴] زاهر ابو علی السرخسی الشافعی المتوفی سنۃ (۳۸۹) ہ. [۵] ابراہیم ابو اسحاق الهاشمی المتوفی سنۃ (۳۲۵) ہ. [۶] ابو مصعب احمد بن ابی بکر الزہری المدنی المتوفی (۲۹۲) ہ. [۷] سمی، لہ ترجمۃ فی الجرح و التعديل لابن ابی حاتم ج ۴/۳۱۵. عقبات الانوار فی امامۃ الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۶

أنا شیخنا أصیل الدین أبو بکر عبد اللہ بن عبد الاعلی بن محمد بن محمد بن ابی القاسم سبط الحافظ شمس الدین ابی عبد اللہ المشہور بأبی القطان الاصفہانی، قال: اخبرنا موفق الدین داود بن معمر بن عبد الواحد بن الفاخر القرشی، أنا سدید الدین ابو الوقت [۱] عبد الاول بن عیسی السجزی، أنا محمد بن عبد العزیز الفارسی [۲]، أنا عبد الرحمن بن ابی شریح [۳]، ثنا البغوی [۴]، ثنا العلاء بن موسی [۵]، ثنا سوار بن مصعب [۶]، عن عطیۃ العوفی [۷]، عن ابی سعید الخدری قال: بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم أبا بکر علی الموسم، و بعث معہ بسورۃ براءۃ و أربع کلمات الی الناس، فلحقہ علی بن ابی طالب فی الطريق، فأخذ علی السورۃ و الکلمات، و کان یبلغ و أبو بکر علی الموسم، فاذا قرأ السورۃ و نادى ألا لا یدخل الجنۃ الا نفس مسلمۃ، و لا یقرب المسجد الحرام مشرک بعد عامہ هذا، و لا یطوفن بالبيت عریان، و من کان بینہ و بین رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم عهد فاجلہ الی موتہ. فلما رجعا، قال أبو بکر: ما لی هل نزل فی شیء؟ قال: لا الا خیرا و ما ذاک؟ قال: ان علیا لحق بى و أخذ منى السورۃ و الکلمات، فقال: أجل لکن لم [۱] ابو الوقت السجزی الهروی المتوفی سنۃ (۵۵۶) ہ.

[۲] الفارسی ابو عبد اللہ الهروی المتوفی سنۃ (۴۷۲) ہ.

[۳] ابن أبی شریح ابو محمد الانصارى الهروی المتوفی (۳۹۲) ہ.

[۴] البغوی عبد اللہ بن محمد المتوفی سنۃ (۳۱۷) ہ.

[۵] العلاء ابو جهم الباهلی المتوفی ببغداد سنۃ (۲۲۸) ہ.

[۶] ابن مصعب: کان من اصحاب الصادق علیہ السلام.

[۷] عطیۃ العوفی بن سعد الکوفی المتوفی سنۃ (۱۱۱).

عقبات الانوار فی امامۃ الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۷

یبلغها الا أنا أو رجل منی .

و محمد بن مسعود کازرونی کہ تلمیذ حموی است، از اجلہ علما و معاریف محدثین سنہ است.

ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه» گفتہ:

[محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه الامام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسماعیل بن الشیخ ابی علی الدقاق البلیانی الکازرونی.

ذکرہ ابن الجزری فی مشیخۃ الجنید البلیانی ... الی أن قال:

[ثم قال: کان سعید الدین محدثا، فاضلا، سمع الكثير، و أجاز له المزی [۱] صاحب «تهذیب الکمال» و جماعۃ، و خرج المسلسل و ألف المولد النبوی فأجاد، و مات فی أواخر جمادی الآخرة سنۃ [۷۵۸] [۲].

و محمد بن احمد بن محمد السمرقندی در «ترجمہ منتقی» گفتہ:

[مؤلف کتاب، مولانا و سیدنا استاد المحدثین، قدوة العلماء المتقین، اسوة المفسرین، رافع اعلام الشریعۃ، و سالک مسالک الحقیقۃ،

مفسر الاحادیث النبویه، و مستخرج الاخبار المصطفویه، الشیخ العالم الزاهد، سعید المله و الحق و الدین، محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الکاظمی أسکنه الله تعالی بحبوحه الجنان، و أفاض علیه سجال الرحمة و الرضوان گوید:

حق تعالی مرا توفیق بخشید تا در فضائل قدسیه و احادیث نبویه پوییدم، و در حالت صغر سن بشرف صحبت علما مشرف گشتم، و چند کتاب تألیف کردم، از آن جمله: «شرح مشارق الانوار» و کتاب «شفاء الصدور» و [۱] المزی یوسف بن عبد الرحمن الحافظ الدمشقی المتوفی (۷۴۲) هـ.

[۲] الدرر الكامنة ج ۴/۲۵۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۸

«مسلسلات» و دیگر مختصرات، و در استکشاف معانی آن احادیث کوشش بلیغ نمودم، بعد از آن بر کتب موالید بگذشتم، و اکثر آن از غث و سمین کلام خالی نبود، در خاطر آمد که در کتاب میلادی تألیف کنم که صادق ترین میلادها باشد، و کتاب و سنت بر آن ناطق، و اخبار منقول و آثار معقوله بر آن شاهد، تا وسیله باشد مرا بدخول جنت و حصول رحمت.

پس عزم جزم کردم، و بعد از استخاره خزائن کتب نبوی و اخبار مصطفوی را جمع کردم، و از آن دریای بی پایان این درر شاهوار بیرون آوردم، و بترتیب هر یکی بجای خود منظوم کرده، متفرقات آن جمع کردم تا قوت روح و قوت جان طالبان دین گردد، و مجموع کتاب از مبدأ نور نبوت آن حضرت تا زمان ولادت آن حضرت علیه الصلوه و السلام، و آنچه در مدت عمر بر آن حضرت گذشته، تا زمان نبوت و ظهور حال او در رسالت تا زمان هجرت، و آنچه در شهر و سنین گذشته تا زمان وفات آن حضرت علیه آله الصلوه و السلام، مرتب بیان کرده، تا احوال در سیرت سینه محمدیه ظاهر گردد، و حق روشن گردد، و باطل مضمحل شود.

و این کتاب بزبان عربی بود و فرزند عزیز و خلف صدق او سلاله العلماء المتورعین، سلیل العرفاء المحققین، کاشف قناع الحقیقه، سالک مناہج الطریقه، اسوه المحدثین، و قدوة المفسرین، برهان الفقهاء، سلطان الادباء، شیخ الاسلام و المسلمین، عقیف المله و الدین، محمد علیه الرحمة و الغفران، جهت آنکه خلائق محظوظ گردند و این خیر عام شود، آن را بلفظ فارسی ترجمان کرد، و این صوفی مسکین محمد بن احمد بن محمد الصوفی السمرقندی چند نوبت بعربی و فارسی از زبان

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۲۹۹

مولانا مرحوم سعید قدس الله روحه شنیده - الی آخره.

و علامه تاج الدین الدهان الحنفی در کتاب «کفایة المتطلع» که در آن مرویات شیخ خود شیخ حسن بن علی عجمی حنفی [۱] وارد کرده، می فرماید:

[کتاب «شرح المشارق» للشیخ سعد الدین محمد بن مسعود الکاظمی رحمه الله تعالی، أخبر به عن الخطیب علی بن أبی البقاء الغمری المکی، عن المعمر محمد حجازی الشعرانی، عن عز العلامة محمد ارکماس، عن الحافظ عمر [۲] بن الحافظ تقی الدین بن فهد، عن والده الحافظ تقی [۳] الدین محمد بن فهد، و الامام عقیف الدین عبد الله بن الشرف عبد الرحیم، کلاهما عن والد الثانی الامام شرف الدین أبی السعادات عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرهمی، عن المؤلف الامام سعد الدین محمد بن مسعود الکاظمی، فذکره

«اشعار حسان بروایت ابو عبد الله یوسف الکنجی»

اما روایت ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی، اشعار حسان را: پس در کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب» که نسخه کامله آن در نجف اشرف بدست حقیر آمده بود و از آن روایات بسیار منتخب کردم، در ذکر حدیث غدیر گفته:

[۱] العجیمی: الحسن بن علی المکی الحنفی المتوفی سنه (۱۱۱۳) هـ.

[۲] الحافظ عمر بن محمد المکی نجم الدین المتوفی (۸۸۵) هـ.

[۳] الحافظ تقی الدین محمد بن محمد المعروف بابن فهد الشافعی المتوفی (۸۷۱).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۰

[قال حسان بن ثابت في المعنى:

يناديهم يوم الغدير نبهم بخم فاسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم و قالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و لم تلق منا في الولاية عاصيا

فقال له: قم يا علي فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولا فهدا وليه فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه و كن للذى عادى عليا معاديا فقال النبي صلى الله عليه و سلم: «يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانك» [۱].

و مخفى نماند كه كتاب «كفاية الطالب» از كتب معروفه مشهوره است. مصطفى بن عبد الله القسطنطيني المعروف بالكاتب الجلبى، كه مولوى حيدر على [۲] معاصر بافادات او احتجاج و استدلال مى نمايد، حيث قال فى «منتهى الكلام»:

[و از افادات صاحب «كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» بوضوح مى انجامد كه جمعى از متبحرين بتخريج احاديث كتاب مذكور كمر همت بر ميان جان بسته اند، حيث قال: و خرج احاديث «الهداية» [۳] فقط مع [۱] كفاية الطالب: ۶۴.

[۲] حيدر على بن محمد الهندي الفيض آبادى الحنفى المتوفى بعد (۱۲۵۰).

[۳] الهداية في الفروع لبرهان الدين على المرغيناني الحنفى المتوفى سنه (۵۹۳) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۱

اسانيدھا حافظ [۱] عصره و وحيد دهره الشهاب الدين احمد بن حجر العسقلانى المحدث الحافظ المتوفى سنه اثنتين و خمسين و ثمان مائة فى مؤلف متوسط الحجم، سماه «بالدراية فى منتخب احاديث الهداية» و ذكر فيه: انه استوعب ما وجده فيه من الاحاديث و الاثار، و نظر فى أسانيدھ و كان شافعى المذهب منصفاً قليل الاعتراض، بين دليل مذهبه و دليل مذهب الحنفية، و ذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمة الكرام الاسلام من غير اعتراض و لا- تشنيع، بل بطريق الانصاف، و بوبه أبوابا، و ذكر فى كل باب ما يناسبه من الاثار الى غير ذلك. و لهذا هو مؤلف مقبول، و علق المولى ابو السعود ابن محمد العمادى عليه حاشية ذكر فيها [۲] جل الاحاديث التى أخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفة النعمان العالم الربانى، فرغ من تأليفها سنه اثنتين و ثمانين و تسعمائة، و لقد أجاد فيها و أفاد، و سلك فيها طريق السداد من غير تعنت و عناد.

و قال فيه أيضا: و خرج احاديثه الشيخ محبى الدين عبد القادر بن محمد القرشى المصرى المتوفى [۳] سنه سبع و ثلاثين و سبعمائة فى مؤلف لطيف سماه [۱] فى العبارة التى نقلها عن كشف الظنون تغيير فاحش و زيادة كثيرة كما لا يخفى على من راجعها.

[۲] هذه العبارة الى قوله: من غير تعنت و عناده ليست فى كشف الظنون.

[۳] فى كشف الظنون ج ۲/۲۰۳۴: و قد خرج أحاديثه الشيخ محبى الدين عبد القادر بن محمد القرشى و فرغ سنه (۷۲۷) و سماه العناية بمعرفة أحاديث الهداية، و توفى سنه (۷۷۵)، هذه عبارة كشف الظنون، و لكن صاحب المنتهى غير أولا عشرين سنه بثلاثين سنه و جعلها ثانيا تاريخ الوفاة و لم يتنبه للمنافاة لما يذكر بعد ذلك عن الكشف أن وفاته سنه (۷۷۵) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۲

«التفریعات لاحادیث الهدایة البینات» و اشتهر اسمه بالعناية فی معرفة أحادیث الهدایة- انتهى.

و قال فيه أيضا: و خرج أحادیثه محیی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنه خمس و سبعین و سبعمائه فی مؤلف ضخم الحجم سماه لعناية[.

و غلام علی آزاد بلگرامی در «سبحه المرجان» ذکر او باین نهج نموده قال: [صاحب «كشف الظنون» و هو الفاضل الحاج المعروف بالکاتب الجلبی الاستنبولی المتوفی سنه سبع و ستین و ألف. و من الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی العلوم الشرعیة و العقلیة اکثرهم من العجم .

در «كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون» که نسخه کبیره آن که در مصر مطبوع شده است، فقیر وقت تشرف بحج بیت الله الحرام از مکه معظمه زادها الله تشریفا و تعظیما خریدم، گفته:

[«کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» للشیخ الحافظ أبی عبد الله محمد ابن یوسف الكنجدی الشافعی المتوفی سنه ۶۵۸ [۱]. از این عبارت ظاهر است که محمد بن یوسف، شافعی المذهب و شیخ حافظ است، و جلالت مرتبه لقب حافظ از ما سبق ظاهر است.

و علامه علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المکی المالکی از محمد ابن یوسف الكنجدی اخذ می نماید، و او را بتعظیم و تبجیل بلیغ یاد می کند در کتاب «الفصول المهمه فی معرفة الائمة» گفته:

[و من کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» تألیف الشیخ الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الكنجدی الشافعی، عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنه أن سعید بن جبیر کان یقوده بعد أن کف بصره، فمر علی صفة [۱] كشف الظنون ج ۲/۱۴۹۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۳

زمزم، و إذا بقوم من أهل الشام یسبون علیا، فسمعهم عبد الله فقال لسعيد: ردنی إلیهم فرده، فوقف علیهم [۱]- الخ.

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که محمد بن یوسف کنجدی شیخ و امام و حافظ و شافعی المذهب است.

و نیز ابن الصباغ در «فصول مهمه» در ذکر حضرت صاحب العصر علیه و علی آبائه افضل التحیة و السلام، گفته:

[و صنف الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الكنجدی الشافعی فی ذلک کتابا سماه «البيان فی اخبار صاحب الزمان» [۲].

اشعار ح

«اشعار حسان بروایت جلال الدین سیوطی»

اشاره

اما روایت شیخ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی، اشعار حسان را: پس باید دانست که سیوطی رساله ای تصنیف کرده که مسمی است به «الازدهار فیما عقده الشعراء من الاشعار» و در این رساله اشعاری که متضمن مضامین احادیث و آثار است، جمع نموده و بدان استدلال بر صحت و شهرت آن احادیث فرموده، چنانچه در اول آن گفته:

[هذا جزء جمعت فيه الاشعار التي عقد فيها شيء من الاحادیث و الآثار سمیته بالازدهار، و له فوائد: منها الاستدلال به علی شهرة الحديث فی الصدر الاول و صحته، و قد وقع ذلک لجماعة من المحدثین، و منها ایراده فی مجالس الاملاء، و منها الاشتهار به فی فن البديع فی أنواع العقد و الاقتباس و الانسجام .

و در همین رساله می فرماید: [۱] الفصول المهمة: ۱۲۷.

[۲] الفصول المهمة: ۲۹۳.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۴

[فی «تذکره» الشيخ تاج الدين بن مکتوم: لحسان بن ثابت الانصارى رض:

يناديهم يوم الغدير نبیهم بخم فأسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليکم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و لم تلف منا فى الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فانتى رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاہ فهذا وليه فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه و كن للذى عادى عليا معاديا

و أيضا للسيد الحميرى [۱]:

يا بايع الدين بدنياه ليس بهذا أمر الله

من اين أبغضت امام الهدى و أحمد قد كان يهواه

من الذى أحمد من بينهم بيوم خم ثم ناداه

أقامه من بين أصحابه و هم حواله و سماه

هذا على بن أبى طالب مولى لمن قد كنت مولاہ

فوال من والاه يا ذا العلى و عاد من قد كان عاداه

و قال بعضهم:

إذا أنا لم احفظ وصاء محمد و لا عهده يوم الغدير مؤكدا

فانى كمن يشرى الضلالة بالهدى تنصر من بعد التقى أو تهودا]. از اين عبارت سراسر بشارت نسبت اين اشعار هدايت آثار بقطع و

جزم و بت و حتم بحسان بن ثابت، و از عبارت شروع اين رساله که مذکور شد، ظاهر است که از فوائد اين اشعار استدلال است بر

شهرت حديث در صدر اول و صحت آن، و جماعتی از علماء باشعار استدلال بر شهرت [۱] الحميرى: اسماعيل بن محمد الشاعر

المتوفى سنة (۱۷۸) هـ.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۵

حديث در صدر اول و صحت آن نموده‌اند.

و مخفی نماند که رساله «ازدهار» بعنایت پروردگار پیش نظر اين خاکسار کثیر العثار حاضر است، و آن در مجموع رسائل سيوطی

است، و مجموع مذکور از جمله کتب وقفیه جناب والد ماجد علامه احله الله دار السلامه می‌باشد، و جنابشان اين اشعار از اين

رساله در «برهان السعاده» نقل فرموده‌اند، پس حقیر بهدايت و دلالت جنابشان باین حجت قاطعه و امارت باهره، که سرمه بگلوی

خصام می‌ریزد، مطلع شدم، و بچشم خود در رساله مذکور اين اشعار ملا-حظه کردم، و شکر عنایت بی‌نهایت الهی بجا آوردم،

بالجمله نقل علامه سيوطی اين اشعار در بار، قاطع دابر اعدار اهل انکار، و منکسر رؤس جاحدين سراسر بوار است، که نور حق

بسبب آن روشن و ابلج، و باطل و زور بمرتبه غایت افحش و اسمیج می‌نماید، و أبواب صنوف هدايت و ايقان بر روی أرباب اسلام

و ايمان می‌گشاید. و لله الحمد على ذلك حمدا جميلا

«عظمت سيوطی در نزد اهل سنت»

و زواهر مآثر، و بواهر مفاخر، و شوارق معالی، و یوارق محاسن علامه سیوطی که مثبت این اشعار و مستأصل شأفه اهل جحود و انکار است، مفصلاً انشاء الله تعالی در ذکر

حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها»

خواهی شنید، و اجمالاً سابقاً بیان کردیم که عبد الوهاب شعرانی در «لواحق الانوار» تصریح کرده بآنکه سیوطی شیخ و قدوه او است، و او بر مذهب سلف صالح بود از علماء عاملین و اکابر عارفین، و برای

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۶

او است مکاشفات غریبه و خوارق، و علوم جمه، و مصنفات جیده کثیره الفوائد.

و نیز از افاده شعرانی ظاهر است که شیخ عبد القادر شاذلی [۱] بعض مناقب سیوطی را در جزئی ذکر کرده، و شعرانی تلخیص عیون آن کرده، می گوید: که شیخ جلال الدین مجبول بود بر خصال حمیده جمیله از صفاء باطن، و سلامت سریرت، و حسن اعتقاد، و زاهد پرهیزگار، و مجتهد در علم و عمل بود، و تردد نمی کرد بسوی کسی از امراء و ملوک و غیر ایشان، و اظهار می کرد هر چیزی را که انعام می کرد حق تعالی از علوم و اخلاق، و کتمان نمی کرد مگر چیزی که مأمور بکتمان آن می شد، و عمل می کرد در این باب بقول حق تعالی. وَ اَمَّا يَنْعَمُ رَبُّكَ فَحَدِّثْ

[۲].

و از سیوطی نقل کرده که او می گفت که اخذ کردم علم حدیث را از ششصد تن که نظم کرده ام اوشان را در «ارجوزه» و ایشان چهار طبقه اند.

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: منقطع شده بود املاء حدیث بدیاری مصریه بعد حافظ ابن حجر تا بیست سال، پس ابتدا کردم در املاء حدیث در مستهل سنه اثنتین و سبعین و ثمان مائه، در جامع ابن طولون [۳].

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: بتحقیق که عطا فرموده مرا حق تعالی تبحر در هفت علم: تفسیر، و حدیث، و فقه، و نحو، و معانی، [۱] الشاذلی عبد القادر بن محمد الشافعی المصری المتوفی (۹۳۵) هـ.

[۲] الضحی: ۱۱.

[۳] احمد مؤسس الدولة الطولونية بمصر توفی سنه (۲۷۰) هـ.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۰۷

و بیان، و بدیع، بر طریقه عرب و بلغاء، نه بر طریقه متأخرین از عجم و اهل فلسفه.

و نیز از سیوطی آورده که او گفته: که بتحقیق رسیدم مقام کمال را در جمیع آلات اجتهاد مطلق منتسب.

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: که من دو لک حدیث یاد دارم، و اگر می یافتم زیاده را هر آینه حفظ می کردم.

و نیز از «لواحق» ظاهر است که سیوطی اعلم اهل زمان بود بفقهِ و حدیث و فنون آن، و حافظ متقن بود، و می شناخت غریب الفاظ حدیث و استنباط احکام را.

و نیز در آن مذکور است: که بیاض گذاشته بود ابن حجر برای چند احادیث که نمی شناخت که کدام کس تخریج آن کرده و بیان نکرده بود مراتب آن احادیث را، پس سیوطی تخریج این احادیث نموده و بیان مراتب آن از حسن و ضعف کرده.

و نیز از «لواحق الانوار» ظاهر است که سیوطی بزیارت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در عالم بیداری زیاده از هفتاد بار مشرف شده.

و از افاده علامه جار الله [۱] ابو مهدی عیسی بن محمد المغربی المالکی در کتاب «اسانید» خود ظاهر است که سیوطی امام حافظ است، و والد ماجدش او را در سن سه سالگی بمجلس شیخ الاسلام ابن حجر [۲] حاضر کرده، و خودش حج کرد، و آب زمزم

نوشید باین نیت که در [۱] جار الله المغربی المالکی المتوفی سنه (۱۰۸۰) ه.

[۲] ابن حجر احمد العسقلانی المتوفی (۸۵۲) تقدم ذكره.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۸

حدیث مثل حافظ ابن حجر باشد، و در فقه مثل سراج بلقینی [۱].

و متولی مشیخات بسیار گردید، و در آخر زهد در همه ورزید، و منقطع شد بسوی خدای تعالی، و برای او کرامات بود که عظمت اکثر آن بعد وفاتش ظاهر گردید.

و زکریا بن محمد المحلی [۲] الشافعی که از فضلاء تلامذه او است، ذکر فرموده: که سیوطی مجتمع شد با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در بیداری زیاده از هفتاد بار.

و نیز از آن ظاهر است که برای سیوطی چنان تصانیف است که عام شد نفع آن، و بزرگ گردید در نفوس ذوی الکمال وقع آن، و اغتباط کردند بآن شادی و نادی، و قصد کردند بمرعای خصیب آن حاضر و بادی، و افراد کرده آسمای آن را در جزئی بترتیب آن بر فنون، و زیاده‌اند در شمار بر پنج صد، سوای آنچه رجوع کرده از آن و شسته آن را.

و نیز علامه سیوطی منتهای اجله مشایخ شاه ولی الله است، زیرا که حضرت او در کتاب «ارشاد الی مهمات الاسناد» بنهایت استبشار و افتخار تصریح کرده: بآنکه متصل شده سند او به هفت کس از مشایخ اجله کرام، و ائمه قاده اعلام از مشهورین در حرمین محترمین، که اجماع واقع شده بر فضل شان در میان خافقین، و بعد بیان اسماء این هفت کس گفته: که سند اینها منتهی می شود بامامین حافظین قدوتین [۱] البلقینی عمر بن رسلان الشافعی القاهری المتوفی (۸۰۵) ه.

[۲] المحلی: بن محمد بن زکریا المصری کان حیا فی سنه (۹۱۴).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۰۹

شهرین، بشیخ الاسلام زین الدین زکریا [۱] و شیخ جلال الدین سیوطی.

و خود مخاطب عالی مقام نیز در رساله «اصول حدیث» بر اتصال سند خود به «ذریعه» والد ماجدش با سیوطی و امثال او نهایت مباهات و افتخار دارد، و بکمال ابتهاج آن را ذکر می کند، و تصریح می نماید بآنکه هر یکی از مذکورین که سیوطی از جمله شان است، مستند و حافظ وقت بودند، و تصانیف اینها دائر و سائر، و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروف است.

و محمد [۲] بن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرشاد سیوطی را به شیخنا حافظ الاسلام، بقیة المجتهدین الاعلام تعبیر می کند.

و احمد بن [۳] محمد المغربی المقری در «فتح المتعال فی مدح النعال» او را به مجدد مائه تاسعه، و مقرب فوائد شاسعه ملقب ساخته. و عبد الرؤف مناوی [۴] در «فیض القدیر شرح جامع الصغیر» او را بحافظ کبیر، و امام شهر و صف کرده.

و علی بن احمد بن نور الدین محمد عزیزی [۵] در «سراج منیر شرح جامع صغیر» او را بامام علامه، و مجتهد عصر خود، و شیخ حدیث یاد کرده. [۱] ابن محمد بن زکریا الانصاری المصری الشافعی المتوفی (۹۲۶) ه.

[۲] ابن یوسف بن علی الدمشقی الحنفی المتوفی سنه (۹۴۲).

[۳] احمد المغربی المقری المالکی المتوفی بالقاهرة سنه (۱۰۴۱).

[۴] عبد الرؤوف بن علی المناوی الشافعی المتوفی سنه (۱۰۳۱).

[۵] العزیزی: علی بن احمد البولاقی المصری الشافعی المتوفی (۱۰۷۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۱۰

و شیخ احمد بن علی القشاشی [۱] در کتاب «سمط مجید فی سلاسل اولیاء التوحید» تصریح کرده: بآنکه سیوطی شیخ اسلام، و حافظ زاهد، جامع در میان علم و عمل بود.

و مولوی حیدر علی در «منتهی الکلام» او را از اکابر شافعیه و انموده

«جلالت ابن مکتوم نزد اهل سنت»

و نیز باید دانست که علامه ابن مکتوم که از «تذکره» او، شیخ جلال الدین سیوطی این اشعار نقل کرده، نیز از اکابر اساطین، و مشاهیر متبحرین، و ارکان منقدین، و اعیان محققین است.

صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مکتوم بن احمد بن محمد بن سلیم العبسی [۲] النحوی نقلت هذه النسبة من خطه هو الامام تاج الدین، اشتغل بالحديث و فنونه و اخذ الحديث عن اصحاب النجيب، و ابن علاق و هذه الطبقة. و هو مقيم بالديار المصرية، بلغني انه يعمل تاريخا للنحاة، و وقفت له على «الدر اللقيط من المحيط» من تفسير القرآن، و هو كتاب ملكته بخطه في مجلدين التقط فيه اعراب «البحر المحيط» تصنيف شيخنا العلامة أثير الدين [۳]، فجاء في غايه الحسن، و قد اشتهر هذا الكتاب، و ورد الى الشام، و نقلت به النسخ، رأيت بالقاهرة مرات، ثم انني اجتمعت به في سنة خمس و اربعين و سبعمائة بالقاهرة، و سألته الاجازة بكل [۱] احمد بن محمد بن يونس بن احمد بن علي المدني المتوفى (۱۰۷۱).

[۲] و في طبقات القراء للجزري: القيسي.

[۳] ابو حيان محمد بن يوسف الاندلسي المتوفى (۷۴۵) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۱۱

ما يرويه، فأجاز لي متلفظا بذلك [۱] - الخ.

و شيخ محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مکتوم بن احمد بن محمد بن سلیم بن مجلی تاج الدین القيسي الدمشقي ثم القاهري الحنفي، امام عالم نحوي استاذ، ولد في أوائل ذي الحجة سنة ثلاث و ثمانين و ستمائة، قرأ على البقي الصائغ [۲] و أبي حيان، و ببعض الروايات على علي ابن يوسف الشطنوفی [۳].

و سمع الكثير و كتب و جمع و تصدر للاقراء بالجامع الظاهري بالحسينية بعد موسى بن علي القطبي [۴].

توفي في السابع و العشرين من رمضان سنة تسع و اربعين و سبعمائة [۵].

و سیوطی در «حسن المحاضرة» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن مکتوم تاج الدین ابو محمد القيسي جمع الفقه و النحو و اللغة، و صنف «تاريخ النحاة» و «الدر اللقيط من البحر المحيط». ولد في ذي الحجة سنة اثنتين و ثمانين و ستمائة، و مات سنة تسع و اربعين و سبعمائة [۶].

و نیز جلال الدین سیوطی در «بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة» گفته: [۱] الوافي بالوفيات ج ۷/۷۴.

[۲] تقی الدین عبد الله بن محمد الحنفي المتوفى سنة (۷۷۸).

[۳] الشطنوفی علی بن يوسف المقرئ الشافعي المتوفى سنة (۷۱۳).

[۴] القطبي: ضياء الدين الشافعي المتوفى سنة (۷۰۳) هـ.

[۵] غايه النهاية للجزري ج ۱/۷۰.

[۶] حسن المحاضرة ج ۱/۴۷۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۱۲

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مكنوم بن احمد بن محمد بن سليم بن محمد القيسي تاج الدين ابو محمد الحنفي النحوي، قال في «الدرر»: ولد في آخر ذي الحجة سنة ثنتين وثمانين وستمائة، وأخذ النحو عن البهاء بن النحاس [١] ولازم ابا حيان دهرًا طويلاً، وأخذ عن السروجي [٢] وغيره. و تقدم في الفقه والنحو واللغة، و درس و ناب في الحكم. و كان سمع من الدمياطي اتفاقاً قبل أن يطلب ثم اقبل على سماع الحديث و نسخ الاجزاء، فأكثر عن أصحاب النجيب [٣] و ابن علاق [٤] و قال في ذلك:

و عاب سماعي للحديث بعيد ما كبرت أناس هم الى العيب أقرب

و قالوا: امام في علوم كثيرة يروح و يغدو سائلاً يتطلب

فقلت: مجيباً عن مقالاتهم و قد غدوت لجهل منهم أتعجب

إذا استدرك الانسان ما فات من علا فللحزم يعزى لا الى الجهل ينسب

و الرواية عنه عزيزة، و قد سمع عنه ابن رافع [٥]، و ذكره في معجمه، له تصانيف حسان منها: «الجمع بين العباب» و «المحكم في اللغة»، «شرح الهداية في الفقه»، «الجمع المتناه في أخبار اللغويين و النحاة» عشر مجلدات. و كأنه مات عنها مسودة، ففرقت عنه شذر مذر، و هذا الامر هو أعظم باعث لي على اختصار طبقاتي الكبرى في هذا المختصر، فان تلك لما نرومه فيها يحتاج الى دهر طويل من الوقوف على الغرائب و المناظرات و اسناد الحديث و الاخبار، و ان كنا حصلنا [١] ابن النحاس محمد بن ابراهيم الحلبي النحوي المتوفى (٦٩٨) هـ.

[٢] السروجي محمد بن ابراهيم الشافعي المتوفى سنة (٧١٠).

[٣] النجيب: عبد اللطيف بن عبد المنعم الحنبلي المتوفى (٦٧٢).

[٤] ابن علاق ابو عيسى عبد الله المصري المتوفى سنة (٦٧٢) هـ.

[٥] محمد بن رافع السلامي المؤرخ الحافظ المتوفى (٧٧٤) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣١٣

من ذلك بحمد الله الجم الغفير، لكن لا يخلو كل يوم من الوقوف على فائدة جديدة، و الاطلاع على ما لم نكن اطلعنا عليه، فلزم من الاسراع بتبويضها اما اتلاف النسخ على اصحابها أو إخلاؤها من الزوائد. و من تصانيفه: «شرح كافي ابن الحاجب»، «شرح شافيته»، «شرح الفصيح»، «الدر اللقيط من البحر المحيط» مجلدات قصره على مباحث أبي حيان مع ابن عطية [١]، و الزمخشري «التذكرة» ثلاث مجلدات سماها «قيد الاوابد»، و قفت عليها بخطه في المحمودية اعدنا الله الى الانتفاع بها كما كنا قريباً بمحمد و آله.

توفي الشيخ تاج الدين في الطاعون العام في رمضان سنة تسع و اربعين و سبعمائة، و كتب إليه بعض الفضلاء:

أي تاج دين الله و الاوحد الذي تسنم مجدا قدره ذروة العلاء

و جامع أشتات الفضائل حاويا مدى السبق حلالاً لما قد تشكلا

و بحر علوم في رياض مكارم أبي حالة التساءل الا تسلسلا

لعلك و الاحسان منك سجيء و أوصافك الاعلام طاولن يذبلا

تعدد لي نظماً مواضع حذف ما يعود الى الموصول نظماً مسهلاً

و أكثر من الايضاح و اعذر مقصراً و عش دائم الاقبال ترفل في الحلا

فأجابه الشيخ تاج الدين، و من خطه نقلت:

ألا أيها المولى المحلى قريضه إذا راح شعر الناس في البيد مشكلا

و جالى أبكار المعانى عرائسا عليها من التنميق ما سمح الحلا

و مستنتج الافكار تشرق كالضحى و مستخرج الالفاظ تخب كالطلا

و غارس من غرس المکارم ثمرا و جانی من ثمر الفضائل ماحلا
کتبت الی المملوک نظما بمدحه و وصفک فی الآفاق مازال أفضلا
[۱] ابن عطیة عبد الحق ابو محمد المحاربی المفسر المتوفی (۵۴۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۱۴
و ارسلت تبغی نظمه لمسائل و من عجب أن یسأل البحر جدولا
فلم یسع المملوک الا امتثاله و تمثیل ما الوی و ایضاح ما جلا
و لم یال جهدا فی اجتلاب شریده و من بذل المجهود جهدا فما ألا
فقلت: و قد اهدیت فجرا الی ضحی و شولا الی بحر و سحقا لذی ملا
الی آخر الابیات [۱]

«دلالت اشعار حسان بر ولایت و امامت»

و هر گاه این همه دانستی، پس بدانکه این اشعار درر بار، بلاغت شعار متانت آثار، جلیله المقدار، عزیزه المثار، عالیہ المنار، مشرقه الانوار یانعه الانوار، متفقه الازهار، کاشف غمام شبهات رکیکه، و مزیح غیاهب ظلام توجیہات سخیفه، و دافع و ساوس اوهام بعیده، و رافع هواجس غیر سدیده، و هاتک استار تزویقات بی اصل، و مبدی عوار تلفیقات صریحه الهزل، و منور عیون مؤمنین، و شافی صدور موقنین، و مشید دعائم دین، و مسدد ارکان یقین، و موجب نتاج أفهام عقیمه، و مورث شفاء قلوب سقیمه، و منتج فوائد عظیمه، و جالب عوائد فخیمه است که از آن بصراحت تمام بدلالات مطابقی بلا دخل تعریض و التزام، امام و هادی بودن جناب امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام به ارشاد جناب سرور انام علیه آلاف التحیه و السلام حدیث غدیر را، ظاهر و واضح است.
پس قطعا و حتما و جزما و یقینا ثابت گردید که مراد از حدیث غدیر افاده امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده لا غیر. [۱]
بغیة الوعاة ج ۱/۳۲۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۱۵

برای خدا تعصب و عناد را گذاشته، یک لحظه تأمل باید فرمود که شعر «فقال له قم» الخ، نص صریحست بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، در روز غدیر، نص بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده، زیرا که معنایش آن است که جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم گفت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام: که ای علی برخیز که من پسندیدم ترا بحالی که تو امام و هادی هستی.

پس توجیہات رکیکه و تأویلات سخیفه بحمل (مولی) بر معنای غیر امام، محض افتراء و بهتان، و صریح مجازفت و عدوان، و أشنع کذب و اختلاق، و أفحش عناد و شقاق است، که تأویل الحدیث بما لا یرضی به الرسول و الصحابة العدول است.
و صحت احتجاج و استدلال باین اشعار هدایت شعار بچند وجه ظاهر است:

اول: آنکه قائل آن حسان بن ثابت، خود از صحابه عدول، و أجله فحول است، و علاوه بر محامد عامه، و مناقب شامله بالخصوص، فضائل و مناقب زاهره او موجب مزید رکون و قبول.

ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر در «استیعاب» گفته:

[و روينا من وجوه كثيرة عن ابي هريرة و غيره: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لحسان: «اهجهم - یعنی المشرکین - و روح القدس معک»].

وانه صَلَّى الله عليه وسلم قال لحسان: «اللَّهُمَّ أیده بروح القدس لمناضلته عن المسلمين».

و قال صَلَّى الله عليه وسلم ان قوله فيهم اشد عليهم من وقع النبل.

و مر عمر بن الخطاب بحسان بن ثابت و هو ينشد الشعر فى مسجد

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۱۶

رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم، فقال: أ تنشد الشعر؟ أو قال: مثل هذا الشعر فى مسجد رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم؟ فقال له

حسان بن ثابت: قد كنت انشد و فيه من هو خير منك، يعنى النبى صَلَّى الله عليه وسلم، فمكث عمر [۱].

و نیز در آن مسطور است:

[و روى ابن دريد [۲]، عن ابى حاتم، عن ابى عبيدة [۳] قال: فضل حسان على الشعراء بثلاث: كان شاعر الانصار فى الجاهلية، و شاعر

النبى صَلَّى الله عليه وسلم فى النبوة، و شاعر اليمن كلها فى الاسلام.

قال ابو عبيدة: و اجتمعت العرب على أن أشعر المدر اهل يثرب، ثم عبد القيس، ثم ثقيف، و على أن أشعر المدر حسان بن ثابت.

و قال ابو عبيدة: حسان بن ثابت شاعر الانصار فى الجاهلية، و شاعر اهل اليمن فى الاسلام و هو شاعر اهل القرى [۴].

و نیز در آن مذکور است:

[ذكر الزبير بن بكار [۵] قال ابراهيم بن المنذر [۶]، عن هشام بن سليمان [۷] [۱] الاستيعاب ج ۱/۳۴۵. [۲] محمد بن الحسن اللغوى

المتوفى سنة (۳۲۱) هـ. [۳] ابو عبيدة: معمر بن المثنى البصرى المتوفى سنة (۲۰۹) هـ. [۴] الاستيعاب ج ۱/۳۴۵. [۵] ابن بكار الاسدى

قاضى مكة المتوفى سنة (۲۵۶) هـ. [۶] ابن عبد الله بن المنذر المدنى المتوفى سنة (۲۳۶) هـ. [۷] ابن سليمان المخزومى المكى له

ترجمه فى الجرح و التعديل ج ۹/۶۲. عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۱۷

عن ابن جريح [۱]، عن محمد بن السائب بن بركة [۲]، عن امه، انها كانت مع عائشة فى الطواف و معها أم حكيم بنت خالد بن

العاص، و ام حكيم بنت عبد الله بن ابى ربيعة، فتذاكرنا حسان بن ثابت، فابتدروا بالسب، فقالت عائشة أ ابن الفريضة تسبان؟ انى

لارجو أن يدخله الله الجنة بذبه عن النبى صَلَّى الله عليه وسلم بلسانه: أ ليس القائل:

هجوت محمدا فأجبت عنه و عند الله فى ذاك الجزاء

فان أبى و والدتى و عرضى لعرض محمد منكم وقاء

فبرأ؟؟؟ نه من ان يكون افترى [۳].

و ابو الحسن على بن محمد بن عبد الكريم الجزرى المعروف بابن الاثير در «اسد الغابه» بترجمه حسان گفته:

[يقال له: شاعر رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم، و وصفت عائشة رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم فقالت: كان و الله كما قال فيه

حسان:

متى بيد فى الداجى البهيم جبينه يلح مثل مصباح الدجى المتوقد

فمن كان أو من قد يكون كأحمد نظام لحق أو نكال لملاحد

و قد كان رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم ينصب له منبرا فى المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم، و

رسول الله يقول: «ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح عن رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم» [۴]. [۱] عبد الملك بن عبد العزيز

بن جريح المكى المتوفى (۱۴۹).

[۲] له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ۷/۲۶۹.

[۳] الاستيعاب ج ۱/۳۴۱.

[۴] اسد الغابه ج ۲/۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۱۸

و شهاب الدین احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در «اصابه فی تمییز الصحابه» بترجمه حسان گفته: [كان شاعر الانصار في الجاهلية، و شاعر النبي صَلَّى الله عليه و سلم في أيام النبوة و شاعر اليمن كلها في الاسلام، و كان مع ذلك جباناً. و

فی «الصحيحين» من طريق سعيد بن [۱] المسيب قال: مر عمر بحسان في المسجد و هو ينشد فلحظ إليه، فقال كنت انشد و فيه من هو خير منك، ثم التفت الى ابي هريرة، فقال: انشدك الله أ سمعت النبي صَلَّى الله عليه و سلم يقول: «أجب عنی اللهم أيده بروح القدس».

و اخرج احمد بن محمد من طريق يحيى [۲] بن عبد الرحمن بن حاطب قال: مر عمر على حسان و هو ينشد الشعر في المسجد، فقال: أ في مسجد رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم تنشد الشعر؟ فقال: قد كنت أنشد و فيه من هو خير منك.

و فی «الصحيحين» عن البراء: ان النبي صَلَّى الله عليه و سلم قال لحسان: «اهجهم أو هاجهم و جبرئيل معك». و قال ابو داود: ثنا لوين [۳]، عن ابن [۴] أبي الزناد، عن أبيه، عن هشام [۵] بن عروة، عن عائشة: ان النبي صَلَّى الله عليه و سلم كان يضع لحسان المنبر في المسجد يقوم عليه قائماً يهجو الذين كانوا يهجون النبي صَلَّى الله عليه و سلم، فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: «ان روح القدس مع حسان مادام ينافح عن رسول [۱] ابن المسيب بن حزن التابعي المتوفى سنة (۹۴) هـ.

[۲] ابو محمد يحيى بن عبد الرحمن المدني المتوفى سنة (۱۰۴) هـ.

[۳] لوين محمد بن سليمان البغدادي المتوفى سنة (۲۴۶) هـ.

[۴] ابن أبي الزناد عبد الرحمن المدني المتوفى سنة (۱۷۴) هـ.

[۵] هشام بن عروة الزبيري المدني المتوفى سنة (۱۴۶) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۱۹

الله» [۱].

و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم در كتاب «المستدرک على الصحيحين» گفته:

[حدثنا ابو العباس محمد [۲] بن يعقوب، ثنا بحر بن [۳] نصر، ثنا عبد الله [۴] ابن وهب، اخبرني عبد الرحمن بن أبي الزناد، عن أبيه و هشام بن عروة، عن عروة، عن عائشة قالت: كان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يضع لحسان منبرا في المسجد يقوم عليه قائماً يفاخر عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و يقول رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: «ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح أو فاحر عن رسول الله».

و حدثنا أبو العباس، ثنا بحر بن نصر، ثنا عبد الله بن وهب، اخبرني عبد الرحمن بن أبي الزناد، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم نحوه، هذا حديث صحيح الاسناد، و لم يخرجاه.

حدثنا الحسين [۵] بن الحسن بن ايوب، ثنا ابو يحيى بن أبي سبرة، ثنا عبد العزيز بن عبد الله الاويسى [۶]، ثنا ابراهيم بن سعد [۷]، عن صالح [۸] بن كيسان [۱] الاصابة ج ۱/۳۲۵. [۲] ابو العباس الاصم النيسابوري المتوفى سنة (۳۴۶) هـ. [۳] بحر بن نصر الخولاني المصري المتوفى سنة (۲۶۷). [۴] ابن وهب ابو محمد المصري المتوفى سنة (۱۹۷). [۵] الحسين ابو عبد الله الطوسي المتوفى سنة (۳۴۰) هـ. [۶] الاويسى: عبد العزيز بن عبد الله له ترجمة في الجرح و التعديل. [۷] ابو اسحاق الزهري المدني المتوفى سنة (۱۸۴) هـ.

[۸] صالح بن كيسان المدني المتوفى بعد سنة (۱۴۰) هـ. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۲۰

عن ابن شهاب [۱]، عن عروة [۲]

قال: كانت عائشة رضي الله عنها تكره أن يسب حسان بن ثابت عندها و تقول: أ ليس الذي قال:

فان أبی و والدتی و عرضی لعرض محمد منکم وقاء]

و نیز در آن مذکور است:

[اخرنا علی [۳] بن محمد بن عقبه الشیبانی بالکوفه، ثنا الهیثم [۴] بن خالد حدثنا ابو نعیم، ثنا عیسی بن عبد الرحمن، حدثنی عدی بن ثابت، عن البراء ابن عازب قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم لحسان بن ثابت: «ان روح القدس معک ما هاجتہم».

هذا حدیث صحیح الاسناد، و لم یخرجاه.

أخبرنی محمد بن ابراهیم بن الفضل المزکی، ثنا احمد بن سلمه، ثنا اسحاق ابن ابراهیم، أنا عبده بن سلیمان، عن هشام بن عروه، عن أبيه، عن عائشة قالت: استأذن حسان بن ثابت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فی هجاء المشرکین، فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: فکیف بنسبی فیهم؟ فقال حسان: لاسلنک منهم کما تسئل الشعرة من العجین.

قال هشام: قال أبی: و ذهبت اسب حسان عند عائشة، فقالت: لا تسب حسان فانه کان ینافح عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم.

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه هکذا، انما خرجه مسلم بطوله من حدیث اللیث، عن خالد بن یزید و ذکر فیہ القصیده بطولها:

هجوت محمدا و أجت عنه و عند الله فی ذاک الجزاء

[۱] ابن شهاب: محمد بن مسلم المدني المتوفی سنه (۱۲۴) هـ.

[۲] عروه بن الزبیر بن العوام المتوفی سنه (۹۱) هـ.

[۳] علی بن محمد بن عقبه الشیبانی المتوفی سنه (۳۴۳) هـ.

[۴] هیثم بن خالد ابو صالح المتوفی سنه (۲۷۸) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۲۱

حدثنا أبو العباس محمد بن یعقوب، ثنا الحسن بن علی بن عفان [۱]، ثنا أبو أسامه [۲]، عن الولید بن کثیر، عن یزید بن عبد الله بن قسيط [۳]، عن أبی الحسن مولى بنی نوفل: ان عبد الله بن رواحه [۴] و حسان بن ثابت أتیا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حین نزلت طسم الشعراء یبکیان، و هو یقرأ علیهم: وَ الشُّعْرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ

[۵] حتی بلغ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

قال: أنتم وَ ذَكَّرُوا اللَّهَ کَثِیراً

قال: أنتم وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا

قال: أنتم [۶].

دوم: آنکه حسان این اشعار بلاغت آثار را باستجازت و اجازت جناب سرور مختار علیه و آله الاطهار آلف التحیه و السّلام ما اختلف اللیل و النهار خوانده، و آن حضرت بجواب استجازت او کلمه بلیغه:

«قل علی برکة الله»

فرموده، و ذلك اکبر شاهد و اصدق برهان علی الحجیه و الصواب و صارم أوداج شبهات المنکرین الاقشاب.

سوم: آنکه تقریر جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله برای این اشعار هویدا و آشکار است که حسان روبروی آن حضرت انشاد آن کرده، وردی و انکاری از آن حضرت بر این اشعار واقع نشده، و تقریر حضرت بشیر و نذیر باجماع اهل اسلام دلیل قاطع و برهان ساطع بر حقیقت و صواب و موافقت با سنت و کتاب است. [۱] ابو محمد العامری الکوفی المتوفی سنه (۲۰۷) هـ.

[۲] ابو أسامه حماد بن أسامه الکوفی المتوفی (۲۰۱) هـ.

[۳] ابو عبد الله اللیثی المدني له ترجمه فی الجرح و التعديل ج ۹/۲۷۳.

[۴] عبد الله بن رواحه الصحابي الشهيد في وقعة مؤتة (۸) هـ.

[۵] الشعراء: ۲۲۴-۲۲۷.

[۶] المستدرک للحاکم ج ۳/۴۸۶ و ۴۸۸.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۲۲

چهارم: آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله علاوه بر تقریر، صراحه استحسان این اشعار فرموده که بعد سماع آن ارشاد نموده:

«یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانک» كما في رواية محمد بن يوسف الكنجي و سبط ابن الجوزي.

و از این ارشاد صراحه واضح است که این اشعار بذروه قبول و استحسان سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما مختلف الملوان فائز گردیده، و بتأیید روح القدس از زبان گوهرفشان حسان سرزده، و مصداق منافحه از ذات عالی برکات سرور کائنات علیه و آله آلف التحیات و التسلیمات بوده.

پنجم آنکه: حسان این اشعار را در مجمع عظیم صحابه عدول انشاد کرده و همه تقریر کردند، و اصلا ردی و انکاری بر آن نکردند. پس باجماع جمیع صحابه که اهل لسان و اقحاح عرب اعیان بودند، ثابت گردید که مراد از «مولی» در حدیث غدیر امام و هادی است. پس انکار حضرات سنی بر این معنی عین انکار بر جمیع صحابه حاضرین این مجمع شریف است.

ششم: آنکه حضرات ثلاثه هم قطعا و حتما و جزما در این مجمع عظیم حاضر، و تهنیت شیخین بالخصوص بر حصول این مرتبه عظمی برای جناب امیر المؤمنین علیه السّلام منقول و مأثور، پس احتمال غیبت اینها کما ذکر الکابلی، و المخاطب فی الجواب عن حدیث الطیر، هیچ عاقلی بر زبان نمی توان آورد، و چون حضرات ثلاثه انکاری بر این اشعار ننمودند، با آنکه دأب حضرت ثانی جابجا تفوه باعتراض و ایراد بود، و بلا ارتباب و امترأ ثابت گردید که نزد این حضرات هم «مولی» در حدیث بمعنی امام است، و شبهات و احتمالات منکرین و جاحدین

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۲۳

از جمله شنائع اوهام، و از مزید وهن و سقوط علی طرف الثمام و الحمد لله فی المبدأ و الختام.

بس عجب که اتباع ثلاثه باختراع تأویلات رکیکه از تخطئه حضرات ثلاثه و تحمیق و تسفیهشان هم بر خود نمی لرزند، و حسابی از مخالفتشان بر نمی دارند

دلیل چهارم «شعر قیس بن سعد»

اشاره

دلیل چهارم از دلایل یقینی و حجج قطعی و براهین زاهره و امارات باهره و شواهد صادقه و بینات عادله بر اینکه مراد از حدیث غدیر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و خلافت و امارت آن مزین و ساده ولایت است، آنکه قیس بن سعد بن عباد که از اکابر صحابه جلیل الشأن و اعظم مقتدایان اعیان است، در اشعار بلاغت شعار خود تصریح فرموده به اینکه: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام امام او و امام ما سوای او است، و باین حکم آمده است تنزیل یعنی قرآن شریف، روزی که فرموده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حدیث: «من كنت مولاة فعلى مولاة»

علامه ابو المظفر یوسف بن قزغلی که بتصریح فاضل رشید در «ایضاح» از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت است، و فضائل سنیّه و مناقب علیه او عنقریب بگوشت می خورد، در «تذکره خواص الامه» می فرماید: [قال قیس بن سعد بن عبادۃ الانصاری: و انشدها بین یدی علی بصفین:

قلت: لما بغی العدو علینا حسبنا ربنا و نعم الوکیل

و علی امامنا و امام لسوانا أتى به التنزیل عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۲۴

یوم قال النبی: من کنت مولاه فهذا مولاه خطب جلیل

انما قاله النبی علی الامۃ حتم ما فیہ قال و قیل

[۱].

بعنایت سرمدی و تأیید صمدی از این اشعار متانت آثار بنهایت وضوح و ظهور آشکار گردید که مراد از حدیث غدیر امامت و إمارت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، چه قیس بن سعد بوقت بغی و جور و زیغ دشمن کینه کیش و ظهور عناد و عداوت و شقاوت معاند بد اندیش روبروی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بیان کرد که: آن جناب امام او و امام ما سوای او است، و قرآن شریف بامامت آن جناب نازل گردیده، روزی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله

حدیث: «من کنت مولاه فعلی مولاه»

ارشاد نموده، و این ارشاد خطب جلیل و امر عظیم است، و ارشاد این حدیث بطریق حتم و الزام بر سائر انام بوده.

بحیرتم که بعد سماع چنین نصوص واضحه و تصریحات لائحہ که عرق تسویلات و تأویلات سخیفه را استیصال می کند و بیخ و ساوس و هواجس ظلمانیه را بر می کند، و لسان قبل و قال را مقطوع، و اصل شبهات و تشکیکات اهل جدال را مقموع می سازد، بکدام حیل و تخدیع دست خواهند انداخت، و کدام تلمیع و تسویل واهی بر پا خواهند ساخت

فضائل قیس بن سعد در کتب رجال اهل سنت

و محتجب نماند که برای ثبوت فضل و جلالت قیس بن سعد بن عبادہ ملاحظه تقریرات حضرات اهل سنت در تعظیم و تبجیل صحابه، و اثبات حقانیت شان، و تمسک بافعال و اقوال ایشان در اصول و فروع، خصوصا ملاحظه افادات خود مخاطب در صدر این باب و دیگر ابواب [۱] تذکرۃ خواص الامۃ: ۳۳.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۲۵

کافی و بسند است، مع هذا بالخصوص فضائل و محامد قیس بن سعد بن عبادہ در اینجا مذکور می شود که غایت جلالت او ظاهر شود.

پس باید دانست که قیس بن سعد حسب افادات اساطین و محققین سنیّه، سخی و کریم، و از کرام و فضلاء اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله، و صاحب عقل و دها و متصف برأی صواب انتما بوده، و تا ده سال اکتساب سعادت خدمت سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام کرده، و منزلت صاحب شرطه در خدمت آن جناب داشت، که اهتمام امور آن جناب می نمود، و از فضلالی أجله و دهات عرب و کرمایشان، و صاحب نجدت و شجاعت و شریف قوم خود بوده، که کسی مدافعت فضل او نمی کرد مثل پدر و جد خودش، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مدح خاندان او نموده، و ارشاد فرموده که جود از عادت این اهلیت است، و در مشاهد با آن حضرت حاضر شده، و آن سرور رایت روز فتح از پدرش گرفته، به او عنایت نموده الی غیر ذلک.

علامه ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمری القرطبی [۱] در کتاب «استیعاب فی معرفۃ الصحاب» گفته:

[قيس بن سعد بن عباد بن دليم بن حارثة الانصاري الخزرجي، و قد نسبنا اياه في بابه فأغنى ذلك عن الرفع في نسبه هيهنا، يكنى أبا الفضل و قيل: أبا عبد الله و قيل: أبا عبد الملك، امه فكيهة بنت عبيد بن دليم بن حارثة.

قال الواقدي [۲]: كان قيس بن سعد بن عباد من كرام اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و اسخياهم و دهاتهم. [۱] ابن عبد البر: يوسف بن عبد الله القرطبي المتوفى (۴۶۳) هـ.

[۲] الواقدي محمد بن عمر بن واقد المدني المتوفى سنة (۲۰۷).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۲۶

قال ابو عمر: كان أحد الفضلاء الجلّة، واحد دهاة العرب و اهل الرأي و المكيدة في الحروب، مع النجدة و البسالة و السخاء و الكرم، و كان شريف قومه غير مدافع هو و ابوه و جدّه، صحب قيس رسول الله صلى الله عليه و سلم هو و ابوه و اخوه سعيد بن سعد بن عباد [۱].

قال انس بن مالك [۲]: كان قيس بن سعد بن عباد من النبي صلى الله عليه و سلم بمكان صاحب الشرطة من الامير، و أعطاه رسول الله صلى الله عليه و سلم الراية يوم فتح مكة إذ نزعها من أبيه لشكوى قريش سعدا [۳] يومئذ و قد قيل: انه اعطاها الزبير [۴]، ثم صحب قيس بن سعد على بن ابي طالب، و شهد معه الجمل و صفين و النهروان هو و قومه و لم يفارقه حتى قتل، و كان ولاءه على علي مصر، فضايق به معاوية و أعجزته فيه الحيلة فكايد فيه عليا ففطن علي لمكيدته، فلم يزل به الاشعث [۵] و اهل الكوفة حتى عزل قيسا و ولي محمد بن ابي بكر [۶]، ففسدت عليه مصر [۷].

و عز الدين ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در «اسد الغابة في معرفة الصحابة» گفته:

[قيس بن سعد بن عباد بن دليم بن حارثة بن ابي خزيمه بن ثعلبة بن طريف [۱] سعيد .. كان واليا لاميير المؤمنين عليه السلام على اليمن.

[۲] انس بن مالك: خادم النبي صلى الله عليه و آله توفي سنة (۹۳) هـ.

[۳] سعد بن عباد الانصاري الخزرجي المتوفى سنة (۱۴) هـ.

[۴] الزبير بن العوام المقتول بوادي السباع سنة (۳۶) هـ.

[۵] الاشعث بن قيس الكندي الهالك سنة (۴۰) هـ.

[۶] محمد بن أبي بكر استشهد بفسطاط مصر سنة (۳۸) هـ.

[۷] الاستيعاب ج ۳/۱۲۸۹.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۲۷

ابن الخزرج بن ساعدة الانصاري الخزرجي الساعدي يكنى ابا الفضل و قيل:

ابو عبد الملك، و امه فكيهة بنت عبيد بن دليم بن حارثة، و كان من فضلاء الصحابة و أحد دهاة العرب و كرمائهم، و كان من ذوى رأى الصائب و المكيدة في الحرب مع النجدة و الشجاعة، و كان شريف قومه غير مدافع و من بيت سيادتهم.

أنبأنا ابراهيم، و اسماعيل و غيرهما بأسنادهم الى أبي عيسى قال: حدثنا محمد بن مرزوق البصري [۱]، حدثنا محمد بن عبد الله الانصاري [۲]، حدثني أبي عن ثمامة [۳]، عن انس قال: كان قيس بن سعد بن عباد من النبي صلى الله عليه و سلم بمنزلة صاحب الشرطة من الامير.

قال الانصاري: مما يلي من اموره، قال: و حدثنا ابو عيسى، حدثنا ابو موسى حدثنا وهب بن بن جرير [۴]، حدثنا أبي قال: سمعت منصور بن زاذان [۵] يحدث عن ميمون بن أبي شبيب [۶]، عن قيس بن سعد بن عباد ان أباه دفعه الى النبي صلى الله عليه و سلم يخدمه، قال: فمر بي النبي صلى الله عليه و سلم و قد صليت فضربنى برجله و قال: «ألا أدلك على باب من أبواب الجنة؟»، قلت: بلى،

قال: «لا حول ولا قوة الا بالله».

قال ابن شهاب: كان قيس بن سعد يحمل رايه الانصار مع النبي صلى الله عليه وسلم، قيل: انه كان في سرية فيها ابو بكر وعمر، فكان يستدين ويطعم الناس [١] ابن مرزوق الباهلي له ترجمة في الجرح والتعديل ج ٨/٨٩.

[٢] الانصارى الخرجي له ترجمة في الجرح والتعديل ج ٧/٢٩٦.

[٣] ثمامة بن عبد الله بن انس بن مالك قاضي البصرة.

[٤] ابن جرير بن حازم الحافظ البصري المتوفى سنة (٢٠٦).

[٥] ابن زاذان ابو المغيرة الثقفي الواسطي المتوفى سنة (١٢٨) هـ.

[٦] ابن أبي شبيب الرقي له ترجمة في الجرح والتعديل ج ٨/٢٣٤.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٣٢٨

فقال ابو بكر وعمر: ان تركنا هذا الفتى أهلك مال أبيه، فمشيا في الناس، فلما سمع سعد قام خلف النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: من يعذرني من ابن ابي قحافة وابن الخطاب يبخلان على ابني.

وقال ابن شهاب: كانوا يعدون دهاء العرب حين ثارت الفتنة خمسة رهط، يقال لهم: ذوو رأي العرب ومكيدتهم: معاوية، وعمر بن العاص وقيس بن سعد والمغيرة بن شعبة وعبد الله بن [١] بديل بن ورقاء، فكان قيس وابن بديل مع علي، وكان المغيرة معتزلا في الطائف، وكان عمرو مع معاوية.

وقال قيس: لو لا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «المكر والخديعة في النار» لكنت من أمكر هذه الامة.

وأما جوده: فله فيه أخبار كثيرة لا تطول بذكرها، ثم انه صحب عليا لما بويج له بالخلافه، وشهد معه حروبه، واستعمله على علي مصر، فكايده معاوية، فلم يظفر منه بشيء، فكايد عليا وأظهر ان قيسا قد صار معه يطلب بدم عثمان فبلغ الخبر عليا، فلم يزل به محمد بن أبي بكر وغيره حتى عزله واستعمل بعده الاشتر [٢]، فمات في الطريق، فاستعمل محمد بن أبي بكر، فأخذت مصر منه وقتل، و لما عزل قيس اتى المدينة، فأخافه مروان بن الحكم [٣]، فسار الى علي بالكوفة ولم يزل معه حتى قتل، فصار مع الحسن، و سار في مقدمته الى معاوية فلما بايع الحسن معاوية دخل قيس في بيعه معاوية وعاد الى المدينة وهو القائل يوم صفين:

هذا اللواء الذي كنا نحف به مع النبي و جبرئيل لنا مدد

[١] ابن بديل بن ورقاء الخزاعي الشهيد بصفين (٣٧) هـ.

[٢] مالك بن الحارث النخعي الشهيد في طريق مصر (٣٨) هـ.

[٣] مروان بن الحكم: الهالك بدمشق سنة (٦٥) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٩، ص: ٣٢٩

ما ضر من كانت الانصار عيبته أن لا يكون له من غيرهم أحد

قوم إذا حاربوا طالت اكفهم بالمشرفة حتى يفتح البلد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم احاديث، روى عنه ابو عمار عريب بن حميد الهمداني [١]، وابن أبي ليلى [٢]، والشعبي [٣]، وعمر بن شرحبيل [٤]، وغيرهم.

أبنانا ابو الفضل الطبري الفقيه بأسناده الى احمد بن علي، حدثنا ابو بكر ابن [٥] أبي شيبة، حدثنا ابن عيينة [٦]، عن ابن ابي نجيح [٧]، عن ابيه، عن قيس بن سعد رواية قال: لو كان العلم متعلقا بالثريا لناله ناس من فارس.

و توفي سنة تسع وخمسين وقيل: سنة ستين. و كان ليس في وجهه لحية ولا شعرة، فكانت الانصار تقول: ودنا أن نشترى لقيس لحية بأموالنا و كان مع ذلك جميلا. اخرجه الثلاثة [٨] - الخ.

و علامه احمد بن علي بن محمد بن علي بن محمود بن احمد بن حجر عسقلاني در «اصابه في تمييز الصحابة» گفته:

[قيس بن سعد بن عباد بن دليم الانصارى الخزرجى، تقدم نسبه فى [۱] ابو عمار الدهنى الكوفى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ۷/۳۲.

[۲] ابن أبى لیلی محمد بن عبد الرحمن المتوفى سنة (۱۴۸) هـ.

[۳] الشعبى عامر بن شراحيل ابو عمرو الكوفى المتوفى (۱۰۴) هـ.

[۴] ابو ميسره الكوفى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ۶/۲۳۷.

[۵] ابن أبى شيبه عبد الله بن محمد الحافظ المتوفى سنة (۲۳۵).

[۶] سفيان بن عيينه الحافظ الكوفى المتوفى سنة (۱۹۸) هـ.

[۷] ابن أبى نجیح عبد الله بن يسار المكى المتوفى (۱۳۱) هـ.

[۸] اسد الغابه ج ۴/۲۱۵.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۳۰

ترجمه والده، مختلف فى كنيته، فقيل: ابو الفضل، و قيل: ابو عبد الله و قيل: ابو عبد الملك.

و ذكر ابن حبان ان كنيته ابو القاسم، و امه بنت عم ابيه، و اسمها فكيهة بنت عبيد بن دليم.

و قال ابن عيينه، عن عمرو بن دينار [۱]: كان قيس ضخما حسنا طويلا، إذا ركب الحمار خطت رجلاه الارض.

و قال الواقدي: كان سخيا كريما داهية.

و أخرج البغوى من طريق ابن شهاب قال: كان قيس حامل رايه الانصار مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، و كان من ذوى الرأى من الناس.

و قال ابن يونس [۲]: شهد فتح مصر و اختط بها دارا، ثم كان قيس أميرها لعلی.

و فى «مكارم الاخلاق» للطبرانى من طريق عروه بن الزبير: كان قيس بن سعد يقول: اللهم ارزقنى مالا فانه لا يصلح الفعال الا بالمال.

و ذكر الزبير انه كان سناطا [۳] ليس فى وجهه شعرة، فقال: ان الانصار كانوا يقولون: وددنا أن نشتري لقيس بن سعد لحيه بأموالنا، قال

ابو عمر: كذلك كان شريح [۴] و عبد الله بن الزبير [۵] لم يكن فى وجوههم شعر.

و فى «صحيح البخارى» عن انس: كان قيس بن سعد من النبى صلى الله عليه [۱] ابن دينار ابو محمد الاثرم المكى المتوفى سنة (۱۲۵) هـ.

[۲] عبد الرحمن بن احمد بن يونس المصرى المتوفى سنة (۳۴۷) هـ.

[۳] السناط بكسر السين أو ضمها: من لا لحيه له أو خفيف العارضين.

[۴] القاضى ابو أمية بن الحارث المتوفى سنة (۷۸) هـ.

[۵] ابن الزبير بن العوام المقتول بمكة سنة (۷۳) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۳۱

و سلم بمنزلة صاحب الشرطة من الامير.

و أخرج البخارى فى «التاريخ» من طريق مريم بن اسعد [۱]، قال: رأيت قيس بن سعد و قد خدم النبى صلى الله عليه و سلم عشر سنين.

و قال ابو عمر: كان أحد الفضلاء الجلّة من دهاء العرب من اهل الرأى و المكيده فى الحرب مع النجدة و السخاء و الشجاعة، و كان شريف قومه غير مدافع و كان ابوه وجده كذلك.

و فی «الصحيح» عن جابر فی قصه جيش العسرة: انه كان فی ذلك الجيش و انه كان ينحر و يطعم حتى استدان بسبب ذلك و نهاه امير الجيش، و هو أبو عبيدة [۲]،

و فی بعض طرقه: ان النبی صلی الله علیه و سلم قال: «الجود من شیمه اهل ذلك البيت» رویناه فی «الغیلانیات».

و أخرجه ابن وهب [۳] من طریق بكر بن سواده [۴]، عن أبي حمزة [۵]، عن جابر.

و أخرج ابن المبارك، عن ابن عیینة، عن موسى بن ابی عیسی [۶]: ان رجلا استقرض من قیس بن سعد ثلاثین ألفا، فلما ردها علیه، أبی أن یقبلها.

و شهد مع رسول الله صلی الله علیه و سلم المشاهد و أخذ النبی صلی الله علیه [۱] فی سیر النبلاء: عن یریم أبی العلاء. و علی أی حال ما وجدت له ترجمه.

[۲] ابن الجراح عامر بن عبد الله المتوفی سنه (۱۸) هـ.

[۳] عبد الله بن وهب بن مسلم المصری المتوفی (۱۹۷) هـ.

[۴] ابن سواده ابو ثمامه المصری غریق افریقیه سنه (۱۲۸) هـ.

[۵] ابو حمزه الخولانی المصری له ترجمه فی الجرح و التعديل ج ۹/۳۶۱.

[۶] ابن أبی عیسی أبو هارون المدینی روى عن الباقر علیه السلام.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۳۲

و سلم يوم الفتح الراية من أبيه فدفعها له روى قیس بن سعد، عن النبی صلی الله علیه و سلم و عن ابيه.

روى عنه انس، و ثعلبه بن أبی مالک [۱]، و أبو میسر [۲]، و عبد الرحمن بن أبی لیلی، و عروه، و آخرون.

و صحب قیس علیا و شهد معه مشاهد [۳]

دلیل پنجم «شعر امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث غدیر»

اشاره

دلیل پنجم از دلائل واضحه و براهین لائحہ بر اراده امامت و خلافت از حدیث غدیر آن است کہ خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصریح فرموده بآنکہ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن حضرت را امام گردانیده، و به این معنی بغدیر خم خبر داده. چنانچه در دیوان اشعار مأثورہ از آن حضرت، کہ حسین میبذی [۴] در «فواتح» بمدح آن بعد کلامی گفته:

[خاصه دیوان اشعار حقائق اشعار او کہ بی شائبه تکلف و بی رائحه تصلف، آسمانی است پر از کواکب حقائق، و چمنی است پر از شقائق دقائق.

نجائب آیات غرائب نزہه رغائب غایات کتائب نجدہ

عقائق أحکام دقائق حکمه حقائق أحکام رقائک بسطه

[۱] ابن ابی مالک المدنی التابعی امام مسجد بنی قریظہ.

[۲] ابو میسر: مولى العباس بن عبد المطلب.

[۳] الاصابة فی تمییز الصحابه ج ۳/۲۴۹.

[۴] المیبذی الحسین بن معین الدین الیزدی المتوفی (۸۷۰) هـ.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۳۳

مدینه مشتمل بر هزار بیت معمور، سفینه‌ای منطوی بر صد بحر مسجور.

صوامع اذکار لوامع فکره جوامع آثار قوامع عزه

مدارس تنزیل محارس غبطه مغارس تأویل فوارس منع

أرائک توحید مدارک زلفه مسالک تمجید ملائک نصره

کانی پر از جواهر لطائف، بحری پر از لآلی معارف.

شوادی مباحه هوادی تنبه بوادی فکاهات غوادی رجیه

جواهر أنباء زواهر وصله ظواهر أنباء قواهر صوله

کیمیائی که قلب ناقص را بصورت نوعیه کمال رساند، عین الحیوانی که تشنه بادیه حجاب را زلال وصال چشاند.

بشائر اقرار بصائر عبره سرائر آثار ذخائر دعوه

مثانی مناجاه معانی نباهه مغانی محاجاه مبانی قضیه

فوائد الهام زوائد نغمه عوائد انعام موائد نعمه

در ظروف حروفش الوف أسرار مندرج، و در سواد مدادش صنوف أنوار مندمج، آفتاب حقیقت از بروج ارقام او لامع و ظاهر، و

معانی ابیات او مانند اهل بیت کامل و طاهر.

لطائف اخبار وظائف منحه صحائف اخبار خلائف حسب

فصول عبارات، وصول تحیه حصول اشارات، اصول عطیه

و سر کمال کلام خاتم الاولیاء آن است که نطق اخص خواص انسان است، و ارتفاع و انحطاط نطق انسان بر طبق مرتبه او است در

کمال و نقصان، و چون کمال صوری و معنوی آن حضرت مانند آفتاب لامع است، کلام حقائق نظامش مطابق آن واقع است -

انتهی، مذکور است:

[لقد علم الاناس بأن سهمی من الاسلام یفضل کل سهم عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۳۴]

و أحمد النبی أخی و صهری علیه الله صلی و ابن عمی

و انی قائد للناس طرا الی الاسلام من عرب و عجم

و قاتل کل صندید رئیس و جبار من الکفار ضخم

و فی القرآن ألزمهم ولائی و أوجب طاعتی فرضا بعزم

کما هارون من موسی اخوه کذاک انا أخوه و ذاک اسمی

لذاک اقامنی لهم اماما و أخبرهم به بغدیر خم

فمن منکم یعادلنی بسهمی و اسلامی و سابقتی و رحمی

فویل، ثم ویل، ثم ویل لمن یلقى الاله غدا بظلمی

و ویل، ثم ویل، ثم ویل لجاحد طاعتی و مرید هضمی

و ویل للذی یشقی سفاهایرید عداوتی من غیر جرم. از این اشعار کرامت شعار بکمال صراحت واضح و ظاهر است که جناب امیر

المؤمنین علیه السلام بعد بیان افضلیت خود و بیان حقوق آن جناب، جمیع مردم را بسوی اسلام و ثبوت ایجاب اطاعت و اتباع آن

حضرت در قرآن شریف بقول خود: و لذاک اقامنی - الخ - مبین فرموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن حضرت را

در روز غدیر امام و پیشوای خلق ساخته و مردم را به این معنی خبر داده.

فَللَّهِ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّةُ كَه جَمِيعِ تَأْوِيلَاتٍ وَ تَسْوِيلَاتٍ وَ خَزَعِلَاتٍ وَ هَزَلِيَّاتٍ حَضَرَاتِ سَنِيهِ دَر اِنْكَارِ دَلَالَتِ حَدِيثِ غَدِيرِ بَر اِمَامَتِ جَنَابِ امير- الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاطِلِ گَرْدِيدِ وَ نَهَايَتِ شَنَاعَتِ وَ فِظَاعَتِ اَنْ كَفَلَقِ الصَّبْحُ هُوِيْدَا گِشْتِ.

وَ مِيرِ حَسَنِ مِيْزْدِي دَر «فَوَاتِحِ» بَشْرَحِ اَيْنِ اشْعَارِ گَفْتَه: [مَبَاهَاتِ بَقْرَابَتِ نَبِي وَ مَفَاخِرَتِ بَر مَرْدَمِ اَجَنَبِي:

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۳۵

لَقَدْ عَلِمَ النَّاسُ بِأَنْ سَهْمِي مِنَ الْإِسْلَامِ يَفْضُلُ كُلِّ سَهْمٍ

وَ أَحْمَدُ النَّبِيِّ أَخِي وَ صَهْرِي عَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّيْ وَ ابْنِ عَمِّي

وَ اِنِّي قَائِدٌ لِلنَّاسِ طَرَا اِلَى الْإِسْلَامِ مِنْ عَرَبٍ وَ عَجَمٍ

وَ قَاتِلٌ كُلِّ صَنْدِيدٍ رَئِيسٍ وَ جَبَّارٍ مِنَ الْكُفَّارِ ضَخْمٍ

صَهْر: پَدْر زَن، وَ الْعَرَبُ بِالضَّمِّ: خِلَافِ الْعَجَمِ وَ الْعَرَبُ وَاحِدٌ مِثْلُ الْعَجَمِ وَ الْعَجَمُ، وَ صَنْدِيدٌ بَكْسَر: مَهْتَر، وَ ضَخْمٌ: بَزْرگ.

وَ دَر بَعْضِ نَسَخِ بَجَايِ مِنَ الْكُفَّارِ، مِنَ الْإِسْلَامِ.

مِي فَرْمَايَد: هَر آيِيْنِه بِحَقِيْقَتِ دَانَنْدِ مَرْدَمِ كِه بَخْشِ مِنْ اَز اِسْلَامِ اَفْزَوْنِ مِي آيِيْدِ بَر هَر بَخْشِي، وَ اَحْمَدِ پِيْغَمْبَرِ بَرَادَرِ مِنْ وَ پَدْرِ زَنِ مِنْ

اِسْت، بَر اَوْ خُدا دُرُوْدِ فَرَسْتَاد، وَ پَسَرِ بَرَادَرِ پَدْرِ مِنْ اِسْت، وَ بَدْرَسْتِي كِه مِنْ كَشَنْدِه اَمِ مَرْدَمِ رَا هَمِه بَسُوِي اِسْلَامِ اَز عَرَبِ وَ عِجَمِ، وَ

كَشَنْدِه هَر مَهْتَرِ سَرْدَارِمْ وَ سَرَكْشِ اَز كَافِرَانِ بَزْرگ.

اَز خَلْقِ جِهَانِ پَايِه مِنْ بِيْشْتَرِ اِسْت دَر عِلْمِ وَ عَمَلِ مَايِه مِنْ بِيْشْتَرِ اِسْت

جَاهِلِ كِه زِ بَخْتِ بَدِ بَغِيْرِدِ خَوْنَشِ دَر دِيْدِه اَوْ خَنْجَرِ مِنْ نِيْشْتَرِ اِسْت

وَ فِي الْقُرْآنِ الزَّمَمُ وَلَائِي وَ اَوْجِبُ طَاعَتِي فَرَضًا بَعْزَمِ

كَمَا هَارُونَ مِنْ مُوسَى اخُوهُ كَذَاكَ اَنَا اخُوهُ وَ ذَاكَ اِسْمِي

لِذَاكَ اِقَامَنِي لَهُمْ اِمَامًا وَ اَخْبَرَهُمْ بِه بَغْدِيرِ خَمِ

فَمِنْ مَنكُمْ يَعَادِلُنِي بِسَهْمٍ وَ اِسْلَامِي وَ سَابِقَتِي وَ رَحْمِي

اِمَامَت: پِيْشَوَايِي، وَ اِمَام: پِيْشَوَا، وَ غَدِير: آبْگِيْرِ دَر دَشْت، وَ خَمِ بَضْم: مَوْضِعِي اِسْت دَر مِيَاْنِ مَكِه وَ مَدِيْنِه بَجَحْفَه (بِتَقْدِيْمِ جِيْمِ

مَضْمُوْمِه) كِه مِيْقَاتِ اَهْلِ شَامِ اِسْت، وَ مَعَادِلَه: بَا چِيْزِي بَرَابَرِ اَمْدَنِ، وَ يَقَالُ لَه:

سَابِقَه فِي هَذَا الْاَمْرِ اِذَا سَبَقَ النَّاسُ اِلَيْهِ، وَ دَر بَعْضِي نَسَخِ بَجَايِ بَعْزَمِ،

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۳۶

بَزْعَمِ.

مِي فَرْمَايَد: دَر قُرْآنِ لَازِمِ گَرْدَانِيْدِ اِيْشَانِ رَا دُوَسْتِي مِنْ، وَ وَاجِبِ كَرْدِ فَرْمَانِبَرْدَارِي مَرَا فَرَضِ، يَا دَلِ بَر كَارِ نِهَادَنِ، چَنَانِچِه هَارُوْنِ اَز

مُوسَى بَرَادَرِ اَوْ بُوْد، هَمْچَنِيْنِ مِنْ بَرَادَرِ اَوِيْمِ وَ اَيْنِ نَامِ مَنَسْت، بَرَايِ اَنْ بَر پَايِ دَاشْتِ مَرَا بَرَايِ اِيْشَانِ پِيْشَوَا، وَ خَبَرِ دَادِ اِيْشَانِ رَا بَاَنْ دَر

غَدِيرِ خَمِ پَسِ كِيْسْتِ اَز شَمَا كِه بَرَابَرِ بَاشْدِ مَرَا بِه بَخْشِ مِنْ وَ اِسْلَامِ مِنْ وَ پِيْشِي مِنْ وَ خُوِيْشِي مِنْ؟

اَيِ مَهْرِ تُو بَر تَمَامِ عَالَمِ شُدِه فَرَضِ دَر ذَمِه هَمْتِ اِسْت اِحْسَانِ تُو فَرَضِ

بِي مَهْرِ تُو حَقِ نَمِي كَنْدِ هِيْچِ قَبُوْلِ رُوْزِي كِه رَسْدِ نَامِه اَعْمَالِ بَعْرَضِ

حِكَايَت: اِمَامِ اَحْمَدِ اَز بَرَاءِ بَنِ عَازِبِ، وَ زَيْدِ بَنِ اَرْقَمِ [۱] رَوَايَتِ كَنْدِ كِه چُوْنِ حَضَرَتِ مَقْدَسِ نَبُوِي صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامِه عَلِيْهِ دَر

وَقْتِ مَرَاجَعَتِ اَز حِجِّ بَغْدِيرِ خَمِ نَزُوْلِ فَرْمُوْد، دَسْتِ مَرْتَضِي عَلِي رَا بَغْرَفْتِ وَ گَفْت:

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اِنِّي أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

؟، گَفْتَنْد: آَرِي، فَرْمُوْد:

أ لستم تعلمون أنى أولى بكل مؤمن من نفسه؟

، گفتند: آری گفت:

اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

پس عمر او را دید و بدو گفت: هنیئا یا ابن ابی طالب أصبحت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

و ثعلبی روایت کند که پیغمبر این سخن بعد از آن فرموده که یا أئیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

[۲] [۱] زید بن أرقم الانصارى الخزرجی المتوفى بالكوفة سنة (۶۸).

[۲] المائدة: ۶۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الطهار، ج ۹، ص: ۳۳۷

نازل شد و پیشتر از این، آیه إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

[۱] نازل شده بود در شأن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در وقتی که در نماز خاتم خود را به سائل داده بود، چنانکه مفسران همه

بر این اتفاق دارند، و حضرت نبی صلی الله علیه و آله مضمون آن را به امت نرسانیده بود، چون حضرت نبی صلی الله علیه و آله از

حجۃ الوداع بازگشته، بموضع غدیر خم رسید، یا أئیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

نازل شد. و بر اهل توفیق پوشیده نیست که آیه: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ

[۲] وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ [۳]

ملائم این حدیث است و الله أعلم.

فویل، ثم ویل، ثم ویل لمن یلقى الاله غدا بظلمی

و ویل، ثم ویل، ثم ویل لجاحد طاعتی و مرید هضمی

و ویل للذی یشقی سفاها یرید عداوتی من غیر جرمی

(هضم): چیزی از حق کسی کم کردن، و (جرم): گناه.

می فرماید: پس وای، پس وای، پس وای مر آن کس را که بیند خدا را فردا با ستم کردن با من، و وای، پس وای، پس وای مر انکار

کننده فرمانبرداری مرا و خواهنده کم کردن حق مرا، و وای مر آن کس را که بدبخت شود از بیخردی خواهد دشمنی مرا بیگناه.

هر کس که نگشت واقف از حال نبی یکرنگ نشد ز جهل با آل نبی

[۱] المائدة: ۵۵.

[۲] الاحزاب: ۶.

[۳] الانفال: ۷۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الطهار، ج ۹، ص: ۳۳۸

گر فضل علی خود نتوانی دانست باید که کنی فهم ز اقوال نبی

حکایت: امام علی بن احمد واحدی، از ابو هریره روایت کند که مرتضی علی این آیات را در حضور امیر المؤمنین ابو بکر و عثمان

و طلحه، و زبیر، و فضل بن عباس [۱]، و عمار [۲]، و عبد الرحمن [۳]، و ابو ذر [۴]، و مقداد [۵]، و سلمان، و عبد الله بن مسعود

رضی الله عنهم فرمود [۶] - انتهی

«دلالت آیات مأثورہ از امیر المؤمنین علیہ السلام بر امامتش»

و محتجب نماند که این اشعار اعجاز آثار امام ابرار علیه آلاف سلام الملک الغفار، علاوه بر آنکه دلالت دارد بر اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در واقعه غدیر خم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام سائر اُنام گردانیده، بوجوه دیگر دلالت صریحه دارد بر امامت و خلافت آن حضرت:

اول: آنکه آن حضرت بقول خود:

«لقد علم الاناس»

الخ- تصریح صریح بثبوت افضلیت ذات قدسی صفات فرموده، چه فاضل بودن [۱] الفضل بن العباس بن عبد المطلب المتوفی سنه (۱۳) هـ.

[۲] عمار: الصحابی الجلیل الشہید بصفین سنه (۳۷) هـ.

[۳] عبد الرحمن بن عوف المتوفی سنه (۳۲) هـ.

[۴] جندب بن جناده الصحابی العظیم المتوفی سنه (۳۲) هـ.

[۵] المقداد بن الاسود الکندی الصحابی الجلیل المتوفی (۳۳) هـ.

[۶] الفواتح فی شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام: ۴۰۵-۴۰۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۳۹

سهم آن جناب از اسلام بر هر سهم، دلیل قاطع افضلیت ذات معجز سمات است، و دافع هر ریب و وهم، کما لا یخفی علی من اوتی قسطاً من الادراک و الفهم.

دوم: آنکه قول آن حضرت:

«و انی قائد للناس طرا»

الخ- دلالت واضح دارد بر آنکه آن حضرت سبب اسلام جمیع مردم از عرب و عجم بوده، و ظاهر است که هر گاه آن حضرت سبب اسلام جمیع مسلمین عرب و عجم باشد، افضلیت آن حضرت از همه کس کالشمس فی رابعه النهار متحقق و ثابت خواهد شد، و خرافات و تعصبات و اختراعات حضرات اهل سنت در خلق محامد و مدائح محیره عقول برای اول و ثانی و ثالث باطل و مضمحل خواهد گردید.

سوم: آنکه اختصاص آن حضرت بقتل جمیع صنایع و رؤسای کفار و استیصال جماعت کبار این اشرار که از قول آن حضرت: «و قاتل کل صندی»

الخ- هویدا و آشکار است، نیز دلیل قاطع بر افضلیت آن حضرت است، چه از عمده اسباب استحکام دین مبین، قتل کفار و معاندین است. و لا یستریب فی ذلک الا من عقله أفین، و دینه غیر متین، و قد استهوته الشیاطین، فهو لا یمیز الغث من السمین.

چهارم: آنکه قول آن حضرت:

«و فی القرآن الزمهم ولائی و اوجب طاعتی فرضاً بعزم»

دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی ولاء اتباع و انقیاد آن حضرت را در قرآن شریف بالقطع فرض و واجب فرموده.

پس ثابت شد که آن حضرت بنص قرآن شریف واجب الاطاعه و لازم الاتباع است، پس امامت و خلافت آن حضرت بنص قرآن شریف ثابت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۰

شد، چه هر که واجب الاطاعه است، امام است.

چنانچه خود شاه صاحب در همین باب کما سبق فرموده‌اند:

[و هر که واجب اطاعت بود، امام است - انتهى].

پنجم: آنکه قول آن حضرت:

«فمن منکم یعادلنی»

الخ- صریح است در آنکه کسی از اصحاب مساوی و معادل و مشابه و مماثل آن حضرت در سهم و اسلام و سابقه و رحم نبود.

و کل ذلک دلیل الافضلیه و الارجحیه، کما هو متیقن عند من له أدنی بصیره و المعیه.

و چون بروایت واحدی ثابت شد که این اشعار را جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضور ابو بکر، و عمر، و عثمان، و امثال شان فرموده، بطلان مزعوم سنیه که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحديث غدیر احتجاج بر امامت خود فرموده، بکمال وضوح و ظهور رسید، و ظاهر و لائح گردید که جناب امیر المؤمنین علیه السلام، ثلاثه و امثال ایشان را به اثبات امامت خود بر ایشان و غیر ایشان از حدیث غدیر مفحم و محجوج ساخته، و مقام شبه و ارباب برای منکرین و جاحدین ذوی الاذنان نگذاشته

«ترجمه میبذی شارح دیوان»

و مخفی نماند که میر حسین میبذی صاحب «فواتح» از مشهورین علمای اهل سنت و اکابر فضلائی ایشان است، و اجله ائمه سنیه و مشاهیر مقتدایان ایشان تعظیم و تبجیل او می کنند، و او را بلفظ مولانا یاد می کنند.

و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند میر [۱] در «حبيب السیر» بمدح [۱] خواند میر: المؤرخ المتوفی بعد سنه (۹۳۰) الف کتابه فی هذه السنه.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۱

او گفته:

[قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلك افاضل علماء عراق، بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت، و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بوده، علم امانت می افراشت، از جمله مؤلفاتش «شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین» تصنیفی است دانش اثر، و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور، همچنین آن جناب بر «کافیه» و «هدایه»، «حکمت» و «طوالع» و «شمسیه» حواشی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده، در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاده [۱]- الخ.

و محمود بن سلیمان کفوی در «طبقات حنفیه» موسوم «بکتائب اعلام الاخیار» که شاهصاحب هم حواله بآن در «بستان المحدثین» کرده‌اند و در «کشف الظنون» هم آن را ذکر کرده، می گوید:

[و فی کتاب «الفواتح شرح دیوان علی» لمولانا حسین بن معین الدین المیبذی امامنا شافعی محمد بن ادريس بن عباس بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن یزید هاشم بن عبد المطلب، سائب در روز بدر مسلمان شد] [۲]- الخ.

و نیز در «کتاب» کفوی مسطور است:

[و رأیت فی آخر الفاتحه السادسة فی «فواتح شرح الديوان المنتسب الى علی بن ابی طالب» للمولى معین الدین المیبذی نقلا عن عروه الشیخ علاء- الدوله انه قال: قطب زمان ما عماد الدین عبد الرحمان پارسینی بود، و پارسین [۱] حبيب السیر ج ۴/۶۰۷.

[۲] کتائب اعلام الاخیار مخطوط: ۱۰۰ فی مکتبه آیه الله العظمی المرعشی رقم ۶۱۳.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۲

دهیست از قزوین نزدیک ابهر]- الخ.

و کاتب چلبی در «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» در ذکر شروح «کافیه» گفته: [و «شرح الکافیه» لمولانا میر حسین المیبذی سماه «مرضی الرضی» أوله کَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فی جمیع الابواب - الخ.

و نیز کاتب چلبی در «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» گفته:

[دیوان علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و قد شرحه حسین بن معین الدین المیبذی الترمذی المتوفی سنه ۸۷۰ سبعین و ثمانمائه بالفارسیه] - الخ

دلیل ششم: «نزول آیه سأل سائل در واقعه غدیر»

اشاره

دلیل ششم: آنکه نزول سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

در حق حارث بن نعمان که از قبول مولانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام سر تافته و کراهت و تنگص شدید از آن ظاهر نموده، دلیل واضح و برهان قاطع است بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باین حدیث شریف افاده خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده. و این روایت را: احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری. و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی.

و ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی.

و محمد بن یوسف بن الحسن الزرنندی الممدنی الحنفی.

و شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر دولت آبادی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۳

و سید نور الدین علی بن عبد الله الحسنی السمهودی.

و شیخ نور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ.

و عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث.

و شمس الدین محمد المدعو بعبد الرؤف بن تاج العارفين المناوی.

و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الباعلوی.

و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری الممدنی.

و علی بن ابراهیم بن احمد بن علی نور الدین الحلبی الشافعی.

و احمد بن الفضل بن محمد با کثیر المکی الشافعی.

و محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر بدر عالم.

و محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا محمد.

و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر.

و احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی.

و سید مؤمن بن حسن الشبلنجی ذکر کرده اند

«شأن نزول سأل سائل بروایت ابو اسحاق ابراهیم الثعلبی»

اشاره

اما روایت ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی: پس در تفسیر خود که مسمی به «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن» که بعنایت رب منان در این اوان برکت نشان، مجلد آخر آن بدست این کثیر العصیان آمده، گفته:

[سئل سفیان بن عیینة عن قول الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ
فیمن نزلت؟

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۴

فقال: لقد سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر ابن محمد، عن آبائه: لما كان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم بغدير خم نادى للناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي بن أبي طالب، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فشاع ذلك و طار في البلاد فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، فأنى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم على ناقه حتى أتى الابطح، فنزل عن ناقته فأناخها و عقلها، ثم أتى النبي صَلَّى الله عليه و سلم و هو في ملا من اصحابه، فقال:

يا محمد! أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا-اله الا-الله و انك رسول الله، فقبلناه منك، و أمرتنا ان نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلناه، و أمرتنا ان نصوم شهر رمضان فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك، ففضلته علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»!! فهذا شيء منك، أم من الله عز و جل؟، فقال صَلَّى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا-هو ان هذا من الله»، فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء او اثنتا بعذاب أليم.

فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته و خرج من دبره فقتله و انزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

«محامد ثعلبی»

و محامد فاخره، و مناقب زاهره، و محاسن باهره، و فضائل جلیه، و مدائح سنیه، و مآثر علیه ثعلبی بر متتبع بصیر پوشیده نیست.

ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین در کتاب «معجم الأدباء» که نسخه عتیقه آن که از نظر سیوطی گذشته

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۴۵

و بخط او مزین شده، بدست این حقیر افتاده، بترجمه علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی می گوید:

[و قال ابو الحسن الواحدی فی مقدمه «البسیط»: و أظنني لم آل [۱] جهدا فی احکام اصول هذا العلم علی حسب ما یلیق بزماننا هذا و تسعه سنو عمری علی قلہ أعدادها، فقد وفق الله تعالى و له الحمد حتی اقتبست کلما احتجت إلیه فی هذا الباب من مظانه و أخذته من معادنه.

أما اللغة: فقد درستھا علی الشیخ ابی الفضل أحمد بن محمد بن عبد الله بن یوسف العروسی [۲] رحمه الله، و كان قد خنق التسعین فی خدمه الادب، و ادرك المشایخ الکبار و قرأ علیهم. و روى عنهم کأبى منصور الازهری [۳]، و روى عنه «کتاب التهذیب» و غیره من الکتب، و ادرك ابا العباس العامری، و ابا القاسم الاسدی [۴]، و ابا نصر طاهر بن محمد الوزیری، و ابا الحسن الرخجی، و هؤلاء

كانوا فرسان البلاغة و أئمة اللغة.

و سمع ابا العباس الاصم و روى عنه، و استخلفه الاستاذ ابو بكر الخوارزمي [۵] على درسه عند غيبته، و له المصنفات الكبار، و الاستدراكات على الفحول من العلماء باللغة و النحو، و كنت قد لازمته سنين ادخل عليه عند طلوع الشمس و أخرج لغروبها، أسمع و أقرأ و اعلق و احفظ و ابحت و اذاكر اصحابه ما بين طرفي النهار، و قرأت عليه الكثير من الدواوين و كتب اللغة، حتى عاتبنى شيخى رحمه [۱] لم آل: لم اقصر و لم ادخر.

[۲] ابو الفضل العروضى الاديب الشافعى المتوفى بعد سنة (۴۱۶).

[۳] الازهرى محمد بن محمد الهروى الشافعى المتوفى سنة (۳۷۰).

[۴] الاسدى عبيد الله بن محمد العروضى المتوفى سنة (۳۸۷).

[۵] الخوارزمي: محمد بن موسى الحنفى المتوفى سنة (۴۰۳).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۴۶

اللّٰه يوما و قال: انك لم تبق ديوانا من الشعر الا قضيت حقه، أما آن لك أن تتفرع لتفسير كتاب اللّٰه العزيز؟ تقرأه على هذا الرجل الذى يأتيه البعداء من أقاصى البلاد و تتركه أنت على قرب ما بيننا من الجوار، يعنى الاستاذ الامام احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي، فقلت: يا أبت انما اتدرج بهذا الى ذاك الذى تريد و إذا لم احكم الادب بجذ و تعب لم أرم فى غرض التفسير من كتب [۱]، ثم لم اغب زيارته يوما من الايام حتى حال بيننا قدر الحمام.

و أما النحو: فانى لما كنت فى ميعه [۲] صباى و شرح [۳] شيبتي وقعت [۴] الى الشيخ ابى الحسن [۵] على بن محمد بن ابراهيم الضرير، و كان من أبرع أهل زمانه فى لطائف النحو و غوامضه، و أعلمهم بمضاييق طرق العربيه و حقائقها، و لعله تفرس فى و توسم الخير لى، فتجرد لتخريجى، و صرف وكده [۶] الى تأديبى و لم يدخر عنى شيئا من مكنون ما عنده، حتى استأثرنى بأفلاذه [۷]، و سعدت به افضل ما سعد تلميذ باستاذه، و قرأت عليه جوامع النحو و التصريف و المعانى، و علقت عنه قريبا من مائه جزء فى المسائل المشكله، و سمعت منه اكثر مصنفاته فى النحو و العروض و العلل. [۱] الكتب (بفتح الكاف و الثاء المثله): القرب.

[۲] الميعه: اول العمر.

[۳] الشرح: اول الصبا.

[۴] وقعت: اتصلت.

[۵] ابو الحسن الضرير النحوى النيسابورى المتوفى حدود (۴۲۰) هـ.

[۶] الوكد (بضم الواو): السعى و الجهد.

[۷] الافلاذ: الابناء.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۴۷

و خصنى بكتابه الكبير فى علل القراءة المرتبه من كتاب «الغايه» لابن مهران [۱] ثم ورد علينا الشيخ ابو عمران المغربى المالكى، و كان واحد دهره، و باقعه [۲] عصره فى علم النحو، لم يلحق أحد ممن سمعنا شأوه [۳] فى معرفه الاعراب، و لقد صحبتته مدّه فى مقامه عندنا حتى استنزفت [۴] غرر ما عنده.

و أما القرآن و قراءات أهل الامصار و اختيارات الائمة: فانى اختلفت الى الاستاذ ابى القاسم على بن احمد البستى رحمه اللّٰه، و قرأت عليه القرآن ختمات كثيره لا تحصي، حتى قرأت عليه اكثر طريقه الاستاذ أبى بكر احمد بن الحسين ابن مهران، ثم ذهبت الى الامامين ابى عثمان سعيد بن محمد الحيرى، و ابى الحسن على بن محمد الفارسى، و كانا قد انتهت إليهما الرياسه فى هذا العلم، و اشير إليهما بالاصابع فى علو السن و رؤيه المشايخ و كثرة التلامذه و غزاره العلوم و ارتفاع الاسانيد و الوثوق فيها، فقرأت عليهما و

اخذت من كل واحد منهما حظا وافرا بعون الله و حسن توفيقه، و قرأت على الاستاذ سعيد مصنفات ابن مهران، و روى لنا كتب ابى على الفسوى [۵] عنه، و قرأت عليه بلفظى كتاب «الزجاج» بحق روايته عن ابن مقسم [۶] عنه، و سمع بقراءتى الخلق الكثير. ثم فرغت للاستاذ ابى اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى رحمه الله و كان خير العلماء بل بحرهم، و نجم الفضلاء بل بدرهم، و زين الائمه بل فخرهم، و أوحى [۱] احمد بن الحسين بن مهران النيسابورى المتوفى سنة (۳۸۱) هـ.

[۲] الباقعة: الذى لا يفوته شىء.

[۳] الشاؤ: المدى و الغايه.

[۴] نرف و استنزف البئر: نزع ما فيها من ماء.

[۵] الفسوى: الحسن بن احمد النحوى المتوفى سنة (۳۷۷) هـ.

[۶] ابن مقسم: محمد بن الحسن البغدادى المتوفى سنة (۳۵۴) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۴۸

الامه بل صدرهم، و له التفسير الملقب «بالكشف و البيان عن تفسير القرآن» الذى رفعت به المطايا فى السهل و الاوعار، و سارت به الفلك فى البحار، و هبت هبوب الريح فى الاقطار.

فسار مسير الشمس فى كل بلدة و هب هبوب الريح فى البر و البحر

و اصفقت [۱] عليه كافة الامه على اختلاف نحلهم، و اقروا له بالفضيلة فى تصنيفه ما لم يسبق الى مثله، فمن ادركه و صحبه علم انه كان منقطع القرين، و من لم يدركه فليظن فى مصنفاته ليستدل بها على انه كان بحرا لا ينزف [۲]، و غمرا لا يسبر [۳]، و قرأت عليه من مصنفاته اكثر من خمسمائة جزء منها: «تفسيره الكبير» و كتابه المعنون بالكامل فى علم القرآن و غيرهما [۴].

از اين عبارت ظاهر است كه شيخ ابو الفضل احمد بن محمد بن عبد الله ابن يوسف العروضى استاد واحدی، كه محامد و مناقب فاخره او از بيان واحدی ظاهر است، و سیوطی در «بغیة الوعاة» ترجمه او گفته:

[احمد بن محمد بن عبد الله بن يوسف بن محمد بن مالك النهشلى الاديب ابو الفضل العروضى الصفار الشافعى.

قال عبد الغافر [۵]: هو شيخ اهل الادب فى عصره، حدث عن الاصم، و ابى منصور الازهرى، و الطبقة.

و تخرج به جماعة من الائمه منهم الواحدی. [۱] أصفق القوم على كذا: أطبقوا عليه.

[۲] لا ينزف: لا ينزح.

[۳] الغمر: الماء الكثير - و لا يسبر: لا يدرك عمقه.

[۴] معجم الادباء ج ۱۲/۲۶۲.

[۵] ابن اسماعيل بن عبد الغافر النيسابورى الشافعى المتوفى (۵۲۹).

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۴۹

و قال الثعالبى: امام فى الادب، خنق التسعين [۱] فى خدمة الكتب، و أنفق عمره على مطالعة العلوم و تدريس مؤدبى نيسابور.

ولد سنة اربع و ثلاثين و ثلاثمائة، و مات بعد سنة ستة عشر و اربعمائة [۲].

واحدى را عتاب نمود بر آنكه چرا توجه تام و اقبال بليغ بر خواندن تفسير بخدمت ثعلبى اختيار نمى كند، بيان كرد كه ثعلبى شخصى است كه بخدمت او بعد از أقاصى بلاد مى رسند، پس چرا واحدی او را با اين قرب جوار ترك مى نمايد؟ و واحدی بجواب اين عتاب، بيان كرد آنچه حاصلش اين است كه غرض او از اتقان علم ادب همين خواندن تفسير بر ثعلبى است.

و نیز از افاده واحدی ظاهر است كه او بعد اخذ دواوين اشعار و لغت و نحو و صرف و قراآت بخدمت ثعلبى رسيد، و همه تن متوجه اخذ از او گرديد، و ثعلبى خير علماء، بل بحر ايشان، و نجم فضلاء، بل بدر ايشان، و زين ائمه، بلكه فخر ايشان، و أوحى امت، بلكه

صدر ایشان بوده، و تفسیر او را مطایا در سهل و أوعار، و کشتیها در بحار برده، و مثل ریح در اقطار و زیده، و مثل شمس در هر بلده سیر کرده، و هبوب آن مثل هبوب ریح است در بر و بحر، و اطباق کرده‌اند بر آن کافه امت علی اختلاف نحلهم، و اقرار کرده‌اند برای او بفضیلتی که کسی بر آن فضیلت سبقت بر او نیافته، پس کسی که ادراک او کرده و صحبت با او داشته، دانسته که او وحید و بی‌نظیر بوده، و کسی که ادراک او نکرده، پس باید که نظر کند در مصنفات او تا استدلال کند بآن بر آنکه او دریای بی [۱] فی المصدر: جاز السبعین فی خدمه الكتب.

[۲] بغیه الوعاة: ۱۶۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۰

پایان بوده.

و قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعیان» می‌فرماید:

[ابو اسحاق احمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری کان أوحداً أهل زمانه فی علم التفسیر، و صنف «التفسیر الكبير» الذی فاق غیره من التفاسیر و له کتاب «العرائس فی قصص الانبیاء و غیر ذلك.

ذکره السمعی و قال: یقال له: الثعلبی و الثعلبی و هو لقب له و لیس بنسب قاله بعض العلماء.

و قال أبو القاسم القشیری [۱]: رأیت رب العزة فی المنام و هو یخاطبني و أخاطبه، فكان فی اثناء ذلك ان قال الرب تعالی اسمه: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل.

ذکره عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی کتاب سیاق «تاریخ نيسابور» و اثنی علیه و قال: هو صحيح النقل، موثق به. حدث عن أبي طاهر بن خزيمة [۲] و الامام أبي بكر بن مهران المقرئ، و كان كثير الحديث، كثير الشيوخ، و توفي سنة سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غیره: توفي فی المحرم سنة سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غیره: توفي يوم الاربعاء لسبع بقین من المحرم سنة سبع و ثلاثین و اربعمائه. رحمه الله تعالی [۳].

و یوسف بن احمد بن محمد سنجرى در «منظر الانسان» ترجمه «وفیات الأعیان» گفته: [۱] القشیری: عبد الکریم بن هوازن النيسابوری المتوفى سنة (۴۶۵).

[۲] محمد بن الفضل المعروف بابن خزيمة النيسابوری المتوفى (۳۸۷) هـ.

[۳] تاریخ ابن خلکان ج ۱/۷۹ - ۸۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۱

[ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نيسابوری مفسر مشهور یگانه زمان و فرد روزگار بود «تفسیر كبير» که فائق بر جمله تفاسیر است و کتاب «عرائس» متضمن قصص و اخبار انبیا و احوال مبتدا و منتهای عالم از تصانیف او است.

قشیری در فضائل او گوید: حضرت پروردگار تعالی و تقدس را بخواب دیدم و با حضرت جل و علا خطاب می‌کردم و جواب می‌یافتم، اثنای آن کلام شنیدم که حق جل و علا می‌فرماید: مرد صالح می‌آید، التفات کردم، احمد ثعلبی بود.

عبد الغافر در «تاریخ نيسابور» بعد ثنا و مدح او گوید که موثق صحيح النقل، وافر العقل، كثير الحديث بود، از أبي طاهر بن خزيمة، و امام أبي بكر بن مهران مقرئ روایت حدیث کند، ثعلبی و ثعلبی لقب او است، نه نسبت.

و در ماه محرم سنة سبع و عشرين، و بروایتی روز چهار شنبه بیست و یکم ماه محرم سنة سبع و ثلاثین و اربعمائه وفات یافت .

و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر» در وقائع سنة سبع و عشرين و اربعمائه گفته:

[و فيها توفي ابو اسحاق الثعلبی احمد بن محمد بن ابراهیم النيسابوری المفسر روى عن أبي محمد المخلدی [۱]، و طبقته من اصحاب

السراج [۲]، و كان حافظاً واعظاً، رأساً فی التفسیر و العربية، متین الديانة، توفي فی المحرم [۳]. [۱] المخلدی: الحسن بن احمد

النيسابوري المتوفى سنة (۳۸۹) هـ.

[۲] السراج: ابو الحسن محمد بن الحسن النيسابوري المتقدم ذكره.

[۳] العبر في خبر من غير ج ۳/۱۶۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۵۲

و عمر بن مظفر بن محمد المعروف بابن الوردی در «تتمة المختصر» در سنه مذكوره گفته:

[و فيها، و قيل: سنة سبع و ثلاثين توفي ابو اسحاق الشيخ احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي، و يقال: الثعالبي. أوحده في التفسير و له «العرائس في قصص الانبياء»، صحيح النقل، روى عن جماعة].

و صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي در «وافي بالوفيات» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهيم ابو اسحاق النيسابوري الثعلبي، صاحب التفسير واحد زمانه في علم القرآن، و له كتاب «العرائس في قصص الانبياء».

قال السمعاني: يقال له: الثعلبي و الثعالبي و هو لقب لا نسب.

روى عن جماعة، و كان حافظا، عالما بارعا في العربية موثقاً، أخذ عنه أبو الحسن الواحدی.

و قد حكى عن أبي القاسم القشيري قال: و رأيت رب العزة في المنام، و هو يخاطبني و اخاطبه، و كان في أثناء ذلك ان قال الرب عز و جل: أقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبي مقبل.

و ذكره عبد الغافر بن اسماعيل الفارسي في «تاريخ نيسابور» و أثني عليه و قال: هو صحيح النقل، موثق به، حدث عن أبي طاهر بن خزيمة، و الامام أبي بكر بن مهران المقرئ، و كان كثير الحديث، كثير الشيوخ، توفي سنة سبع و عشرين و اربعمائه [۱].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد الياضي در «مرآة الجنان» گفته:

[و فيها توفي أبو اسحاق الثعلبي أحمد بن محمد بن ابراهيم النيسابوري المفسر [۱] الوافي بالوفيات ج ۸/۳۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۵۳

المشهور و كان حافظا، واعظا، رأسا في التفسير و العربية و الدين و الديانة، فاق تفسيره الكبير سائر التفاسير.

قلت: هكذا قيل، و لعل ذلك من بعض وجوه، و الا فهناك تفاسير اخرى قد تميز كل واحد منها بفضيلة و فن معروف عند أهله، و له كتاب «العرائس في قصص الانبياء» و غير ذلك.

ذكره السمعاني و قال: يقال له: الثعلبي و الثعالبي و هو لقب له و ليس بنسب.

و نقل بعض العلماء: ان الاستاذ ابا القاسم القشيري رحمه الله قال: رأيت رب العزة في المنام و هو يخاطبني و اخاطبه و كان في أثناء ذلك أن قال الرب تعالى اسمه: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا أحمد الثعلبي مقبل.

ذكره عبد الغافر الفارسي في سياق «تاريخ نيسابور» و أثني عليه و قال: هو صحيح النقل، موثق به، و كان كثير الشيوخ رحمه الله تعالى [۱].

و شيخ محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهيم بن اسحاق الثعلبي النيسابوري، توفي سنة سبع و عشرين و اربعمائه بنيسابور] [۲].

و ابو الوليد قاضي القضاة زين الدين محمد بن محمد الشهير بابن الشحنة الحلبي الحنفي در «روض المناظر» در وقائع سنة سبع و عشرين و اربعمائه گفته:

[و فيها و قيل في سبع و ثلاثين: توفي الشيخ ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي، و يقال: الثعالبي، كان واحد زمانه في علم التفسير، و له كتاب «العرائس في قصص الانبياء» و هو صحيح النقل. [۱] مرآة الجنان ج ۳/۴۶.

[۲] غایة النهاية فی طبقات القراء ج ۱/۱۰۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۴

و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه الاسدی در «طبقات شافعی» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهیم ابو اسحاق النیسابوری المعروف بالثعلبی صاحب التفسیر، و «العرائس فی قصص الانبیاء» أخذ عنه ابو الحسن الواحدی.

روی عن أبی القاسم القشیری قال: رأیت رب العزة فی المنام و هو یخاطبني و اخاطبه و كان فی أثناء ذلك أن قال الرب عز و جل: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل.

قال الذهبي: و كان حافظا، رأسا فی التفسیر و العربية، متین الديانة، قال:

و توفي فی المحرم سنة سبع و عشرين و اربعمائة، و حکى ابن خلکان قولا آخر:

انه توفي سنة سبع و ثلاثين، و وهمه الاسوی [۱] بما لا يتضح، قال ابن السمعانی [۲]:

و يقال له: الثعلبی و الثعالبی لقب علیه [۳].

و عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدنانی الشافعی در «عجالة الراکب و بغیة الطالب» که نسخه عتیقه آن در حرم مکه معظمه دیدم و تراجم عدیده از آن بر چیدم، گفته:

[احمد بن محمد بن محمد ابو اسحاق الثعلبی النیسابوری، صاحب التفسیر و «العرائس فی قصص الانبیاء». أخذ عنه ابو الحسن الواحدی.

قال ابو القاسم القشیری: رأیت رب العزة فی المنام، و هو یخاطبني و اخاطبه، و كان فی اثناء ذلك أن قال الرب عز و جل: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل. و كان رأسا فی التفسیر و العربية، متین الديانة [۱]. راجع طبقات الشافعیة للأسوی: ۱۱۶.

[۲] راجع هامش الانساب ج ۳/۱۳۴.

[۳] طبقات الشافعیة لابن قاضی شهبه ج ۱/۲۰۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۵

و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری ابو اسحاق الثعلبی، صاحب التفسیر و «العرائس فی قصص الانبیاء». کان کبیرا، حافظا للغة بارعا فی العربية روی عن أبی طاهر بن خزیمه، و أبی محمد المخلدی، أخذ عنه الواحدی، و مات فی المحرم سنة سبع و عشرين و اربعمائة. ذکره ابن السمعانی [۱].

و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب که خودش در شروع همین (باب امامت) او را آیتی از آیات الهی، و معجزه‌ای از معجزات نبوی دانسته و بر افادات او مباهات و افتخار و ابتهاج و استبشار بسیار آغاز نهاده، و فاضل رشید در «عزة الراشدین» او را بعمدة المحدثین و قدوة العارفين ملقب ساخته، و در «ایضاح لطافة المقال» او را و مخاطب را به نیرین فلک هدایت و سعدین سماء روایت و درایت، و متبوع این بلاد قرار داده، و مولوی حیدر علی در «منتهی الکلام» او را بخطاب خاتم العارفين، قاصم المخالفين، سید المحدثین، حجة الله علی العالمین نواخته، و در «ازالة الغین» او را بحجة الله علی البریه و حجة الله علی العالمین وصف کرده، در کتاب «ازالة الخفا» که شاه صاحب مدح و اطراء آن بغایت قصوی، قبل از این نموده‌اند گفته:

[نکته سوم در بیان کیفیت توسط خلفای راشدین در میان آن حضرت صلی الله علیه و آله و امت او: باید دانست که ما را بالقطع معلوم است که آنچه ما می‌کنیم از وضوء و غسل و نماز و روزه و زکاة و حج و تلاوة قرآن، و درود و ادعیه و غیر آن از باب عبادات، و همچنین طریق مناکحات [۱] بغیة الوعاة: ۱۵۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۶

و مبیعات، و اقامت حدود و قضا در خصومات، همه مأخوذ است از آن حضرت صلعم.

پس اول سلسله و آخر آن معلوم است بالقطع، که ما این معانی را بی واسطه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم أخذ نکرده ایم، و قرآن و حدیث بی واسطه از آن حضرت نشینده، پس در میان ما و آن حضرت صلی الله علیه و سلم وسائلی متحقق است، سخن در آن می گذرد که این وسائط کدام مردم بوده اند؟

و نیز این قدر معلوم است که در اول امر عالم بکفر و جاهلیت مشحون بود، ابتداء ترویج دین اسلام از آن حضرت بوده است، جهادا و تألیفا للقلوب، رفته رفته حالتی که مشاهده می کنیم از انتشار مسلمین در آفاق، و غلبه پادشاهان اسلام در هر قطری بر روی کار آمد، اول این سلسله و آخر او معلوم است، سخن در آن است که وسائط حصول این امر فخیم که در زمان آن حضرت نبود و الحال هست، کدام عزیزان بودند؟ ساعتی خاطر را در تفحص این وسائط باید گماشت، و اول وسائط و اکثر ایشان در توسط، و اعظم ایشان در منت باید شناخت امر ملت مشابیه تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع بر خشت تحتانی است و معتمد است بر وی، تا آنکه تفحص باساس رسد همچنان هر قرن متأخر مستمد است از قرن متقدم، و منت قرن متقدم در گردن او است که سبب وصول سعادت دنیا و آخرت گشته.

در فکر اول هر یکی شیخ خود را می داند و کتابی می خواند، بعد از آن سر گروه خود را، مثل ابو حنیفه بنسبت حنفیان، و شافعی بنسبت شافعیان

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۷

می نماید، و همچنین سیدی عبد القادر [۱] بنسبت قادریان، و خواجه نقشبند [۲] بنسبت نقشبندیان، و خواجه معین الدین چشتی بنسبت چشتیان. باز سلاسل این بزرگان منتهی می شود به جنید بغدادی [۳] و معاصران وی، و همچنین قراء سبعة در قراآت، و شیخ ابو الحسن اشعری در علم کلام، و ثعلبی و واحدی و امثال ایشان در تفسیر، و محمد بن اسحاق [۴] در علم سیرت و علی هذا القیاس.

از این مقام اندکی بیشتر باید رفت و تأمل در آن باید کرد که این جماعه هر چند بجمع علم و بهم آوردن آنچه پراکنده بود و از جماعه کثیر اخذ نموده بودند متصف اند، اما هر چه آورده اند، از سلف آورده، آنچه مأخوذ از سلف است، بمنزله لوح است، و تحقیقات نزد ایشان از قبیل تفسیر مجمل و الحاق الشیء بالشیء الامر جامع، و جمع آنچه پراکنده بود، بمنزله نقش بر لوح است. از این عبارت نهایت مدح و جلالت و عظمت و نبالت ثعلبی بچندین وجه ثابت است:

اول: آنکه ثعلبی از جمله آن عزیزان است که وسائط اخذ دین می باشند.

دوم: آنکه ثعلبی مثل خشت تحتانی است برای جدار ملت که خشتهای فوقانی بر آن متفرع می شود و معتمد است بر آن. [۱] عبد القادر: بن موسی الجیلانی المتوفی سنه (۵۶۱) ه.

[۲] نقشبند: خواجه بهاء الدین محمد م سنه (۷۱۸-۷۹۱) ه ق.

[۳] الجنید: بن محمد بن الجنید الصوفی البغدادی المتوفی سنه (۲۹۷) ه.

[۴] محمد بن اسحاق بن یسار المورخ المتوفی سنه (۱۵۱) ه.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۸

سوم: آنکه قرون متأخره ثعلبی مستمد است از او، یعنی استعانت و استفاده از او می نمایند، و بر روایات و اخبار و تحقیقات و افادات متانت شعار او اعتماد و اعتبار می کنند، و ثعلبی اصل است و قرون متأخره فرع او.

چهارم: آنکه ثعلبی از جمله کسانی است که منت ایشان بر گردن امت است، گو بر ولد عزیز با تمیز شاه ولی الله یعنی مخاطب عالی تبار نباشد! پنجم: آنکه ثعلبی سبب وصول و حصول سعادت دنیا و آخرت بابت مرحومه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و

آله گشته.

ششم: آنکه ثعلبی سر گروه و مقتدا و مطاع مفسران است، مثل ابی حنیفه بنسبت حنفیان، و شافعی بنسبت شافعیان، و عبد القادر بنسبت قادریان، و خواجه نقشبند بنسبت نقشبندیان، و خواجه معین الدین چشتی بنسبت چشتیان، و قراء سبعة بنسبت قاریان، و شیخ ابو الحسن اشعری بنسبت متکلمان، و محمد بن اسحاق بنسبت اهل سیر.

هفتم: آنکه ثعلبی جمع علم نموده، و آنچه پراکنده بود آن را بهم آورده.

هشتم: آنچه ثعلبی در تفسیر خود آورده، مأخوذ از سلف صالحین سنی است، و آن بمنزله لوح است، گویا لوح محفوظ است از محو و اثبات، و مصون از تطرق اغلاط و شبهات، و اصل و مأخذ تحقیقات و تنقیحات متأخرین عالی درجات.

نهم: آنکه تحقیقات ثعلبی از قبیل تفسیر مجمل و الحاق الشیء بالشیء الامر جامع است.

دهم: آنکه جمع شتات و تدوین متفرقات که ثعلبی عالی صفات نموده، بمنزله نقش بر لوح است. تلک عشره کامله.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۵۹

و نیز در «ازالة الخفا» بعد چند سطر از عبارت سابقه گفته:

[چون این کلام مجمل بر خاطر نشست، اندکی مفصل تر بیان کنیم تا معرفت و سائط علم آن حضرت صلی الله علیه و سلم آسان گردد، و آنچه گفته شود دستوری باشد برای شناختن آنچه نگفته باشیم

«تفسیر ثعلبی از تفاسیر مقبوله است»

و مخفی نماند که چنانکه ثعلبی ممدوح مشاهیر، و اجله ثقات، و مقتدای اکابر اثبات است، همچنین تفسیر او مقبول خاص و عام سنی، و ممدوح اعظم اعلامشان، و داخل اجازات محققین فحام ایشان است.

شیخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری تفسیر ثعلبی را از کتب کبار شمرده، بلکه صدر جریده آن را گردانیده، و در نقل احادیث و روایات بر آن اعتبار و اعتماد و بافادات آن تمسک و استناد نموده، در صدر کتاب «اسد الغابة فی معرفة الصحابة» گفته:

[فصل تذکر فیہ أسانید الكتب التي خرجت منها الاحادیث و غیرها و ترکت ذکرها فی الكتاب لثلا يطول الاسناد، و لا أذكر فی اثناء الكتاب الا اسم المصنف و ما بعده فلیعلم ذلك «تفسیر القرآن المجید» لابی اسحاق الثعلبی، اخبرنا به ابو العباس أحمد بن عثمان بن ابی علی بن مهدی الزرزاری الشیخ الصالح رحمه الله تعالی، قال: اخبرنا الرئيس مسعود بن الحسن بن القاسم الاصبهانی، و أبو عبد الله الحسن بن العباس الرسمى، قال: اخبرنا احمد بن خلف الشیرازی، قال: أنبأنا ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی بجميع کتاب «الکشف و البیان فی تفسیر القرآن» سمعت علیه من اول الكتاب الی آخر سورة النساء، و اما من اول سورة المائدة الی آخر الكتاب، فانه حصل لی بعضه سماعا و بعضه إجازة و اختلط السماع بالاجازة، فأنا اقول فیہ: اخبرنا به إجازة ان لم یکن سماعا، فاذا قلت:

اخبرنا احمد بأسناده الی الثعلبی فهو بهذا الاسناد].

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۶۳

و بعد این، سند «وسیط» واحدی، و «صحیح بخاری»، و «صحیح مسلم» و «موطای مالک»، و «مسند احمد»، و «مسند ابی داود طیالسی»، و «جامع ترمذی» و «سنن ابی داود» و «سنن نسائی» و غیر آن ذکر کرده.

و ابو محمد محمد بن محمد الامیر [۱] در رساله «اسانید» خود، گفته:

[تفسیر الثعلبی و سائر مؤلفاته بسند صاحب «المنح» [۲] من طریق ابن البخاری [۳]، عن منصور بن عبد المنعم [۴]، و عبد الله بن عمر

الصفار [۵]، و المؤید بن محمد الطریثی کلهم عن ابی محمد العباس بن محمد بن ابی منصور الطوسی، عن ابی سعید بن محمد، عن ابی اسحاق احمد بن محمد النیسابوری الثعلبی و هو لقب و ليس بنسب. توفي سنة ۴۲۷.

و نیز علمای اعلام، و منقذین فخام سنیه روایات و افادات ثعلبی را جابجا در کتب دینیہ نقل می نمایند.

محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی القرطبی [۶] در «تفسیر» خود، در تفسیر: وَقَدْ فِي بُيُوتِكُنَّ [۷] گفته:

[ذكر الثعلبي و غيره: ان عائشة رضى الله عنها كانت إذا قرأت هذه الآية [۱] محمد بن محمد الامير المفسر كان حيا حوالی سنة (۱۱۷۵) هـ.

[۲] المنح الباری فی شرح البخاری لمجد الدین الفیروزآبادی المتوفی (۸۱۷) هـ.

[۳] ابن البخاری علی بن احمد المقدسی الحنبلی المتوفی سنة (۶۹۰) هـ.

[۴] ابن عبد المنعم المتوفی بنیسابور سنة (۶۰۸) هـ.

[۵] الصفار ابو سعد الشافعی النیسابوری المتوفی سنة (۶۰۰) هـ.

[۶] القرطبی: محمد بن احمد الانصاری المتوفی سنة (۶۷۱) هـ.

[۷] الاحزاب: ۳۳.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۶۴

تبکی حتی تبل خمارها.

و ذکر ان سوده قیل لها: لم لا تحجین و لا تعتمرین کما تفعل اخواتک؟ فقالت قد حججت و اعتمرت و أمرنی الله ان اقر فی بیتی.

قال الراوی: فو الله ما خرجت من باب حجرتها حتى خرجت جنازتها رضوان الله عليها [۱].

و نیز قرطبی در «تفسیر» خود، در تفسیر قوله تعالى: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ

[۲] الآية گفته:

[قال الثعلبي: و اسم أم موسى لوخا بنت هاند بن لاوی بن يعقوب [۳].

و نووی [۴] که از اکابر محققین و اعظم منقذین اهل سنت است، و بر حکم او این حضرات نقد جان می بازند، و افادات او را اعلاق

نفیس انگاشته، بنهایت تبجیل آن می پردازند، نیز بر افادات ثعلبی اعتماد می کند، و او را بوصف امام که لقب بس جلیل است

می ستاید، در «تهذیب الاسماء و اللغات» ترجمه حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام گفته:

[قال الامام ابو اسحاق الثعلبي في قول الله عز و جل اخبارا عن ابليس: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

[۵]:

قال الحكماء: اخطأ عدو الله في تفضيله النار على الطين، لان الطين أفضل [۱] تفسیر القرطبی ج ۱۴/۱۸۰.

[۲] القصص: ۷.

[۳] تفسیر القرطبی ج ۱۳/۲۵۰.

[۴] النووی: یحیی بن شرف ابو زکریا الشافعی المتوفی سنة (۶۷۶) هـ.

[۵] الاعراف: ۱۲- ص ۷۶.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۶۵

منه من أوجه [۱]- الخ.

و نیز در «تهذیب الاسماء» ترجمه حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام گفته:

[۱] قال الامام الثعلبی فی «العرائس»: هو نوح بن لامک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن انوش [۲] بن قینان بن شیث بن آدم علیه السلام أرسله الله تعالى الى ولد قابیل و من تابعهم من ولد شیث [۳].

و نیز در «تهذیب الاسماء» گفته:

[۲] ذکر ابو اسحاق الثعلبی فی کتابه «العرائس» فی قصه یوسف: انه کان أبيض اللون، حسن الوجه، جعد الشعر، ضخم العين، مستوى الخلق [۴] - الخ.

و نیز گفته:

[۱] قال الثعلبی عن العلماء بأخبار الماضین: أقام یعقوب و أولاده بعد قدومهم علی یوسف بمصر أربعاً و عشرين سنهً بأغبط عیش، فلما حضرته الوفاة أوصاهم بأن يحمل جسده الى بیت المقدس و یدفن عند أبيه و جدّه، فخرج به یوسف و اخوته و عسكره محمولاً فی تابوت، و کان عمر یعقوب مائه و سبعا و اربعین سنهً و عاش یوسف بعد یعقوب ثلاثاً و عشرين سنهً و توفي و هو ابن مائه و عشرين سنهً و دفن بمصر فی النیل، ثم حمله موسى فی زمنه الى الشام حين خرج بنو اسرائيل من مصر الى الشام [۵]. [۱] تهذیب الاسماء و اللغات ج ۱/۹۶.

[۲] فی المصدر: مهلائیل بن قینان بن أنوش بن شیث.

[۳] تهذیب الاسماء للنووی ج ۱/۱۳۲.

[۴] تهذیب الاسماء للنووی ج ۱/۱۶۷.

[۵] تهذیب الاسماء للنووی ج ۱/۱۶۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۶۶

و نیز در «تهذیب الاسماء» بترجمه یحیی بن زکریا علی نبینا و آله علیهما السلام گفته:

[۱] قال الثعلبی: کان مولد یحیی قبل عیسی بسته أشهر، قال: و قال الکلبی [۱]:

کان زکریا یوم بشر بالولد ابن ثنتين و تسعين سنهً، و قيل: تسع و تسعين سنهً [۲] - الخ.

و شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری الشافعی [۳] در «حیاء الحیوان» گفته:

[۱] و قال محمد الباقر رضی الله عنه: کان اصحاب الکهف صیقلهً، و اسم الکهف حیوم، و القصه طویلہ مشهوره فی کتب التفاسیر، و القصص مطوله و مختصره.

فمن ذلك ما ساقه الامام ابو اسحاق احمد بن محمد احمد بن ابراهيم النيسابوري الثعلبي في كتابه «الكشف و البيان في تفسير القرآن» [۴] - الخ.

و ولی الدین ابو زرعه احمد بن عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن العراقی الاصولی [۵]، که محامد باهره و فضائل فاخره او از «معجم شیوخ» حافظ ابن حجر عسقلانی و «طبقات شافعیه» [۶] ابو بکر اسدی، و «حسن المحاضره» سیوطی، و کتاب «اسانید» ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی مکی، و امثال آن ظاهر است، در «شرح احکام» و الدخود در ذکر [۱] الکلبی: هشام بن محمد ابو المنذر المورخ الکوفی المتوفی (۲۰۴) هـ.

[۲] تهذیب الاسماء ج ۱/۱۵۲.

[۳] الدمیری: ابو البقاء الشافعی المصری المتوفی (۸۰۸).

[۴] حیاء الحیوان ج ۲/۲۶۵ ط مصر.

[۵] ابو زرعه العراقی: احمد بن عبد الرحیم المصری المتوفی سنه (۸۲۶) هـ.

[۶] طبقات الشافعیه لابن شهبه الاسدی ج ۴/۸۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۶۷

فوائد حدیث ابن مسعود متضمن ذکر عبد صالح از «کتاب الشهادات» گفته:

[الرابعة: لا يخفى ان المراد بالعبد الصالح لقمان، و هو مصرح به فی رواية اخرى، و قد يستدل بوصفه بذلك خاصة على انه ليس نبيا و به قال الجمهور.

قال الامام ابو اسحاق الثعلبی: اتفق العلماء على انه كان حكيما و لم يكن نبيا الا عكرمة [۱]، فانه قال: كان نبيا، فتفرد بهذا القول، و اما ابن لقمان الذي قال له:

لا تشرك بالله فقل: اسمه انعم و الله اعلم .

و شيخ كمال الدين محمد بن محمد المعروف بابن أبي شريف المقدسي الشافعي [۲] كه علامه قاضي القضاء ابو اليمن مجير الدين عبد الرحمن العليمي الحنبلي [۳] در كتاب «الانس الجليل بتاريخ القدس و الخليل» ذكرش باين اوصاف کرده:

[هو شيخ الاسلام، ملك العلماء الاعلام، حافظ العصر و الزمان، بركة الامة علامة الائمة، كمال الدين ابو المعالي محمد بن الامير ناصر الدين محمد بن ابي بكر ابن علي بن ابي شريف المقدسي الشافعي شيخنا الامام الحبر الهمام العالم الرحلة القدوة المجتهد العمدة سبط قاضي القضاء شهاب الدين ابي العباس احمد العمري المالكي المشهور بابن عوجان، مولده في ليلة يسفر صباحها عن يوم السبت خامس شهر ذي الحجة سنة اثنتين و عشرين و ثمان مائة بمدينة القدس، و نشأ بها في عفة و صيانة و تقوى و ديانة، لم يعلم له صبوة و لا ارتكاب محظور و حفظ القرآن [۱] عكرمة بن عبد الله البربري المدني المتوفى (۱۰۵) هـ.

[۲] ابن أبي شريف المقدسي الشافعي المتوفى سنة (۹۰۶) هـ.

[۳] ابو اليمن العليمي الحنبلي المتوفى سنة (۹۲۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۶۸

العظيم [۱] - الخ.

در كتاب «المسامره فی شرح المسائره فی العقائد المنجية فی الآخرة» در شرح روايت ابن عمر كه دلالت بر زيادت و نقصان ايمان می کند گفته:

[رواه ابو اسحاق الثعلبی فی تفسيره من رواية علي بن عبد العزيز، عن حبيب بن عيسى بن فروخ، عن اسماعيل بن عبد الرحمن، عن مالك، عن نافع [۲]، عن ابن عمر].

و شيخ نور الدين علي بن ابراهيم بن احمد بن علي الحلبي القاهري الشافعي در «انسان العيون» گفته:

[و فی «العرائس»: ان فرعون لما أمر بذبح ابناء اسرائيل جعلت المرأة أى بعض النساء، كما لا يخفى، إذا ولدت الغلام انطلقت به سرا الى واد أو غار، فأخفته فيه فيقيض الله سبحانه و تعالى له ملكا من الملائكة يطعمه و يسقيه حتى يختلط بالناس، و كان الذي أتى السامري لما جعلته امه في غار من الملائكة جبرئيل عليه السلام فكان، أى السامري، يمص من احدى ابهاميه سمنا، و من الاخرى عسلا، و من ثم إذا جاع الموضع يمص ابهامه، فيروى من المص قد جعل له فيه رزق، و السامري هذا كان منافقا يظهر الاسلام لموسى عليه السلام و يخفى الكفر [۳].

و حسين بن محمد بن الحسن الدياربكري كتاب «عرائس المجالس» ثعلبي را از مآخذ كتاب خود گردانيده، و جابجا از آن نقل نموده، و آن را از كتب معتمده شمرده، چنانچه در «تاريخ خميس في احوال انفس نفيس» [۱] الانس الجليل ج ۲/۷۰۶.

[۲] نافع: ابو عبد الله مولى عبد الله بن عمر بن الخطاب المدني، توفى سنة (۱۱۷).

[۳] السيرة الحلبية ج ۱/۶۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۶۹

گفته:

[اما بعد: فيقول المستوهب من الله ذي المنن العبد الضعيف حسين بن محمد ابن الحسن الديار بكرى غفر الله له و لوالديه، و نولهم كرامة لديه: هذه مجموعة في سير سيد المرسلين و شمائل خاتم النبيين صلى الله عليه و آله و صحبه أجمعين، انتخبها من الكتب المعتمدة، تحفة للاخوان البررة، و هي:

«التفسير الكبير»، و «الكشاف»، و «حاشية» للجرجاني الشریف، و «الكشف»، و «الوسيط»، و «معالم التنزيل»، و «تفسير القشيري»، و «محيي العلوم»، و «لباب التأويل»، و «تفسير الحدادی»، و «عمدة المعاني»، و «زاد المسير» لابن الجوزي، و «تفسير الينابيع»، و «تبصير الرحمن»، و «تفسير أبي الليث السمرقندي»، و صحيحا البخارى و مسلم، و «سنن» الترمذی و «شمائله» و «سنن» أبي داود و النسائي، و ابن ماجة.

و «المصابيح»، و «شرح السنة»، و «المشكوة» و شرحها للطبي، و «مشارق الانوار» للصاغانى، و «الموطا»، و شرحا «صحيح البخارى» لابن حجر، و الكرمانى و «مسند الامام احمد»، و «مستدرک الحاكم»، و «جامع الاصول» لابن الاثير، و «النهاية» له، و «اسد الغابة» و «الكامل» له، و «الشفاء» و «شعب الايمان» لليهقي و «دلائل النبوة» له، و «احياء العلوم» و «التلخيص» لابن الجوزي، و «صفوة الصفوة» و «شرف المصطفى» له، و «الحدائق» له، و «الوفاء» له، و «خلاصة الوفا» للسهمودي، و «ايضاح» النووى و «المنهاج» له و «الاذكار» له و «رياض الصالحين» له.

و «النجم الوهاج» و «معجم» الطبراني، و «ذخائر العقبى» للمحب الطبرى و «السمط الثمين» له و «خلاصة السير» له، و «الرياض النضرة» له، و «المنتقى» و «شواهد النبوة» و «المواهب اللدنية» لاحمد القسطلاني، و «روضة الاحباب»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣٧٠

و «اسماء الرجال»، و «مزيل الخفا»، و «سيرة ابن هشام»، و «اكتفاء» الكلاعي و «الاستيعاب» لابن عبد البر، و «سيرة اليعمرى»، و «سيرة الدمياطى»، و «سيرة مغلطاي»، و «مناسك» الكرمانى، و «التذنيب» للرافعى، و «هدى» لابن القيم، و «التنبيه» لابى الليث السمرقندى. و «فصل الخطاب»، و «الفتوحات المكية»، و «ربيع الابرار»، و «حياة الحيوان»، و «تلخيص» المغازى، و «زين القصص»، و «امثال» العسكرى، و كتاب «الاعلام» للسهروردي، و «تاريخ مكة» للزرقي، و «تاريخ» اليافعى، و «شفاء الغرام» للفاسى، و «دول الاسلام» للذهبي، و «شرح المواقف» للشريف الجرجاني، و «شرح المقاصد» للتفتازانى، و «شرح العقائد العضدية» للدوانى و «تفسير قل يا ايها الكافرون» له و «انموذج العلوم» له، و «عقائد» الفيروز آبادى و «فصوص الحكم»، و «العروة الوثقى»، و «شرعة الاسلام»، و «الملل و النحل» لمحمد الشهرستانى.

و «الهداية»، و «المضمرات»، و «كنز العباد»، و «تشويق المساجد»، و «المختصر الجامع»، و «صحاح» الجوهري، و «القاموس»، و «سامى الاسامى»، و «مورد اللطافة»، و «الاصل الاصيل» للسخاوى، و «الفوائد»، و «الانس الجليل»، و «بهجة الانوار»، و «العوارف»، و «معجم ما استعجم» للبكرى، و «انموذج اللبيب» للسيوطى و «الكشف» له و «الدرجة المنيفة» له، و «العرائس» المثلعبى، و «سح السحابة»، و «اصول الصفار»، و «البحر العميق»، و «سر الادب»، و «الانسان الكامل» و سميتها بالخميس فى احوال أنفس نفيس [١].

و محمد محبوب عالم در تفسير خود كه مشهور است به «تفسير شاهی» [١] تاريخ الخميس ج ١/٢ - ٣.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣٧١

گفته:

[و ذكر الثعلبي: أن معاوية بن عمار [١] قال: سألت الصادق عن آدم عليه السلام أ كان يزوج بناته من بنيه؟ فقال: معاذ الله لو فعل ذلك ما رغب عنه رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم، و لكن لما أدرك قابيل أظهر الله له جنية من ولد الجان، يقال له: جهانة فى صورة انسية، فأوحى الله الى آدم أن زوجها من قابيل، فلما أدرك هابيل أهبط حوراء فى صورة انسية لها رحم، فأوحى الله

الی آدم أن زوجها من هابيل، فقال قابيل: فضلته و أثرته على بهواك، فقال آدم: ان كنت تريد ذلك فقربا قربانا فأيكما يقبل قربانه، فهو أولى بالفضل من صاحبه . و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در «مفتاح النجا في مناقب آل العبا» گفته: [و أخرج العلامة أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي المفسر النيسابوري في تفسيره، عن جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما انه قال: نحن حبل الله الذي قال الله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا [۲]].

و أحمد بن الفضل بن محمد با كثير [۳] در «وسيلة المآل» گفته: [و روى الثعلبي في تفسير قوله تعالى: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ [۴] عن ابن عباس رضي الله عنهما، أنه قال: الاعراف موضع [۱] معاوية بن عمار: البجلي الدهني المتوفى (۱۷۵) هـ. [۲] آل عمران: ۱۰۳.

[۳] با كثير أحمد الفضل المتوفى سنة (۱۰۴۷) هـ.

[۴] الاعراف: ۴۶.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۷۲

عال من الصراط عليه العباس [۱]، و حمزة [۲]، و على بن أبي طالب، و جعفر [۳] ذو الجناحين، يعرفون محبهم ببياض الوجه، و مبغضهم بسواد الوجه .

و شاه ولی الله پدر مخاطب در «ازالة الخفا» گفته:

[و أخرج الثعلبي، عن ابن عباس في قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ [۴]- الآية- قال: نزلت في رجل من المنافقين يقال له: بشر، خاصم يهوديا، فدعا اليهودي الى النبي صَلَّى الله عليه و سلم، و دعاه المنافق الى كعب بن أشرف [۵]، ثم انهما احتكما الى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فقضى لليهودي، فلم يرض المنافق و قال: تعال نتحاكم الى عمر ابن الخطاب، فقال اليهودي لعمر: قضى لنا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فلم يرض بقضائه، فقال للمنافق: كذلك، قال: نعم، فقال: مكانكما حتى أخرج إليكما، فدخل عمر فاشتمل على سيفه، ثم خرج فضرب عنق المنافق حتى برد، ثم قال: هكذا لمن لم يرض بقضاء الله و رسوله، فنزلت

«شأن نزول سأل سائل بروایت سبط ابن الجوزی»

اما روایت یوسف بن قرغلی سبط ابن الجوزی، نزول آیه سأل سائل بِعَذَابٍ واقع در حق حارث منکر ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام: [۱] العباس بن عبد المطلب المتوفى سنة (۳۲) هـ.

[۲] حمزة بن عبد المطلب الشهيد باحد سنة (۳) هـ.

[۳] جعفر بن أبی طالب الشهيد بمؤنة سنة (۸) هـ.

[۴] النساء: ۶۰.

[۵] کعب بن الاشرف اليهودی الهالك سنة (۳) هـ.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۷۳

پس در کتابی که در فضائل ائمه اثنا عشر علیهم السلام تصنیف کرده، و مشهور است به «تذکره خواص الائمة فی معرفه الائمة»، و از

آن ابن حجر در «صواعق» نقل می کند، و سید سمهودی هم در «جواهر العقدين» عبارات عدیده از آن نقل کرده، گفته: [اتفق علماء السير ان قصة الغدير بعد رجوع النبي صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع في الثامن عشر من ذي الحجة جمع الصحابة و كانوا مائة و عشرين ألفا، و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه]

- الحديث. نص صلى الله عليه و سلم على ذلك بصريح العبارة دون التلويح و الاشارة. و ذكر أبو اسحاق الثعلبي في تفسيره بأسناده: ان النبي صلى الله عليه و سلم لما قال ذلك، طار في الاقطار و شاع في البلاد و الامصار. و بلغ ذلك الحارث ابن نعمان الفهري، فأتاه على ناقه له فأناخها على باب المسجد، ثم عقلها و جاء فدخل المسجد، فجثا بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال: يا محمد انك أمرتنا أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله، فقبلنا منك ذلك، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك و فضلتته على الناس و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فهذا شيء منك أو من الله تعالى؟! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم، و قد احمرت عيناه: و الله الذي لا اله الا هو انه من الله، و ليس مني، قالها ثلاثا، فقام الحارث و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فأرسل علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم! قال: فو الله ما بلغ ناقته حتى رماه الله بحجارة من السماء، فوقع على هامته، فخرج من دبره و مات و أنزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۱].

و يوسف بن قزغلي سبط شيخ جمال الدين أبو الفرج بن الجوزي از [۱] تذكرة خواص الامة: ۳۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۷۴

اجله أساطين أعلام، و أعيان مشايخ عظام، و أكابر أمائل و أماجد أفاضل أهل سنت است، و فضائل و مناقب او مفصلا انشاء الله در ما بعد خواهی شنید، بعض عبارات در اینجا هم ذکر می شود.

امام محدثین سنیه ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در کتاب «العبر فی خبر من غیر» گفته:

[و ابن الجوزی العلامة الواعظ المورخ شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قزغلی الترمکی ثم البغدادی العونی الهیبری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین أبی الفرج بن الجوزی أسمع جده منه و من ابن کلب [۱] و جماعة، و قدم دمشق سنه بضع و ستمائة، فوعظ بها و حصل له القبول العظیم، للطف شمائله و عذوبة وعظه و له تفسیر فی تسعة و عشرين مجلدا، و «شرح الجامع الكبير»، و جمع مجلدا فی مناقب أبی حنیفة، و درس و أفتی، و كان فی شیبته حنبلیا. توفي فی الحادی و العشرین من ذی الحجة. و كان وافر الحرمه عند الملوک [۲].]

و عمر بن مظفر بن محمد المعری الحلبي الشهير بابن الوردی در «تتمة المختصر فی اخبار البشر» در سنه ست و خمسين و ستمائة گفته:

[و فیها توفي الشیخ شمس الدین یوسف سبط جمال الدین بن الجوزی، واعظ فاضل. له: «مرآة الزمان» تاریخ جامع.

قلت: و له: «تذكرة الخواص من الامة فی ذکر مناقب الائمة»، و الله أعلم. [۱] ابن کلب: عبد المنعم الحنبلی البغدادی المتوفی سنه (۵۹۶).

[۲] العبر فی خبر من غیر ج ۵/۲۲۰

«شأن نزول سأل سائل بروایت ابراهیم وصابی»

اما روایت ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی [۱]، نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

در حق حارث منکر ولایت:

پس در کتاب «الاكتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء» گفته:

[روى الامام الثعلبی فی تفسیره: ان رجلا سأل سفيان بن عيينه رضى الله عنه، عن قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ فيمن نزلت؟، قال للسائل:

سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم رضوان الله الاكبر: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي رضى الله عنه و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله فقبلناه منك و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلنا، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم شهر رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فهذا منك، أم من الله عز و جل؟! فقال النبي صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل».

فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول [۱] الوصابى اليمنى كان حيا فى سنة (۹۶۷) فرغ فيها من تأليف «الاكتفاء».

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۷۶

محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم. فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز و جل بحجر سقط على هامته و خرج من دبره فقتله، فأنزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۱].

و باید دانست که کتاب «الاكتفاء» ابراهیم بن عبد الله یمنى وصابی از کتب معتمده مشهوره و مصنفات معتبره معروفه است، و اکابر و أعاضم شیوخ سنی، و أفاحم ذوی المراتب السنیة از این کتاب در أسفار دینیة جابجا نقل می نمایند:

در «تفسیر شاهی» مسطور است:

[و فی «الاكتفاء» عن علی بن أبی طالب رضى الله تعالى عنه، قال: وقع بينی و بین العباس مفاخرة، ففخر علی العباس بسقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام انهما له، قال علی: فقلت أ لا- اخبرك بمن هو خير من هذا كله الذى قرع خراطيمكم بالسيف و قادكم الى الاسلام، فعز ذلك علی العباس رضى الله عنه، فأنزل الله عز و جل: أ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [۱] یعنی علیا رضى الله تعالى عنه .

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است:

[فی «الاكتفاء» عن علی بن أبی طالب رضى الله تعالى عنه، قال: لما أراد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم أن يغزو تبوك دعا جعفر بن أبی طالب فأمره أن يتخلف على المدينة، فقال: لا اتخلف بعدك يا رسول الله، فعزم علی لما تخلفت قبل أن أتكلم، فبكيت، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: ما يبكيك يا علی؟، قال: يا رسول الله يبكيני خصال غير واحد تقول قريش غدا: ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه و خذله! و تبكيני خصلة اخرى كنت اريد أن أعرض [۱] التوبة: ۱۹.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۷۷

للجهاد فى سبيل الله - الخ.

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است:

[و فی «الاكتفاء» عن الحسن بن علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه، قال: قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم: «اللهم أخذت منی عبیدة ابن الحارث [۱] یوم بدر، و حمزة بن عبد المطلب یوم احد و هذا علی، فلا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین»]. و شهاب الدین احمد بن عبد القادر الحفظی در «ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر الالال» در شرح شعر: هذا الذی قرره الاجله و المقتضی و لازم الادله

گفته: [و ذلك أن أجله العلماء لما صرحت لهم الادله بهذه الخصوصیات لاهل البيت الشریف قرروا ذلك و حرروه، مثل السيد علی السمهودی امام السنه فی جواهره، و الحافظ الطبری الشافعی [۲] فی «ذخائره»، و الحجّه الزرنندی الشافعی فی «معالمه»، و شیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی «صواعقه»، و جلال الدین السیوطی الشافعی فی «الثغور الباسمه فی مناقب السیده فاطمه»، و «احیاء المیت فی ذکر أهل البيت»، و «السمطین فی السبطین»، و «اسنی المطالب فی فضائل علی بن أبی طالب» و من المفردات عدد کثیر و لم أطلع علی شیء منها].

از این عبارت ظاهر است که کتاب «أسنی المطالب فی فضائل علی ابن أبی طالب» از جمله همین کتب است که مصنفین آن اجله علمایند و ایشان بسبب تصریح ادله بخصوصیات مذکوره در این شرح برای [۱] ابن المطلب بن عبد مناف الشهید بیدر سنه (۲). [۲] الطبری: محب الدین أحمد بن عبد الله المتوفی (۶۹۴).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۷۸
اهلیت علیهم السلام تقریر و تحریر آن کرده‌اند، و مراد از «اسنی المطالب» کتاب رابع است از کتاب «اکتفاء» تصنیف ابراهیم وصابی، زیرا که کتاب «اکتفاء» مشتمل است بر کتب اربعه که کتاب رابع آن موسوم به «اسنی المطالب فی فضائل علی بن أبی طالب» است، چنانچه این معنی از رجوع به اصل «اکتفاء» ظاهر است.
و خود شهاب الدین احمد بن عبد القادر هم در عبارت دیگر، تصریح نسبت «اسنی المطالب» به ابراهیم بن عبد الله وصابی نموده، حیث

قال فی کتاب «ذخیره المآل» فی مقام آخر: [أخرج صاحب «اسنی المطالب فی فضائل علی بن أبی طالب» ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی رحمه الله، عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «أعطی علی خمسا أحب الی من الدنیا و ما فیها: أما الواحدة: فهو مکانی بین یدی الله حتی یفرغ من الحساب، و اما الثانية: فلواء الحمد بیده آدم و من ولده تحته، و أما الثالثة: فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف من امتی، و عقر الحوض آخره، و أما الرابعة: فسائر عورتی و مسلمی الی ربی، و أما الخامسة: فلست أخشی علیه أن یرجع زانیا بعد احصان، و لا کافرا بعد ایمان»]

«شأن نزول سأل سائل بروایت زرنندی»

اشاره

اما روایت محمد بن یوسف زرنندی: پس در کتاب «معارج الوصول» که نسخه آن بعنایت منجیح کل مسئول در نجف اشرف بدست این خاکسار افتاده بود، گفته:

[نقل الامام أبو اسحاق الثعلبی فی تفسیره: ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل سأل سائل بعذاب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۷۹

واقع

: فیمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتنی عن مسألة ما سألتنی عنها أحد قبلك، حدثنی أبی، عن جعفر بن محمد: ان رسول الله صلی الله

عليه و سلم لما كان بغدير خم، نادى الناس و اجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله عز و جل أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك، ففضلته علينا و قلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، فهذا شئ منك أم من الله عز و جل؟! فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل». فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم! فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز و جل بحجر فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله، و أنزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ [۱].

و نیز محمد بن یوسف زرندی در «نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطین» گفته: [و نقل الامام ابو اسحاق الثعلبی رحمه الله فى تفسيره: أن سفيان بن عيينة رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ فىمن نزلت؟

فقال للسائل: سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۰

ابن محمد، عن آبائه: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلنا منك، و أمرتنا بالحج فقبلنا منك، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فهذا منك أو من الله عز و جل؟ فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل». فولى الحارث بن نعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب أليم! فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله عز و جل بحجر فسقط هامته و خرج من دبره و أنزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

[۱]

ترجمه زرندی و جلالت او

و محمد بن یوسف بن الحسن الزرندی المدنی الحنفی از أجله محدثین عظام، و افاحم شیوخ عالی مقام است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «درر کامنه فى اعیان المائة الثامنة» گفته:

[محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی المدنی الحنفی شمس الدین، اخو نور الدین علی.

قرأت فى مشيخة الجنيد البليانى تخريج الحافظ شمس الدين الجزرى الدمشقى نزىل شیراز: انه كان عالما، و ارخ مولده سنة ۶۹۳ و

وفاته بشيراز سنة بضع و خمسين و سبعمائة، و ذكر: انه صنف «درر السمطين فى مناقب السبطین» و «بغية المرتاح» جمع فيها اربعين

حديثا بأسانيدھا و شرحھا. قال: و خرج له [۱] نظم درر السمطين: ص ۹۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۱

البرزالی فی مشیخته عن مائه شیخ.

قلت: مات البرزالی قبله بأكثر من ثلاثين [۱] سنة، و درس [۲] بعد أبيه بالمدينة و صنف كتباً عديدة و درس فی الفقه و الحديث، ثم رحل الى شیراز، فولى القضاء بها حتى مات سنة سبع أو ثمان و اربعين ذكره ابن فرحون [۳] [۴].

و علی بن محمد المعروف بابن الصباغ در «فصول مهمه» گفته:

[حكى الشيخ الامام العلامة المحدث بالحرم الشريف النبوى جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي في كتابه المسمى ب «درر السمطين في فضل المصطفى و المرتضى و السبطين»: ان الامام المعظم و الحبر المكرم، أحد الائمه المتبعين المقتدى بهم في امور الدين محمد بن ادريس الشافعي المطلبى - رضى الله عنه و ارضاه، و جعل الجنة منقلبه و مثواه - لما صرح بمحبة اهل البيت و انه من شيعتهم قيل فيه: هذا و هو السيد الجليل، فقال مجيباً عن ذلك بأبيات:

إذا نحن فضلنا علياً فاننا روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل

الى آخر الاشعار [۵].

از این عبارت، هویدا و متجلی است که زرندى، شیخ و امام و علامه [۱] لا ىخفى ما فى التاريخ لان البرزالی هو علم الدين ابو محمد القاسم الدمشقى المتوفى سنة (۷۳۹ هـ). كما تقدم فوفاته قبل وفات الزرندي حدود (۹) سنوات على ما أرخ ابن فرحون، و حدود (۱۸) سنة على ما نقل عن الجزرى.

[۲] فى المصدر: و رأس بعد أبيه.

[۳] ابن فرحون: ابراهيم بن على بن محمد المدنى المالكى المتوفى سنة (۷۹۹ هـ).

[۴] الدرر الكامنة، ج ۴.

[۵] الفصول المهمة: ص ۲۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۸۲

و محدث حرم شريف نبوى بوده.

و شهاب الدين احمد در كتاب «توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل» بعد ذكر «حديث نور» و «حديث شجرة» و اسناد روايت اول به صالحانى [۱] و نسبت روايت ثانى به ابو نعيم، گفته:

[و روى الاول أيضا الامام شمس الدين محمد بن الحسن بن يوسف الانصارى الزرندي المحدث بالحرم الشريف النبوى المحمدى .

از این عبارت هم، نهايت عظمت و جلالت زرندي ظاهر مى شود که او امام و محدث حرم شريف نبوى بوده.

و مصطفى بن عبد الله در «كشف الظنون» گفته:

[«درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و السبطين» للشيخ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي، محدث الحرم النبوى.

المتوفى سنة ۷۵۰ - خمسين و سبعائة.

و نیز در «كشف الظنون» گفته:

[«بغية المرتاح» للشيخ شمس الدين محمد بن يوسف الزرندي، المتوفى في سنة خمسين و سبعائة، جمع فيه أربعين حديثاً و شرحها]

و نیز سابقاً دانستی که حسين دیاربکری کتاب «اعلام» زرندي را از کتب معتمده شمرده، و آن را از مآخذ کتاب خود قرار داده.

و از عبارت أحمد بن عبد القادر شافعي صاحب «ذخيرة المآل» که آنفا گذشته، دانستی که زرندي از أجله علما است، که تحرير و

تقرير فضائل اهل بيت عليهم السلام حسب تصريح دلائل نموده اند، و نیز در این عبارت زرندي را به «حجت» ملقب نموده، و ناهیک

به تفخيما و تبجيلا. [۱] الصالحانى: محمود بن محمد ابو حامد الشيرازى المتوفى (۶۱۲ هـ).

و علاوه بر این همه، سید علی سمهودی که از أعظم أساطین، و أكابر محققین، و أفخم معتمدين، و أجله مقبولین سنیه است - كما سیظهر عنقریب انشاء الله تعالی - جا به جا روایات عدیده از زرندی نقل کرده نهایت اعتبار و اعتماد آن ظاهر فرموده، در «جواهر العقدين» بعد ذکر حدیث.

«كلمة لا اله الا الله حصني، فمن قالها دخل حصني و من دخل حصني أمن من عذابي»
گفته:

[و ذكره الجمال في كتابه «معراج الوصول»: ان الحافظ أبا نعيم روى هذا الحديث بسنده عن أهل البيت، يعنى المذكورين الى على بن أبى طالب سيد الاولياء، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سيد الانبياء: حدثنى جبرئيل سيد الملائكة قال: قال الله تعالى: انى أنا الله لا اله الا أنا فاعبدونى فمن جاءنى منكم بشهادة أن لا اله الا الله بالاخلاص، دخل حصنى، و من دخل حصنى أمن من عذابى.

قال فى رواية غير أبى نعيم قال الله تعالى: كلمة لا اله الا الله حصنى الحديث [۱].
و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين المذكور: قال أبو الصلت عبد السلام بن الصالح الهروى [۲]: كنت مع على بن موسى الرضا و قد دخل نيسابور و هو على بغلة شهباء، فغدا فى طلبه العلماء من أهل البلد، و هم أحمد بن حرب [۳] و ابن النضر [۴] [۱] جواهر العقدين: مخطوط فى مكتبة الناصرية بلكنهو، ص ۳۹.

[۲] أبو الصلت عبد السلام بن الصالح الهروى المتوفى (۲۳۶ هـ).

[۳] أحمد بن حرب: الزاهد النيسابورى المتوفى سنة (۲۳۴ هـ). تقدم ذكره.

[۴] أحمد بن نصر بن زياد القرشى النيسابورى المتوفى سنة (۲۴۵ هـ).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۸۴

و يحيى بن يحيى [۱]، و عدة من أهل العلم، فتعلقوا بلجامه فى المربعة و قالوا له: بحق آبائك الطاهرين،

حدثنا بحديث سمعته من ابيك، فقال: حدثنى أبى العبد الصالح موسى بن جعفر، و قال: حدثنا أبى جعفر الصادق بن محمد قال:

حدثنى أبى باقر علم الانبياء محمد بن على، قال: حدثنى أبى سيد العابدين على بن الحسين، قال: حدثنى أبى سيد شباب أهل الجنة الحسين بن على، قال: سمعت أبى سيد العرب على بن أبى طالب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «الايمان معرفة بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالاركان»

قال الامام أحمد بن حنبل رحمه الله: لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنه، و روى بعضهم ان المستملى لهذا الحديث أبو زرعة الرازى [۲]، و محمد بن أسلم الطوسى [۳] [۴].

و نیز در «جواهر العقدين» در «ذكر اختلاف در وجوب صلاة بر آل محمد صلى الله عليه و آله در نماز» گفته:

[و مما يدل على ان الخلاف فى ذلك من قول الشافعى، لا من اختلاف أصحابه، كما اقتضى كلام الروضة و أصلها ترجيحه ان فى كلام الطحاوى فى مشكله ما يدل على ان حرملة [۵] نقل الوجوب عن الشافعى، و استدل بتعليم النبى صلى [۱] يحيى بن يحيى أبو زكريا التميمى النيسابورى المتوفى سنة (۲۲۶ هـ).

[۲] أبو زرعة الرازى: عبيد الله بن عبد الكريم المتوفى سنة (۲۶۴ هـ).

و لا يخفى أن استملاء أبى زرعة من الامام الرضا عليه السلام مشكل، لان ولادته كما قيل كانت سنة (۲۰۰) من الهجرة.

[۳] محمد بن أسلم الطوسى: أبو الحسن الحافظ المتوفى سنة (۲۴۲ هـ).

[۴] جواهر العقدين: مخطوط، ص ۲۴۶.

[۵] حرمله: بن يحيى أبو حفص المصرى المتوفى سنة (۲۴۳ هـ).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۵
اللَّهُ عليه و سلم الكيفية بعد السؤال عنها.

قلت: و يشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن أبي المظفر يوسف الزرندى المدنى فى كتاب «معراج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول صلى الله عليه و سلم» ما لفظه: و قد قال الامام الشافعى رحمه الله تعالى فى هذا المعنى مشيراً الى وصفهم و منبها على ما خصصهم الله تعالى به من رعاية فضلهم:

يا أهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاة له . و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قد قال الحافظ أبو عبد الله محمد المذكور فى كتابه «نظم السمطين»: انه روى عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن النبى صلى الله عليه و سلم انه قال لعلى بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه: «إذا هالك أمر، فقل: اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم انى أسألك بحق محمد و آل محمد أن تكفينى شر ما أخاف و أحذر، فانك تكفى ذلك الامر» [۱]،

و لم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه.

و قد روى فى «مسند الفردوس» بغير إسناده عن على رضى الله عنه مرفوعاً: «من صلى على محمد و آل محمد مائة مرة، قضى الله له مائة حاجة».

أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلى من طريق على بن يونس العطار:

حدثنى محمد بن على الكندى، حدثنى محمد بن [۲] مسلم، حدثنى جعفر بن محمد الصادق عن أبيه، عن جده، عن على بن أبى طالب رفعه [۳].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته: [۱] نظم درر السمطين: ص ۴۹ - ۵۰.

[۲] محمد بن مسلم: الطحان الثقفى المتوفى سنة (۱۵۰).

[۳] جواهر العقدين، مخطوط، ص ۱۱۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۶

[و عن أبى الطفيل [۱] قال: خطبنا الحسن بن على بن أبى طالب، فحمد الله و أثنى عليه و اقتصر الخطبة الى أن قال: ثم قال: «من عرفنى، فقد عرفنى و من لم يعرفنى، فأنا الحسن بن محمد صلى الله عليه و سلم»، ثم تلا هذه الآية:

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

[۲]، ثم أخذ فى كتاب الله، ثم قال: «أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن النبى، أنا ابن الداعى الى الحق باذنه، و أنا ابن السراج المنير، أنا ابن الذى ارسل رحمة للعالمين، فأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم» فقال: فيما انزل على محمد صلى الله عليه و سلم: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى [۳].

رواه الطبرانى فى «اللاوسط» و «الكبير» باختصار، و البزار بنحوه، و بعض طرق البزار، و الطبرانى فى «الكبير» حسان.

و رواه الحافظ جمال الدين الزرندى، عن أبى الطفيل، و جعفر بن حيان، قالاً: لما قتل على بن أبى طالب و فرغ منه، قام الحسن بن على رضى الله عنهما خطيباً، فذكره بنحوه، الا انه قال: و أنا من أهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل فينا و يصعد من عندنا، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم و انزل الله فيهم: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى و مَنْ

يَقْتَرِفُ حَسَنَةً نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا

[۴] و اقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت [۵]. [۱] أبو الطفيل: عامر بن واثله الصحابي المتوفى سنة (۱۰۰).

[۲] يوسف: ۳۸.

[۳] شوری: ۲۳.

[۴] شوری: ۲۳.

[۵] نظم درر السمطين: ص ۱۴۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۷

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و روى الحافظ جمال الدين الزرندي فى كتابه «نظم درر السمطين» عن ابراهيم بن شيبه الانصارى، قال: جلست الى الاصبع بن نباته، فقال: ألا اقرئك ما أملاه على بن ابى طالب رضى الله عنه، فأخرج صحيفة فيها مكتوب:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصى به محمد صلى الله عليه وآله اهل بيته و امته، أوصى اهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته، و أوصى امته بلزوم اهل بيته و ان اهل بيته يأخذون بحجزة نبيهم صلى الله عليه و سلم، و ان شيعتهم يأخذون بحجزهم يوم القيمة، و انهم لن يدخلوكم باب ضلالة، و لن يخرجوكم من باب هدى [۱].

از اين عبارت و عبارات آتیه ظاهر است كه سمهودى، زرندى را بحافظ ملقب مى نمايد، و جلالت و عظمت لقب حافظ پر ظاهر است.

و نیز سمهودى در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندي عقيب حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه»:

قال الامام الواحدى: هذه الولاية التى اثبتها النبى صلى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القيمة.

و روى فى قوله تعالى: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

[۲]، أى عن ولاية على و اهل البيت، لان الله أمر نبيه صلى الله عليه و سلم أن يعرف الخلق انه لا يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا الا المودة فى القربى. و المعنى انهم يسألون: هل والوهم حق الموالاة، كما أوصاهم النبى صلى الله عليه و سلم؟ أم أضاعوها و أهملوها؟ فيكون عليهم المطالبة و التبعة- [۳] انتهى. [۱] نظم درر السمطين: ص ۲۴۰.

[۲] الصفات: ۲۴.

[۳] نظم درر السمطين: ص ۱۰۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۳۸۸

قلت: و قوله و روى فى قوله تعالى يشير الى ما أخرجه الديلمى [۱]، عن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولاية على بن ابى طالب رضى الله عنه، و يشهد لذلك

قوله فى بعض الطرق المتقدمة: «و الله سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و اهل بيتى؟» [۲].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و أما على الرضا بن موسى الكاظم: فكان أوحده زمانه، جليل القدر، أسلم على يده ابو محفوظ معروف الكرخى [۳] استاد السرى السقطى [۴].

قال الامام ابو القاسم القشيرى فى رسالته: و هو، يعنى معروف الكرخى، من موالى على بن موسى الرضا، ثم ذكر اسلامه على يده.

قال جمال الزرندي: و قال له المأمون: بأى وجه جدك على بن أبى طالب قسيم الجنة و النار؟ فقال: يا امير المؤمنين أ لم ترو عن

أبيك، عن آبائه، عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «حب علي إيمان و بغضه كفر»؟ فقال: بلى، قال الرضا: فقسمة الجنة و النار إذا كان على حبه و بغضه، فقال المؤمنون: لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن! أشهد انك وارث علم رسول الله صلى الله عليه وسلم.

قال ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي: فلما رجع الرضا الى بيته قلت له: يا ابن رسول الله ما أحسن ما اجبت به أمير المؤمنين؟! فقال: يا أبا الصلت انما كلمته من حيث هو، و لقد سمعت أبي يحدث عن ابيه، عن [۱] الديلمي: شهر دار بن شيرويه المتوفى (۵۵۸). [۲] جواهر العقدين: ۱۲۶ مخطوط في مكتبة المؤلف بلكنهو.

[۳] معروف الكرخي بن فيروز المتوفى سنة (۲۰۰).

[۴] السري بن المغلس السقطي الصوفي المتوفى (۲۵۳).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۸۹

على رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنت قسيم الجنة و النار، فيوم القيامة تقول للنار: هذا لي و هذا لك . و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندي: يروي ان علي بن الحسين رضي الله عنه، قال: ايها الناس! ان كل صمت ليس فيه فكر فهو عو، و كل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء، ألا ان الله عز و جل ذكر اقواما بآبائهم، فحفظ الابناء للآباء قال تعالى: وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا [۱]. و لقد حدثني أبي، عن آبائه: انه كان التاسع من ولده، و نحن عتره رسول الله صلى الله عليه وسلم، فاحفظونا لرسول الله صلى الله عليه وسلم. قال الراوي: فرأيت الناس سيكون من كل جانب [۲]. و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي المدني في نظم درره: لم يكن أحد من العلماء المجتهدين و الائمة المهديين المرشدين الا و له في ولايته اهل البيت عليهم السلام الحظ الوافر و الفخر الزاهر، كما أمر الله عز و جل بذلك في قوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [۳] - الخ.

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و عن أم سلمه رضي الله عنها، قالت: كان النبي صلى الله عليه وسلم نائما في بيتي، فجاء الحسين رضي الله عنه يدرج، فقعدت على الباب، فامسكته مخافة ان يدخل فيوقظه، ثم غفلت في شيء، فذب، فدخل، فقعد على بطني، قالت: فسمعت نحيب رسول الله صلى الله عليه وسلم، فجت، فقلت: يا رسول [۱] الكهف: ۸۲.

[۲] جواهر العقدين: ص ۱۸۲ - مخطوط في مكتبة الناصرية.

[۳] شوری: ۲۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۰

الله و الله ما علمت به! فقال: لما جاءني جبرئيل عليه السلام و هو على بطني قاعد فقال: أ تحبه؟، فقلت: نعم، قال: ان امتك ستقتله، أ لا- اريك التربة التي يقتل بها؟، فقلت: بلى، قال: فضرِب بجناحه، فأتاني بهذه التربة. قالت: و إذا في يده تربة حمراء و هو يبكي و يقول: ليت شعري من يقتلك بعدى.

و اخرجه عبد بن حميد [۱] في مسنده، عن شيخه عبد الرازق [۲]، فقال: أخبرنا عبد الله بن سعيد بن ابى هند [۳]، عن ابيه قال: قالت أم سلمة، فذكره.

و رواه الحافظ محمد بن يوسف الزرندي في كتابه «الدرر» عن أم سلمة و قال فيه: فقال صلى الله عليه وسلم: ان جبرئيل عليه السلام

كان عندي آنفا، فقال: ان ابنك سيقتل بعدك بأرض، يقال لها: كربلاء، تريد أن اريك تربته يا محمد؟ فتناول جبرئيل من ترابها، فأراه النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دفعه إليه. قالت أم سلمة:

فأخذته فجعلته في قارورة، فاصبته يوم قتل الحسين وقد صار دما [٤].
و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندي، عن ابن عباس رضى الله عنهما: لما نزلت هذه الآية: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ] ^٥

[٥] قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعلي رضى الله عنه: هو أنت و شيعتك، تأنى يوم القيامة أنت و شيعتك راضين مرضيين، و يأتى عدوك غضابا مقمحين فقال: من عدوى؟ [١] عبد بن حميد الحافظ الكسى المتوفى سنة (٢٤٩).

[٢] عبد الرزاق بن همام الصنعاني المتوفى (٢١١).

[٣] عبد الله بن سعيد المدنى المتوفى سنة (١٤٧).

[٤] جواهر العقدين: ص ٢١٧- مخطوط.

[٥] البيه: ٧.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣٩١

قال: من تبرأ منك و لعنك [١].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و فى رواية ذكرها الحافظ جمال الدين محمد الزرندي، عن صدى [٢] قال:

بينما انا العب و أنا غلام عند احجار الزيت، إذا قبل رجل على بعير، فوقف يسب عليا رضى الله عنه، فحف به الناس ينظرون إليه، فبينما هم كذلك إذ طلع سعد، يعنى ابن أبى وقاص، فقال: ما هذا؟ قالوا: يشتم عليا، فقال: اللَّهُمَّ ان كان يشتم عبدا صالحا فأر المسلمين خزيه، قال: فما لبث ان تعثر به بعيره، فسقط و اندقت عنقه و خبطه بعيره، فكسره و قتله [٣].

و نیز در «جواهر العقدين» بعد ذكر اشعار شافعى كه اولش اين است:

إذا فى مجلس ذكروا عليا و سبطيه و فاطمة الزكية
گفته:

[و قال جمال الدين الزرندي عقب [٤] نقله لذلك عن الشافعى: و قال أيضا يعنى الشافعى رحمه الله: [١] جواهر العقدين: ص ١٥٠- مخطوط.

[٢] صدى بن عجلان ابو امامة الباهلى المتوفى (٨٦).

[٣] جواهر العقدين: ٢٥- مخطوط.

[٤] لا يخفى ان الابيات التى مطلعها: «إذا فى مجلس ..» فى المصدر بعد الابيات التى مطلعها: «قالوا: ترفضت قلت كلا ..» و أما الابيات السابقة عليها هى هذه:

إذا نحن فضلنا عليا فاننا روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل

و فضل ابى بكر إذا ما ذكرته رميت بنصب عند ذكرى للفضل

فلا زلت ذا رفض و نصب كلاهما بحبهما حتى اوسد فى الرحل.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٩، ص: ٣٩٢

قالوا: ترفضت، قلت: كلا ما الرفض دينى و لا اعتقادى

لکن تولیت غیر شک خیر امام و خیر هاد

ان کان حب الولی رفضاً فاننی أرفض العباد]. و مولوی سلامه الله که از اعظم متکلمین معاصرین کبار و افاحم مدرسین معتمدین سنیه این دیار است، بروایت زرندی جابجا تمسک می نماید، تا آنکه روایت «اعلام» زرندی را بر روایت بخاری ترجیح داده، و آن را گریزگاهی برای دفع گریختن صحابه پنداشته، چنانچه در «معركة الآراء» گفته:

[و آنچه از بخاری، اثبات گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده، جوابش از ملاحظه ما سبق پیدا است، چه ثبات قدم شیخین، بل خلفای ثلاثه در غزوه حنین، بتصریح صاحب «مواهب لدنیه» و «تاریخ الاعلام» و «تاریخ کازرونی» و «ترجمه تاریخ طبری» که تفصیلش گذشت، ثابت است .

و نیز در «معركة الآراء» گفته:

[پوشیده نخواهد بود که از منطوق صریح «تاریخ الاعلام» و «تاریخ کازرونی» کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و باهر است که حضرت شیخین، بل بمقتضای «تاریخ طبری» عثمان ذی النورین هم در غزوه حنین تخلف نورزیدند، و بمعیت آن حضرت صلی الله علیه و سلم مثل علی و عباس، و معدودی چند ثابت قدم ماندند].

و نیز در «معركة الآراء» گفته:

[و همچنین روایت «فتح الباری» که غیر از چهار کس که حضرت شیخین من جمله آنها نیستند، دیگری را از ثابت قدمان نمی شمارد،

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۳

بسبب تعارض روایت «تاریخ الاعلام» و «کازرونی» بر همین مرکز نشانیم، و یا بفحای روایت «روضه الاحباب» که کمیت عدد و تعیین اشخاص ثابت قدمان صریح از آن مستفاد است، روایت براء بن عازب و «فتح الباری» را بیک محمل نشانده، برهگذر تعارض با روایات آخر بمقتضای آن تعارضاً، تساقطاً قابل اعتبار ندانیم - انتهى.

و مولوی حیدر علی فیض آبادی که حضرات سنیه بر افادات مطربه او بسیار می نازند، و نقد جانهای شیرین بر آن می بازند، نیز بکتاب «اعلام» زرندی تمسک می نماید، چنانچه در «منتهی الکلام» گفته:

[و لا نسلم که واقعه جمل بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد، بلکه بصفا انجامیده بود، او باش لشکر باعث شدند، و پرداختند بآنچه پرداختند چنانچه در «تاریخ طبری» و ترجمه آن و کتاب «اعلام» و مانند آن مفصل است .

و نیز در «منتهی الکلام» گفته:

[و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و سلم بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود، که آن جناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت، اقتدا و امامت هر دو درست بوده، بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب «اعلام» مروی است، معلوم می شود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی به سرای جاودانی پیش نیامده، قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارد].

و نیز در «منتهی الکلام» بجواب روایت «اعلام» زرندی، متضمن اعتراف عائشه باحداث خود گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۴

[پس در ما نحن فيه محتمل است که عند الاستفسار از دفن أم المؤمنین بمرقد شریف سید المرسلین، بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الانصاری ابن مولانا عز الدین، بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند و بظاهر بجانب مقدسه صدیقه، مسلک حسن اعتقاد می پیمودند، حاضر باشند] - انتهى.

از این عبارت پیدا است که فاضل معاصر، زرندی را بمولانا تعبیر می کند، و ناهیک به فضلا و جلاله و شرفا و نباله

«شأن نزول سأل سائل بروایت شهاب الدین دولت آبادی

اشاره

اما روایت ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی، نزول سأل سائل بعذاب واقع در واقعه غدیر: پس در کتاب «هدایة السعداء» که نسخه عتیقه آن پیش فقیر کثیر الخطأ موجود است در جلوه ثانیه از هدایه ثامنہ گفته:

[و فی «الزاهدیة» عند قوله تعالى: سأل سائل بعذاب واقع

فی تفسیر الثعلبی: نزولاً ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوماً: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» فسمع ذلك واحد من الكفرة من جملة الخوارج، فجاء الى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: يا محمد! هذا من عندك أو من عند الله؟ فقال صلى الله عليه وسلم: هذا من عند الله، فخرج الكافر من المسجد، وقام على عتبة الباب وقال: ان كان ما يقوله حقاً، فانزل على حجراً من السماء! قال: فنزل حجر و رضح رأسه، فنزلت السورة].

و نیز در «هدایة السعداء» در جلوه خامسه از هدایه تاسعه گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۵

و فی «الزاهدیة» عند قوله تعالى: سأل سائل بعذاب واقع

: لما قال النبي: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» قال رجل: ان كان هذا من الله فأمر على حجارة! فنزل حجر، فعلم ان هذا من عند الله. وقد ذكرناه فی الجلوة الثانية من الهدایة الثامنة]

ترجمه شهاب الدین دولت آبادی

و شهاب الدین دولت آبادی از اکابر محققین اعلام، و اعظم معتمدین فخام و نبلاى مقبولین عظام است.

غلام علی آزاد بلگرامی در «سبحه المرجان فی آثار هندوستان» گفته:

[مولانا القاضی شهاب الدین أحمد بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولت آبادی نور الله ضریحه، ولد بدولت آباد دهلی، و تلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی، و مولانا خواجکی الدهلوی، و هو من تلامذة مولانا معین العمرانی رحمهما الله تعالی، و فاق أقرانه، و سبق اخوانه، و كان القاضی عبد المقتدر يقول فی حقه: یأتینی من الطلبة من جلده علم، و لحمه علم، و عظمه علم، و لما توجه الموكب التیموری الى الهند، و خرج مولانا خواجکی قبل وصوله الى دهلی منها الى كالبی، خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاده الى كالبی، فأقام مولانا خواجکی بكالبی، و ذهب القاضی الى دار الخیور جونفور (بفتح الجیم و سکون الواو و النون، و ضم الفاء و سکون الواو و آخرها راء) بلدة عظيمة من صوبه «اله آباد» كانت دار الخلافة لسلطين الشرقية و ذكر طبقتهم فی تواریخ الهند، نشأ بها كثير من المشايخ و العلماء.

فاغتم السلطان ابراهیم الشرقي و الى جونفور وروده و نضر سقاه الله بسحائب الاحسان وروده، و عظمه بین الكبراء و لقبه بملك العلماء، فزین القاضی مسند الافاده، و فاق البرجیس فی افاضة السعادة، و ألف كتباً سارت بها ركبان العرب و العجم، و أذكى سرجا أهدى من النار الموقدة علی العلم منها: «البحر الموج» فی تفسیر القرآن العظیم بالفارسیة، و الحواشی علی «كافية النحو» و هی أشهر

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۶

تصانیفه و «الارشاد» و هو متن فی النحو التزم فی تمثیل المسألة فی ضمن تعبیرها و «بديع المیزان» و هو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعة، و «شرح البزدوی» فی اصول الفقه الى بحث الامر، و «شرح بسیط علی قصيدة بانت سعاد» و «رسالة فی تقسیم العلوم» بالعبارة

الفارسی، و «مناقب السادات» بتلك العبارة و غيرها.

توفی لخمس بقین من الرجب المرجب سنه تسع و اربعین و ثمانمائه، و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشرقی [۱].

و نیز غلام علی آزاد در «تسلية الفؤاد فی قصائد آزاد» بعد ذکر قاضی عبدالمقتدر گفته:

[و من تلامذه القاضی عبدالمقتدر قدس سره ملک العلماء القاضی شهاب الدین الدولت آبادی طاب ثراه، و رأیت ذکره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره و شهرة تصانیفه بین الانام.

فأقول: القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولت آبادی نور الله ضریحه ولد بدولت آباد دهلی، و تلمذ علی مولانا خواجکی دهلی، و القاضی عبدالمقتدر رحمهما الله تعالی. و فاق اقرانه و سبق اخوانه.

و كان القاضی عبدالمقتدر يقول فی حقه: یأتینی من الطلبة من جلده علم، و لحمه علم، و عظمه علم، و لما توجه الموكب التیموری الی الهند، و خرج مولانا خواجکی قبل وصوله الی دهلی منه الی کابلی، خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاده الی کابلی، فأقام مولانا خواجکی بکابلی، و ذهب القاضی الی دار الخیور جونفور، فاعتم السطان ابراهيم الشرقی و الی جونفور و روده، و نصر سقاء الله بسحائب الاحسان و روده، و عظمه بین الکبراء و لقبه بملك العلماء، فزین القاضی مسند الافادة، و فاق البرجیس فی افاضة السعادة، و ألف کتابا سارت به ركبان [۱] سبعة المرجان فی آثار هندوستان: ۳۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۷

العرب و العجم، و اذکی سرجا أهدي من النار الموقدة علی العلم منها: «البحر الموج» تفسیر القرآن العظیم بالعبارة الفارسیة، و الحواشی علی «کافیة النحو» و هی أشهر تصانیفه، و «الارشاد» و هو متن فی النحو التزم فی تمثیل المسئلة فی ضمن تعبیرها، و «بدیع المیزان» و هو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعة، و «شرح البزدوی فی الاصول» الی بحث الامر، و «شرح بسیط علی قصیده بانت سعاد»، و «رسالة فی تقسیم العلوم» بالعبارة الفارسیة، و «مناقب السادات» بتلك العبارة و غيرها.

توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنه تسع و أربعین و ثمانمائه، و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشرقی رحمه الله تعالی .

و شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الاخیار» گفته:

[قاضی شهاب الدین دولت آبادی، شهرت اوصافش معنی است از شرح آن، اگر چه در زمان او دانشمندانی بوده اند که استادان و شاگردان او بوده، اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد، هیچ کس را از اهل زمان او نکرد. از تصنیفات او یکی «حواشی کافی» است که در لطافت و متانت بی عدیل واقع شده، و هم در حالت حیات او مشهور گشته، و «ارشاد» در نحو که در وی تمثیل در ضمن تعبیر التزام نموده، و ترتیب جدید اختیار فرموده است، نیز متنی لطیف و متین و بی نظیر و قرین، و «بدیع البیان» نیز متنی است در علم بلاغت، در آنجا مقید بسجع شده است، و «بحر موج» تفسیر قرآن مجید کرده بعبارت فارسی، در وی بیان ترکیب و معنی فصل و وصل داده است، و در آنجا نیز از برای سجع تکلفی کرده است، قابل اختصار و تنقیح و تهذیب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۸

است، و بر «اصول بزودی» تا بحث امر نیز شرحی نوشته، و کتب و رسائل دیگر نیز دارد، فارسی و عربی. و رساله دارد در تقسیم علوم، و در صنایع نیز رساله فارسی دارد، و سلیقه شعر نیز دارد، و این قطعه او که به یکی از ملوک در باب طلب جاریه نوشته است، مشهور است، قطعه:

این نفس خاکسار که آتش سزای اوست پرباد گشت، لائق بی آب کردن است

یک کس چنان فرست که پا بر سرم نهد ریزد همه منی و تکبر که در من است

وفات او در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه، و قبر او در شهر جونپور است.

قاضی شهاب الدین رساله‌ای دارد مسمی بمناقب السادات، در آنجا داد عقیدت و محبت باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده، سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت، آن خواهد بود انشاء الله تعالی، باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند که: در زمان او سیدی بود که او را سید أجمل می‌گفتند، از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاقل بود، غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل ملوک در تقدیم و تأخیر مجلس نزاعی شده بود، در اول قائل شد به افضلیت عالم و تقدیم او بر علوی عامی، بعد از آن بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و در این باب رساله نوشت، و گفت که: عالمیت ما مشخص و متیقن است و علویت شما مشکوک، پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد، استاد قاضی شهاب الدین را این معنی ناخوش آمد، و مزاج حالش از وی منحرف گشت، قاضی از این معنی برگشت و در

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۳۹۹

«مناقب سادات» افضلیت ایشان نوشت و از آنچه گذشته بود اعتذار نمود.

و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دید که او را از این معنی تنبیه می‌فرماید، و بر استرضای سید اجمل مذکور تحریص می‌نماید، قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشته. و الله أعلم [۱].

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بالکاتب الجلبی الاستانبولی در «کشف الظنون» گفته:

[«الارشاد فی النحو» أيضا للشيخ أبي محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه النحوي المتوفى سنة سبع و أربعين و ثلاثمائه. و للشيخ الفاضل شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندي الدولة آبادي شارح «الكافية»، و هو متن لطيف تعمق في تهذيبه كل التعمق، و تأتق في ترتيبه حق التأتق، أوله: الحمد لله كما يحب و يرضى - الخ، و على متن الهندي شرح ممزوج للفاضل العلامة ابي الفضل الخطيب الكازروني المحشي [۲].

و ولی الله والد ماجد شاه صاحب در «مقدمه سنیه فی الانتصار للفرقة السنية» گفته:

[و «مباحثات ملا ضياء الدين السنامي مصنف كتاب «الاحتساب» الذي لم يسبق في بابيه الى مثله مع الشيخ نظام الدين الدهلوي. و «مناظرات» القاضي شهاب الدين الدولة آبادي صاحب «البحر الموج في التفسير» الذي لم يسبق الى مثله في بيان اعجاز القرآن من جهة الفصل و الوصل، و «الارشاد في النحو» الذي التزم فيه أن يعبر كل قاعدة بما يصلح [۱] اخبار الاخيار: ۱۷۳. [۲] كشف الظنون ج ۱/۶۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۰

مثلاً لها، و «حاشية الكافية» التي لا نظير لها في كثرة السؤال و الجواب مع الاستقامة و سلامة التقرير، و «بدیع البيان فی المعانی» الذي ينهج فيه منهجا لم يسلك قبله في ترتيب القواعد و تنقيحها مع الشيخ نور قطب العالم مشهورة معروفة. و مضى قرون كثيرة على هذا الاختلاف و الائتلاف.

و از عبارت فاضل رشید که در ما بعد می‌آید، ظاهر است که ملک العلماء از عظمای اهل سنت است که رسائل منفرد در فضائل اهلیت علیهم السلام تصنیف کرده‌اند، و فاضل رشید بآن تمسک می‌کند در اثبات ولای اهل سنت با اهلیت علیهم السلام. و نیز فاضل رشید در «ایضاح لطافة المقال» گفته:

[أی ناظران فن قویم سیر و حدیث، و آی ماهران قول قدیم و حدیث! برای خدا در این مقام اندکی تأمل را کار فرمایید، تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل، و امام المحدثین ابن جوزی، و سبط او و قاضی ابو یعلی [۱]، و حماد بن علقمه، و سید جلال الحق و الدین بخاری، و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی، و علامه سعد المله و الدین تفتازانی، و غیرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود و معهود از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود، و قریب العهد بمخاطب شامخ المجد بودند؟ یا از

ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت؟] - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که ملک العلماء از ائمه دین و قدمای معتمدین اهل سنت و جماعت است. [۱] ابو یعلی القاضی محمد بن الحسین البغدادی المتوفی (۴۵۸).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۰۱

و نیز رشید الدین خان در «عزّه الراشدین» گفته:

[پس مخفی نماند که بطلان ادعای معترض، یعنی قائل بودن جمیع اهل سنت به ایمان یزید أظهر من الشمس و أبین من الامس است، چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند، تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده‌اند، مثل امام احمد حنبل و ابن جوزی، و علامه تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی - الخ.

از این عبارت ظاهر است که ملک العلماء از اکابر اهل سنت است که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند

«شأن نزول سأل سائل بروایت سمهودی»

اشاره

«شأن نزول سأل سائل اما روایت سید نور الدین علی بن عبد الله الحسنی السمهودی الشافعی نزول سأل سائل بِعَذَابٍ واقع در حق حارث: پس در کتاب «جواهر العقدين» که یک نسخه آن در کتابخانه جناب والد ماجد قدس الله روحه بوده و بعد گم شدن، بعنایت ربانی در این آزمه بمفاد تلك بضاعتنا ردت إلینا، باز بدست آمد، و یک نسخه آن در کتابخانه حرم مدینه منوره دیده‌ام، و یک نسخه آن بمساعی جمیله بعض احباب مملوک این خاکسار گردید، و در «وسيلة المال» آن را از احسن و انفع ما نقل منه دانسته، و فاضل رشید در «ایضاح» آن را بمقام افتخار و مباهات بتصانیف اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام و اثبات ولایشان با این حضرات ذکر نموده، می‌فرماید:

[و روی الامام الثعلبی فی تفسیره: ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل: سأل سائل بِعَذَابٍ واقع، فیمن نزلت؟، فقال للسائل:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۰۲

سألتنی عن مسألة ما سألنی عنها أحد قبلک، حدثنی أبی، عن جعفر بن محمد، عن آبائه: ان رسول الله صَلَّى الله علیه و سلم لما کان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علی بن ابی طالب رضی الله عنه و قال «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فشاخ ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهری، فأتى رسول الله صَلَّى الله علیه و سلم على ناقه، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، و قال: يا محمد! أمرتنا ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله، فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلناه، و أمرتنا بالزكاة فقبلناه، و أمرتنا أن نصوم شهرا فقبلناه، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعی ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء منك أم من الله عز و جل؟! فقال النبى صَلَّى الله علیه و سلم: «و الذى لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل».

فولى الحارث و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب اليم. فما وصل الى راحلته حتى رماه الله، فسقط على هامته و خرج من دبره فقتله، فانزل الله تعالى:

سأل سائل بِعَذَابٍ واقعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

ترجمه سمهودی و فضائل او در کتب اهل سنت

و علامه نور الدین سمهودی از اجله محدثین فضلا و اکابر منقذین نبلا و امثال محققین کبرای سنیہ است.

شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی در کتاب «الضوء اللامع لاهل القرن التاسع» گفته:

[علی بن عبد الله بن احمد بن أبی الحسن علی بن عیسی بن محمد بن عیسی نور الدین ابو الحسن بن الجمال الحسنی السمهودی القاهری الشافعی نزیل الحرمین و الماضی ابوه وجده و يعرف بالشریف السمهودی.

ولد فی صفر سنه اربع و اربعین و ثمانی مائه بسمهود و نشأ بها، فحفظ القرآن

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۳

و «المنهاج» و لازم والده حتی قرأه علیه بحثا مع شرحه للمحلی و «شرح البهجة» لكن النصف الثاني منه سماعا، و «جمع الجوامع»، و غالب «الفیه» ابن مالک، بل سمع علیه جل البخاری، و «مختصر مسلم» للمندری، و غیر ذلك و قدم القاهرة معه، و بمفرده غیر مرة، أولها سنه ثمان و خمسين، و لازم اولا الشمس الجوجری [۱] فی الفقه و اصوله و العربیة، و كان مما قرأ علیه جمع «التوضیح» لابن هشام، و «الخرجیه» مع «الحواشی الأبشیطیه» و شرحه «للشذور»، و الربع الاول من «شرح البهجة» للولی، و شرح شیخه المحلی «للمنهاج» قراءة لأكثره، و سماعا لسائرہ مع سماع غالب شرح شیخه أيضا لجمع الجوامع، بل قرأ بعضها علی مؤلفهما مع سماع دروس من «الروضة» علیه بالمؤیدیه، و اکثر من ملازمة المناوی.

و كان مما أخذہ عنه «تقسیم المنهاج» مرتین بفوت مجلس أو مجلسین فی کل منهما لكن تلفق له منهما معا، و «التنبیه» و «الحاوی» و «البهجة» بفوت یسیر فی کل منهما، و جانباً من «شرح البهجة» و من «شرح جمع الجوامع» كلاهما لشیخه و قطعة من حاشيته علی اولهما، و مما كتبه علی «مختصر المزنی» [۲] فی درس الشافعی، و علی «المنهاج» فی درس الصالحیة، و مما قرأ علیه بحثا قطعة من «شرح الفیه العراقی» [۳] و من «بستان العارفين» للنووی، و بجامع عمر و «جميع الرسائل» للقسیری، و سمع علیه «المسلسل» بشرطه و البخاری مرارا بأفوات، و قطعة من «مسلم» و من «مختصر جامع الاصول» [۱] هو محمد بن عبد المنعم الشافعی القاهری المتوفی (۸۸۹).

[۲] هو اسماعیل بن یحیی الشافعی المتوفی سنه (۲۶۴).

[۳] هو عبد الرحیم بن الحسین المتوفی سنه (۸۰۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۴

لابن البارزی [۱]، و من آخر «تفسیر البضاوی». و ألبسه خرقة التصوف.

و قرأ علی النجم ابن قاضی عجلون [۲] بعض تصحیحه «للمنهاج»، و علی الشمس البامی [۳] قطعة من «شرح البهجة» مع حضور تقاسیمه فی «المنهاج»، و علی الزبن زکریا «شرح المنهاج الاصلی» للاسنائی [۴]، و غالب شرحه علی «منظومة ابن الهائم» [۵] فی الفرائض، و علی الشمس الشروانی [۶] «شرح عقائد النسفی» للتفتازانی، بل سمعه علیه ثانیة، و غالب «شرح الطوالع» للاصفهانی، و سمع علیه الالهیات بحثا بمکة، و قطعة من «الکشاف» و غالب «مختصر سعد الدین علی التلخیص» و شیئا من «المطول» و من العضدی «شرح ابن الحاجب»، و من «شرح المنهاج الاصلی» للسید العبری [۷]، و غیر ذلك.

و حضر عند العلم البلقینی من دروسه فی قطعة الاسنای، و عند الکمال [۸] امام الکاملیة دروسا، و ألبسه الخرقة و لقنه الذکر، و قرأ «عمدة الاحکام» بحثا علی السعد بن الدیری [۹]، و اذن له فی التدريس هو، و الباهی، و الجوجری، و فیہ و فی الافتاء الشهاب الشارمساحی بعد امتحانه له فی مسائل و مذاکرته معه، [۱] ابن البارزی هبة الله بن عبد الرحیم الحموی الشافعی المتوفی (۷۳۸).

[۲] ابن قاضی عجلون ابو بکر بن عبد الله الشافعی المتوفی (۹۲۸).

[۳] هو محمد بن احمد الشافعی المصری المتوفی سنه (۸۸۵).

[۴] هو عبد الرحيم بن الحسن الاسنوی الشافعی المتوفی (۷۲۲).

[۵] ابن الهائم احمد بن محمد المصری الشافعی المتوفی (۸۱۵).

[۶] هو محمد بن شهاب الدين الحنفی المتوفی سنه (۸۹۲).

[۷] هو عبيد الله بن محمد الفرغانی المتوفی سنه (۷۴۳).

[۸] هو محمد بن محمد بن عبد الرحمن المصری المتوفی (۸۶۴) هـ.

[۹] سعد بن محمد نزيل القاهرة الحنفی المتوفی (۸۶۷) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۵

و فيهما أيضا زكريا، و كذا المحلي، و المناوی [۱]، و عظم اختصاصه بهما، و ترايد مع ثانيهما بحيث خطبه لتزويج سبطته، و قرره معيدا في الحديث بجامع طولون.

و في الفقه بالصالحية، و اسكنه قاعة القضاء بها، و عرض عليه النيابة فأبى، ثم فوض إليه عند رجوعه مرة الى بلده مع القضاء، حيث حل النظر في أمر نواب الصعيد، و صرف غير المتاهل منهم، فما عمل بجميعه، ثم انه استوطن القاهرة مع توجهه لزيارة أهله أحيانا الى أن توجه للحج، و معه والدته في ذي القعدة سنه سبعين في البحر و كاد أن يدرك الحج فلم يمكن، و جاوز سنه احدى بكمالها و كنت هناك، فكثرت اجتماعنا و كتب بخطه مصنفى «الابتهاج» و سمعه منى غيره من تصانيفى، و كان على خير كبير، و فارقت بمكة بعد أن حججنا، ثم توجه منها الى طيبة، فقطنها من سنه ثلاث و سبعين.

و لازم هو فيها الشهاب الابشطبى [۲]، و حضر دروسه في «المنهاج» و غيره، و سمع عليه جانبا من «تفسير البيضاوى» و من «شرح البهجة» للولى [۳]، و بحث عليه في «توضيح ابن هشام»، بل قرأ عليه من تصانيفه شرحه لخطبة «المنهاج» و حاشيته على «الخرجيه». و اذن له في التدريس، و أكثر من السماع هناك على أبى الفرج المراغى بل قرأ على العفيف عبد الله ابن القاضى ناصر الدين بن صالح أشياء بالاجاز، و ألبسه خرقة التصوف بلباسه من عمر الاعرابى. [۱] هو على بن احمد الشافعى القاهرى المتوفى (۸۷۷) هـ.

[۲] هو أحمد بن اسماعيل الشافعى الفقيه الاصولى المتوفى (۸۸۳).

[۳] الولي: أحمد بن عبد الرحيم العراقى الشافعى المتوفى (۸۲۶).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۶

و كذا كان سمع بمكة على كمالية ابنه محمد بن أبى بكر المرجانى [۱] و شقيقها الكمال أبى الفضل محمد، و النجم عمر بن فهد [۲] في آخرين.

و بالقاهرة على سوى من تقدم ختم البخارى مع ثلاثياته بقراءة الديلمى [۳] على من اجتمع من الشيوخ بالكاملية، بل قرأ على النجم ابن عبد الوارث في منية ابن خصيب شيئا من «الموطا» و من «الشفاء»، و أجاز له جماعة و لم يكثر من ذلك.

و صاهر في المدينة النبوية بيت الزرندى، فتزوج اخت محمد بن عمر بن المحب، و لها محرمية بالنجم ابن يعقوب بن أخى زوجها، ثم فارقتها و تزوج اخت الشيخ محمد المراغى ابنه شيخه أبى الفرج، و فارقتها بعد مدة بعد موت أخيها.

و انتفع به جماعة من الطلبة في الحرمين، و صنف في مسألة فرش البسط المنقوشة ردا على من نازعه، و قرضه له ائمة القاهرة، و كذا عمل للمدينة النبوية تاريخا تعب فيه قرضه له كاتبه و «البرهان» ابن ظهيرة، و قرئ عليه بعضه بمكة، و كذا ألف غير ما ذكر و من ذلك «حاشية على ايضاح النووى في المناسك» و التمس من صاحبنا النجم ابن فهد تخريج شىء مما تقدم سماعه له ففعل و عظمه في الخطبة و زاد و مات قبل اكماله، فيضه ولده متمما لما أمكنه فيه.

و قدم من المدينة الى مكة في رمضان سنه ست و ثمانين رفيقا لابن العماد، قبل وقوع الحريق بالمدينة، فسلم من هذه الحادثة، و لكن

احترقت جميع كتبه و هي شيء كثير، و سافر الى القاهرة في موسمها رفيقا للمذكور أيضا، [۱] هو نجم الدين محمد بن أبي بكر المكي النحوي المتوفى (۸۲۷).

[۲] عمر بن محمد بن فهد المكي المورخ المتوفى (۸۸۵).

[۳] الديمي: عثمان بن محمد الحافظ المصري المتوفى (۹۰۸).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۷

فدخلها و لقي السلطان، فأحسن إليه بمرتب على «الذخيرة» و غيره، بل و وقف هو و غيره على المدينة كتباً من أجله و شهد موت ابن العماد، ثم سافر لزيارة امه، فما كان بأسرع من موتها بعد لقائه لها، ثم توجه فزار بيت المقدس و عاد الى القاهرة، ثم الى المدينة، ثم الى مكة فحج، ثم رجع الى المدينة مستوطناً مقتصرًا على إماء و ابنتي له بيتا، و لقيته في كلا الحرمين غير مرة، و غبطته على استيطانه المدينة، و صار شيخها قل أن يكون أحد من أهلها لم يقرأ عليه و استقر به الاشراف بعناية البدرى أبي البقاء في النظر على المجمع لمدرسته و بابه من الكتب التي أوقفها فيه، و صار المتكلم في مصارف المدرسة المزهرية فيها مع الصرف له من الصدقات الرومية كالفضاء و ما اضيف إليه من التدريس مما وقفه ملك الروم، و ذلك مائة دينار و ربما تنقص، و انقاد الامير داود بن عمر له في صدقاته لاهل الحرمين حين حج و بعده، بل و اشترى من أجله كتباً وقفها، و كذا انقاد له ابن جبر، و غيره في أشياء هذا، لما تقرر عندهم من علمه و تدينه، و مع ذلك فهو يكتسب بالبيع و الشراء بنفسه و بمندوبه، و ربما عامل الشريف أمير المدينة.

و بالجملة فهو انسان فاضل، مفنن متميز في الفقه و الاصلين، مديم للعلم و الجمع و التأليف، متوجه للعبادة و للمباحث و المناظرة، قوى الجلادة على ذلك، طلق العبارة فيه، مغرم به مع قوة نفس و تكلف، خصوصاً في مناقشات لشيخنا في الحديث و نحوه، و ربما اداه البحث الى مخاشنة مع المبحوث معه و قد ينتهي في ذلك لما لا يليق بجلالته، و يتجرأ عليه من لم يرتق لوجاهته، و لو أعرض عن هذا كله لكان مجمعا عليه، و على كل حال فهو فريد هناك في مجموعته، و لاهل المدينة به جمال و كمال لله، و لا زالت كتبه ترد على بالسلام و طيب الكلام.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۰۸

و في ترجمته من «تاريخ المدينة» و «التاريخ الكبير» و «المعجم» زيادة على ما هنا من نظم و غيره و مما كتبه عنه من نظمه:

ألا ان ديوان الصبابة قد سبا بما صب من حسن الصناعة إذ سبا

نفوسا سكارى من رحيق شرابه و ألحاظ صب من صبابته صبا]

[۱] و محيى الدين عبد القادر العيدروس كه فضائل جميله و مناقب جليله او از كتاب «خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادى عشر»

ظاهر و باهر است در كتاب «النور السافر عن اخبار القرن العاشر» در سنه احدى عشر و تسعمائة، گفته:

[و فيها في يوم الخميس ثامن عشر ذى القعدة توفي عالم المدينة، الامام القدوة و المفتى الحجة الشريف، ذو التصانيف الشهيرة نور الدين أبو الحسن على ابن القاضي عفيف الدين عبد الله بن احمد بن أبي الحسن على بن أبي الروح عيسى ابن أبي عبد الله محمد بن عيسى بن محمد بن عيسى بن جلال الدين أبي العلياء بن أبي الفضل جعفر بن على بن أبي طاهر بن الحسن بن احمد بن محمد بن الحسن بن محمد بن اسحاق بن محمد بن سليمان بن داود بن الحسن الاكبر بن على بن أبي طالب الحسنى و يعرف بالمسعودى، نزيل المدينة الشريفة، و عالمها و مفتيها، و مدرستها و مورخها.

ترجمه الحافظان: العز بن فهد، و الشمس السخاوى، و ساق اولهما نسبه كما ذكرته، و قالوا: ما مختصره: انه ولد في صفر سنة أربع و أربعين و ثمانمائة بسمهود، و نشأ بها، فحفظ القرآن و «المنهاج الفرعى» و كتبها، و لازم والده حتى قرأ عليه «المنهاج» بحثا مع شرحه للجلال المحلى، و «شرح البهجة» نصفه سماعا، و «جمع الجوامع»، و غالب «ألفية ابن مالك»، و سمع عليه بعض كتب الحديث. [۱]

الضوء اللامع ج ۱۳۱/۱۰-۱۳۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۰۹

و قدم القاهرة معه و بمفرده غير مرة سنة ثلاث و خمسين، و لازم اولاً الشمس الجوجرى فى الفقه و اصوله و العربية، و على الجلال المحلى قرأ بعض شرحه على «المنهاج» و «جمع الجوامع» مع سماع دروسه من «الروضة» بالمؤيدية و اكثر من ملازمة الشرف المناوى، و قسم عليه «المنهاج» مرتين، و «التنبية»، و «الحاوى»، و «البهجة» و جانباً من شرحها و شرح «جمع الجوامع» كلاهما لشيخه الولي العراقي، و غيرهما من مؤلفاته و جملة فى فنون، و البسه خرقة التصوف.

و قرأ على النجم بن قاضى عجلون تصحيحه للمنهاج، و على الشمس البامى «تقاسيم المنهاج» و غيره، و على الشيخ زكريا فى الفقه و الفرائض، و على الشمس الشروانى «شرح عقائد النسفى»، و غالب «الطوالع» للصبهاني، و سمع عليه الالهيات، و قطعة من «الكشاف» و من «المختصر» و «المطول» و للعضدى، و «شرح المنهاج الاصلى» للعبرى و غير ذلك، و حضر عند العلم البلقينى و كذا الكمال امام الكاملية، و ألبسه الخرقة و لقنه الذكر.

و قرأ «عمدة الاحكام» بحثاً على الديرى، و أذن له فى التدريس هو و البامى و الجوجرى، و فيه و فى الافتاء الشهاب الشارمساحى بعد امتحانه بمسائل، و فيهما أيضاً زكريا، و المحلى، و المناوى، و عظم اختصاصه بالآخرين و تزايد مع المناوى، و قرره فى عدة وظائف و عرض عليه النيابة، فأبأها، ثم استوطن القاهرة مع قضاء بلده و أمر نوابها، ثم فوض إليه و كان يتوجه لزيارة أهله أحياناً. قال السخاوى: و سمع منى مصنفى «الابتهاج» و غيره، و كان على خبر كثير.

و قطن بالمدينة من سنة ثلاث و سبعين.

و لازم فيها الشهاب الابشيطى، و حضر درسه فى «المنهاج»، و سمع عليه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۱۰

جانباً من «تفسير البيضاوى» و «شرح البهجة» للعراقى، و «التوضيح» لابن هشام، بل قرأ عليه تصانيفه، و أذن له فى التدريس. و اكثر من السماع هناك على أبى الفرج المراغى، و قرأ على عبد الله بن صالح، و ألبسه خرقة التصوف بلباسه من عمر الاعرابى. و كان سمع بمكة على كمالية بنت النجم المرجانى، و شقيقها الكمال أبى الفضل، و النجم عمر بن فهد فى آخرين. و بالقاهرة على جماعة سوى من تقدم، و اجاز له جماعة.

و التمس من النجم عمر بن فهد تخريج مشيخه له، ففعلها و عظمها فى خطبتها و مات قبل اكمالها، فتممها ولده العز عبد العزيز، و بيضها له و حدث بما فيها، و انتفع به جماعة من الطلبة فى الحرمين و ألف عدة تأليف منها: «جواهر العقدين فى فضل الشرفين»، و «اقتناء الوفا باخبار دار المصطفى» و احترق قبل اكماله، و مختصره «خلاصة الوفا بما يجب لحضرة المصطفى»، و رسالة فى تنظيف الحجرة من الحريق، و غيرها من مسائل واقعة فيها، و «حاشية على الايضاح فى مناسك الحج» للامام النووى و سماها «الافصاح».

و كذا على «الروضة» أيضاً سماها «امنية المعتنين بروضة الطالبين» وصل فيها الى باب الربا، و جمع فتاواه فى مجلد، و هى مفيدة جداً، و حصل كتباً نفيسة احترقت جميعها و هو بمكة فى سنة ست و ثمانين، و سافر فى موسمها الى القاهرة، فلقى سلطانها الاشرف قايتباى، فأحسن إليه بمرتبة على «الذخيرة» و غيره، و وقف كتباً بالمدينة و جعله ناظرها، و زار بيت المقدس و عاد الى المدينة مستوطناً و تزوج بها عدة زوجات، ثم اقتصر على السراى و ملك الدور و عمرها.

قال السخاوى: قل أن يكون أحد من أهلها لم يقرأ عليه، و استقر فى النظر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۱۱

على الجمع لمدرسة الاشرف و ما به من الكتب و صار المتكلم فى مصارف المدرسة المزهرية مع التصرف من الصدقة كالقضاء و تقرر فى التدريس مع ما رتب له ملك الروم، و انقاد له الامير داود بن عمر فى صدقاته حين حج و بعده و كذا ابن جبر و غيره لما تقرر عندهم من علمه و تدينه مع التكسب بالبيع و الشراء و المعاملة، و بالجملة فهو فاضل مفنن متميز فى الاصلين و الفقه، مديم للعلم

و الجمع و التألیف، متوجه للعبادة و للمباحثة و المناظرة، قوى الجلادة، طلق العبارة مع قوة نفس و ربما اذاه البحث الى مخاشنة مع المبحوث معه و على كل حال، فهو فريد فى مجموعه و من شعره:

تحکم الحب منى كيف أكتمه أم كيف أخفى الهوى و الدمع يظهره

أهوى لقاءه و يهوى سيدى تلقى ما كل ما يتمنى المرء يدركه . و عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدثانى الشافعى در «عجالة الراكب و بلغة الطالب» كه نسخه آن منقول از خط مصنف در حرم مکه معظمه بنظر قاصر رسیده و در آخر آن این عبارت مسطور است:

[فرغ من رقمه و تحريره الفقير الى كرم الله تعالى أحمد بن على الحطوار الانسى آخر نهار الخميس غرة شهر ربيع الآخر من شهر سنة احدى و عشرين و تسعمائة من الهجرة]، گفته:

[الامام العلامة نور الدين بن عبد الله الشريف أبو الحسن الحسنى السمهودى القاهرى الشافعى، نزىل المدينة النبوية على صاحبها أفضل الصلوة و السلام، عالم الحجاز، ولد سنة ۸۴۴.

أخذ عن والده القاضى جمال الدين أبى المحاسن، قدم مصرا، فقرأ على شمس الدين الجوجرى، و جمال الدين المحلى، و القاضى زكريا، ثم رجع الى المدينة، و توطنها، و انتفع به جمع من الطلبة فى الحرمين.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۱۲

و له مصنفات مفيدة منها: «الوفاء بأخبار دار المصطفى»، و «نصيحة اللبيب فى مراثى الحبيب»، و «ورود السكينة على شط المدينة» ... الى أن قال بعد ذكر عدة من تصانيفه:

[و غير ذلك مما يكثر عدده و كلها فى غاية الاتقان و التحقيق و التحرير و التدقيق، توفى بطيبة المشرفة].

و محمد بن يوسف الشامى در ديباچه كتاب «سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد» در ذكر رموز كتاب خود گفته:

[أو السيد فالامام العلامة، شيخ الشافعية بطيبة نور الدين السمهودى .

و عبد الحق در «جذب القلوب» گفته:

[اما بعد: مى گوید فقير حقير ضعيف أضعف عباد الله القوى البارى عبد الحق بن سيف الدين الترك الدهلوى البخارى كه علمای سير و تواریخ در هر زمان و هر عصر در فضائل و اخبار این بلدة الابرار كتب و دفاتر نوشته اند، و از آن جمله سيد عالم کامل، أوحد العلماء الاعلام، عالم مدینه خیر الانام، نور الدین علی بن السید شریف عقیف الدین عبد الله بن احمد الحسنى السمهودى المدنى رحمه الله رحمه الابرار، و أسكنه الجنة دار القرار، مات ضحى يوم ليلة بقيت من ذى القعدة عام احدى عشر و تسعمائة، و دفن فى البقيع عند قبر الامام مالک رحمه الله و تواریخ ثلثه او مشهورتر و عمدہ ترین تواریخ است.

اول: كتاب «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى» كه آن را از كتاب دیگر مسمى باقتناء الوفا، قبل از اتمام و تكامل اقسام آن در سنة ست و ثمانين و ثمانمائه اختصار نموده و جمع کرده، و كتاب «اصل» در قضیه حریقى كه در مسجد شریف شده، سوخته و «مختصر» وى سلامت ماند

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۱۳

و این كتاب «وفاء الوفا» كتابى است نافع حافل شامل احوال مدینه طیه، و ذكر وقائع و حوادث كه در وى واقع شده، و احادیث و آثار كه ورود یافته با اشتمال بر تعدد روایات و اختلاف اقوال كه منقول شده بعد از آن از كتاب «وفاء الوفا» در سنه ثلاث و تسعين و ثمانمائه مختصرى دیگر انتخاب کرده و آن را «خلاصة الوفا بأخبار دار المصطفى» نام کرده، در غایت تنقیح و نهایت تهذیب این خلاصه در این آیام بین الانام مشهور و متداول است، و منظور كاتب حروف در اكثر مواضع كتاب «وفاء الوفا» بود، اگر احيانا با كتاب «خلاصه» در بعضی روایات مخالفتی ظاهر شود، دور نباشد.

و سمهودی علیه الرحمۃ را رساله دیگر است که در خصوص قضیه حریق مذکور و انهدام عمارت مسجد شریف و تأخیر مردم در تجدید آن عمارت تصنیف کرده، و در این رساله مسئله حیات الانبیاء را با تفصیلی هر چه تمامتر تحقیق ساخته، از این رساله نیز در محل لائق آن نقل کرده شد. اگر احیاناً از بعضی تواریخ و کتب دیگر نیز سخنی نقل یافته باشد، مساق آن عبارت بی انضمام اشارت به مآخذ آن نخواهد بود، الا ما شاء الله - انتهی.

و محمد بن عبد الرسول برزنجی در مواضع عدیده کتاب خود «اشاعۃ لاشراط الساعۃ» باقوال سید سمهودی تمسک و استناد می کند و در خطبه کتاب «اشاعه» گفته:

[تنبيه: مآخذ ما نذكره فی کتابنا هذا من الاحادیث غالباً کتب الحافظین الامامین: الحافظ ابن حجر العسقلانی، و الحافظ جلال الدین السیوطی، کشرح البخاری المسمى «فتح الباری» للاول، و کالدرد المنثور و «الخصائص الکبری»

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۱۴

و «جمع الجوامع» و «العرف الوردی» و «الکشف» للثانی، و کتب الامام الشریف نور الدین علی السمهودی، کتاریخ المدینه و «جواهر العقیدین»، و کتب المحقق علی المتقی و غیر ذلک. فلیعلم ذلک لئلا يحتاج الی اعاده ذکرها کل مره، و قلیلاً کتب غیرهم کتخریج المصابیح للحافظ المناوی، و «القناعه» للحافظ السخاوی، و ما سوی ذلک فصاصرح بالنقل عنه. و انما قدمت هذه المقدمه فراراً من التحلی بحلیه السرق و تحاشیا من تسوید وجه الورق و لیمكن للنظر مراجعه المآخذ].

از این عبارت ظاهر است که برزنجی کتب سمهودی را مأخذ تصنیف و معتمد و معول علیها برای افادات خود می گرداند و سمهودی را بلفظ امام، که لقب بس جلیل و عظیم الشأن است، می ستاید.

و نیز برزنجی در «نوافض الروافض» تمسک بروایت سمهودی نموده و او را بلفظ امام یاد کرده، حیث قال:

[قال الامام الشریف الحسنی نور الدین علی السمهودی، ثم المدنی مورخ المدینه فی کتاب «جواهر العقیدین فی فضل الشرفین»: روی الدار قطنی، عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال: قدمت المدینه، فأتیت ابا جعفر الباقر، فقال: یا أخوا اهل العراق، لا تجلس إلینا، فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلینا]- الخ.

و نیز برزنجی در «نوافض الروافض» جای دیگر سمهودی را بسید جلیل وصف نموده، حیث قال:

[و روی السید الجلیل نور الدین علی السمهودی فی کتابه «جواهر العقیدین» من طریق الدار قطنی، عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال: قدمت المدینه، فأتیت ابا جعفر محمد الباقر بن علی، فقال: یا أخوا اهل العراق، لا تجلس إلینا،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص: ۴۱۵

فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلینا]- الخ.

و محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری در «صراط سوی فی مناقب آل النبی» بعد ذکر بعض طرق حدیث غدیر گفته:

[و قد استوعب طرق الاحادیث المذكوره و غیرها ابن عقده فی کتاب «مفرد» و ذکر ایضاً بعضها الشیخ نور الدین السید الجلیل علی بن جمال الدین عبد الله بن احمد الحسنی السمهودی الشافعی فی کتابه المسمى «انجح المساعی فی رد شبهه الداعی»، فاکتفینا بردهم علی المدعی البدعی - الخ.

از این عبارت ظاهر است که صاحب «صراط سوی» سالک صراط سوی تبجیل سمهودی نبیل است که او را بسید جلیل تلقیب می کند، و بر افادات او اعتماد می کند، و آن را برای رد مدعی بدعی کافی و شافی می داند.

و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشهر زوری در «بلغه المسیر الی توحید الله العلی الکبیر» گفته:

[قد اشبع اصحابنا شکر الله سعيهم الکلام فی الرد علی الفلاسفه فی هذه المسأله، أی قولهم بالایجاب الذاتی فی الکتب الکلامیه، و لا سیما الاستاد المحقق جلال الدین محمد الدوانی شکر الله سعيه فی غیر واحد من تصانیفه، کانموذج العلوم و «شرح العقائد العزیدیه»

و غیر هم.

و منهم من أفرد المسألة بالتأليف و اثبتوا، جزاهم الله عن الاسلام خبرا اختيار الحق سبحانه و تعالى بالدلائل العقلية، و لكن بيانها يحتاج الى مقدمات يطول الكلام في تحقيقها مع ان المطلوب في حد ذاته دقيق و الذي نقوله ههنا:

ان الله جل شأنه و عظم سلطانه قد قال و هو اصدق القائلين في كتابه الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ عِبْقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۹، ص: ۴۱۶

يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

[۱] و قال: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ

[۲] و قال: فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى

[۳]

و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم المثنى عليه بأنه ما يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى [۴]:

«انى تركت فيكم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا: كتاب الله و سنتي».

اخرجه الحاكم في «المستدرک» عن ابن عباس رضی الله عنهما.

و قال صلى الله عليه و سلم: «انى خلفت فيكم اثنين، لن تضلوا بعدهما ابدا

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی

الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمددار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ،همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالی ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه .
تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان

راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ،نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف،سرویس دهی به محققین و طلاب،گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه،شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان ،همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر ، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا ،بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی ، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر،همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر،جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده ،برگزار گردید.به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام،خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیت های آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپایی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghadirestan.ir

www.Ghadirestan.com

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

